به روشنی آفتاب

**«ازدواج امیر الـمؤمنین عمر با ام کلثوم»**

(تحریر دوّم؛ همراه با اضافات و ویرایش کلی)

**تألیف:**

**ابوبکر بن حسین صفاکیش**/

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | به روشنی آفتاب «ازدواج امیر الـمؤمنین عمر با ام کلثوم» | | | |
| **عنوان اصلی:** |  | | | |
| **نویسنده:** | محمد رشیدی | | | |
| **مترجم:** | محمد ملازاده | | | |
| **موضوع:** | عقاید کلام – اسلام و علوم و عقاید جدید – اسلام و تمدن غرب | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
|  |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[مقدمۀ مؤلف بر تحریر دوم 5](#_Toc393113425)

[مقدمه مؤلف بر تحریر اول 7](#_Toc393113426)

[بررسی شبهات 9](#_Toc393113427)

[شبهه: دخترى به نام ام كلثوم بنت فاطمه وجود نداشته است؟ 12](#_Toc393113428)

[قبر حضرت زینب کجاست؟؟ 18](#_Toc393113429)

[شبهه: كلام عالمان شيعه در تأييد اين که فاطمه (ع) دختری به نام ام کلثوم نداشته!: 19](#_Toc393113430)

[شبهه: شواهد این دیدگاه که فاطمه فرزندی به اسم ام کلثوم کبری نداشته! 26](#_Toc393113431)

[شبهه: عبد الله بن جعفر با چه كسي ازدواج كرده است: 30](#_Toc393113432)

[شبهه: یک خطبه با نام دو نفر: 31](#_Toc393113433)

[شبهه: عزاداري و نوحه خواني ام كلثوم براي حضرت زهرا سلام الله عليها: 36](#_Toc393113434)

[شبهه: امير مؤمنان در شب ضربت خوردن، مهمان چه كسي بود؟ 39](#_Toc393113435)

[شبهه: ام كلثوم بهترين دختر امير مؤمنان : 45](#_Toc393113436)

[شبهه: معاويه، از دختر چه كسي خواستگاري كرد؟ 46](#_Toc393113437)

[شبهه: در شام چه كسي دفن شده است: 49](#_Toc393113438)

[شبهه: چه كساني از زنان اهل بيت، در كربلا اسير شدند: 55](#_Toc393113439)

[شبهه: ميراث فاطمه، فقط به ام كلثوم رسيد: 56](#_Toc393113440)

[شبهه: ازدواج عمر با حضرت زينب (س)!!! 57](#_Toc393113441)

[شبهه: ام كلثوم در كربلا حضور داشت: 58](#_Toc393113442)

[شبهه: منكرين ازدواج در اهل بيت به اقرار علماي اهل سنت: 60](#_Toc393113443)

[بخش دوم از شبهات: ام كلثوم دختر ابوبكر، يا ام كلثوم دختر اميرمؤمنان؟ 65](#_Toc393113444)

[شبهه: اعتراف مهم‌ترين شارح صحيح مسلم: عمر داماد ابو بكر 67](#_Toc393113445)

[شبهه: تحليل روايت جعلي رد خواستگاري عمر از دختر أبو بكر توسط عايشه: 71](#_Toc393113446)

[شبهه: يك روايت از دو ام كلثوم: 77](#_Toc393113447)

[شبهه: محور سوم: تعارض‌هاى موجود در نقل قضيه: 78](#_Toc393113448)

[شبهه: ام كلثوم پس از عمر با چه كسي ازدواج كرد؟ 84](#_Toc393113449)

[شبهه: سن ام كلثوم هنگام ازدواج 91](#_Toc393113450)

[ادامه شبهه: دختری كوچک و غیر بالغ كه با دیگر دختران بازی می‌‌كرد: 92](#_Toc393113451)

[ادامه شبهه: ده سال یا بیشتر داشت: 95](#_Toc393113452)

[شبهه: مقدار مهريه ام كلثوم: 99](#_Toc393113453)

[الف: ده هزار دینار: 99](#_Toc393113454)

[ب: چهل هزار دینار: 100](#_Toc393113455)

[ج: چهل هزار درهم: 100](#_Toc393113456)

[شبهه: 4. آيا عمر از ام كلثوم فرزندي داشته است؟ 104](#_Toc393113457)

[فرزندی نداشت: 104](#_Toc393113458)

[ادامه شبهه:یک فرزند داشت: 104](#_Toc393113459)

[ادامه شبهه: دو فرزند داشت: 106](#_Toc393113460)

[شبهه: زيد برادر عمر بود يا پسر عمر؟ 108](#_Toc393113461)

[شبهه: زيد اصغر بزرگ‌تر از زيد اكبر!!! 110](#_Toc393113462)

[شبهه:عمر، دخترش رقيه را به ازدواج ابراهيم بن نعيم آورد: 117](#_Toc393113463)

[شبهه: تاريخ وفات ام كلثوم و زيد و نحوه وفات آنها: 118](#_Toc393113464)

[ادامه شبهه: 118](#_Toc393113465)

[شبهه: آيا زيد، فرزند داشت؟ 120](#_Toc393113466)

[فرزندی نداشت: 120](#_Toc393113467)

[چندین فرزند داشت: 120](#_Toc393113468)

[8. سن زید هنگام وفات: 121](#_Toc393113469)

[جوان بود: 121](#_Toc393113470)

[شبهه: چه كسي بر جنازه زيد و ام كلثوم نماز خواند؟ 124](#_Toc393113471)

[عبد الله بن عمر 124](#_Toc393113472)

[سعید بن العاص: 124](#_Toc393113473)

[ازدواج عمر با ام كلثوم یا با حضرت زینب (س) 130](#_Toc393113474)

[شبهه: عمر در مقابل اهانت مغيره به ام كلثوم، سكوت كرد: 138](#_Toc393113475)

[شبهه: محور پنجم: بررسي و تحليل بهانه عمر براي ازدواج: 141](#_Toc393113476)

[شبهه: محور ششم: مخالفت با سنت رسول خدا: 144](#_Toc393113477)

[رد خواستگاری أبو بكر و عمر توسط رسول خدا : 144](#_Toc393113478)

[شبهه: احياء سنت جاهلي توسط عمر: 148](#_Toc393113479)

[شبهه: جمع بين دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا حرام است: 151](#_Toc393113480)

[شبهه: محور هفتم: عمر با ام كلثوم «كفو» نبود: 159](#_Toc393113481)

[شبهه: عدم كفائت سني عمر با ام كلثوم: 167](#_Toc393113482)

[شبهه: عدم صلاحيت اخلاقي عمر براي ازدواج با ام كلثوم: 171](#_Toc393113483)

[خودداری دختر عتبه از ازدواج با عمر به خاطر برخورد تند او: 171](#_Toc393113484)

[شبهه: امتناع دختر ابو بكر از ازدواج با عمر به خاطر اخلاق تند او: 174](#_Toc393113485)

[شبهه: عمر همسرش را كتك مى‌زد: 175](#_Toc393113486)

[شبهه: عدم كفائت ديني عمر با ام كلثوم: 177](#_Toc393113487)

[شبهه: امير مؤمنان ، خليفه دوم را فاجر، ستمگر، دروغگو، خيانتكار و... مى‌داند: 178](#_Toc393113488)

[روایت اول (ظالم فاجر): 178](#_Toc393113489)

[روایت دوم (كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا): 179](#_Toc393113490)

[شبهه: شراب خواري خليفه، دليل بر عدم كفائت: 188](#_Toc393113491)

[شبهه: بدعت‌گذار با دختر عفيفه، كفو نيست: 192](#_Toc393113492)

[شبهه: محور هشتم: ازدواج با تهديد و زورگويي: 200](#_Toc393113493)

[شبهه: مرحوم كلينى در كتاب كافى اين روايات را نقل مى‌كند: 202](#_Toc393113494)

[ادامه شبهه و روایت بعدی: 207](#_Toc393113495)

[ادامه شبهه و روایت بعدی: 209](#_Toc393113496)

[ادامه شبهه: 213](#_Toc393113497)

[شبهه: در حال ضرورت، ازدواج با كافر نيز جايز است: 221](#_Toc393113498)

[ادامه شبهه: 223](#_Toc393113499)

[ادامه شبهه (هذیان): 226](#_Toc393113500)

[شبهه: ازدواج اجباري عمر با عاتكه: 228](#_Toc393113501)

[شبهه: ازدواج اجباري حجاج بن يوسف با دختر حضرت زينب (س): 232](#_Toc393113502)

[شبهه: ازدواج اجباري مصعب بن زبير با سكينه بنت الحسين إ 233](#_Toc393113503)

[شبهه: روايت جنيه در كتاب‌هاي سني: 236](#_Toc393113504)

[آخرین شبهه: 242](#_Toc393113505)

[مآخذ کتاب (مهم‌ترینشان) 247](#_Toc393113506)

[منابع اهل تشیع 249](#_Toc393113507)

[اضافات 253](#_Toc393113508)

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمۀ مؤلف بر تحریر دوم

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَـمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْـمُرْسَلِينَ، نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ، عَبْدِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ اَجْمَعين وَمَنْ تَبِعَهُمْ بِإِحْسَانٍ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ....اما بعد:

تحریر اول این کتاب زمانی شروع شد که مؤلف آن، نوزده ساله بود و از آنجا که محقق هر روزه بر معلومات خود می‌افزاید، نویسنده نیز در این سه سالی که از تحریر اول کتاب می‌گذرد اطلاعات جدیدی کسب کرده که بر خود لازم می‌داند این اطلاعات را بر کتاب بیفزاید.

کسانی که تحریر اول این کتاب را مطالعه کردند بدانند که تحریری که هم اکنون در پیش رو دارید به کلی با آنچه خوانده بودند متفاوت است به نحوی که گویی کتابی دیگر از مؤلفی دیگر است و لازم به ذکر است که فواید کتاب پس از ویرایش دو چندان شده و نقد‌ها و جواب‌های شبهات به شیوه‌ای بهتر و قانع کننده تر ترتیب داده شده است.

اردیبهشت سال 1392

مقدمه مؤلف بر تحریر اول

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فهل یصح في الأذهان شیء |  | إذا احتاج النهار إلی دلیل؟ |

اگر روز نیاز به دلیل داشته باشد آیا می‌توان چیزی را اثبات و صحت آنرا برای ذهنها روشن كرد؟

الحمدلله وحده والصلاة والسلام على من لا نبي بعده..

در چند سال اخیر علمای اهل تشیع پشت پا بر همه قواعد زده و واضحات تاریخ اسلام را منکر می‌شوند چنانکه به وقت مباحثه بارها دیده‌ایم، یار غار بودن حضرت ابوبکر صدیق [[1]](#footnote-1) و ازدواج سیدنا عثمان با دو دختر حضرت رسول را منکر می‌شوند و جدیداً کارشان بالا گرفته تا جایی که ازدواج حضرت عمر با ام کلثوم، دختر و عزیزه حضرت علی را نیزمنکر می‌‌شوند! نه تنها این ازدواج را،بلکه وجود ام کلثوم را انکار می‌کنند!.

این دکاندارن مغرض چون دکان‌های خود را در معرض خطر و خود را نزدیک به ور شکستگی دیدند مصمم شده تا به هر نحوی این ازدواج را مردود اعلام کرده تا به این ترفند سائلان و حقیقت جویان را دست به سر کرده و چند صباحی بر عمر ولایت فقیهشان (بخوانید قبیحشان) بیافزایند.

برای نابود کردن حق حتی حاضرند حضرت علی را به بدترین صفات موصوف کنند ولی حاضر به بستن دکانهای خود نیستند! حضرت علی را به بی‌عرضه‌گی، به ترسویی و دهها صفت زشت و ناپسند، به صورت خواسته و ناخواسته متهم کرده‌اند تا شاید بدینوسیله چند صباحی بر عمر دولت خود بیافزایند!!.

البته این را نیز بدانید،این انکار چیز عجیبی نیست که از این جماعت سر زده! بلکه آنها در رد حقایق استادند[[2]](#footnote-2) و هر روز چیز جدیدی را کشف می‌کنند که علمای 1000 سال پیش حتی به ذهن آنها خطور نمی‌کرده و اصولاً از ترس مضحکه شدن جرات چنین هذیان‌گویی‌ها را نداشته‌اند.

در اکثر متن این شبهات خواهید دید که بزرگترین سرمایۀ آنها! اختلافات فی ما بین علما است و با کمال پر روئی اعترافات و هوار علمای خود را که این ازدواج را تائید کرده‌اند نادیده گرفته و چون کبک سر را در برف فرو کرده‌اند!.

قصه این جماعت به آن مرد سفید پوستی می‌‌ماند که برای جاسوسی بین سیاه پوستان خود را سیاه کرده بود تا اینکه باران بارید و رنگ سیاه آن جاسوس را شُست ... این کتاب همانند بارانی خواهد بود که شبهات این جماعت را خواهد شست .... و من الله توفیق

لازم به ذکر است که متن شبهه از دو مقاله سایت ولیعصر گرفته شده که یکی مختصر و دیگری مفصل است! و ما به دلیل طولانی بودنشان در هر بحثی فقط اصل شبهه را با رنگ قهوه‌ای نقل می‌کنیم و از آنجا که مدیر و مسؤل سایت ولیعصر «دکتر سید محمد حسینی قزوینی» است، طرف خطاب ما نیز ایشان خواهند بود.

بررسی شبهات

دست اندرکاران سایت ولیعصر در ابتدای بحث می‌گویند: تاریخ بشر، همیشه در معرض تحریف سردمداران و سیاست‌مداران بوده است...... یكی از افسانه‌هایی كه دودمان بنی‌امیه به تاریخ افزوده‌اند، ازدواج ام كلثوم با عمر بن خطاب است.

جواب:

اگر بنی امیه این روایت را جعل کرده‌اند.. پس باید به آنها آفرین‌ها گفت!.. چرا که می‌‌بنیم ایشان تا به آن حد در کار خود مهارت داشته‌اند که حتی ائمه (به زعم شیعه) معصوم و عالم الغیب هم گول خورده و گمان بر صحت این ماجرا برده‌اند!.

کلینی با سند صحیح 4 روایت را از آنها نقل می‌‌کند که ملا باقر مجلسی دو روایت را حسن[[3]](#footnote-3) و یکی را موثق[[4]](#footnote-4) و دیگری را صحیح می‌‌داند![[5]](#footnote-5) و در مورد این روایات می‌گوید: «و یدل على تزویج أم كلثوم بنت، أمیر المؤمنین من عمر»[[6]](#footnote-6) یعنی: «و این روایت دلالت دارند بر ازدواج ام کلثوم دختر امیر المؤمنین با حضرت عمر»[[7]](#footnote-7).

گذشته از این بنی امیه به چه علت باید این ماجرا را جعل می‌‌کردند؟؟ مگر شما نمی‌گویید که امویها از سیدنا علی بدگویی و او را لعن و نفرین می‌‌کردند و می‌‌خواستند علی را از چشم مردم بیاندازند؟حالا چه لزومی داشته روایتی جعل کنند به این خاطر که ثابت شود علی با حضرت عمر خوب بوده است؟؟!!.

مگر شما نمی‌گویید: هر وقت معاویه در نامه‌هایش از سیرت و روش خلفا صحبت می‌کرد حضرت علی حرفش را تایید می‌کردند تا بهانه دستش نیاید که فردا بگوید: می‌بینید! علی با خلفای قبل از خودش هم مشکل داشته، چه برسد به من!! حالا چرا باید چنین اشخاصی بر خلاف نیت خودشان( که به قول شیعه قصد داشتند علی رو دشمن خلفای ثلاثه جلوه بدن تا از این راه خود رو تثبیت کنند) روایتی جعل کنند که نشانه محبت بین علی و عمر است؟؟!.

دکتر!سید جعفر شهیدی شیعی در کتاب خودش «علی از زبان علی» می‌گوید: «معاویه اشخاص مزدوری را مزد می‌داد تا در فضیلت خلفای ثلاثه و در قدح حضرت علی روایت جعل کنند!!».

حال چرا معاویه و بنی امیه روایتی جعل می‌‌کنند که هم فضیلتی برای حضرت عمر و هم فضیلتی برای حضرت علی است؟؟!! (شاید شیعه این را فضیلت نداند ولی بنی امیه که می‌‌دانسته!).

آقای قزوینی در ادامه می‌‌گوید: برخى دیگر، وقوع تعارض در روایات ازدواج را دلیلى واضح براى بطلان مدعاى اهل سنت در باره این ازدواج مى‌دانند، از جمله شیخ مفید رضوان الله تعالى علیه در دو رساله مجزا به نام‌هاى المسائل العُكبریة و المسائل السرویة چنین می‌گوید[[8]](#footnote-8).

جواب:این دروغی بیش نیست! چون شیخ مفید، هر چند در کتاب مسائل السرویة (و نه مسائل العکبریة) وقوع ازدواج را مردود می‌‌داند ولی بعد از این کتاب به اشتباه و واهی بودن دلایل خود پی برده و بعد از نوشتن کتاب مسائل العکبریة[[9]](#footnote-9) وقوع ازدواج را معترف می‌شود. و آن را به دلیل تهدید و حفظ اسلام دانسته[[10]](#footnote-10) ولی مدعی به دروغ نام این رساله را هم ذکر کرده!!.

پس دیگر از علمای قدیم اهل تشیع(بخوانید اهل تشنج!) هیچ منکری باقی نمی‌ماند و بدون شک گردانندگان سایت ولیعصر و دیگر مدعیان، از تغییر عقیده شیخ مفید با خبر بودند ولی چون به نفعشان نبوده خود را به نادانی زده و بیش از پیش خود را رسوا کرده‌اند!.

\*اینجا جا دارد نظر محمد باقر مجلسی را در مورد ادعای شیخ مفید ببینیم:

مجلسی:«إنكار الـمفيد / أصل الواقعة إنما هو لبيان أنه لم يثبت ذلك من طرقهم وإلا فبعد ورود ما مر من الأخبار إنكار ذلك عجيب. وَقَدْ رَوَى الْكُلَيْنِيُّ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ وَ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ عَلِيّاً لَـمَّا تُوُفِّيَ عُمَرُ أَتَى أُمَّ كُلْثُومٍ فَانْطَلَقَ بِهَا إِلَى بَيْتِهِ.وَرُوِيَ نَحْوُ ذَلِكَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى وَغَيْرِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ‏»[[11]](#footnote-11). یعنی: «انکار شیخ مفید – که خدای رحمتش کند – درباره اصل واقعه (ازدواج خلیفه با ام کلثوم) تنها مربوط به آنست که این حادثه از طریق آنان (اهل سنّت) ثابت نمی‌شود و گرنه، پس از ورود اخباری که (از طریق امامیّه) گذشت انکار این امر، شگفت است! و کلینی به سند خود (سلسله سند) از ابو عبدالله صادق -- گزارش نموده که گفت: چون عمر وفات یافت علی -- نزد امّ کلثوم رفت و او را به خانه خود برد. و همانند این روایت با سند دیگر (سند را ذکر می‌‌کند) از ابو عبدالله صادق -- نیز گزارش شده است».

لازم به ذکر است که آقای مجلسی این ازدواج را بر تقیه گرفته است!! چنان که در شرح اصول و فروع کافی به نام «مِرآت العقول» پیرامون آن مفصلاً بحث کرده و بعد از جواب دادن به منکر ازدواج و با قبول این نکاح می‌‌نویسد: «والاصل في الجواب ان ذلك وقع علی سبیل التقیة والاضطرار»[[12]](#footnote-12). یعنی: «جواب اصلی این است که نکاح ام کلثوم ل با عمر واقعیت دارد، اما بنا بر اضطرار و تقیه واقع شده است».

و نیز جناب مجلسی معترف است که: «تارة یروی أنه کان عن اختیار وإیثار» یعنی: «گاهی روایت شده که این ازدواج از روی اختیار و ایثار انجام گرفته است»!![[13]](#footnote-13).

ولی آقای قزوینی فقط از مخالفان صحبت کرده و از موافقان اسمی نیست!!.

پس ثابت شد که از قدمای اهل تشیع هیچ منکری وجود ندارد، و اما منکران معاصر!!.

به منکران معاصر، ابتدا این سخن تستری را تقدیم می‌‌کنیم:

«قلت: لم ينكره محقق محققا، فأخبارنا به متواترة في نكاحها وعدتها فضلا عن أخبار العامة واتفاق السير»[[14]](#footnote-14). یعنی: «یقیناً انسان محقق این را انكار نمى‌كند و اخبار متواتر به ما درباره ازدواجشان (ازدواج عمر با ام كلثوم) و عده اش رسیده جداى از اخبار عامه (اهل سنت) و اتفاق كتب سیره».

به علاوه آن این سخن سید مرتضی شیعی را نیز تقدیم می‌‌کنیم که به نوعی فصل الخطاب است:

سید مرتضی: «فأما من جحد من غفلة أصحابنا وقوع هذا العقد ونقل هذا البيت وأنها ولدت أولاداً من عمر معلوم مشهور. ولا يجوز أن يدفعه إلا جاهل أو معاند، وما الحاجة بنا إلى دفع الضرورات والـمشاهدات في أمر له مخرج من الدين»[[15]](#footnote-15). یعنی: «اما کسانی از اصحاب غافل ما!، وقوع این عقد را انکار کرده‌اند. این ازدواج و انتقال ام‌کلثوم به خانه عمر و آوردن فرزندانی برای او معلوم و مشهور است و آن را جز "جاهل یا معاند" انکار نمی‌کند و ما در مسئله‌ای از دین که راه خروجی برای آن هست، نیازی نداریم که مسائل ضروری و آشکار را انکار کنیم»![[16]](#footnote-16).

بعد از این ببینیم و بخندیم،دلایل اصحاب غافل و جاهل و معاند سید مرتضی را!!.

شبهه: دخترى به نام ام كلثوم بنت فاطمه وجود نداشته است؟

...کسانى که فرزندان امیر مؤمنان از فاطمه زهرا را پنج نفر، یعنى امام حسن، امام حسین، محسن، زینب و امّ‌كلثوم معرفى کرده‌اند، تنها به مضامین روایات نظر داشته‌اند که در آن‌ها گاهى نام زینب آمده و گاهى امّ‌كلثوم. به همین سبب نام هر دو را آورده‌اند، غافل از این‌که امّ‌كلثوم کنیه زینب کبرى است، چنانچه این مطلب در بسیارى از کتب انساب شیعه ذکر شده است.

جواب:

اگر شیعیان به همین راحتی می‌توانند بگویند: ام کلثوم کنیه زینب کبری بوده و فاطمه دختر دیگری نداشته ما هم می‌‌توانیم بگوییم:

زینب کنیه ام کلثوم همسر عمر ب بوده و حضرت فاطمه دختری به نام زینب کبری نداشته!!! و البته چندین قرائن نیز می‌توان ذکر کرد.. از جمله:

شیخ مفید و مجلسی و النمازی و محدث قمی و ...[[17]](#footnote-17) می‌گویند: «فاطمه دو دختر داشته یکی زینب و دیگری ام کلثوم که کنیه‌اش زینب صغری بوده و همسر حضرت عمر ب است»!!.

محدث قمی (به نقل از دیگران) می‌‌نویسد: «پیغمبر برای شباهت حضرت اُم کلثوم (علیها السلام) به خاله‌اش اُم کلثوم دختر پیامبر ، او را هم اُم کلثوم کنیه نهاد».

در اینجا من می‌گویم: نه برادر! تنها یک دختر بوده، یعنی فقط ام کلثوم همسر حضرت عمر واقعی است و زینب کبری وجود خارجی نداشته!! و دلیل دیگر نیز می‌توان گفت که: در روایتی از ابن بابویه قمی اینگونه می‌خوانیم:

«فاطمه حسن را در آغوش راستش و حسین را در آغوش چپش حمل كرد و دست چپ ام‏كلثوم را با دست راستش گرفت، سپس به حجره پدرش رفت»!!![[18]](#footnote-18) (خواستگاری از دختر ابوجهل).. و نامی از زینب به میان نمی‌آورد!! پس نتیجه می‌گیریم که زینبی در کار نبوده!! مگر اینکه بگویید:زینب از ام کلثوم کوچک‌تر بوده که البته آقای قزوینی این راه را بر خود بسته و در شبهاتش عکس این موضوع را گفته است!.

در تأیید روایت فوق،آقای قزوینی زحمت ما را کم کرده و خودشان کمی جلوتر قول آقای مرعشی را به این شکل نقل کرده‌اند:

«حضرت امیر المؤمنین على را هفده فرزند بوده وبه روایتى بیست فرزند، امام حسن، دیگر امام حسین، دیگر محسن - درطفلى وفات كرده - دیگر ام كلثوم واین هر چهار از فاطمه بوده‌اند»[[19]](#footnote-19).

دیدید که ایشان نیز از زینب نامی به میان نیاورده و فقط ام کلثوم را شمرده‌اند... پس نتیجه می‌گیریم که زینبی در کار نبوده!!!.

و باز هم آقای مرعشی در کتابش قولی را نقل کرده که در آن نام ام کلثوم و حسن و حسین آمده ولی از زینب خبری نیست!!![[20]](#footnote-20) و یا این روایتی که آقای قزوینی در شبهاتش به این شکل از محمد فتال نیشابوری نقل کرده‌اند که:

«هنگامى كه فاطمه از دنیا رفت، مردم مدینه یكپارچه صداى ناله سر دادند، ...مردم دسته دسته به نزد علی آمده در حالى كه حسن و حسین در جلوى آنحضرت نشسته و گریه مى‌كردند و مردم نیز از گریه آن دو گریان مى‌شدند.

امّ‌كلثوم در حالى كه روبند بر چهره داشت و چادر عربى برسرش افكنده بود، از خانه بیرون آمد و فریاد مى‌زد: اى جد بزرگوار! و اى رسول خدا! اكنون به حق تو را از دست دادم كه هیچگاه دیگر تو را نخواهیم دید،‌ ....»[[21]](#footnote-21)**.**

همینطور که ملاحظه کردید در این روایت نیز نامی از زینب نیست!!.

نتیجه اینکه زینبی در کار نبوده که در آن روز در سوگ مادر گریه کند و اگر خیلی خوشبین باشیم می‌گوییم او در آن روزها دختر کوچکی بوده که این چیزها را درک نمی‌کرده!!.

و اما اگر بگویید: «پس زینی که در حوادث کربلا از آن یاد شده که بود؟ ام کلثوم که قبل از آن ماجرا فوت شد».

می‌توان گفت، روایتی که می‌گوید: ام کلثوم (ع) در زمان خلافت معاویه همراه پسرش فوت شد صحیح نیست، بلکه صحیح آن است که او بعد از واقعه کربلا از دنیا رفت و سند نیز اینگونه است:

علی محمد علی شیعی ولادت ام کلثوم را سال ششم هجری و وفات او را چهار ماه پس از بازگشت کاروان اسرا از شام دانسته است و ماجرا را نیز نقل می‌کند..[[22]](#footnote-22).

پس این موضوع نیز حل می‌شود و باز هم دست آقای قزوینی درد نکند که زحمت ما را کم کرده!!.

آقای قزوینی می‌‌گویند: در کربلا خطبه‌ای ایراد شده که بعضی آن را از زینب و بعضی آن را از ام کلثوم دانسته‌اند!.

بنده نیز می‌گویم: آقا دیدید؟ این هم یک دلیل دیگر که زینبی وجود نداشته! بلکه آن خطبه از ام کلثوم است که نام او زینب صغری است و مولفین و راویان را به اشتباه انداخته است!.

و در مورد ازدواج عبدالله بن جعفر نیز مانند شیعه‌ها می‌‌گوییم: عبدالله بن جعفر (استغفرالله) با جنیه‌ای ازدواج کرده است[[23]](#footnote-23)! و فرزندانی که برایش نوشته‌اند همۀ آنها خیالاتی هستند که راویان و مولفین تراشیده‌اند و برای اثبات این حرف، دلایلی مانند دلایل آقای قزوینی و طبق استدلها و اصول ایشان، اینچنین ارائه می‌‌کنیم.

دلایل: (به قول قزوینی:) تعارض در بعضی روایات و اختلافات در تعداد فرزندان آنها، اصل چنین ازدواجی را زیر سوال می‌برد!!.

آیا حضرت عبدالله بن جعفر از سیده زینب ل فرزندی داشته‌اند؟؟

علما در این مورد بسیار سر گردان هستند تا به آنجا که قول‌ها بسیار متفاوت و جمع بین آنها ممکن نیست! بعضی یک پسر و بعضی دو پسر و بعضی یک پسر و یک دختر و... حداقل 9 قول متفاوت را درج کرده‌اند[[24]](#footnote-24).

1- تنها یک پسر:

شیخ نویری که آقای قزوینی در ادامه آن را گواه گرفته تنها یک فرزند برای زینب و عبدالله بن جعفر ذکر کرده‌اند!!! و نویری می‌‌نویسد:

«وتزوج زينب عبد الله بن جعفر فماتت عنده، وولدت له علي بن عبد الله بن جعفر....»!![[25]](#footnote-25).

و صفدی می‌‌نویسد: «زينب تزوجها عبد الله بن جعفر بن أبي طالب فولدت له علياً....»![[26]](#footnote-26).

ابن حزم آندلسی می‌‌نویسد: «زوج زينب بنت علي عبد الله بن جعفر بن أبي طالب، فولدت له علي بن عبد الله، له عقب»[[27]](#footnote-27).

2- فقط دو پسر:

امام بیهقی در مورد اولاد زینب و عبدالله بن جعفر می‌‌نویسد: «فاما زينب فتزوجها عبد الله بن جعفر فماتت عنده وقد ولدت له على بن عبد الله بن جعفر واخا له آخر يقال له عون -...»[[28]](#footnote-28).

ابن کثیر در سیرة النبویة: «تزوج زينب هذه ابن عمها عبدالله بن جعفر فولدت له عليا وعونا وماتت عنده».

و احمد طبری به نقل از ابن شهاب: «تزوج زينب بنت علی عبدالله بن جعفر فماتت عنده وقد ولدت له عليا وعونا»[[29]](#footnote-29).

3- یک پسر و یک دختر!:

ابن اسحاق (م. 151 هجری قمری) در كتاب خود فرزندان آنان را دو نفر به نام‌هاى على و ام ابیها ذكر كرده است.

4- یک پسر و دو دختر

وقال الدار قطني: «ولدت له عليا وأم كلثوم ورقية»[[30]](#footnote-30).

5- سه پسر و یک دختر

ذهبی می‌‏نویسد: «زینب بنت علی بن أبیطالب ... ولدت من عبدالله بن جعفر علیاً وعوناً وعباساً وأم‏کلثوم …»[[31]](#footnote-31).

6- سه پسر و دو دختر!

زبیرى (م. 236 هجری قمری ) از سه پسر به نام‌هاى جعفراكبر، على، عون اكبر و دو دختر به نام‌هاى ام كلثوم و ام عبدالله نام برده است[[32]](#footnote-32).

7- فقط چهار پسر

عمرى (م. 490 هجری قمری ) اسامى فرزندان آنان را عباس، جعفر، ابراهیم و على اصغر، كه به زینبیون معروف بودند ذكر كرده است[[33]](#footnote-33).

8- چهار پسر و یک دختر

ابن سعد: «زينب بنت علي ابن أبي طالب بن هاشم، وأمها «فاطمة» بنت رسول الله تزوجها «عبد الله بن جعفر بن أبي طالب بن عبد الـمطلب» فولدت له: عليا، وعونا، وعباسا، ومحمد، وأم كلثوم»[[34]](#footnote-34).

امام نووی به نقل از ابن قتیبه: «قال ابن قتيبة: ولد عبد الله بن جعفر سبعة عشر ابنًا وبنتين، وهم: جعفر الأكبر، وعلى، وعون الأكبر، وعباس، وأم كلثوم، أمهم زينب بنت على بن أبى طالب من فاطمة»[[35]](#footnote-35).

عصامی: «وتزوجت زينب بنت فاطمة ابن عمها عبد الله بن جعفر بن أبي طالب وماتت عنده، وقد ولدت له علياً وعوناً وجعفراً وعباساً وأم كلثوم»[[36]](#footnote-36).

9- پنج پسر و یک دختر

بلاذری اسامى آنان را على، عون اكبر، جعفراصغر، عباس، محمد و ام كلثوم ثبت كرده است.

«ولد عبد الله بن جعفر: محمداً وبه كان يكنى، وأمه محشية من بني أسد. وعلياً، وعون الأكبر، وجعفر الأصغر، وعباساً، وأم كلثوم، أمهم زينب بنت علي بن أبي طالب، وأمها فاطمة»[[37]](#footnote-37).

\*\*\*\*\*\*\*

بعد از ملاحظه کردن این همه تعارض!! بد نیست برای قانع شدن خواننده تعارض‌ها و بلکه درگیری‌هایی که در مورد مکان قبر زینب وجود دارد را نقل کنیم که موضوع را بیش از پیش ثابت کند!.

قبر حضرت زینب کجاست؟؟

از قدیم الایام سه مكان به عنوان قبر زینب ساختگی! مطرح شده است و هركدام نیز طرفدارانى دارد و ما این اختلافات را نقل می‌کنیم تا خواننده خود شاهد باشد.

1- محلى كه در شهر قاهره پایتخت مصر به نام «زینبیه‏» مشهور است.

نسابه عبیدلى در كتاب «اخبار الزینبات، ص 125- 122‏» شش روایت نقل كرده است كه بر اساس مضمون آن‏ها باید حضرت زینب علیهاالسلام درمصر دفن شده باشد.

2- قبرى كه در شهرک زینبیه امروز در نزدیكى دمشق، پایتخت فعلى كشور سوریه وجود دارد.

علماى قدیم از این مكان (شهرک زینبیه) به «غوطه‏» یا «راویه‏» تعبیر آورده‏اند. زائران ایرانى كه جهت زیارت به سوریه مى‏روند، این مكان را زیارت مى‏كنند.

مهم‌ترین سندی که طرفداران این قضیه به آن استناد می‌کنند، رحله ابن بطوطه است.

ابن بطوطه می‌نویسد: «و بقریة قبلی البلد (أی دمشق) وعلی فرسخ منها مشهد أم‏کلثوم بنت علی بن أبیطالب من فاطمة ‡ ویقال: إن اسمها زینب وکنّاها النبي أم‏کلثوم لشبهها بخالتها أم‏کلثوم بنت رسول الله وعلیه مسجد کبیر وحوله مساکن وله أوقاف. ویسمّیه أهل دمشق قبر الستّ أم‏کلثوم»[[38]](#footnote-38). یعنی: «در روستایی در یک فرسخی دمشق مزار ام‏کلثوم دختر علی بن ابی‏طالب و فاطمه (س) است. می‌‏گویند: نام او زینب است و کنیه «ام‏کلثوم» را پیامبر بر او نهاد، زیرا او شباهت به خاله‏اش ام‏کلثوم دختر پیامبر داشت. بر مزار او مسجد بزرگی بنا گردیده و خانه‏هایی در اطراف آن است و دارای موقوفاتی می‌‏باشد. گروهی از شیعیان آنجا را قبر زینب کبری می‌دانند».

3- شهر مدینه نیز به عنوان محل دفن حضرت زینب علیها السلام معرفى شده است،

سید محسن امین معتقد است كه حضرت زینب علیها السلام در مدینه دفن شده است و براى این مطلب دلیل مى‏آورد كه: بازگشت‏حضرت زینب علیها السلام پس از فاجعه كربلا به مدینه، قطعى و مسلم است اما خروج مجدد او از این شهر ثابت نشده است، بنابراین باید گفت: در مدینه وفات یافته و در همانجا دفن شده است، گرچه تاریخ وفات و محل دفنش دقیقا روشن نباشد[[39]](#footnote-39).

\*\*\*\*\*

بنده بعد از ذکر این اختلاف‌ها سخنی مانند سخن آقای قزوینی را به خودش می‌‌گویم:

این اختلافاتی که ذکر شد به آن معنی است که چینین ازدواجی رخ نداده بلکه چنین دختری (زینب) برای حضرت فاطمه ثابت نمی‌شود که حالا قبری هم داشته باشد!!.

از این حرف من تعجب نکنید!! باور کنید آقای قزوینی بعد از ذکر چنین اختلافاتی نتجیه گرفته که ازدواج ام کلثوم با عمر غلط و مردود است، من هم در این مورد به ایشان اقتدا کردم!!.

ضمناً این مطالبی که ذکر شد فقط و فقط در جواب اراجیفات قزوینی بود و گرنه هیچ شخص عاقل و آگاهی منکر وجود دختران فاطمه،نه ام کلثوم و نه زینب نمی‌شود!! و فقط قصد این بود تا به خواننده بفهمانیم که تاریخ بسیار دروغگوست و اگر کسی قصد کند مانند قزوینی‌ها پیش برود، می‌تواند خیلی از واضحات اسلام را رد کند!.

و اکنون ببینید (و بخندید) شبهات آقای قزوینی و جواب آن را:

شبهه: كلام عالمان شيعه در تأييد اين که فاطمه (ع) دختری به نام ام کلثوم نداشته!:

رضى الدین حلى از عالمان بزرگ شیعه در قرن هشتم هجرى در باره فرزندان امیر مؤمنان مى‌نویسد: تعداد فرزندان علی از دختر و پسر بیست و هفت نفر است. حسن، حسین و زینب كبرى كه كنیه وى امّ‌كلثوم است، همگى از فرزندان دخت گرامى رسول خدا بوده‌اند.

جواب:

1- رضی الدین حلی متوفی 705 می‌‌باشند که به هیچ وجه نمی‌توان این ادعا را از ایشان قبول کرد مگر اینکه دلایل خود را ذکر کنند!.

2- ایشان درست یک صفحه قبل از ذکر نام‌های فرزندان حضرت علی و بعد از ذکر ماجرای ضربت خوردن حضرت علی به دست ابن ملجم می‌نویسد:

«فصاحت **ام كلثوم بنت أمير الـمؤمنين** يا عدو الله لا بأس على أبي والله يجزيك وبكت، فقال لها ابن ملجم: فعلام تبكين، فوالله لقد ضربته بسيف اشتريته بألف وسممته بألف درهم، فان خاننى فأبعده الله، ........ ثم قال لبنیه: يا بني ان هلكت فالنفس بالنفس، اقتلوه كما قتلني،..... وصاحت **زينب بنت أمير الـمؤمنين** يا ملعون قتلت أمير الـمؤمنين، فقال: انما قتلت أباك، ثم حبسوه...»[[40]](#footnote-40).

در اول روایت می‌گوید: ام کلثوم دختر امیرالمومنین علی فرمود.!!! و بعد از آن به فرزند ایشان که منظور،سیدنا حسن می‌‌باشند اشاره می‌‌کند و بعد از آن نیز می‌‌گوید: و زینب دختر امیر فرمود!!!!!.

می‌بینیم که در اینجا از دو دختر حضرت علی نام برده و همه تصریح کرده‌اند که ام کلثوم فرزند علی و فاطمه بوده که در آن زمان با پدرش در یک خانه بوده.(که به وقتش ذکر خواهد شد).

این به چه معناست؟؟ یا جناب حلی نادانسته این اشتباه را انجام داده‌اند!! و یا اینکه کتاب مذکور دستخوش تحریف شده و تحریف کنندگان این قسمت را از قلم انداخته‌اند!!.

و اگر این دو احتمال مقبول حضرات نیافتاد.. می‌‌گوییم: به فرض که هیچ اشتباهی رخ نداده و آقای حلی بر این عقیده بوده که سیده فاطمه فقط یک دختر داشته!! این سخن هیچ ارزش علمی نخواهد داشت چون ایشان هر چه نوشته‌اند از کتاب‌های نویسندگان ما قبل خود استفاده کرده‌اند و ما باید ببینیم علمایی که مستقیماً با راویان در ارتباط بوده‌اند چه می‌‌گویند!! و از جمله آنها شیخ مفید و طبرسی هستند، که ایشان زینب صغری(همسر حضرت عمر ب) را مکنی به ام کلثوم می‌دانند نه زینب کبری را![[41]](#footnote-41).

«البته در یک صورت می‌توان به سخن ایشان استناد کرد آن هم در مقام تایید یک سخن از علمای قدیم و یا در صورتی که متقدمین در آن مورد سخنی نگفته باشند».

\*\*\*\*\*

ادامه شبهه: و آیت الله مرعشى در شرح احقاق الحق به نقل از فضل بن روزبهان از عالمان قرن دهم هجرى مى‌نویسد:

و حضرت امیر المؤمنین على را هفده فرزند بوده و به روایتى بیست فرزند، امام حسن، دیگر امام حسین، دیگر محسن - در طفلى وفات كرده - دیگر ام كلثوم و این هر چهار از فاطمه بوده‌اند.

جواب:

دیدید؟؟ در این سخن نامی از زینب کبری نیست، پس به همین راحتی می‌‌توان زینب کبری را خط زد!! ولی آقای قزوینی با کمال شهامت و حماقت آن را ذکر کرده و به نفع خود به کار می‌بندند!!.

ملخص جواب اینکه آقای مرعشی نیز سخن خود را از فضل بن روزبهان گرفته‌اند که ایشان از علمای قرن 10 هستند و همانطور که گفتیم سخن ایشان هیچ ارزشی ندارد و باید دید مقربین به قرن اول و دوم چه نوشته‌اند! البته پر واضح است که نوشته فضل بن روزبهان هیچ خدشه‌ای بر موجودیت سیده ام کلثوم وارد نمی‌کند.

و لازم به ذکر است که جناب مرعشی در همین کتاب می‌نویسد:

«أحب الإمام على زوجته سيدة النساء، وعاشا عيشة راضية، ورزقت منه خمسة أولاد، ثلاثة ذكور: وهم حسن وحسين ومحسن، وبنتان: أم كلثوم وزينب، وقد مات محسن صغيرا»[[42]](#footnote-42). «امام علی در میان همسرانش حضرت فاطمه (ع) را بیشتر دوست داشتند... که برای او پنج فرزند به دنیا آورد،سه پسر:حسن و حسین و محسن و دو دختر:ام کلثوم و زینب!! و محسن در کوچکی فوت شد».

آقای قزوینی شما این را ندیده اید که آقای مرعشی در ذکر اولاد حضرت علی نوشته‌اند؟؟یا دیده‌اید و خود را به ندیدن زده‌اید؟

ادامه شبهه: باقر شریف القرشى، محقق معاصر و از مفاخر شیعه ساكن نجف در این باره مى‌گوید:

صدیقه طاهره، دخترى غیر از حضرت زینب نداشته است و همو كنیه‌اش امّ‌كلثوم بوده است، چنانچه برخى از محققین نیز بر این عقیده هستند. به هر حال من بدون تردید عقیده دارم كه صدیقه طاهره دخترى به نام امّ‌كلثوم نداشته است.

جواب:

همینطور که خودتان گفتید این آقا از معاصر است و ایشان سعی کرده‌اند که ازدواج مورد بحث را مردود اعلام کنند پس می‌پرسم: آیا دزد می‌تواند شریکش را به نفع خود شاهد بگیرد؟؟ خیر بلکه باید دلایل آنها را دید.( و خندید)

و دوباره به یادتان می‌‌آورم سخن سید مرتضی را که در شأن چنین شخصی می‌گوید:

«اما کسانی از اصحاب غافل ما!، وقوع این عقد را انکار کرده‌اند. این ازدواج و انتقال ام‌کلثوم به خانه عمر و آوردن فرزندانی برای او معلوم و مشهور است و آن را جز "جاهل یا معاند" انکار نمی‌کند و ما در مسئله‌ای از دین که راه خروجی برای آن هست، نیازی نداریم که مسائل ضروری و آشکار را انکار کنیم!»[[43]](#footnote-43).

و به قول عالم معاصر شیعی و یکی از برجسته ترین آنها هیچ اختلافی در مورد وجود ام کلثوم وجود ندارد.

دکتر سید جعفر شهیدی در کتاب زندگانی فاطمه الزاهرا (ع) در باب " فرزندان فاطمه (ع)" می‌نویسد:

«چنانكه مى‏دانیم و هر آشنا بتاریخ اسلام مى‏داند،دختر پیغمبر را از على فرزندانى است. دو پسر بنامهاى حسن و حسین إ و دو دختر بنام زینب و ام كلثوم هیچیک از نویسندگان سیره و مؤلفان تاریخ در وجود این چهار فرزند تردیدى ندارد.

و می‌نویسد: در اینكه على از فاطمه صاحب دو دختر بوده است،بین مورخان و تذكره نویسان اختلافى دیده نمى‏شود».

پس تنها می‌توانیم تاسف بخوریم بر حال اصحاب جاهل و معاند و غافل جناب سید مرتضی و یاران نا آشنا به تاریخ جناب سید جعفر!!.

ادامه شبهه: صالحى شامى در سبل الهدى و الرشاد مى‌نویسد: فرزندان علی از فاطمه زهرا، حسن، حسین، محسن و زینب كبرى بود و از دیگر زنانش فرزندان زیادى داشت.

جواب:

اگر قزوینی انصاف داشت و دو خط جلوتر را نیز می‌خواند می‌دید که ایشان ام کلثوم کبری را نیز نقل کرده‌اند. و صالحی شامی این بحث را به ذکر نام فرزندان و مادران آنها که از حضرت علی هستند،اختصاص نداده و این از آنجا مشخص است که به جز فاطمه از دیگر همسران حضرت علی نام نبرده ولی همینکه نام ام کلثوم الکبری را که همه آن را می‌شناسیم ذکر کرده خود دلیل بر آن است که ادعای قزوینی بی‌اساس است!!.

گذشته از آن جناب صالحی شامی (مانند رضی الدین حلی) ماجرای شهادت حضرت علی را ذکر کرده و از ام کلثوم در آن ماجراها نام برده..[[44]](#footnote-44) و همچنین ماجرای تقسیم پارچه‌ها، که عمر به روزگار حکومت خود پارچه‌هایی را میان زنان مدینه تقسیم کرد. برخی از حاضران پیشنهاد کردند که مقداری از آن پارچه را به ام‌کلثوم بدهد. عمر گفت: ام‌سلیط که روز جنگ احد برای ما آب می‌آورد، به این پارچه سزاوارتر است[[45]](#footnote-45).

و ماجرا را اینگونه می‌نویسد: «أن عمر بن الخطاب قسم مروطا بين نساء أهل الـمدينة، فبقي منها مرط جيد، فقال له بعض من عنده: يا أمير الـمؤمنين أعط هذا بنت رسول الله التي عندك - يريد أم كلثوم بنت علي - فقال عمر...........».

تا به حال هیچ‌کس به فرزندان حضرت علی نگفته فرزند رسول خدا!! الا به فرزندانی که از فاطمه (ع) متولد شده‌اند! و می‌بینیم که صالحی شامی نیز از آن به عنوان فرزند رسول خدا یاد کرده که مراد ام کلثوم دختر علی از حضرت فاطمه است!! که به عقد حضرت عمر در آمد و این از روایت فوق کاملاً مشهود است.

و جالب‌تر از همه این متنی است که جناب صالحی شامی نقل می‌کنند:

«عمر بن الخطاب أنه خطب الى علي أم كلثوم فتزوجها فأتى عمر الـمهاجرين فقال: ألا تهنئوني بأم كلثوم ابنة فاطمة»[[46]](#footnote-46). یعنی: «حضرت عمر ام کلثوم را از حضرت علی خواستگاری کرد و او ام کلثوم را به ازدواجش در آورد و حضرت عمر پیش مهاجرین رفت و گفت به من تهنیت بگویید به خاطر ام کلثوم دختر فاطمه»!!!!!!.

و در جایی نیز در همین کتاب و در ذکر اولاد حضرت علی می‌نویسد: «قال الليث بن سعد / تزوج علي فاطمة ب فولدت حسنا وحسينا ومحسنا وزينب وأم كلثوم ورقية مات محسن سقطا، وأن كلثوم كانت عند عمر بن الخطاب وولدت ولدا قال أبو عمر: ولدت أم كلثوم بنت فاطمة ب قبل وفاة سيدنا رسول الله وتزوجت زينب بنت فاطمة ل عبد الله بن جعفر ب فماتت عنده وقد ولدت له عليا........»[[47]](#footnote-47). یعنی: «لیث بن سعد که رحمت خدا بر او باد گفت: حضرت علی با فاطمه ازدواج کرد و متولد شد از او حسن و حسین و محسن .... و زینب و ام کلثوم و رقیه!! که محسن سقط شد و همانا ام کلثوم همسر عمر ب شد و فرزندانی برایش آورد و ابوعمر نیز گفته ام کلثوم دختر فاطمه قبل از وفات محمد متولد شده و زینب دختر فاطمه با عبدالله بن جعفر ازدواج کرد و در نکاح او بود که وفات کرد..» الخ.

خوب است بدانید که صالحی شامی این اقوال را در باب ذکر اولاد حضرت علی نوشته «السادس عشر: في أولادها » و متنی که نقل شد تنها سخنی بود که در مورد اولاد فاطمه در این باب ذکر شده بود به جز توضیحاتی که در مورد زینب ذکر کرده بود که ما نقل نکردیم!.

پس شیعیان آگاه باشند که گیر چه آدم‌های کذاب و خدا نترسی افتاده‌اند!.

ادامه شبهه: و شهاب الدین قلیوبى (متوفای 1069ﻫ) در حاشیه‌اى كه بر شرح جلال الدین محلى بر منهاج الطالبین دارد، فرزندان امیر مؤمنان را سه نفر ذكر كرده و از جلال الدین سیوطى نیز همین مطلب را نقل مى‌كند:

این سخن كه فرزند به پدر نسبت داده مى‌شود، صحیح است، مگر در حق رسول خدا ، چون فرزندان فاطمه، یعنى حسن و حسین و فرزندان پسر این دو به آن حضرت نسبت داده مى‌شود كه در عرف مردم مصر به آنان اشراف مى‌گویند، اگر چه اشراف لقبى است براى هر یک از اهل بیت.

و اما فرزندان زینب دختر فاطمه و همچنین فرزندان دختران حسن و حسین و اولاد این دو كه از غیر اهل بیت هستد به پدرانشان نسبت داده مى‌شوند، اگرچه به همه آنان زریه و فرزندان رسول خدا نیز گفته مى‌شود.

جلال الدین سیوطى گفته است: رسول خدا فرزندى غیر از فاطمه نداشت،‌ و فاطمه پس از ادواج با علی فرزندانى به نام حسن، حسین و زینب به دنیا آورد،‌ و زینب با پسر عمویش عبد الله ازدواج كرد كه از وى فرزندى به نام علی، عون اكبر، عباس، محمد و امّ‌كلثوم داشت. به تمام فرزندان فاطمه، فرزندان رسول خدا نیز مى‌گویند، ولى فقط فرزندان پسر از اولاد حسن و حسین مى‌گویند به آن حضرت نسبت داده مى‌شود، چون خود پیامبر بر این موضوع تصریح فرموده است.

جواب:

متن فوق در مورد سید و سادات و در همین بحث نقل شده است و منظور جلال الدین سیوطی نیز این نبوده که سیده فاطمه دختری به نام ام کلثوم نداشته بلکه به این منظور است که ذریه ام کلثوم وحضرت عمر ب ادامه نداشته تا لازم باشد نام آنها را در این بحث ذکر کنند.

همانطور که در متن آمده جناب قلیونی به قول علامه سیوطی استناد کرده‌اند و ما با بررسی کتاب‌های شیخ سیوطی پرده از این دروغ قزوینی نیز بر می‌داریم.

علامه سیوطی در تاریخ الخلفا از فرزندان حضرت علی نامی نبرده ولی مرثیه‌ای را از ابی الاسود نقل کرده‌اند که ماجرای شهادت حضرت علی و گریه کردن ام کلثوم را بیان می‌کند!.

و در تفسیر خود (الدر المنثور) ماجرای ازدواج حضرت عمر را با ام کلثوم می‌نویسند.

«لـما تزوج عمر أم كلثوم ل بنت علي اجتمع عليه أصحابه فباركوا له دعوا له، فقال: لقد تزوجتها وما بي حاجة إلى النساء، ولكني سمعت رسول الله يقول: إن كل نسب وسبب ينقطع يوم القيامة إلا سببي ونسبي، فاحببت أن يكون بيني وبين رسول الله نسب»[[48]](#footnote-48).

پس جلال الدین سیوطی نه تنها منکر وجود سیدة ام کلثوم نشده بلکه ماجرای ازدواج وی را نیز نقل کرده است و در مورد قلیونی نیز هر چند که ایشان وجود ام کلثوم را نفی نکردند ولی اگر هم چنین باشد می‌گوییم حرف ایشان در این مورد حجت نیست زیرا ایشان متوفی 1298 هستند که غیر ممکن است بهتر از بلاذری و طبری و کلینی! و... از اولاد حضرت علی با خبر باشند.

ادامه شبهه: و شیخ محمد خضرى از دانشمندان اهل سنت مصر نیز فرزندان فاطمه زهرا سلام الله علیها را فقط سه نفر مى‌داند:

در سال دوم پس از هجرت، علی كه بیست و یک سال داشت با فاطمه كه پانزده سال داشت ازدواج كرد و فرزندان رسول خدا، یعنى حسن، حسین و زینب نتیجه این ازدواج بودند.

جواب:

شیخ محمد خضری متوفی 1069 هستند و سخن ایشان نیز بدون ذکر سند حجت نیست!.

گذشته از این آقای خضری از محسن، فرزند حضرت علی که چندی بعد از تولد (گفته شده 7 سال) از دنیا رفت. نامی نبرده .

ضمناً،ایشان به غیر از این سه فرزند نام هیچ یک از فرزندان دیگر حضرت علی را نیاورده. و این کتاب که نامش «نور الیقین في سیرة سید المرسلین» است، کتابی است که احوال حضرت محمد و زندگی ایشان را بررسی کرده است و نه چیز دیگر.

ولی جالب است!، چرا آقای قزوینی در این مورد از سخنان علمای سلف استفاده نمی‌کنند؟؟ آیا علمای هم عصر علم غیب دارند که بدون استفاده از مرجعی خود به خود بگویند فلان شخص فلان تعداد فرزند داشته و فلانی فرزند او نیست؟!! آیا بهتر نیست که در این مورد به کتب انساب مراجعه کنیم؟ کتبی که کمترین فاصله را با قرن 1 و 2 هجری دارند؟

آقای قزوینی پریشان حال غافل از کتب انساب.. در اول بحث ضعف خود را با استناد به کتب مولفین معاصر و یا چند قرن قبل، نشان می‌دهد ولی از کتب سلف ثابت است که حضرت فاطمه دو دختر داشته‌اند..[[49]](#footnote-49).

اما بدبختی قزوینی از این است که حتی علمای معاصر شیعه نیز ام کلثوم را در ردیف فرزندان حضرت فاطمه ذکر کرده‌اند و همه او را در این مورد تنها گذاشته‌اند به جز چندی از همدستان خودش (شرکای دزد) که گفتم: شاهدی شریک دزد، به نفع دزد مقبول نیست.

-------------------------

شبهه: شواهد این دیدگاه که فاطمه فرزندی به اسم ام کلثوم کبری نداشته!

در هیچ روایت صحیح السندی بین نام ام كلثوم و زینب جمع نشده است:

نخستین شاهد این است كه در هیچ روایت صحیح السندى در منابع شیعه، درباره فرزندان فاطمه زهرا سلام الله علیها و ماجراهایى که به ایشان مربوط مى‌شود، نام زینب و امّ‌كلثوم با هم نیامده، بلکه تنها یا نام زینب آمده است و یا نام امّ‌كلثوم.

و نیز در هیچ روایت صحیح السندى از روایات شیعیان به این مطلب تصریح نشده است كه خلیفه دوم با دختر فاطمه زهرا سلام الله علیها ازدواج كرده باشد، بلكه تمام روایات امّ‌كلثوم را دخترى در خانه امام علی معرفى كرده‌اند.

و تنها چیزى كه به عنوان مدرک به آن استدلال شده است، اجتهادات و سخنان برخى از علما است كه این هم نمى‌تواند براى دیگران حجت باشد.

جواب:

چندین روایت را نقل می‌کنیم تا ایشان رسوا شوند و خوانندگان یقین پیدا کنند که سیده فاطمه دو دختر (ام کلثوم و زینب)داشته‌اند.

1- محمد بن سلیمان كوفى شیعی[[50]](#footnote-50) (ح300):

«أخبرنا معن بن عيسى قال: حدثنا مالك بن أنس عن جعفر بن محمد عن أبيه قال: وزنت [فاطمة ] بنت رسول الله شعر حسن وحسين وزينب وأم كلثوم فتصدقت بزنته فضة» . «مام باقر گوید:حضرت فاطمه[س] موى حسن و حسین و زینب و ام‏كلثوم را وزن كرد و هموزن آن را نقره داد».

2- شیخ صدوق (م381)[[51]](#footnote-51)

أبي / قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن جميل بن صالح، عن محمد بن مروان، قال: قلت لأبي عبد الله هل قال رسول الله : «إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَنْتَ فَرْجَهَا فَحَرَّمَ اللَّهُ ذُرِّيَتَهَا عَلَى النَّارِ»؟ قال: نعم، عنى بذلك الحسن والحسين وزينب وأم كلثوم» .

محمد بن مروان مى‏گوید: به امام صادق عرض كردم: آیا پیامبر فرمود: فاطمه پاک است، پس خداوند آتش را بر ذریه او حرام كرده است؟ امام فرمود: بله، مراد پیامبر از این سخن، حسن و حسین و زینب و ام‏كلثوم است.

3ـ شیخ صدوق:[[52]](#footnote-52)

«حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد / قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، قال: حدثنا العباس بن معروف، عن علي بن مهزيار، عن الحسن بن علي الوشاء، عن محمد بن قاسم بن الفضيل، عن حماد بن عثمان، قال: قلت لأبي عبد الله : جعلت فداك، ما معنى قول رسول الله : «إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَنْتَ فَرْجَهَا فَحَرَّمَ اللَّهُ ذُرِّيَتَهَا عَلَى النَّارِ»؟ فقال: الـمعتقون من النار هم ولد بطنها: الحسن، والحسين، وزينب، وأم كلثوم»[[53]](#footnote-53). «حماد بن عثمان گوید:به امام صادق عرض كردم: فدایت گردم، معناى این سخن پیامبر چیست كه فرمود: فاطمه پاک است، پس خداوند آتش را بر ذرّیه او حرام كرد؟ امام جواب داد: رهاشدگان از آتش فرزندان او هستند: حسن و حسین و زینب و ام‏كلثوم».

4ـ محمد بن اسحاق (م151)[[54]](#footnote-54)

«ولدت فاطمة لعلي الحسن والحسين ومحسن، فذهب محسن صغيرا، وولدت له أم‏كلثوم و زينب». «فاطمه [س] براى على این فرزندان را به دنیا آورد: حسن و حسین و محسن - كه در كوچكى از دنیا رفت - و ام‏كلثوم و زینب».

5-حسین بن حمدان (م334):[[55]](#footnote-55)

حضرت علی فرمود: «... وابنىّ الحسن والحسين وابنتىّ زينب و ام‏كلثوم...».

یعنی: «دو پسرم حسن و حسین و دو دخترم زینب و ام‏كلثوم».

6-اسرار الفاطمیه:

در آخرین لحظات عمر حضرت علی : «ثقل عليها الـمرض، والإمام لا يفارقها، وأسماء تمرضها، والحسن والحسين وزينب وام كلثوم عندها»[[56]](#footnote-56).

بعد از غسل دادن حضرت علی : «واسماء في تلك الليلة ثم نادى: يا ام كلثوم، يا زينب يا حسن، يا حسين، هلموا تزودوا من امكم فهذا الفراق واللقاء والجنة، وبعد قليل نحاههم امير الؤمنين ....»[[57]](#footnote-57).

سپس اسماء در آن شب ندا زد:ای ام کلثوم، ای زینب!، ای حسن، ای حسین .....[[58]](#footnote-58).

7-بحار الانوار مجلسی: [[59]](#footnote-59)

«.. على و فاطمة وابنیهما الحسن والحسین وابنتیهما زینب وام‏كلثوم ...». «على و فاطمه و حسین، و دو دختر آنها زینب و ام‏كلثوم».

و چون مدعی از روایت صحیح دم می‌زند.. شرح حال راویان نقل اول را ذکر می‌کنم.

معن بن عيسى بن يحيى بن دينار الأشجعى مولاهم، أبو يحيى الـمدنى القزاز:

شرح حال: «الامام، ثقة ثبت، قال أبو حاتم: هو أثبت أصحاب مالك ...» از این بالاتر؟؟

مالک ابن انس:

شرح حال: «إمام دار الهجرة، رأس الـمتقنين، وكبير الـمتثبتين حتى قال البخارى: أصح الأسانيد كلها».

و در معرفة الرجال خویی از او به عنوان اصحاب امام صادق یاد شده[[60]](#footnote-60).

جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على بن أبى طالب القرشى الهاشمى، أبو عبد الله الـمدنى الصادق:

شرح حال: «( امام صادق ) صدوق، فقيه، إمام و قال أبو حنيفة: ما رأيت أفقه منه»!.

و ابوجعفر یعنی امام باقر !:

«فقيها، فاضلاً و...»[[61]](#footnote-61).

چنین روایت محکم و صحیحی نقل شد آیا مدعی باز هم پروا ندارد؟؟؟

و بسیارى منابع هنگامى كه نام فرزندان امیرالمؤمنین را با هم ذكر مى‏كنند، از زینب و ام‏كلثوم هر دو نام مى‏برند و بسیارى از آنها تصریح كرده‏اند كه مادر هر دو حضرت فاطمه(س) است[[62]](#footnote-62).

جالب‌تر اینکه زینب کبری خودش دختری به اسم خواهرش یعنی ام کلثوم داشته که از عبدالله بن جعفر است!! و بعدها با ابان پسر حضرت عثمان ازدواج کرد ![[63]](#footnote-63) و جالب نیست که شخصی نام خودش را بر فرزندش بنهد![[64]](#footnote-64).

شبهه: عبد الله بن جعفر با چه كسي ازدواج كرده است:

اهل سنت با سند‌هاى صحیح نقل كرده‌اند كه عبد الله بن جعفر همزمان با یكى از همسران امیر مؤمنان و دختر آن حضرت ازدواج كرده است. در برخى از روایات، نام این دختر امّ‌كلثوم و در برخى دیگر نام او زینب نقل شده است.

بخارى مى‌نویسد: عبد الله بن جعفر با همسر علی و دختر علی همزمان ازدواج کرد.

در شرح این روایت، برخى از عالمان اهل سنت این دختر را زینب معرفى کرده‌اند:

ابن حجر: عبد الله بن جعفر با یكى از همسران علی و دختر او ازدواج كرد. اما همسر او لیلى بنت مسعود و دخترش زینب بود.

سعید بن منصور: عده‌اى نیز او را امّ‌كلثوم معرفى کرده‌اند:عبد الله بن جعفر بین لیلى دختر مسعود نهشلى كه در زمانى همسر علی بود و بین دخترش امّ‌كلثوم فرزند فاطمه یادگار رسول خدا جمع كرد و هر دو در یک زمان همسران عبد الله بودند.

در جمع بین این دو روایت عالمان اهل سنت ـ چون مى‌دانسته‌اند اگر زینب را همان امّ‌كلثوم معرفى کنند، دچار مشکل مى‌شوند ـ توجیه شگفت‌آور و صد البته غیر قابل قبولى كرده‌اند.

ابن حجر عسقلانى مى‌نویسد: منافاتى بین دو روایت نیست که در یکى زینب و در دیگرى ‌ام کلثوم آمده است، زیرا عبد الله بن جعفر با هر یک پس از دیگرى ازدواج کرد (نه اینکه در زمان واحد با دو خواهر ازدواج کرده باشد).

بعضی گویند: زینب را طلاق داد و بعد با ام کلثوم ازدواج کرد و بعضی گویند بعد از وفات زینب چنین شد.

جواب:

خود قزوینی می‌‌بیند که علما در این مورد در عجب هستند و هر کدام نظری دارند ولی با این وجود می‌خواهد از آب گل آلود ماهی بگیرد و این اختلافات را دلیلی بر نفی ازدواج و نفی موجود بودن ام کلثوم بگیرد!! (بخندید به این هذیان)!.

به راحتی می‌‌توانیم اینگونه بگوییم: ما در بالا ثابت کردیم که حضرت فاطمه دختری مشهور به زینب کبری نداشته و فقط یک دختر به نام ام کلثوم از او ثابت است که کنیه او زینب است و علما نیز به خیال اینکه فاطمه دو دختر داشته در بعضی روایات زینب را و در بعضی ام کلثوم نوشته‌اند و این نیز خود دلیلی است بر اینکه زینب کبری وجود نداشته!!! (به همین راحتی)

و اما حقیقت ماجرا:

ما طبق همین استدلال‌هایی که آقای قزوینی دارند، معتقدیم که ام کلثوم به ازدواج حضرت عبدالله بن جعفر در نیامده که به شرح آن نیز می‌پردازیم.

آقای قزوینی اقوالی را که به نفع او بودند را نقل کرد ولی نمی‌گوید که:

1. بسیاری از تذکره نویسان می‌نویسند که ام کلثوم فقط با حضرت عمر و محمد و عون بن جعفر ازدواج کرده و بس[[65]](#footnote-65).
2. عبدالله بن جعفر در حیات حضرت علی با زینب ازدواج کرد و هیچ روایت صحیحی وجود ندارد که او زینب را طلاق داده باشد و بلکه اکثر تذکره نویسان می‌گویند: او در نکاح عبدالله ابن جعفر بود تا وقتی که وفات کرد.

پس عبدالله بن جعفر به هیچ وجه نمی‌توانسته با هر دو خواهر ازدواج کند.

و به امید خدا،در بحث ام كلثوم پس از عمر با چه كسی ازدواج كرد؟ به صورت مفصل‌تر به ازدواج‌های حضرت ام کلثوم می‌پردازیم تا خواننده به حقیقت ماجرا پی ببرد.

البته در بالا با نقل روایات متعدد ثابت شد که زینب و ام کلثوم هر دو یک نفر نیستند .

شبهه: یک خطبه با نام دو نفر:

درباره خطبه حضرت زینب در کوفه و شام، در کتاب‌هاى تاریخى یک خطبه با دو عنوان ذکر شده است «خطبة ام کلثوم بنت علي» و «خطبة زينب بنت علي»، یعنى همان خطبه‌اى كه براى حضرت زینب نقل شده، دقیقاً عین همان خطبه براى امّ‌كلثوم نیز ذكر شده است.

ابن طیفور از عالمان قرن چهارم در كتاب بلاغات النساء، ابوسعد الآبى در نثر الدرر، و ابن حمدون در التذكرة الحمدونیة، خطبه امّ‌كلثوم را در كوفه این‌گونه نقل مى‌كنند:

امّ‌كلثوم را دیدم و دیگر همانند او سخنورى ندیدم، گویا از زبان علی سخن مى‌گفت،‌ به مردم اشاره كرد تا ساكت شوند و چون ساكت شدند و زنگ‌ها از حرکت ایستاد، گفت: سخنم را با ستایش پروردگار و با دورود و سلام بر جدم رسول خدا آغاز مى‌كنم،‌ اى مردم كوفه و اى اهل نیرنگ و خدعه، اشک چشمانتان همیشه جارى باد، و ناله‌های ‌اندوه شما هیچ وقت پایان نیابد، مَثَل شما،‌ مَثَل كسى است كه رشته خود را پس از محكم شدن از هم مى‌گسست....

در حالى كه شیخ مفید و برخى دیگر از علما، همین خطبه را از زبان حضرت زینب سلام الله علیها نقل كرده‌اند:

زینب دختر علی را دیدم و همانند او سخنورى ندیدم،...

همچنین در قضیه منع كودكان اهل بیت از خوردن صدقات كوفیان، برخى از علما آن را براى امّ‌كلثوم و برخى براى حضرت زینب سلام الله علیها نقل كرده‌اند، چنانچه شیخ انصارى رضوان الله تعالى علیه در این باره مى‌نویسد:

داستان ممانعت اسیران از خوردن صدقه اهل كوفه توسط حضرت زینب یا امّ‌كلثوم معروف و مشهور است كه چون گرفتن صدقه بر اهل بیت حرام بود، منع مى‌كردند.

جواب:

با رجوع به کتاب‌های،بلاغات النسا، تذکرة الحمدونیه و نثر الدرر از کتب شیعه‌ای که آقای قزوینی از آنها نام بردند، متوجه می‌شویم که در هر سه کتاب خطبه به نام ام کلثوم ثبت شده! اما.....!!؟

1- منظور نویسندگان این کتب این نبوده که ام کلثوم همان زینب است.. چرا؟؟ چونکه آنها خطبه‌ای غیر از این خطبه را برای حضرت زینب (س) نقل کرده‌اند که خطاب به یزید ایراد شده . و می‌بینیم که در هر کدام از این کتب از هر دو نام برده شده ولی آن خطبه فقط به اسم یک نفر ثبت شده. و صاحبان این کتب برای ام کلثوم و زینب هر کدام تذکره جداگانه‌ای نوشته‌اند.

2- نکته جالبی که در این دو نقل قابل توجه است این است که، این روایت از شش نفر نقل شده! و هر 6 نفر سخن خود را با این جمله شروع می‌کنند: "ام کلثوم" یا "زینب" را دیدم و مثل او سخنرانی ندیدم،گویا از زبان علی سخن می‌‌گفت.

الف: در بلاغات النسا از جعفر بن محمد عن آبائه ‡: «ورأيت أم كلثوم عليها السلام ولم أر خفرة والله أنطق منها كأنما تنطق وتفرغ على لسان أمير الـمؤمنين ».

ب: در احتجاج از حذیم الاسدی[[66]](#footnote-66): «قال حذيم الاسدي: لـم اروالله خفرة قط انطق منها، كأنها تنطق وتفرغ على لسان علي ».

پ: در معالم المدرستین: «وقال بشير بن حذيم الاسدي: نظرت إلى زينب بنت على يومئذ - ولم أر خفرة قط انطق منها كأنما تنطق عن لسان أمير الـمؤمنين علي بن أبي طالب ».

ت: در الامالی شیخ مفید[[67]](#footnote-67) از: «حذلم بن ستير قال: قدمت الكوفة في الـمحرم سنة إحدى ... قال(حذلم بن ستیر): ورأيت زينب بنت علي إ ولم أر خفرة قط أنطق منها كأنها تفرغ عن لسان أمير الـمؤمنين ».

ث: در الفتوح ابن اعثم کوفی[[68]](#footnote-68) از:خزیمه الاسدی: «قال خزیمة الأسدی: ونظرت إلى زینب بنت علی یومئذ ولم أر حفرة قط أفصح منها كأنها تنطق عن لسان أمیر الـمؤمنین علی بن أبی طالب ».

ج: در پاورقی همین کتاب (الفتوح)[[69]](#footnote-69) تصریح شده که این قول از بشر بن حریم نقل شده: «عن الدر الـمنثور في طبقات ربات الخدود، وبالأصل: بشر بن حریم».

دیدید که توسط شش راوی این روایت نقل شده و هر 6 نفر با این جملات سخن خود را شروع می‌‌کنند: زینب یا امّ‌كلثوم را دیدم و دیگر همانند او سخنورى ندیدم، گویا از زبان علی سخن مى‌گفت.

آیا عجیب نیست که هر شش راوی به مثل هم،سخنان زینب یا ام کلثوم را اینگونه توصیف می‌‌کنند؟ چگونه می‌‌شود هر 6 نفر در مورد آن سخنان یک نظر را داشته باشند و هر شش آنها کلماتی مانند هم را در توصیف آن سخنان به کار ببرند؟

نتیجه: یا این روایات ساخته مولفین است! و یا ساخته راویانی که این روایت را از این شش نفر نقل کرده‌اند!! و یا حداقل 5 طریق از این روایات کذب است و فقط یکی از آنها صحت دارد! که یا به ام کلثوم یا به زینب می‌رسد!! و الله اعلم

3- در كتاب «اللهوف في قتلى الطفوف»[[70]](#footnote-70) نوشته محدث و مورخ شیعی، آیه الله سیدبن طاووس حسنی (متوفاى 664) اینچنین آمده: حضرت حسین زمانى كه اشعار (یا دهر اُفّ لك من خلیل ...) را ایراد فرمود و زینب و اهل حرم علیهنّ السلام فریاد به گریه و ناله برداشتند، حضرت آنان را امر به صبر كرده و فرمود:

«یا اختاه یا امّ كلثوم، واءنتِ یا زینب، واءنتِ یا رقیّة، واءنتِ یا فاطمة، واءنتِ یا رباب، اُنْظُرْنَ إ ذا اءنا قُتِلْتُ فلا تشققن على جَیْبا ولا تخمشن علىّ وجها ولا تقلن على هجرا». یعنى: «خواهرم ای ام كلثوم، و تو اى زینب، و تو اى رقیّه، و تو اى فاطمه، و تو اى رباب، زمانى كه من به قتل رسیدم در مرگم گریبان چاک نزنید و روى نخراشید و كلامى ناروا بر زبان نرانید».

و مؤ یّد این نقل، مطلبى است كه سلیمان بن ابراهیم قندوزى، (متوفّاى 1294ﻫ) به نقل از مقتل مسمّى به ابومخنف پس از شرح كیفیّت شهادت طفل شش ماهه می‌نویسد:

«ثُم نادى: یا اُم كُلثومَ، وَیا سَكینةُ، ویا رقیة، وَیا عاتِكَةُ وَیا زینب ، یا اءهلَ بَیتى علیكنّ مِنّى السَّلامُ»[[71]](#footnote-71). یعنی: «آنگاه فریاد برآورد: اى ام كلثوم و اى سكینه و اى رقیّه! و اى عاتكه و اى زینب، اى اهل بیت من، من نیز رفتم، خداحافظ».

و مانند آن در: منتخب طریحى[[72]](#footnote-72)، بحارالانوار[[73]](#footnote-73)، الدمعة الساكبه[[74]](#footnote-74) و...

همچنین امام حسین در آن روز در جاى دیگر فرمود: «يا زينب و يا ام‏كلثوم و يا سكينة و ...»[[75]](#footnote-75).

\* وقتى قافله به كربلا رسید امام جمله‏اى فرمود كه از آن استفاده مى‏شد حضرت در آن سرزمین به شهادت مى‏رسد. حضرت زینب عرض كرد:

«يا اخى هذا كلام مَن أيقن بالقتل. فقال: نعم يا أختاه. فقالتْ زينب: واثكلتاه ينعى الحسين إلى نفسه. قال (الراوى): وبكى النسوةُ ولطمنَ الخدودَ وشققن الجيوب وجعلتْ أم‏كلثوم تنادى: وا محمداه وا علياه وا أماه وا أخاه وا حسيناه ...»[[76]](#footnote-76). یعنی: «حضرت زینب گفت: ای برادرم، این سخن كسى است كه یقین به كشته شدن دارد! امام فرمود: بله خواهرم. زینب گفت: اى واى! حسین از مرگ خود خبر مى‏دهد. راوى مى‏گوید: زنان گریه سر دادند و به صورت زدند و گریبان دریدند. ام‏كلثوم فریاد برآورد: وا محمدا، وا علیاه، وا اماه، وا اخاه، وا حسیناه..».

پس مشخص شد که ام کلثوم و زینب هر دو یک نفر نیستند بلکه هر دوی آنها در صحرای کربلا همراه برادرشان،سیدنا حسین حضور داشته‌اند!!.

حال این سوال پیش می‌‌آید که: چطور ممکن است؟ مگر حضرت ام کلثوم ل قبل از واقعه کربلا فوت نشدند؟ پس آنجا چه می‌کردند؟؟

جواب ساده است،این ام کلثوم بنت علی بن ابیطالب،دختر حضرت فاطمه( سلام الله علیها) نیستند و طبق کتب تاریخ و انساب حضرت علی دو دختر دیگر هم به اسم ام کلثوم داشته‌اند[[77]](#footnote-77).

ام کلثوم (احتمالا ام کلثوم وسطی) بنت ام سعد دختر عروة بن مسعود الثقفیة[[78]](#footnote-78) و ام کلثوم الصغری (همسر كثیر ابن عباس) دختر ام ولد.. [[79]](#footnote-79).

اربلی از علمای تشیع اسامی دختران علی را اینگونه می‌نویسد: «زينب الكبرى وام‏كلثوم الكبرى وام‏الحسن ورملة الكبرى ام‏هانى وميمونه وزينب الصغرى ورملة الصغرى وام‏كلثوم الصغرى ورقية و ....» در ادامه اشاره مى‏كند كه مادر ام‏كلثوم دوم ام ‏ولد بوده است[[80]](#footnote-80).

با در نظر داشتن اقوال اهل فن می‌توان حداقل صحت وجود دو ام کلثوم را قطعی دانست. که حول ام کلثوم کبری دختر فاطمه الزهرا هیچ تردیدی نیست.

پس بدون شک ام کلثومی که در کربلا حضور داشته دختر حضرت فاطمه (س) نبوده بلکه ام کلثوم صغری بوده که در آن واقعه حضور داشته است.

اما اگر مدعیان لجاجت کنند و بگویند: نه آن ام کلثوم حاضر در صحرای کربلا، ام کلثوم صغری نبوده. ما هم با ایشان همصدا می‌شویم و می‌‌گوییم: شما درست می‌فرمایید، اصلاً ام کلثوم کبری، خواهر حضرت زینب در آن واقعه حضور داشته و ماجرای وفات ایشان در دوران خلافت معاویه اشتباه است ولی این به آن معنی نیست که زینب و ام کلثوم یک نفر هستند زیرا از متن روایات فوق ثابت شد که در آن ماجرا هم بانوی زینب نام و هم ام کلثوم نامی حضور داشته است.

یعنی اگر بالفرض ماجرا وفات ایشان در دوران معاویه صحیح نباشد نیز هیچ خدشه‌ای بر موجودیت سیدة ام کلثوم وارد نمی‌شود.

شبهه: عزاداري و نوحه خواني ام كلثوم براي حضرت زهرا سلام الله عليها:

فتال نیشابورى در روضة الواعظین مى‌نویسد:

هنگامى كه فاطمه از دنیا رفت، مردم مدینه یكپارچه صداى ناله سر دادند، زنان بنى‌هاشم در خانه آن حضرت گردآمدند و صداى شیون آنان در همه جا پیچید، آن چنان كه مدینه از فریاد و ناله آنان به لرزه درآمد و مى‌گفتند: اى سید و سرور ما و اى دختر رسول خدا .

مردم دسته دسته به نزد علی آمده در حالى كه حسن و حسین در جلوى آنحضرت نشسته و گریه مى‌كردند و مردم نیز از گریه آن دو گریان مى‌شدند.

امّ‌كلثوم در حالى كه روبند بر چهره داشت و چادر عربى برسرش افكنده بود، از خانه بیرون آمد و فریاد مى‌زد: اى جد بزرگوار! و اى رسول خدا! اكنون به حق تو را از دست دادم كه هیچگاه دیگر تو را نخواهیم دید،‌ مردم مدینه همه جمع شده بودند و منتظر بودند تا جنازه فاطمه را بیرون بیاورند تا بر وى نماز بخوانند، ابوذر از خانه بیرون آمد و گفت: همه برگردید و متفرق شوید، زیرا امشب بدن زهرا دفن نمى‌شود و به تأخیر افتاد، مردم همه متفرق شدند.

در این روایت چند نكته قابل توجه است:

1. تنها نام حسن، حسین و امّ‌كلثوم به عنوان فرزندان و داغدیدگان حضرت زهرا سلام الله علیها ذكر شده و نامى از حضرت زینب سلام الله علیها كه به اتفاق همه بزرگ‌تر از امّ‌كلثوم بوده برده نشده است.
2. امّ‌كلثوم در زمان شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها، طبق نظر مدعیان وجود امّ‌كلثوم كه گفته‌اند در واپسین سال‌هاى عمر پیامبر به دنیا آمده، در خوشیبنانه‌ترین حالت، دو سال داشته است. با توجه به این نكته چگونه مى‌توانیم تفاصیل ذكر شده در روایت (از جمله نوحه‌سرائى و پوشیدن برقع و...) را بر امّ‌كلثوم حمل نماییم. بنابراین تردیدى وجود ندارد كه این امّ‌كلثوم همان حضرت زینب سلام الله علیها است.

جواب:

قزوینی می‌گوید: اتفاق همه بر این است که زینب از ام کلثوم بزرگ‌تر بوده است که یاوه‌ای بیش نیست.زیرا در مورد تولد ام کلثوم تنها یک قول دقیق نقل شده و آن هم اینکه وی در سال ششم هجری تولد یافت[[81]](#footnote-81).

ذهبی و ابن کثیر و مولف شیعه موسوعه امام علی با ابیطالب به نقل از ذهبی می‌نویسند: «أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب الهاشمية ابن عبد الـمطلب بن هاشم الهاشمية، شقيقة الحسن والحسين.ولدت: في حدود سنة ست من الهجرة، ورأت النبي ولم ترو عنه شيئا. خطبها عمر بن الخطاب»[[82]](#footnote-82).

و ابن حجر عسقلانی نیز می‌نویسد: «أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب الهاشمية أمها فاطمة بنت رسول الله ولدت في أواخر عهد النبي وتزوجها عمر بن الخطاب ولها عشر سنین او اکثر»[[83]](#footnote-83). «امّ‌كلثوم دختر علی بن ابى طالب هاشمى، مادرش فاطمه دختر رسول خدا ، در اواخر زندگانى پیامبر ‌ به دنیا آمده و عمر با او ازدواج كرد، وى در هنگام ازدواج ده سال یا بیشتر داشت و براى عمر زید را به دنیا آورد و او و فرزندش زید در یک روز از دنیا رفتند».

و مولف شیعی کتاب «بانوان عالمه و آثار آنها» می‌نویسد:

هنگامى كه حضرت زهرا علیها السلام، دار فانى را وداع گفت، ام كلثوم كه پنج سال بیش نداشت برقعى به صورت انداخت و چادرى بلند بر سر كرد و... [[84]](#footnote-84).

یعنی در سال 11 هجری 5 ساله بوده، پس در سال 17 هجری 11 ساله می‌‌شود!.

و به جرات می‌توان گفت ام کلثوم از زینب بزرگ‌تر بود.که قدیمی‌ترین علما از جمله ابن اسحاق (متوفی151) همین قول را ارجح می‌دانند[[85]](#footnote-85).

ولی در مورد تاریخ ولادت حضرت زینب (س) اقوال زیادی مانند پنجم جمادی‌الاولی در سال پنجم یا ششم، شعبان سال ششم، سال چهارم و اواخر رمضان سال نهم پس از جنگ تبوک هم هست[[86]](#footnote-86)، که معلوم نیست کدام صحیح‌تر است ولی طبق قرائن او از ام کلثوم کوچک‌تر بوده. قرائنی مانند همین روایتی که آقای قزوینی نقل کرده‌اند! که در آن نامی از زینب نیست و به احتمال او در آن سال‌ها کوچک‌تر از این بوده که در این ماجراها داخل شود .

و یا روایتی که قبلاً از ابن بابویه نقل کردیم که می‌گفت:فاطمه (ع) حسن را در آغوش راستش و حسین را در آغوش چپش حمل كرد و دست چپ ام‏كلثوم را با دست راستش گرفت، سپس به حجره پدرش رفت!!![[87]](#footnote-87) (خواستگاری از دخت ابوجهل).. و نامی از زینب به میان نمی‌آورد!! که احتمالاً در آن سال‌ها نیز او یا به دنیا نیامده بود و یا خیلی کوچک بوده!.

و این روایت را که ملا باقر مجلسی از امام صادق روایت می‌کند که فرمودند:

فاطمه سلام الله علیها در لحظه احتضار به علی فرمود: وقتی از دنیا رفتم، خودت غسل مرا به عهده بگیر، كفن بر من بپوشان، بر پیكرم نماز بخوان، مرا در قبر قرار ده، سنگ لحد را بگذار، خاک روى بدنم بریز، بالاى سرم بنشین و قرآن و دعا زیاد بخوان، چون در آن لحظه میت به همنشین زندگان بسیار محتاج است. و تو را اى علی به خدا مى‌سپارم و سفارش مى‌كنم كه به فرزندانم خوبى كن. سپس فاطمه، امّ‌كلثوم را به خودش چسپاند و فرمود: هنگامى كه این دخترم به سن رشد و بلوغ رسید، وسائل منزل مال او است و او را به خدا مى‌سپارم[[88]](#footnote-88).

پس مشخص است که ام کلثوم بزرگ‌تر از زینب بوده‌اند که سیدة فاطمه، ام کلثوم را بر سیده زینب مقدم می‌دارند.

و شواهد دیگری مانند خواستگاری حضرت فاروق ، از او، و همنامی او با نام اولین دختر درگذشته رسول خدا (به این معنی که حضرت فاطمه نام خواهرش را روی فرزند خود گذاشته باشد) به سال دوم هجری، به نظر می‌‌رسد او به سن از حضرت زینب (ع) بزرگ‌تر باشد.

قرینه دیگر این است که حضرت علی در پاسخ به خواستگاری حضرت عمر از ام­کلثوم، به کوچک بودن ام‌کلثوم استدلال کرده و سیدنا عمر به این استدلال اعتراض نکرده و نگفته­است که پس دختر دیگرت زینب را به من بده! چون:

اولاً، اگر زینب بزرگ‌تر می‌‌بود، عمر بایستی از او خواستگاری می‌‌کرد نه از ام‌کلثوم. خواستگاری از خواهر کوچک‌تر با علم به کوچک بودن او، با وجود خواهر بزرگ‌تر، بی‌معناست. ضمن اینکه در زمان این خواستگاری هنوز حضرت زینب همسر عبدالله، پسر جعفر، نبوده ­است­.

ثانیاً، اگر زینب (ع) بزرگ‌تر می‌‌بود، باید حضرت عمر در رد استدلال سیدنا علی به این مطلب استدلال می‌‌کرد.

همچنین قرائنی وجود دارد، مانند «سمتني أمي حیدرة» که حضرت علی در جنگ خیبر فرمود: من همانم که مادمر اسمم را حیدر (شیر) نهاد، که مردان عرب، قبل از اسلام و در صدر اسلام، امر نامگذاری فرزندان را به زنانشان وا می‌‌گذاشتند.

نام دو تن از دختران رسول خدا و خواهران به سن بزرگ‌تر از حضرت فاطمه ل ام‌کلثوم و زینب است. گویا آن حضرت برای زنده نگه‌داشتن یاد و خاطره خواهرش ام‌کلثوم که همسر حضرت عثمان بود و به سال دوم هجری همزمان با جنگ بدر از دنیا رفت، نام نخستین دخترش را ام‌کلثوم گذاشت. نیز ولادت حضرت زینب ل، دختر دوم آن حضرت، همزمان با فوت خواهر دیگرش زینب بود و از این‌رو نام او را زینب نهاد[[89]](#footnote-89).

پس ثابت شد که ام کلثوم از حضرت زینب ل بزرگ‌تر بوده و یا حداقل اینکه در سال 12 هجری تا به آن حدسن داشته‌اند که چادر و برقع بپوشد. (با توجه به اقوال علما می‌توان سن 6 سال را عنوان کرد، که به وقت خواستگاری می‌شود 11 یا 12 سال).

شبهه: امير مؤمنان در شب ضربت خوردن، مهمان چه كسي بود؟

روایات متعددى وجود دارد كه امیر مؤمنان در ماه رمضان، هر شب در خانه یكى از فرزندانش افطار مى‌كردند. شبى در خانه امام حسن و شبى در خانه امام حسین و شبى در خانه عبد الله بن جعفر (شوهر حضرت زینب). و در شب شهادت نیز طبق تمام نقل‌ها در خانه امّ‌كلثوم بوده است، امّ‌كلثوم همسر کدامیک از افراد نام برده شده است؟

شیخ مفید در كتاب شریف الإرشاد مى‌نویسد:

و چون ماه مبارک رمضان فرارسید، امیر مؤمنان شبى را نزد حسن و شبى را نزد حسین و شبى هم خانه عبد الله بن جعفر (شوهر حضرت زینب سلام الله علیها) مى‌گذراند و بیش از سه لقمه غذا نمى‌خورد، در یكى از شب‌هاى رمضان سؤال شد كه چرا غذا كم مى‌خورید؟ فرمود: فرمان خدا (كنایه از مرگ و شهادت) مرادرخواهد یافت و دوست دارم با شكم گرسنه به ملاقات بروم، یک شب یا دو شب بیش باقى نمانده بود كه در آخر شب فرقش را با شمشیر شكافتند.

عالمان اهل سنت (ابن اثیر و زمخشری! و نویری) نیز همین روایت را به این صورت نقل كرده‌اند:

ماه رمضان كه فرا مى‌رسید، علی یک شب را نزد حسن و شبى را نزد حسین و شبى هم نزد عبد الله بن جعفر، (همسر زینب) افطار مى‌كرد،‌ و بیش از سه لقمه غذا نمى‌خورد و مى‌گفت: دوست دارم با شكم گرسنه به دیدار معبودم بشتام.

و از طرف دیگر، طبق عده‌اى از روایات، امیر مؤمنان در آخرین شب، مهمان امّ‌كلثوم سلام الله علیها بوده است:

ملا باقر مجلسی: ام کلثوم (ع):چون شب نوزدهم رمضان فرا رسید، هنگام افطار سفره‌اى پهن كردم كه دو قرص نان جو و ظرفى شیر و مقدار نمک در آن بود.

حال چگونه مى‌توان بین این روایات جمع كرد؟ یا باید بگوییم برنامه امیرمؤمنان علی این بوده است كه یک شب در خانه حسن و یک شب در خانه حسین و یک شب در خانه زینب و یک شب در خانه امّ‌كلثوم سلام الله علیهم باشد، كه منافات با نص روایت مذكور دارد، و یا باید خانه امّ‌كلثوم را یكى از این سه خانه به حساب آوریم، كه تنها مى‌تواند خانه عبد الله بن جعفر باشد. یعنى همسر عبد الله بن جعفر، زینب سلام الله علیها همان امّ‌كلثوم است.

و نكته دیگر این كه اگر امّ‌كلثومى وجود داشته است، چرا امیر مؤمنان شبى را به ایشان اختصاص نداده‌اند؟

جواب:

در این مورد چند نکته حائض اهمیت است.

1- این روایت به دو شکل و متن نقل شده که در اکثر آنها به جای عبدالله بن جعفر از عبدالله بن عباس یاد شده ..

تعداد کثیری از علما اینچنین می‌نویسند:

«عثمان بن الـمغيرة قال:لما دخل شهر رمضان كان امير الـمؤمنين يتعشى ليلة عند الحسن، وليلة عند الحسين، وليلة عند عبد الله بن العباس، وكان لا يزيد على ثلاث لقم...»[[90]](#footnote-90). «چون ماه رمضان فرارسید، امیر مؤمنان شبى را نزد حسن و شبى را نزد حسین و شبى را نزد عبد الله بن عباس (پسر عمویش) مى‌گذراند و بیش از سه لقمه نمى‌خورد»!.

حال من از ایشان می‌پرسم: اگر ام کلثوم را خط بزنیم! شما بین این روایت و روایتی که خود نقل کرده‌اید چگونه جمع می‌کنید؟؟ من می‌گویم: در این روایت فقط از حسن و حسین اسم به میان آمده در حالی که زینب نیز در آن شهر بود، چرا از او نامی نیست؟؟ پس نتیجه می‌گیریم که حضرت علی اصلاً فرزندی به جز حسن و حسین از فاطمه نداشته! اگر چنین بگویم به من نمی‌خندید؟

2- حضرت علی () در آن وقت، 4 همسر در نکاح داشته‌اند[[91]](#footnote-91)، آیا حضرت علی () بعد از خوردن افطاری شب را هم پیش دختر یا پسرش می‌‌ماند و همانجا می‌‌خوابید؟؟ (انه کان ظلوما جهولا!!) یعنی در 30 روز رمضان با همسر و منزل خود قطع رابطه می‌کرد؟

3- طبق نص تاریخ حضرت علی در نماز صبح ضربت خورد و بعد از ضربت خوردن او را به‌سوی خانه خودش حمل کردند... وحمل علی الی منزله[[92]](#footnote-92).

او را به سوی خانه خودش حمل کردند نه خانه فرزندانش!.

و اینکه در روایت آن خانه را خانه‌ای گفته‌اند که ام کلثوم در آن حضور داشته‌اند چیزی خلاف حقیقت نیست،چونکه:در سال 40 هجری که حضرت علی () در آن سال شهید شد محمد بن جعفر همسر دوم ام کلثوم شهید شده بود (در صفین[[93]](#footnote-93)) . و به علت اینکه سال ازدواج عون بن جعفر با ام کلثوم(علیها السٌلام) مشخص نیست، می‌توان گفت در آن سال ام کلثوم ب شوهری نداشته و در خانه پدرشان ساکن بوده‌اند.

(همانطور که بعد از شهادت حضرت فاروق ، حضرت علی دخترش را به خانه خودش آورد، می‌توان گفت: بعد از شهادت محمد بن جعفر نیز همین کار را کرده‌اند).

4- در روایتی آمده که حضرت ام کلثوم (ع) شبی که پدر ایشان به شهادت رسیدند در خانه حضرت علی بودند. (و همانطور که گفتیم جالب نیست، فردی در هر 30 روز رمضان تا صبح در خانه فرزندانش به سر ببرد، آن هم در صورتی که خود دارای منزل هستند!).

5- در ادعایی که مدعی ذکر کرده‌اند نوشته شده: حضرت علی روزی در خانه حسن و روزی نزد حسین و روزی نزد عبدالله بن جعفر و زینب (ع) افطاری می‌کرده‌اند.

به جرات می‌توان گفت:ام کلثوم در خانه خود حضرت علی زندگی می‌کرده که ذکری از خانه مستقلی برای او نیست تا حضرت علی مهمان خانه او شده باشند!!.

و در روایات اینگونه آمده:

(بعد از ضربت خوردن حضرت علی و بعد از انتقال ایشان به خانه خودشان) ام کلثوم دختر حضرت علی با گریه و شیون خطاب به ابن ملجم گفت: ای دشمن خدا، هیچ زیانی به پدرم نمی‌رسد و خداوند متعال تو را خوار و ذلیل خواهد ساخت. (إذ نادته أم كلثوم بنت على وهى تبكى أي عدو الله لا بأس على أبى والله مخزيك).

ابن ملجم گفت: پس چرا گریه می‌‌کنی؟ به خدا آن (شمشیر) را با هزار دینار خریدم و با هزار دینار آن را زهرآگین ساختم. و اگر این ضربه بر همه اهل مصر وارد می‌‌آمد، کسی از آنها زنده نمی‌ماند[[94]](#footnote-94).

همانطور که قبلاً نیز گفتیم حضرت علی را بعد از ضربت خوردن به خانه خودشان حمل کردند. و نیز نقل شد که حضرت ام کلثوم در آن خانه حضور داشته‌اند که اولین شخصی که با ابن ملجم سخن می‌گوید ایشان بوده‌اند.

سوال: اگر ام کلثوم در خانه مستقلی زندگی می‌کرده‌اند و حضرت علی نیز بعد از ضربت به خانه خودشان (نه خانه فرزندان) منتقل شده‌اند . ام کلثوم در آنجا چه می‌کرده‌اند و یا چگونه به آن سرعت به آنجا خود را رسانیده‌اند و چطور زینب قبل از وی آنجا نبوده و چطور...

پس شکی نیست که خانه‌ای که حضرت علی به آنجا انتقال داده شد خانه‌ای بود که دخترش نیز در آن همراه پدرش زندگی می‌کرد و گرنه مورخان نمی‌گفتند: «حمل علي الی الـمنزله» می‌نوشتند: «به سوی خانه دخترش ام کلثوم حمل شد».

5- به فرض که ام کلثوم خانه‌ای برای خود داشته باشند، آن وقت نیز نمی‌توان گفت که او با همسر زندگی می‌کرده!.

شیخ مفید و طوسی در کتب خود و مجلسی در بحارالانوار[[95]](#footnote-95) و محدث قمی در منتهی الآمال ص 170 إلی ص 185 از حضرت اُم کلثوم (علیها السلام) روایتی را نقل می‌‌کنند که ایشان می‌فرمایند:  
«چون شب نوزدهم ماه رمضان شد حضرت علی () به خانه آمدند و به نماز ایستادند، یک طبق غذا (افطاری) شامل دو قرص نان جو و یک کاسه شیر و مقداری نمک جهت افطار ایشان آماده کردم چون ایشان از نماز فارغ شدند چشمشان بر طبق افتاد، گریستـند و گفتـند آیا نمی‌دانی من از پسر عمم متابعـت می‌‌کنم و فرمودند: «یا بنیة! ما من رجل ٍ طاب مطعمه ومشربه وملبسه إلا طال وقوفه بین یدی الله یوم القیام، یا بنیة إن الدنیا في حلالها حساب وفي حرامها عقاب». «ای دختر ! هرکس خوراک و پوشاکش در این دنیا نیکوتر، توقفش در روز قیامت بیشتر است، بر مال حلال حساب و بر مال حرام عذاب است............» و فرمودند: «ای فرزندم به خدا قسم چیزی نمی‌خورم تا یکی از دو خورشت را برداری». (یا بنیة والله لا آکل شیئاً حتی ترفعین احد الادامین).

همانطور که ملاحظه کردید، دو قرص نان و دو خورشت سر سفره بوده، ولی چرا فقط دو خورشت و دوقرص نان؟؟ اگر حضرت ام کلثوم در خانه همسر بودند بدون شک همسرشان نیز بر سر سفره می‌بود، و به جای دو خورشت سه خورشت و به جای دو قرص نان سه قرص لازم بود، پس این موضوع نیز دلیلی دیگر است که ثابت می‌کند، ام کلثوم در آن وقت همسری نداشته‌اند تا با آنان سر یک سفره بنشیند.

و مجلسی در چند صفحه بعد نیز چنین روایتی را نقل می‌کند که: حضرت علی () بعد از ضربت خوردن امام حسن () را به جای خود گذاشت تا با مردم نماز گذارد. «امام حسن () وقتی از نماز فارغ شدند بالای سر حضرت آمدند و گریستند ... و آن حضرت را در حجره نزدیک مصلای خود خوابانیدند حضرت زینب (علیها السلام) و حضرت اُم کلثوم (علیها السلام) آمدند و در پیش آن حضرت نشستند و نوحه و زاری برای آن حضرت می‌‌کردند حضرت علی فرمود: ای دخترانم.....«ثم ادخل إلى حجرته وجلس في محرابه. قال الراوی: واقبلت زینب وام كلثوم حتى جلستا معه على فراشه، وأقبلتا تند بانه وتقولان: یا أبتاه»[[96]](#footnote-96).

آقای قزوینی! خوب خواندی؟؟ حضرت زینب و ام کلثوم، یعنی دو دختر حضرت فاطمه(ع) که به وقت ضربت خوردن نزد پدرشان آمدند . شاید شما این روایت را ندیده‌اید و یا دیده و توان خواندن آن را نداشته‌اید؟

و مجلسی در چند صفحه بعد می‌نویسد: «فعند ذلك صرخت زینب بنت علی وام كلثوم وجمیع نسائه[[97]](#footnote-97)!!!».

و در صفحه بعدش ضمن روایتی می‌نویسد: «ثم نادى الحسن باخته زینب وام كلثوم وقال: یا اختاه...»[[98]](#footnote-98). «سپس سیدنا حسن خواهرش زینب و ام کلثوم را صدا زد و گفت:ای خواهرانم...!!».

وما علینا الا البلاغ، وما علی الکاذب الا خجل

و برای اینکه دیگر نگویند ام کلثوم در آن وقت در آنجا حضور نداشته این دو قول را نیز نقل می‌کنیم:

«طلق الأعمى عن جدته قالت: كنت أنوح أنا وأم كلثوم بنت علي على علي، »[[99]](#footnote-99). «طلق اعمى، از قول مادر بزرگش نقل مى‌كند كه مى‌گفته است: من هم همراه ام كلثوم دختر على براى آن حضرت نوحه سرایى مى‌كردم».

ابن عبدالبر نیز شعری را از ام هیثم دختر عریان نغعی نقل می‌کند که به این ترتیب است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ألا يا عين ويحك أسعدينا |  | ألا تبكى أمير الـمؤمنيا |
| تبكي أم كلثومٍ عليه |  | بعبرتها وقد رأت اليقينا |
| ألا قل للخوارج حيث كانوا |  | فلا قرت عيون الشامتينا |
| أفي شهر الصيام فجعتمونا |  | بخير الناس طراً أجمعينا[[100]](#footnote-100) |

«ای چشم، وای بر تو، ما را خوشبخت کن، آیا بر امیرالمؤمنین گریه نمی‌کنی؟

ام کلثوم اشک‌ریزان بر او گریه می‌‌کند که او یقیناً (مرگ او) را دیده است.

به خوارج بگو، هر جا که هستند، خوشحالی به خود نبینند.

آیا در ماه رمضان ما را جمع کرده‌اید؟! شما، بهترین کسی را که بر چهارپایان سوار می‌‌شد و آنها را رام می‌‌کرد و سوار بر کشتی می‌‌شد و کفش می‌‌پوشید و سوره‏های مثانی و مئین را خوانده است، کشتید!».

نتیجه:ام کلثوم در آن تاریخ بیوه و ساکن خانه پدرشان بوده‌اند،و بعد از شهادت پدر و سرپرستشان، پسر عموی ایشان با وی ازدواج می‌کند. (والله اعلم)

شبهه: ام كلثوم بهترين دختر امير مؤمنان :

قاضى نعمان مغربى، از دانشمندان قرن چهارم شیعه در ضمن نقل روایتى از امیر مؤمنان ، امّ‌كلثوم را بهترین دختر آن حضرت معرفى مى‌كند:

«قالت: قال علي يوما لابنته أم كلثوم ـ وكانت خير بناته ـ: يا بنية ما أراني إلا أقل ما أصحبك.....». «علی روزى به دخترش امّ‌كلثوم كه بهترین دخترانش بود، فرمود: دیدار من و تو خیلى كم است....».

در حالى كه تردیدى وجود ندارد كه زینب كبرى، عقیلة الهاشمیة، برترین دختر آن حضرت بوده است.

جواب:

نمی‌دانم آقای قزوینی واقعاً نادان هستند و یا اینکه خود را به نادانی زده‌اند! چون در نقل روایت گفته شده: «وكانت خیر بناته» «بهترین دختران و نه بهترین دختر»!! آیا فرق بین این دو را نمی‌دانید؟؟ این به آن معنی است که ام کلثوم بین همه دختران حضرت علی (که تعدادشان از 15 تا 28 نفر مختلف است) یکی از بهترین آنها بود و نه بهترین آنها و گذشته از آن این سخن نظر شخصی ولیده (راوی ماجرا) و یا خود نویسنده کتاب است چون که می‌بینیم این جمله: «و کانت خیر بناته» در پرانتز ذکر شده.

ضمناً: سوالی دارم خدمت جناب قزوینی، که معیار برتری چیست؟ آیا انسان می‌تواند بین دو فرد نیک کردار خدایی کند (نعوذ بالله) و یکی را بر دیگری برتری دهد؟؟ این کار خداست یا بشر؟ خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٞ﴾ [الحجرات: 13].

«بی‌گمان،گرامی‌ترین شما در نزد خداوند پرهیزگار‌ترین شما ست، حقا كه خداوند دانا وآگاه است».

و خداست که عبادت‌های ما را می‌‌سنجد نه من و شما!!.

گذشته از آن اگر برداشت مضحک شما صحیح باشد و منظور این است که ام کلثوم بهترین دختر است باز هم می‌گویم این چه ربطی به بحث دارد؟ یعنی اگر کسی ام کلثوم را بر زنیب برتری داد شما نتیجه می‌گیرید که ام کلثومی وجود نداشته است؟؟!! آفریــــــن! 20 و احسنت و صد رحمت بر مخ گنجشک![[101]](#footnote-101).

شبهه: معاويه، از دختر چه كسي خواستگاري كرد؟

طبق نظر اهل سنت، معاویه بن ابوسفیان، از دختر عبد الله بن جعفر براى پسرش یزید خواستگارى كرد، اما با دخالت امام حسین نقشه معاویه خنثى شد و امام حسین او را به ازدواج قاسم بن محمد بن جعفر درآورد.

این كه این دختر چه كسى است، به دو صورت نقل شده است:1. امّ‌كلثوم دختر حضرت زینب دختر حضرت زهرا سلام الله علیها2. زینب دختر امّ‌كلثوم دختر حضرت زهرا سلام الله علیها.

بلاذرى و حموى اعتقاد دارند كه این دختر، فرزند حضرت زینب سلام الله علیها از عبد الله بن جعفر بوده:

معاویه، در نامه‌اى به مروان كه از طرف او والى مدینه بود،‌ نوشت تا از امّ‌كلثوم دختر عبد الله بن جعفر كه مادرش زینب دختر علی و مادرش فاطمه دختر رسول خدا است، براى پسرش یزید خواستگارى نماید.

اما برخى دیگر از عالمان اهل سنت، آن را دختر امّ‌كلثوم از عبد الله بن جعفر دانسته‌اند.

أبو الفرج نهروانى و ابن عساکر از علمای اهل سنت مى‌نویسد:

دختر مسور بن مخرمه از پدرش نقل كرده است كه گفت: معاویه به مروان والى مدینه نامه‌اى نوشت تا از دختر عبد الله بن جعفر به نام زینب كه مادرش امّ‌كلثوم دختر علی و فاطمه دخت گرامى رسول خدا بود، خواستگارى نماید.

جواب:

1- در سلسه راویان روایت دوم (روایت ابن عساکر ) دو شخص دروغگو دیده می‌شوند اولی، ابو العز ابن کادش است، که ابن نجار در موردش می‌گوید:در نقل روایت ضعیف،مخلط،دروغگو است و احتیاجی به او نیست.عبد الوهاب الأنماطی گوید: مخلط است.

إبراهیم بن سلیمان می‌گفت: شنیدم از ابالعز ابن کادش که می‌گفت: بر حضرت رسول حدیث وضع کرده‌ام!.

ابی القاسم، علی بن حسین حافظ گوید: این دلیلی بر جهل ابن کادش است چون او افتخار می‌کند که حدیث دروغ به پیامبر نسبت می‌‌دهد![[102]](#footnote-102).

و دومین شخص، محمد بن عمر واقدی است که بخاری می‌گوید: او متروک الحدیث است و احمد و ابن مبارک و ابن نمیر و اسماعیل بن زکریا او را ترک کرده‌اند. و در جایی دیگر امام احمد او را دروغگو و یحیی بن معین او را ضعیف و امام مسلم و نسائی او را متروک و غیر ثقه می‌دانند[[103]](#footnote-103).

و همینطور روایت اول از(بلاذری و حموی) نیز کذب است چون در آن روایت هم واقدی وجود دارد که شرح حالش گذشت.

پس در درجه اول چنین روایاتی که سندشان تا به این حد مجروح است غیر قابل استناد هستند، ولی جدای از سند متن آن نیز پر از اشکال است. چون همینطور که آقای قزوینی نقل کرده‌اند این روایت به دو شکل زیر نقل شده:

1. (روایت بلاذری و حموی) معاویه، در نامه‌اى به مروان كه از طرف او والى مدینه بود،‌ نوشت تا از امّ‌كلثوم دختر عبد الله بن جعفر كه مادرش زینب دختر علی و مادرش فاطمه دختر رسول خدا است، براى پسرش یزید خواستگارى نماید.
2. (روایت ابن عساکر و نهروانی) دختر مسور بن مخرمه از پدرش نقل كرده است كه گفت: معاویه به مروان والى مدینه نامه‌اى نوشت تا از دختر عبد الله بن جعفر به نام زینب كه مادرش امّ‌كلثوم دختر علی و فاطمه دخت گرامى رسول خدا بود، خواستگارى نماید.

مشخص است که روایت دوم دروغ محض است (البته اگه هر دو دروغ نباشند!) چونکه:

اولاً: حضرت عبدالله بن جعفر از سیده زینب (اگر ام کلثوم را همان زینب فرض کنیم) دختری به اسم زینب نداشته است!! و این بدون بحث و جدل ثابت است.

چنانچه قبلا گفته شد، علما در ذکر فرزندان زینب اختلاف‌ها کرده‌اند ولی خوشبینانه‌ترین موضع آن است که حضرت زینب دو دختر داشته به نام‌های ام كلثوم و ام عبدالله[[104]](#footnote-104) پس این زینب از کجا آمد که معاویه بخواهد به خواستگاری او بیاید؟

حضرت عبدالله بن جعفر نه تنها از زینب کبری بلکه از هیچ‌کدام از همسرانش فرزندی به نام زینب نداشته‌اند.

ابن قتیبه می‌گوید:

«ولد عبد الله بن جعفر سبعة عشر ابنًا وبنتين، وهم: جعفر الأكبر، وعلى، وعون الأكبر، وعباس، وأم كلثوم، أمهم زينب بنت على بن أبى طالب من فاطمة بنت رسول الله - -. ومحمد، وعبيد الله، وأبو بكر، أمهم الخوصاء بنت حفصة أحد بنى تيم الله بن ثعلبة. وصالح، وموسى، وهارون، ويحيى، وأم أبيها، أمهم ليلى بنت مسعود بن خالد النهشلى، تزوجها بعد على بن أبى طالب. ومعاوية، وإسماعيل، وإسحاق، والقاسم لأمهات أولاد، والحسن، وعون الأصغر، وأمهما جمانة بنت الـمسيب الفزارية. قال: والعقب من ولد عبد الله بن جعفر لإسماعيل، وإسحاق، وعلي، ومعاوية»[[105]](#footnote-105).

حال اگر به فرض محال هر دوی اینها (زینب وام کلثوم بنت علی) یک نفر باشند چگونه می‌توان بین این دو روایت را جمع کرد؟؟ نام دختری که از او خواستگاری شده چیست؟؟ زینب یا ام کلثوم؟؟ تردیدی نیست که عبدالله بن جعفر دختری به اسم زینب نداشته پس نتیجتاً روایت دوم کذب محض است.. گذشته از آن باز هم می‌گویم که: اگر شما به همین راحتی با این دو روایت منکر ام کلثوم می‌شوید ما هم می‌توانیم منکر زنیب شویم! آن هم به وسیله روایاتی که ام کلثوم را نیز در ردیف همسران عبدالله بن جعفر قرار داده‌اند!!!.

شبهه: در شام چه كسي دفن شده است:

در رحله ابن بطوطة (متوفای77932ﻫ) در هنگام سفر به شام به جاى زیارت قبر زینب بنت علی مى‌گوید قبر امّ‌كلثوم دختر علی در نزدیکى دمشق و...

ابن بطوطه:در نزدیكى شهر و یک فرسخ مانده به آن، بارگاه امّ‌كلثوم دختر علی بن أبى طالب از فاطمه ‡ قرار دارد، برخى گفته‌اند كه اسم او زینب بوده و چون شباهت به خاله آن حضرت داشته، رسول خدا كنیه او را امّ‌كلثوم نهاده است.

از سخن ابن بطوطه به این نتیجه مى‌رسیم كه این مدفن متعلق به امّ‌كلثوم است و امّ‌كلثوم همان حضرت زینب سلام الله علیها است كه رسول خدا این كنیه را به خاطر شباهت به دخترش به او داده‌است. و نمى‌تواند امّ‌كلثوم دختر حضرت زهرا باشد، چرا كه طبق نظر افرادى كه امّ‌كلثوم را غیر از حضرت زینب مى‌دانند، امّ‌كلثوم در مدینه دفن شده نه در شام.

حموى در معجم البلدان نیز این بارگاه را متعلق به امّ‌كلثوم مى‌داند:قبر امّ‌كلثوم در راویه دمشق است.

ابن جبیر اندلسى نیز در سفرنامه خود، آن را مدفن امّ‌كلثوم مى‌داند:

از زیارتگاه‌هاى اهل بیت ‡ محل دفن امّ‌كلثوم دختر علی است كه بر او زینب صغرى مى‌گویند و امّ‌كلثوم كنیه‌اى است كه رسول خدا به او داده است، چون به دخترش امّ‌كلثوم شباهت داشته است. این زیارتگاه در روستاى یک فرسخى دمشق است كه مسجدى بزرگ و موقوفاتى دارد،‌ من آن جا را زیارت كرده و شبى آنجا ماندم.

و عبد الرزاق بیطار، از عالمان قرن چهاردهم، تصریح مى‌كند كه امّ‌كلثوم همان حضرت زینب و این مدفن مربوط به آن حضرت است:

راویه، در سمت قبله و شرق شام روستاى است كه سه مایل با شام فاصله دارد. در این روستا زینب دختر علی بن ابوطالب و فاطمه زهرا كه كنیه‌اش امّ‌كلثوم است، دفن شده است.

در تاریخ مدینه دمشق نیز وى را امّ‌كلثوم مى‌خواند، اما مى‌گوید نمى‌دانم این دختر کدام امّ‌كلثوم است، زیرا امّ‌كلثوم دختر علی همسر عمر در مدینه مرده است:

ابن عساکر: مسجد راویه، مسجدى است تازه تأسیس و تجدید بنا شده بر قبر امّ‌كلثوم،‌ و این امّ‌كلثوم دختر رسول خدا كه همسر عثمان بوده نیست، چون او در زمانى زندگى پیامبر از دنیا رفت و در مدینه دفن شد،‌ و نیز دختر علی از فاطمه كه همسر عمر بود نیز نیست، زیرا او با فرزندش زید در یک روز از دنیا رفتند كه در بقیع دفن شده‌اند.

بهترین راه حل این است كه امّ‌كلثوم همان حضرت زینب باشد.

جواب:

همه اقوالی که آقای قزوینی نقل کردند به جز قول ابن عساکر و عبدالرزاق بیطار (متوفی 1335) صریحاً از ام کلثوم کبری صحبت می‌کنند نه زینب کبری ولی چگونه آقای قزوینی نتیجه گرفته‌اند که این قبر زینب است، نمی‌دانم!!.

اولاً: ابن بطوطه و ابن جبیر می‌گویند:این قبر، قبر زینب صغری است که کنیه‌اش ام کلثوم بود.

و میرزا علی خان امیر الدوله نیز متنی که بر سنگ نوشته‏اى كه از آن مقبره استخراج شده است را اینگونه می‌نویسد: «هذا قبر زینب الصغرى الـمكناة بام كلثوم ابنت على بن ابوطالب امها فاطمة البتول سیدة نساء العالـمین ابنت‏سید الـمرسلین محمد خاتم النبیین »[[106]](#footnote-106). «این قبر زینب صغری! است که کنیه او ام کلثوم و دختر علی ب از فاطمهل،سرور زنان دو جهان و دختر سرور پیامبران و آخرین پیامبر، محمد است».

و امروزه نیز، قبل از ورود به مرقد، این تابلو نصب است که روی آن نوشته:

«هذا ضریح السیدة زینب الصغری الـملقبة بام کلثوم بنت الامام علی ابن ابیطالب».

همانطور که ملاحظه کردید نام صاحب مرقد را زینب صغری نوشته‌اند و نه زینب کبری! و تا به حال کسی زینب کبری را زینب صغری نخوانده!(الا قزوینی‌ها!) و همانطور که قبلاً طبق گفته علمای اهل تشیع گذشت، اسم سیده ام کلثوم، زینب صغری بوده است.که از جمله آنها شیخ مفید و طبرسی هستند، که ایشان زینب صغری (همسر حضرت عمر ) را مکنی به ام کلثوم می‌دانند نه زینب کبری را![[107]](#footnote-107).

ابن البطریق به وقت نام بردن از فرزندان حضرت علی می‌نویسد: «وأولاده أمیر الـمؤمنین سبعة وعشرون ذكرا وأنثى: ( 1 و 2 ) الحسن والحسین إ. ( 3 ) زینب الكبرى. ( 4 ) زینب الصغرى الـمكناة أم كلثوم . أمهم فاطمة البتول سیدة نساء العالـمین ابنة سید الـمرسلین محمد خاتم النبیین...»[[108]](#footnote-108).

شیخ مفید نیز نام فرزندان امیرالمؤمنین را این گونه برمى‏شمرد: «الحسن والحسین وزینب الكبرى وزینب الصغرى الـمكنّاة ام‏كلثوم أمّهم فاطمة البتول سیدة نساء العالـمین»[[109]](#footnote-109).

طبرسى نیز مى‏نویسد: «كان لفاطمة (ع) خمسة اولاد ذكر وانثى: الحسن والحسین (ع) وزینب الكبرى وزینب الصغرى الـمكناة بأم‏كلثوم (ع) وولد ذكر قد أسقطتْه فاطمة (س) بعد النبي ..»[[110]](#footnote-110).

پس به هیچ‌وجه نمی‌توان آن قبر را قبر زینب کبری همسر عبدالله بن جعفر دانست مگر اینکه نام او را از زینب کبری به زینب صغری تغییر دهیم! (که از امثال قزوینی بعید نیست!).

در ضمن ام کلثوم همسر حضرت عمر شبیه به ام کلثوم بنت نبی بوده‌اند چنانکه محدث قمی در نفس المهموم: ص 431 نقل از ابن بطوطه در کتاب تحفة الـنـّظــّـار في غرائب الأمصار می‌‌نویسد: پیغمبر برای شباهت حضرت اُم کلثوم (علیها السلام) به خاله‌اش اُم کلثوم دختر پیامبر ، او را هم اُم کلثوم کنیه نهاد .

و همانطور که ثابت شد ام کلثوم لقب همسر حضرت عمر بوده است و چنانچه در عرب متداول است، کنیه جای اسم را گـرفـتـه، بـه جـای ایـنکه زینب صغـری علیها السلام نامـیده شـوند به اُم کلثوم علیها السلام معروف گردیده‌اند.

دوماً:در هیچ روایتی ذکر نشده که حضرت زینب کبری از مدینه خارج و به شام رفته باشند.

«چنانکه سید محسن امین، صاحب «اعیان الشیعة» می‌گوید: اما قبرى كه در دهستان راویه در نزدیک دمشق وجود دارد،منسوب به زینب صغری مكنى به ام كلثوم است.چنان كه من خود نیز آن را بر سنگى كه بر قبر این زن بود مشاهده كردم و نیز ابن جبیر بدان اشارت كرده است. اگر چنین باشد این زینب خواهر امام حسین است (منظور محسن امین زینب کبری است). اما چگونه او به شام رفته و در آنجا وفات یافته و دفن شده، خداوند بر صحت این قول داناتر است! در تاریخ و آثار باقى مانده در نزد ما، هیچ‌گونه اشاره‏اى بر این واقعه دیده نمى‏شود»[[111]](#footnote-111).

و در جایی دیگر می‌گوید: «بازگشت‏حضرت زینب علیها السلام پس از فاجعه کربلا به مدینه، قطعی و مسلم است اما خروج مجدد او از این شهر ثابت نشده است، بنابراین باید گفت: در مدینه وفات یافته و در همانجا دفن شده است، گرچه تاریخ وفات و محل دفنش دقیقاً روشن نباشد»[[112]](#footnote-112).

و باز هم می‌گوید: «وقد جرت عادة كثیر من الناس إذا رأوا ما لا یعلمون وجهه أن یخترعوا له وجها فتارة یكون له صورة ظاهریة وتارة یكون خرافیا وتارة یزید على الخرافة كهذا فبعض الناس لـما زعموا أن القبر الـمنسوب إلى السیدة زینب بقریة راویة بقرب دمشق هو منسوب إلى زینب العقیلة اخترعوا لذلك وجوها من التأویل الباطل»[[113]](#footnote-113). یعنی: «و عادت عده زیادی از مردم این است، در صورتی که علم ندارند چیزی را اختراع می‌کنند که این اختراعات چندین صورت است: بعضی آن را به صورت ظاهری و بعضی به صورت خرافه و بعضی بیشتر از خرافات، چنانکه بعضی از مردم می‌‌پندارند، قبری که منسوب به سیده زینب در روستای راویه نزدیک دمشق است، آن زینب را زینب عقیله (دختر حضرت علی) می‌دانند و این را اختراع کرده و چندین شکل از تاویلات باطل در این مورد کرده‌اند!!».

خلاصه اینکه آقای قزوینی برای بررسی این مورد به کتاب اعیان الشیعة سید محسن امین مراجعه کنند تا با سر و کله زدن با ادله‌های هم مذهبشان، یک راهی برای خودشان باز کنند! تا مشخص شود که جناب قزوینی مخترع هستند و جزء همان عده کثیری از مردم بی‌علم به حساب می‌‌آیند و یا اینکه این صفات به محسن امین (صاحب اعیان الشیعة) برمی‌گردد!!.

سوماً: همانطور که قبلاً نیز اشاره شد در اینکه قبر زینب کبری در چه شهری است بین علمای اهل تشیع درگیری! هایی وجود دارد که عده‌ای آن را در مدینه و بعضی در مصر و بعضی در شام می‌دانند!.

در مورد مقبره شام شکی نیست که آن قبر، قبر زینب کبری نیست. ولی قبر ام کلثوم هم نیست، همانطور که ابن عساکر می‌گوید:

«مسجد راویة مستجد علی [قبر] أم‏کلثوم. وأم‏کلثوم هذه لیست بنت رسول الله التي کانت عند عثمان، لأن تلك ماتت في حیاة النبي ودفنت بالـمدینة ولا هی أم‏کلثوم بنت علی من فاطمة التي تزوجها عمر بن الخطاب لأنها ماتت هی وابنها زید بن عمر بالـمدینة في یوم واحد ودفنا بالبقیع. وإنما هي امرأة من أهل البیت سمیت بهذا الاسم ولایحفظ نسبها»[[114]](#footnote-114). یعنی:«مسجد راویه بر قبر ام‏کلثوم است. این ام‏کلثوم دختر رسول خدا نیست که همسر عثمان بود، زیرا او در زمان حیات پیامبر از دنیا رفت و در مدینه دفن گردید. همچنین دختر علی از فاطمه (س) نیست که عمر بن خطاب با او ازدواج کرد، زیرا او و پسرش زید بن عمر در مدینه و در یک روز درگذشتند و در بقیع مدفون گردیدند.این شخص زنی از اهل بیت به نام ام‏کلثوم است که نسبش حفظ نشده است».

و همچنین در تذکره زینب کبری از محل دفن ایشان صحبتی نمی‌کند[[115]](#footnote-115).

چهارماً: قدیمی‌ترین منبعی که در مورد این قبر سخن گفته ابن عساکر است و ما قبل او کسی به آن قبر اشاره‌ای نداشته است که به احتمال قوی قبل از آن تاریخ کسی ادعایی نکرده که آن قبر از آن اهل بیت است. و همینطور تا قبل از قرن نه(9) هیچ شخصی ادعا نکرده که این مقبره بر قبر حضرت زینب کبری همسر عبدالله بن جعفر بنا شده است. و ادعاهایی که در این مورد شده همه مربوط به قرن 9 به بعد است که طبق دلایل موجود ادعای ایشان پوچ است.

نتیجه: همانطور که در محل قبر زینب کبری اختلاف هست در مورد قبر ام کلثوم نیز اختلافی مشاهده می‌‌شود و این چیز بسیار عادی است چونکه می‌‌بینیم در مورد محل دفن سر سیدنا حسین شش قول!! وجود دارد.

1. علی بن حسین همراه زنان (از شام) خارج شد و سر حسین علیه‌السلام را به کربلا باز گرداند[[116]](#footnote-116).
2. کنار قبر حضرت علی دفن شد[[117]](#footnote-117).
3. مسجد رقه در کنار فرات.
4. بقیع نزد قبر مادرش فاطمه علیها‌السلام.
5. دمشق.
6. قاهره [[118]](#footnote-118).

برای ما ثابت است که قبر ام کلثوم (ع) در بقیع است همانطور که ابن عساکر فرمودند: «أم‏کلثوم بنت علی من فاطمة التی تزوجها عمر بن الخطاب لأنها ماتت هی وابنها زید بن عمر بالـمدینة في یوم واحد و دفنا بالبقیع»[[119]](#footnote-119).

«ام کلثوم دختر علی از فاطمه (س) که عمر بن خطاب با او ازدواج کرد، او و پسرش زید بن عمر در مدینه و در یک روز درگذشتند و در بقیع مدفون گردیدند».

خلاصه اینکه آن قبر یا ساختگیست و نیت سازنده هم (احتمالاً )خالی کردن جیب زائرین از همه‌جا بی‌خبر بوده است[[120]](#footnote-120). و یا همانطور که ابن عساکر فرمودند: قبر یکی از اهل بیت است که نسبش ثبت نشده، ولی به احتمال قوی این قبر از آن ام کلثوم صغری دختر حضرت علی می‌‌باشد که در کربلا نیز حضور داشته و به همین دلیل نیز کنار قبر سیده سکینه دختر سیدنا حسین که از حاضرین در واقعه ی کربلا بوده دفن شده‌اند.



شبهه: چه كساني از زنان اهل بيت، در كربلا اسير شدند:

قاضى نعمان مغربى در شرح الأخبار، نام تمام اسیران كربلا را نقل مى‌كند، اما در میان آن‌ها نامى از حضرت زینب سلام الله علیها نمى‌برد: افرادى كه در روز عاشورا به اسارت گرفته شدند، یكى از آنان علی بن حسین است كه بیمار بود و از زنان امّ‌كلثوم دختر علی بن أبى طالب است و امّ‌حسن دختر علی بن ابوطالب و فاطمه و سكینه دختران حسین بن علی بوده‌اند.

با توجه به كنیه حضرت زینب كه امّ‌كلثوم بوده، به احتمال زیاد، مقصود از امّ‌كلثوم همان حضرت زینب باشد، چرا كه به اتفاق همگان حضرت زینب در كربلا حضور داشته است و وجود امّ‌كلثوم دختر دیگر امیر مؤمنان جاى تردید دارد.

جواب:

در متنی که قزوینی نقل کرده‌اند اسم دو تن از فرزندان حضرت علی () به نام‌های ام کلثوم و ام الحسن آمده است.

در مورد ام کلثوم، قبلاً در جواب شبهه یک خطبه به نام دو نفر توضیح دادیم که او ام کلثوم دختر فاطمه نیست. و اما اینکه چرا نام زینب درمیان اسرا ذکر نشده؟

محض اطلاع آقای قزوینی!!! معروفترین و بی‌شبهه ترین کنیه حضرت زینب (ع) ام الحسن است. و برای اینكه مروری باشد بر درس‌های گذشته اعضای تیم قزوینی این چند قول را نقل می‌كنم:

در انساب الطالبیین می‌‏خوانیم: زینب کبری دختر امیرمومنان که کنیه‏اش «ام الحسن» بود، از مادرش زهرا (ع) روایت می‌‏کرد .

سیدجعفر آل بحر العلوم در تحفة العالم می‌گوید: «زینب الكبرى زوجة عبد الله بن جعفر تكنى أم الحسن»[[121]](#footnote-121).

و تقریباً در اکثر کتبی که از اسرای کربلا نام برده‌اند،نام سه دختر حضرت علی آمده است: زینب همسر عبدالله بن جعفر، ام کلثوم، و فاطمه[[122]](#footnote-122) پس منظور قاضی نعمان از ام الحسن بنت علی همان حضرت زینب هستند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر کس که نداند وبداند که نداند |  | لنگان خرک لنگ به مقصد برساند |
| هر کس که نداند ونداند که نداند |  | نــــادان مــــرکب ابدالــــدهر بماند |

شبهه: ميراث فاطمه، فقط به ام كلثوم رسيد:

علامه مجلسى رضوان الله علیه به نقل از مصباح الأنوار مى‌نویسد:

فاطمه سلام الله علیها در لحظه احتضار به علی فرمود: وقتی از دنیا رفتم، خودت غسل مرا به عهده بگیر، كفن بر من بپوشان، بر پیكرم نماز بخوان، مرا در قبر قرار ده، سنگ لحد را بگذار، خاک روى بدنم بریز، بالاى سرم بنشین و قرآن و دعا زیاد بخوان، چون در آن لحظه میت به همنشین زندگان بسیار محتاج است. و تو را اى علی به خدا مى‌سپارم و سفارش مى‌كنم كه به فرزندانم خوبى كن. سپس فاطمه، امّ‌كلثوم را به خودش چسپاند و فرمود: هنگامى كه این دخترم به سن رشد و بلوغ رسید، وسائل منزل مال او است و او را به خدا مى‌سپارم.

طبق متن روایت، وسائل خانه حضرت زهرا سلام الله علیها فقط به امّ‌كلثوم رسیده است، حال چگونه مى‌توان آن را طبق نظر افرادى كه امّ‌كلثوم و زینب را دو نفر مى‌دانند، توجیه كرد، با این كه طبق نظر آن‌ها حضرت زینب از امّ‌كلثوم بزرگ‌تر بوده است.

جواب

در این شبهه نیز تکیه بر دروغی شده که قبلاً کذب بودنش ثابت شد و آن هم اینکه ام کلثوم از زینب کوچک‌تر بوده!!! و روایت فوق نیز شاهدی دیگر بر ادعای ما و بر دروغ بودن ادعای مدعی است.

گذشته از اینها روایت نقل شده به کلی دروغ است چون در روایت آمده که فاطمه وصیتش را به علی ع گفت ولی صحیح آن است که وصیت را به اسماء بنت عمیس گفت[[123]](#footnote-123) و در روایت فوق آمده که خطاب به علی فرمود:خودت غسل دادنم را بر عهده بگیر ولی شیعه نقل می‌کند که اسما بنت عمیس در این کار شرکت داشت[[124]](#footnote-124) و البته در بعضی روایات کذب دیگر نقل شده که فاطمه قبل از وفات، خودشان خود را غسل داده و گفته‌اند که من خود را غسل داده ام پس بعد از وفاتم مرا غسل ندهید!![[125]](#footnote-125).

شبهه: ازدواج عمر با حضرت زينب (س)!!!

برخى از عالمان اهل سنت تصریح كرده‌اند كه خلیفه دوم با حضرت زینب سلام الله علیها ازدواج كرده است!!!.

عبد الحى كتانى مى‌نویسد:

مختار كنتى به نقل از دمیرى مى‌نویسد: بزرگترین مهریه‌اى كه تاكنون شنیده‌ایم،‌ مهریه‌اى بود كه عمر براى ازدواج با زینب دختر علی قرار داد،‌ مبلغ این مهریه عبارت بود از چهل هزار دینار. و هنگامى كه از این مهریه سنگین از وى سؤال شد گفت: من میلى به زنان ندارم،‌ ولى از رسول خدا شنیدم كه فرمود: تمام نسب‌ها و سبب‌ها در قیامت قطع مى‌شود، مگر سبب و نسبت داشتن با من، بنابراین دوست داشتم تا نسبت بین من و رسول خدا محكم و استوار بماند و لذا با دختر وى همانگونه كه با دختر من ازدواج كرد،‌ ازدواج نمودم و این مهریه سنگین را هم به جهت دامادى رسول خدا به عهده گرفتم.

این نیز نشان مى‌دهد كه امّ‌كلثوم و حضرت زینب سلام الله علیها یک نفر بوده‌اند و با توجه به این كه مى‌دانیم حضرت زینب سلام الله علیها با خلیفه دوم ازدواج نكرده‌است‌، نتیجه مى‌گیریم كه اصل ازدواج خلیفه با دختر امیر مؤمنان افسانه‌اى بیش نیست.

جواب:

اولاً شیخ عبدالحی متوفی 1382 و نزدیک به عصر ماست و باید گفت ایشان از کجا چنین سخنی را آورده‌اند؟؟ آیا تا به این حد عاجزید که دنبال اشتباهات و سهوهای علما می‌گردید تا به مقصد خود برسید؟؟ گذشته از آن همانطور که قبلاً نیز گفتم کنیه ام کلثوم زینب صغری بوده است.و منظور شیخ نیز زینب الصغری المکناه بام کلثوم بوده است. چنانکه در نقل شیخ الدمیری که ایشان به آن ارجاع داده‌اند صریحاً ام کلثوم آمده:

«وتزوج عمر أم كلثوم بنت علي ، وأصدقها أربعين ألف درهم»[[126]](#footnote-126).

پس اصل مرجع نیز به ازدواج با سیدة ام کلثوم تصریح کرده است و منظور شیخ عبدالحی هم همان زینب الصغری است که گفتیم کنیه ام کلثوم بوده است[[127]](#footnote-127).

شبهه: ام كلثوم در كربلا حضور داشت:

افرادى كه امّ‌كلثوم را غیر از حضرت زینب سلام الله علیها مى‌دانند، معتقدند كه امّ‌كلثوم در زمان امام حسن در مدینه از دنیا رفته و در بقیع به خاک سپرده شده است، اما طبق برخى از مدارک موجود در كتاب‌هاى اهل سنت، امّ‌كلثوم در قضیه كربلا نیز حضور داشته است.

چنانچه از خطبه امّ‌كلثوم در كوفه به نقل از بلاغات النساء آمده بود:

«قالت أبدأ بحمد الله والصلاة والسلام على جدي أما بعد يا أهل الكوفة...».

چنین گفت كه: با ستایش خدا آغاز به سخن مى‌كنم و درود و سلام بر جدّ خویش مى‌فرستم. اى اهل كوفه!...

و جمال الدین بغدادى از عالمان قرن ششم اهل سنت در بستان الواعظین مى‌نویسد:

«فظللن ورأس الحسين بينهن مصلوب تسع ساعات من النهار وإن أم كلثوم رفعت رأسها فرأت رأس الحسين فبكت وقالت يا جداه تريد رسول الله هذا رأس حبيبك الحسين مصلوب» «سر مبارک امام حسین را حدود 9 ساعت در برابر اسیران بالاى نیزه قرار دادند، امّ‌كلثوم به بالا نگاه كرد، سر پدر را در برابر آفتاب بالاى نى مشاهده كرد عرضه داشت: اى جد بزرگوار و اى رسول خدا این سر محبوبت حسین است كه بالاى نى قرار دارد».

در این روایات، امّ‌كلثوم، رسول خدا ‌ را جد خویش معرفى مى‌كند، و اگر قبول كنیم كه طبق نظر مشهور اهل سنت،‌ امّ‌كلثوم در زمان حیات امام حسن و امام حسین إ، از دنیا رفته است،‌ این روایات هیچ‌گونه توجیهى جز حمل امّ‌كلثوم، بر حضرت زینب علیها السلام ندارد.

جواب:

1- وقتی از روایات شیعه وسنی در منابع حدیثی،[[128]](#footnote-128) فقهی[[129]](#footnote-129) و تاریخی [[130]](#footnote-130) و فتوای علما[[131]](#footnote-131) خبر داده‌اند که ام‌کلثوم و پسرش زید در یک روز و قبل از واقعه کربلا از دنیا رفته‌اند.دیگر همه این روایات ارزش خود را از دست می‌دهند مانند روایت بلاغات النسا که پوچ بودنش قبلاً آشکار شد.

شما دقت کنید به متن ترجمه آقای قزوینی آنجا که می‌‌نویسند: «امّ‌كلثوم به بالا نگاه كرد، سر پدر را در برابر آفتاب بالاى نى مشاهده كرد.»

اگر نفهمیدید دوباره بخوانید! آقای قزوینی می‌‌گویند: «ام کلثوم سر پدر خود را بالای نی مشاهده کرد» یعنی این ام کلثوم دختر امام حسین است که سر امام حسین را آنجا مشاهده کردند پس واضح است که حضرت رسول جد دختران سیدنا حسین محسوب می‌‌شوند.

در روایت تصریح نشده که این ام کلثوم کدام ام کلثوم است ولی آقای قزوینی خودشان تصریح کردند که این ام کلثوم دختر سیدنا حسین هستند.

به این می‌‌گویند چوب خدا که انصافاً صدا ندارد! اما...!.

اما ما دختری به نام ام کلثوم برای سیدنا حسین نمی‌شناسیم که در کربلا نیز حضور داشته باشند و نمی‌دانم آقای قزوینی چگونه اینگونه ترجمه کرده‌اند. ولی بین اسرای زنان از بنی‌هاشم در واقعه کربلا ام کلثوم دیگری نیز وجود دارد که او ام کلثوم دختر عبدالله بن جعفر از زینب کبری می‌‌باشد که همراه همسرش قاسم بن محمد بن جعفر آنجا حضور داشت و شوهرش نیز جزو شهدای کربلا هستند. پس در اینجا دو احتمال وجود دارد.

1. این ام کلثوم دختر سیدنا حسین است به تصریح جناب قزوینی!!.
2. این ام کلثوم دختر زینب کبری (ع) هستند که ایشان نیز می‌‌توانند حضرت رسول را، جد خود بخوانند.

که در صورت صحت این روایت بی‌سند، گزینه دو بر حقیقت نزدیکتر خواهد بود... والله اعلم

نتیجه‌گیری قزوینی!:

با توجه به شواهدى كه ذكر شد، دخترى به نام امّ‌كلثوم از حضرت زهرا سلام الله علیها، جاى تردید دارد، بلكه مى‌توان گفت كه امّ‌كلثوم همان حضرت زینب سلام الله علیها است. هنگامى كه امّ‌كلثوم و حضرت زینب یک نفر شدند، اصل ازدواج با عمر منتفى مى‌شود، زیرا همه مى‌دانند که عبد الله بن جعفر همسر آن حضرت بوده است و نه كسى دیگر.

جواب:

طبق شواهدی که ما ذکر کردیم حضرت فاطمه (ع) دو دختر داشته‌اند و همینطور در کربلا نیز دختری به نام زینب و دختری به نام ام کلثوم حضور داشته‌اند، پس اگر روایتی خلاف این حقایق تاریخی باشد آن روایات مردود می‌شوند نه اینکه بر حقایق تاریخی خللی وارد شود.

﴿وَقُلۡ جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَزَهَقَ ٱلۡبَٰطِلُۚ إِنَّ ٱلۡبَٰطِلَ كَانَ زَهُوقٗا ٨١﴾ [الإسراء: 81].

«و بگو حق آمد و باطل نابود شد آرى باطل همواره نابودشدنى است».

شبهه: منكرين ازدواج در اهل بيت به اقرار علماي اهل سنت:

از عبارت برخى از عالمان اهل سنت استفاده مى‌شود كه در میان اهل بیت و سادات نیز كسانى بوده‌اند كه این ازدواج را منكر شده‌اند.

ابن حجر هیثمى پس از نقل روایتى در باره ازدواج با سند ضعیف از اهل بیت ‡ در الصواعق المحرقة مى‌نویسد:

در روایتى كه آن را بیهقى و دارقطنى با سندى كه راویان آن از بزرگان اهل بیت هستند، چنین آمده است كه علی دختران خویش را براى ازدواج با فرزندان جعفر نگاه داشته بود، عمر او را در راه دیده و گفت: اى اباالحسن، دخترت امّ‌كلثوم از فاطمه دختر رسول خدا را به ازدواج من در آور، او فرمود: من دختران خود را براى ازدواج با فرزندان برادرم جعفر نگاه داشته‌ام، عمر در پاسخ گفت: قسم به خداوند بر روى زمین كسى نیست كه قصد داشته باشد مانند من با او به بهترین وجه زندگى كند، او را به ازدواج من در آور.

علی گفت: او را به ازدواج تو در آوردم، عمر به مسجد پیامبر بازگشته و گفت: به من تبریک ازدواج بگویید، گفتند با چه كسى ازدواج كرده‌ای؟

در پاسخ گفت: با امّ‌كلثوم دختر علی و سپس چنین گفت كه از پیامبر شنیده است كه فرمود «هر سبب و نسبى در روز قیامت قطع مى‌گردد، جز سبب و نسب من» و گفته بود كه من از اصحاب پیامبر بودم، دوست داشتم كه ارتباط سببى نیز داشته باشم!!!.

و با این روایت كه از طریق اهل بیت نقل شده است،‌ تعجب ما از انكار ازدواج عمر با امّ‌كلثوم توسط جماعتى از اهل بیت در زمان ما، بیشتر مى‌شود، اما جاى تعجبى ندارد، زیرا آن‌ها با علما معاشرت نداشته و نادانى رافضه بر عقل آن‌ها مستولى شده است و در عقل خویش نادانى را وارد كرده‌اند، و به همین سبب در این مورد از روافض تقلید نموده و نمى‌دانند كه سخن روافض در این زمینه دروغ محض و انكار حسیات است!!! زیرا كسى كه ممارست با علوم داشته و كتاب‌هاى اخبار و سنن را مطالعه كند، علم ضرورى پیدا مى‌كند كه علی امّ‌كلثوم را به ازدواج عمر در آورده است و انكار این مطلب نادانى، عناد، انكار بدیهیات و نیز بیمارى عقلى و فساد در دین است!!!.

جالب اینجاست كه با وجود ادعاى ابن حجر، چنین روایت با چنین مضمونى را نه بیهقى و نه دارقطنى نقل نكرده‌اند!!! تنها روایتى كه پیدا شد، روایتى است كه در سیره ابن اسحاق با یک سند و در سنن دارقطنى با دو سند مرسل آمده (كه یكى از آن‌ها را از سیره ابن اسحاق گرفته است) و آن نیز با این متن اختلاف‌هاى فراوان دارد!!!.

(سنن الکبری) هنگامى كه عمر بن خطاب با امّ‌كلثوم دختر علی ازدواج كرد، به جلسه مهاجرین در مسجد رسول خدا بین قبر و منبر آمده و آن‌ها براى او دعا به بركت كردند.

عمر گفت: قسم به خدا من را به ازدواج او مایل نكرد، مگر اینكه از پیامبر ‌ شنیدم كه مى‌گفت هر سبب و نسبى در روز قیامت قطع مى‌شود مگر سبب و نسب من.

این روایت متن روایت ابن اسحاق است و مرسلى نیكو است!!!.

شگفت‌آور آست كه ابن حجر، مرسل بودن روایت را ندیده و تنها و تنها به این علت كه در سند روایت، نام ائمه شیعه آمده است، مى‌گوید چرا اهل بیتى كه منكر این ازدواج هستند، نظر اهل سنت را قبول نمى‌كنند!!! و ایشان را متهم به نادانى مى‌كند، با اینكه قبول چنین روایتى عین نادانى است.

ما نیز از این همه توهین ابن حجر نسبت به منكرین ازدواج، تعجب نمى‌كنیم، چرا كه او در مكتبى رشد یافته است كه از اهل بیت ‡ و آموزه‌هاى آن‌ها سودى نبرده‌اند.

خود همین توهین‌ها نشان‌دهنده آن است كه اصل ازدواج دروغ و سخن منكرین حقیقت داشته باشد، چرا كه اگر ابن حجر از نظریه خود مطمئن بود، هرگز به توهین و جسارت به طرف مقابل پناه نمى‌آورد و با دلیل و مدرک نظر مخالف را رد مى‌كرد.

آن‌چه از كلام او استفاده مى‌شود، این است كه درمیان اهل بیت كسانى بوده‌اند كه این ازدواج را قبول نداشته‌اند و همین براى ما مهم است.

جواب:

منصفان خود متن اعتراف را خواندید آنجا که هیثمی می‌گوید: و با این روایت که از طریق اهل بیت نقل شده است، تعجب ما از انکار ازدواج عمر با ام کلثوم توسط جماعتی از اهل بیت در زمان ما،بیشتر می‌شود، اما جای تعجبی ندارد، زیرا آنها با علما معاشرت نداشته و نادانی رافضه بر عقل آنها مستولی شده است و در عقل خویش نادانی را وارد کرده‌اند و به همین سبب در این مورد از رافضه تقلید نموده و نمی‌دانند که سخن روافض در این زمینه دروغ محض و انکار حسیات است...

هیثمی می‌گوید: جماعتی از اهل بیت در زمان ما!!! حال می‌‌پرسم ابن حجر هیثمی در چه سالی می‌‌زیسته‌اند؟ جواب: از سال 909 تا 974 .. حال عاقلان خود فکر کنند که منظور وی از اهل بیت چه کسانی بوده!! آیا کسی غیر از سید و سادات؟؟ و به قول هیثمی: آنها اهل علم نبوده و با علما رفت و آمد نداشته و تحت تاثیر اهل رفض قرار گرفته‌اند. خب حالا یکی که تحت تاثیر دروغ‌های امثال قزوینی حرف ناصواب بزند سخنش مقبول است؟

قزوینی در ادامه می‌‌گوید: جالب اینجاست كه با وجود ادعاى ابن حجر، چنین روایت با چنین مضمونى را نه بیهقى و نه دارقطنى نقل نكرده‌اند!!!.

ج: اولاً سند امام بیهقی مرسل حسن است و بد نیست آقای قزوینی تحقیق مختصری در مورد تعریف اهل سنت در مورد روایات مرسل بکنند چون گرچه علی بن حسین این ماجرا را ندیده‌اند ولی چون ایشان از اهل بیت می‌‌باشند بدون شک از این ماجرا آگاه بوده‌اند پس به همین علت این مرسل را حسن گویند.

گذشته از آن به جز این روایت، روایات زیاد دیگری از اهل بیت نیز ذکر شده که صحیح هستند مثلاً:

حاکم در «مستدرك علی الصحیحین» روایتی را در مورد وفات ام کلثوم و فرزندش از محمد بن جعفر نقل می‌کند که وی می‌‌گوید: «هذا حدیث صحیح الإسناد، ولم یخرجاه» اسناد این حدیث صحیح است ولی شیخین، بخاری و مسلم آن را نقل نکرده‌اند.و ذهبی نیز با آن موافق است[[132]](#footnote-132).

و همچنین در کنز العمال متقی هندی «عن ابن الحنفية قال: دخل عمر بن الخطاب وأنا عند أختي أم كلثوم بنت علي فضمني وقال: الطفيه يا كلثوم»[[133]](#footnote-133).

و همچنین از سیدنا حسن [[134]](#footnote-134) و امام صادق از امام باقر [[135]](#footnote-135).

و به یادداشته باشید جوابی را که شیخ مجلسی به شیخ مفید دادند و همینطور روایاتی که از دیگر اهل بیت در کتب شیعه موجود است.

و ببینید انصاف دار و دستۀ قزوینی را!!.

------------------------------------

بخش دوم از شبهات:  
ام كلثوم دختر ابوبكر، يا ام كلثوم دختر اميرمؤمنان؟

بر خلاف ادعاى اهل سنت که این دختر را فرزند امیر مؤمنان از فاطمه زهرا معرفى کرده‌اند، در هیچ روایتى از روایات شیعیان به این مطلب اشاره نشده است که این دختر فرزند امیر مؤمنان از فاطمه زهرا (سلام الله علیهما) بوده است، و تنها به این نکته اشاره دارد که دخترى به نام امّ‌كلثوم که در خانه امیر مؤمنان زندگى مى‌کرده، به ازدواج عمر (آنهم به زور) در آمده و امیر مؤمنان پس از مرگ عمر، او را به خانه خود برگردانده است.

بنابراین مى‌گوییم: ممکن است که این دختر فرزند امیر مؤمنان باشد، اما از دیگر همسران آن حضرت. در نتیجه این توجیه احساسى که وى فرزند فاطمه زهرا (س) بوده است نیز کارگر نخواهد شد.

یا این كه به احتمال زیاد و طبق اعتراف بزرگان اهل سنت، این دختر، ربیبه آن حضرت و دختر ابوبكر باشد.

جواب:

1- علت خواستگاری حضرت عمر فامیل شدن دوباره با خاندان نبوی بود و از آن مهم‌تر داشتن فرزندی از آن خاندان و این منظور محقق نمی‌شد مگر با ازدواج با دختر حضرت فاطمه (ع).

2- محمد باقر مجلسی در جواب شیخ مفید می‌‌گوید:: «انکار شیخ مفید -که خدای رحمتش کند- درباره اصل واقعه (ازدواج خلیفه با ام کلثوم دختر فاطمه) تنها مربوط به آنست که این حادثه از طریق آنان (اهل سنّت) ثابت نمی‌شود و گرنه، پس از ورود اخباری که (از طریق امامیّه) گذشت انکار این امر، شگفت است! و کلینی به سند خود (سلسله سند را می‌‌آورد) از ابو عبدالله صادق گزارش نموده که گفت: چون عمر وفات یافت علی -- نزد امّ کلثوم رفت و او را به خانه خود برد. و همانند این روایت با سند دیگر (سند را ذکر می‌‌کند) از ابو عبدالله صادق -- نیز گزارش شده است»[[136]](#footnote-136).

توجه کنید که بحث سر ازدواج ام کلثوم دختر فاطمه با حضرت عمر است و مجلسی نیز روایت فوق را دلیل بر صحت این ازدواج می‌‌گیرد!! و حرف آقای قزوینی خود را به خواب زدن است!

3- تقریباً همه علمای قدیم شیعه به هنگام ذکر این ازدواج تصریح کرده‌اند که این دختر از حضرت فاطمه است.

4- اگر دختر حضرت علی از غیر فاطمه بوده، این نیز خود نشانه رابطه نیکو بین فاروق و حیدر است، البته متذکر می‌‌شوم که حضرت علی در سال 17 هجری هیچ دختری نداشته‌اند و اگر هم داشته‌اند آن دختر نمی‌تواند بیش از 3 سال سن داشته باشد،که جلوتر به شرح آن می‌‌پردازیم. (ان شاء الله)

5- در روایتی اینچنین آمده است: «أنَّ عُمَرَ قَسَمَ مُرُوطا بين نِساءِ أهل الـمدينَةِ، فَبَقِيَ منها مِرْطٌ جَيِّدٌ، فقال له بعضُ مَنْ عنده: يا أمير الـمؤمنين، أعْطِ هذا ابنةَ رسولِ الله التي عندك- يُريِدَون: أُمَّ كُلْثُوم بنتَ عليَ فقال: أُمُّ سَلِيطٍ أحقُّ به، فإنها ممَّنْ بايعَ رسولَ الله ، كانت تَزْفِرُ لنا الْقِرَبَ يومَ أُحُدٍ»[[137]](#footnote-137). یعنی: «سیدنا عمر پارچه‌هایی را بین زنان اهل مدینه تقسیم می‌کرد، پس برخی گفتند: ای امیرالمومنین این قسمت باقی مانده را به دختر رسول خدا اعطا کن - مراد ام کلثوم دختر علی است-.....».

ملاحظه کردید که می‌‌گویند: دختر رسول الله که پدرش حضرت علی بوده است و تا به امروز به هیچ‌کدام از فرزندان حضرت علی فرزند رسول نگفته‌اند الا فرزندان حضرت فاطمه را.

و همینطور ماجرای دفاع زیدبن عمر از جدش نیز روایت فوق را تایید می‌‌کند:

«بسر بن ارطاه نزد معاویه بود كه به على ناسزا می‌‌گفت: زید بن عمر در آنجا نشسته بود كه مادرش ام كلثوم دختر على بود زید (که از زیباترین مردم بود) عصا را برداشت و سخت بر سر او زد و سر او را شكست، معاویه به زید گفت: تو بزرگ و سالخورده‌ای از قریش را زدى كه او خواجه و سالار اهل شام است. بعد به خود «بسر» گفت: تو به على ناسزا می‌‌گوئى و حال اینكه او جد زید است و زید فرزند فاروق است و تو این دشنام را در ملاء عام مى‌دهى و گمان می‌‌كنى كه بتواند تحمل كند؟ معاویه هر دو را راضى و آرام كرد. و زید می‌‌گوید: «أنا ابن الخلیفتین» «من فرزند دو خلیفه ام»[[138]](#footnote-138).

البته روایات اینچنینی زیاد هستند ولی آقای قزوینی قصد بیدار شدن را ندارند و گرنه اشاره‌ای برای ایشان کافی بود، به قول شیخ سعدی:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از این به نصحیت نگوید کست |  | اگر عاقلی یک اشارت بست |

شبهه: اعتراف مهم‌ترين شارح صحيح مسلم: عمر داماد ابو بكر

برخى از عالمان اهل سنت اعتراف كرده‌اند كه امّ‌كلثومى كه با عمر ازدواج كرده، دختر ابوبكر بوده نه دختر امیر مؤمنان .

محى الدین نووى، مهم‌ترین شارح صحیح مسلم در کتاب تهذیب الاسماء مى‌گوید عمر با امّ‌كلثوم دختر ابوبکر ازدواج کرده است!!!.

«أختا عائشة: ...، وأم كلثوم هذه تزوجها عمر بن الخطاب ».

دو خواهر عائشه، همان دو نفرى كه مقصود ابوبكر صدیق! از سخنانش به عائشه بودند، كه به او گفت: «دو برادرت و دو خواهرت (از من ارث مى‌برند) عائشه گفت: این دو نفر برادران من هستند، اما دو خواهر من چه كسانى هستند (من كه یک خواهر بیشتر ندارم)، در پاسخ گفت: آن كسى كه در شكم دختر خارجه است، من گمان دارم كه او نیز دختر است، این ماجرا را در باب هبه كتاب مهذب آورده است.

و سخن در باره آن دو در اسماء الرجال در باب چهارم در خواهران گذشت، این دو خواهر، اسماء دختر ابوبكر و امّ‌كلثوم دختر ابوبكر هستند، و او است كه در شكم مادرش بود، و در آنجا توضیح ماجرا گذشت، و همین امّ‌كلثوم است كه عمر با او ازدواج كرده است.

با توجه به این اعتراف، بسیارى از حقایق روشن و ثابت مى‌شود كه ازدواج دختر امیر مؤمنان با عمر، افسانه‌اى بیش نیست.

این ازدواج با واقعیت‌هاى تاریخى نیز سازگارتر است، چرا كه خلیفه اول دوم هم پیمان و دوست قدیم یكدیگر بودند، با مرگ ابوبكر، طبیعى است كه خلیفه دوم احساس مسؤولیت كرده و بخواهد خانواده او را تحت تكفل خود دربیاورد و ازدواج با دختر ابوبكر بهترین راه بوده است.

جواب:

در مورد کلام امام نووی / چیزی نیست جز یک اشتباه ساده که به هیچ‌وجه صحت ندارد ایشان متوفی سال 676 ﻫ هستند، پس باید دید که ایشان این حرف را از چه جایی گرفته‌اند.. که می‌بینیم هیچ کجای تاریخ به ازدواج بنت ابی بکر با عمر حتی اشاره‌ای هم نکرده‌اند.

و دلایل در این باره بسیار زیادند:

1. ام کلثوم دختر حضرت صدیق طبق نص تاریخ و گفته امام نووی، بعد از وفات صدیق به دنیا آمد.

یعنی اواخر سال 13 هجری!! و مورخین متفقند که ازدواج عمر با دخت علی سال 17 هجری[[139]](#footnote-139) صورت گرفته! یعنی زمانی که ام کلثوم دختر ابی بکر فقط و فقط 3 یا 4 سال داشته است!!!.

1. فکر کنید!، چطور یک دختر 4 ساله می‌فهمد که اخلاق خلیفه چگونه است؟ و یا اینکه دختر 4 ساله فهم و درک آن را دارد که در مورد ازدواجش با او مشورت شود؟؟!!!.
2. حضرت عمر زمانی که به خواستگاری دختر علی می‌رود، علت این قصد را خویشاوند شدن با خاندان پیامبر اعلام کرد و به حدیث: «كُلُّ سَبَبٍ وَنَسَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلا سَبَبِي ونَسَبي»[[140]](#footnote-140) استناد کرد.. سوال اینجاست که آیا،ازدواج حضرت فاروق با دختر ابوبکر، حضرت عمر را به خواسته اش می‌رساند؟ یعنی خویشاوندیش با خاندان نبودت محکم‌‌تر می‌‌شد؟؟!!.
3. بر اساس بسیاری از متون تاریخی ثابت می‌شود که سیدنا فاروق اعظم از همان آغاز و بدون بردن نامی از عمرو بن عاص به خواستگاری دختر حیدر کرار رفته است[[141]](#footnote-141). و این به آن معنی است که حتی ماجرای خواستگاری از دختر ابوبکر هم صحت ندارد.
4. ام کلثوم بنت صدیق ل با طلحه بن عبیدالله به عنوان یک دختر باکره ازدواج می‌‌کنند و قبل از طلحه نیز با کسی ازدواج نکرده بود.
5. اسناد روایات مربوطه متصل نیستند، چنانچه ابن قدامه[[142]](#footnote-142) می‌فرماید: «ولم أقف على من رواه بإسناد متصل».
6. آقای قزوینی از کتب اهل سنت (وحتی شیعه) فقط و فقط یک شاهد دارد که آن هم طبق اقوال فوق بی‌ارزش است ولی بنده از کتب شیعه از قدیم تا به امروز 100‌ها شاهد می‌‌توانم بیاورم ولی مگر آقای قزوینی از رو می‌‌روند؟ مگر این آقا آن همه اعتراف را در کتب خودشان نمی‌بینند که هو هو کنان جلو می‌‌آید و می‌‌گوید: اعتراف بزرگ‌ترین شارح....؟؟
7. اگر باز هم شیعه بچه شود و بگوید: به ما چه عالم خودتان گفته است، می‌‌گویم:من صد نفر از علمای شما را نام می‌‌برم که این ازدواج را صحیح دانسته‌اند به جز عده‌ای که به قول سید مرتضی اصحاب جاهل ایشان هستند! گذشته از آن نیز می‌‌گویم: مشهور است که خمینی، در تحریر الوسیله ج2 مساله 12 حتی فتوای جائز بودن ازدواج با دختر شیرخواره! را هم داده‌اند، حالا بعد از این ما بگوییم: این هم یکی از بزرگ‌ترین عالم و مراجع تقلید خودتان و سخنش، چرا شما به فتوای وی عمل نمی‌کنید؟ چرا همه به شکلی می‌‌خواهید آن را توجیه و رد کنید؟؟ مسلٌم است که می‌‌گویید: او که معصوم و عاری از خطا نبوده و مسلماً ما هم همین جواب را می‌‌دهیم.

بیش از 30 عالم شیعی[[143]](#footnote-143)، معتقد بوده‌اند که قرآن تحریف شده ولی چرا شما آن همه اعتراف را رد می‌‌کنید و به خود نمی‌گیرید؟؟ پس کمی به خود بیایید و دست از این بازی‌های کودکانه بر دارید.

خلاصه اینکه ازدواج که جای خود دارد حتی خواستگاری حضرت عمر از دختر ابوبکر ماجرای جعلی بیش نیست، و الباقی ماجرا هم خود به خود باطل می‌‌شود.

در پایان: به فرض محال که ازدواج با دختر حضرت صدیق ثابت شود(که غیر ممکن است) هیچ خللی در ازدواج حضرت عمر با دختر علی وارد نمی‌کند چونکه روایت و احادیث صحیح خبر از این ازدواج داده‌اند و در صورتی که قبول کنیم حضرت عمر با ام کلثوم بنت صدیق (ع) ازدواج کرده آن وقت شما آن همه روایات را چگونه توجیه می‌کنید؟ دختر ابوبکر در خانه حضرت علی چه کار می‌‌کرده؟ چه وقتی با سیدنا طلحه ازدواج کرده؟ و می‌‌پرسم مگر اشکالی دارد که حضرت عمر هم با دختر ابوبکر و هم با دختر علی ازدواج کرده باشد؟؟ خود امام نووی در همین کتاب «تهذیب الاسماء» از ازدواج عمر با ام کلثوم بنت علی و فاطمه و فرزند آنها سخن می‌‌گوید و در تذکره ام کلثوم بنت علی از سیده فاطمه می‌‌نویسند:

«أم كلثوم بنت على بن أبى طالب، ب: مذكورة في صلاة الـميت من الـمهذب، هى بضم الكاف، وهى بنت فاطمة، ل، بنت رسول الله ، ولدت في حياة رسول الله ، تزوجها عمر بن الخطاب فولدت له زيدًا، ورقية، وتوفيت أم كلثوم هى وابنها زيد بن عمر في يوم واحد»[[144]](#footnote-144).

به وقت شمارش اولاد حضرت عمر می‌‌نویسند: «وفاطمة[[145]](#footnote-145) وزید أمهما أم كلثوم بنت على بن أبى طالب من فاطمة»[[146]](#footnote-146).

و در تذکره حضرت فاطمه (س): «وأما أم كلثوم فتزوجها عمر بن الخطاب ، فولدت له زیدًا»[[147]](#footnote-147) و همینطور در تذکره زید بن عمر بن خطاب[[148]](#footnote-148).

پس این هم سخن امام نووی که ازدواج با دختر حضرت علی از فاطمه را عنوان می‌کند، آیا این سخن را می‌‌پذیرید؟! آیا از رو می‌‌روید؟

من در عجبم، که مگر سنگ پای قزوین چه دارد که ضرب المثل شده است! آیا بهتر نیست از این به بعد خود «آیت الله قزوینی» را مثل کنیم؟!.

شبهه: تحليل روايت جعلي رد خواستگاري عمر از دختر أبو بكر توسط عايشه:

البته برخى سعى كرده‌اند كه بگویند عمر فقط از او خواستگارى كرده است و ازدواج اتفاق نیفتاده، اما ماجراى این خواستگارى را به صورتى نقل كرده‌اند که نه شیعه قبول دارد و نه سنى مى‌تواند بپذیرد.

عالمان اهل سنت نقل كرده‌اند كه عمر از دختر ابوبکر خواستگارى کرد، اما امّ‌كلثوم و عائشه با این خواستگارى، به خاطر اخلاق تند و خشونت ذاتى عمر مخالفت كردند. و سپس عایشه به عمرو عاص متوسل شد و عمرو عاص كه دشمنى او با خاندان امیر مؤمنان روشن‌تر از خورشید است، دختر امیر مؤمنان را پشنهاد كرد.

(طبری و..): عمر بن خطاب ابتدا به خواستگارى امّ‌كلثوم دختر ابوبكر رفت، عایشه این پیشنهاد را با خواهرش مطرح كرد. در پاسخ گفت: مرا با او كارى نیست. عایشه گفت: آیا امیرالمؤمنین را نمى‌خواهى؟ گفت: آرى نمى‌خواهم، او در زندگى سخت و خشن و با زنان تندخو و بد رفتار است.

عایشه كسى را نزد عمرو عاص فرستاد و ماجرا را براى او بازگو كرد. عمرو عاص گفت: من ماجرا را درست مى‌كنم، آن گاه نزد عمر رفت و گفت: اى امیر مؤمنان خبرى شنیده‌ام كه خدا كند درست نباشد، عمر گفت: چیست؟ گفت: امّ‌كلثوم دختر ابوبكر را خواستگارى كرده‌اى؟ گفت: بله، مرا براى او نمى‌پسندى یا او را براى من نمى‌پسندى؟ گفت: هیچكدام، ولى او نوسال است و در سایه امّ‌المؤمنین عایشه با ملایمت و مدارا بزرگ شده و تو تندخویى و ما از تو مى‌ترسیم و نمى‌توانیم هیچیک از عادات تو را بگردانیم... و من بهتر از او را به تو نشان مى‌دهم: امّ‌كلثوم دختر علی بن ابوطالب را...

آیا اهل سنت این نكته را قبول مى‌كنند كه خواستگارى عمر از دختر ابوبكر آن قدر وحشتناک بوده است كه عمرو عاص از آن به خدا پناه مى‌برد! اما همین شخص پشنهاد مى‌كند كه از دختر امیر مؤمنان خواستگارى كند. یعنى احترام ابوبكر واجب است و نباید دختر او آزرده خاطر شود، اما حضرت زهرا احترام ندارد و آزردن دختر او نیز اشكالى ندارد!!!.

آیا اهل سنت متلزم به این مسأله مى‌شوند كه آزردن روح ابوبكر مهم‌تر از آزردن روح حضرت زهرا سلام الله علیها است، با این كه طبق روایات صحیح السند موجود در كتاب‌هاى اهل سنت، آزردن فاطمه، آزردن رسول خدا است، اما در باره ابوبكر چنین روایتى نیامده است.

مگر اهل سنت از عمر نقل نمى‌کنند که گفت: بستگان رسول خدا از بستگان من براى من مهم‌تر هستند؟

آیا اهل سنت قبول مى‌کنند که بگویند که عمر حرمت بستگان ابوبکر را مراعات مى‌کند، ولى حرمت خاندان پیامبر را مراعات نمى‌کند!!! به خاطر خشونت ذاتى از ازدواج با دختر ابوبکر امتناع، اما براى ازدواج با ناموس رسول خدا اصرار مى‌کند!!!.

اگر این روایت را صحیح بدانیم، اشكالات گفته شده بر اهل سنت وارد مى‌شود، و اگر این روایت جعلی باشد (كه چنین است) علت جعل آن مشخص است، در زمان جعل این افسانه، این دیدگاه در بین مردم شیوع داشت که عمر با دختر ابوبکر ازدواج کرده است و نه دختر علی، خواستند بگویند یک خواستگارى ساده صورت گرفته است و سپس در پى دختر علی رفته است!!! (همان دروغ‌هایى که در بسیارى از ازدواج‌ها گفته مى‌شود!!! که این آقا پیش از این همسر نداشته و تنها یک خواستگارى ساده بوده، اما مشخص مى‌شود که زن داشته و...).

جواب:

مختصر: ما در این مورد با آقای قزوینی همصدا می‌‌شویم و می‌‌گوییم چنین خواستگاری صورت نگرفته است و اصولاً خواستگاری از دختر 3 یا 4 ساله در عقل گنجشک هم نمی‌گنجد چه برسد به ازدواج با آن!!! البته شما عقل آقای قزوینی را با عقل گنجشک مقایسه نکنید، دور از جان گنجشک!!.

«با درک این حقیقت، الباقی تاویلات آقای قزوینی باطل می‌‌شود».

ادامه شبهه: نسب شناسان شیعه نیز همین کلام نووى را قبول داشته و امّ‌كلثوم همسر عمر را از نسل امیرمؤمنان نمى‌دانند.

آیة الله مرعشى که تمام شجره نامه‌هاى موجود خاندان اهل بیت در اختیار ایشان بود در حاشیه شرح احقاق الحق همین مطلب را اشاره کرده و آن را نظر محققین مى‌دانند.

«هاجرت مع زوجها إلى الحبشة، ثم إلى الـمدینة الـمنورة، تزوجها بعد جعفر أبو بكر، فتولدت له منها عدة أولاد منهم أم كلثوم وهی التی رباها أمیر الـمؤمنین وتزوجها الثانی، فكانت ربیته وبمنزلة إحدى بناته، وكان یخاطب محمد بابنی وأم كلثوم هذه بنتی، فمن ثم سرى الوهم إلى عدة من الـمحدثین والـمؤرخین فكم لهذه الشبهة من نظیر، ومنشأ الأكثر الاشتراك في الاسم أو الوصف، ثم بعد موت أبی بكر تزوجها مولانا علی ». «همراه با شوهرش به حبشه هجرت كرده و سپس به مدینه آمد، پس از جعفر ابوبكر با او ازدواج كرده و چند فرزند براى او آورد كه از جمله آن‌ها امّ‌كلثوم است، كه امیرمؤمنان او را بزرگ كرده و خلیفه دوم نیز با او ازدواج كرد، او دختر خوانده حضرت و مانند یكى از دختران ایشان بود، و آن حضرت محمد را پسر خویش و امّ‌كلثوم را دختر خویش خطاب مى‌كردند، و به همین سبب عده‌اى از محدثین و مورخین به توهم افتاده‌اند، و این اشتباه، مشابهات بسیار دارد كه منشا آن‌ها اشتراک در اسم یا وصف بوده است، و پس از مردن ابوبكر، امیرمؤمنان با اسماء ازدواج كردند».

حال این دختر چطور در خانه امیرمؤمنان بوده است؟ واضح است، هنگامى كه ابوبکر از دنیا رفت، بعضى همسران ابوبکر با امیرمؤمنان ازدواج کردند، و به همین سبب ایشان و تعدادى فرزندان ابوبکر در خانه حضرت بزرگ شده‌اند، مانند محمد بن ابى بکر، امّ‌كلثوم هم یکى از ایشان.

جواب:

ببینید قسمت قیچی شده متن آقای مرعشی را:

«هي أسماء بنت عميس بن معبد بن الحارث الخثعمية الصحابية الشهيرة الجليلة من الـمهاجرات الأول وأخت ميمونة لأمها، يروي عنها ابناها عبد الله عون ابنا جعفر الطيار وجماعة، هاجرت مع زوجها إلى الحبشة، ثم إلى الـمدينة الـمنورة، تزوجها بعد جعفر أبو بكر، فتولدت له منها عدة أولاد منهم أم كلثوم وهي التي رباها أمير الـمؤمنين وتزوجها الثاني، فكانت ربيته .....»[[149]](#footnote-149).

آقای قزوینی اگر این است نظر محققین شیعه پس وای به حال این محقیقن!! آقای مرعشی مادر ام کلثوم را اسما بنت عمیس می‌داند! بعد شما به قول او استناد می‌کنید؟ به کسی که خودش توهم زده ولی محدثین و مورخین را متهم می‌کند؟! در کلیه کتب تواریخ و انساب و تراجم که بگردید برای اسما بنت عمیس تنها یک فرزند (محمد) از حضرت صدیق نوشته‌اند و همه آنها مادر ام کلثوم را حبیبه بنت خارجه نوشته‌اند ولی گویا این آقا در موقع نوشتن این سطور حالت عادی نداشته‌اند! و خودشان توهم زده بودند!.

سخن بعضی از بزرگان در تذکره حبیبه بنت خارجه و ام کلثوم بنت ابی بکر:

طبری: «وتزوج أیضا في الاسلام حبیبة بنت خارجة ابن زید بن أبى زهیر من بنى الحارث بن الخزرج وكانت نسأ حین توفى أبو بكر فولدت له بعد وفاته جاریة سمیت أم كلثوم»[[150]](#footnote-150).

ابن سعد: «وحبیبة ابنة خارجة بن زید بن أبی زهیر من بلحارث بن الخزرج، وهی أم أم كلثوم وكانت بها نسأ حین توفی أبو بكر /»[[151]](#footnote-151).

ابن جوزی: «والزوجة الثانیة: حبيبة بنت خارجة بن زيد، فولدت له أم كلثوم بعد وفاته: وكان أبو بكر لـما هاجر إلى الـمدينة نزل على أبيها خارجة بن زيد فتزوجها»[[152]](#footnote-152).

ذهبی: «وحبیبة بنت خارجة والدة أم كلثوم»[[153]](#footnote-153).

ابن حجر عسقلانی: «حبيبة بنت خارجة بن زيد أو بنت زيد بن خارجة الخزرجية زوج أبي بكر الصديق ووالدة أم كلثوم ابنته التي مات أبو بكر»[[154]](#footnote-154).

ابن عبدالبر در تذکره خارجه بن زید: «ابنته تحت أبي بكر وفيها قال: أبو بكر - حين حضرته الوفاة: إن ذا بطن بنت خارجة أراها جارية، واسم ابنته زوجة أبي بكر حبيبة وذو بطنها أم كلثوم بنت أبي بكر»[[155]](#footnote-155).

بدر الدین العینی: «أم كلثوم بنت أبى بكر الصديق التيمية القرشية: أمها حبيبة بنت خارجة أخت زيد بن خارجة»[[156]](#footnote-156).

ابن حزم آندلسی: «خارجة بن زيد بن أبي زهير، وكانت ابنته تحت أبي بكر الصديق، فولدت له أم كلثوم»[[157]](#footnote-157).

صالحی شامی: «وزوجته الثانية في الاسلام حبيبة بنت خارجة بن زيد، فولدت له أم كلثوم بعد وفاته»[[158]](#footnote-158).

عصامی در ذکر فزندان ابوبکر: «وأم كلثوم، وهي أصغر بناته لوهي التي تركها أبو بكر في بطن بنت خارجة»[[159]](#footnote-159).

ترجمه کلی آنها نشان می‌دهد که: دومین همسرحضرت ابوبکر صدیق در اسلام حبیبه دختر خارجه بوده که به هنگام وفات ابوبکر او دختری در شکم داشته‌اند که حضرت ابوبکر پیش از به دنیا آمدن وی او را ام کلثوم نام نهاد.

\*\*\*\*\*\*

برای اینکه دل آقای قزوینی نشکند این سخن را از آقای مرعشی قبول می‌‌کنیم و می‌‌گوییم: آری آن ام کلثوم فرزند خوانده حضرت علی و دختر اسما بنت عمیس! بوده که تحت سرپرستی حضرت علی بزرگ شده‌اند.

حال ما می‌‌گوییم:چطور حضرت علی به خودشان اجازه دادند دختری را که خودشان آن را تربیت کرده و مسلماً آن را مومن بار آورده‌اند به عقد و نکاح یک فرد کافر(نعوذ بالله) در آورند؟؟ آیا حضرت علی حق داشته‌اند دختر خوانده خود را وادار به زنا کردن بکنند؟ کما اینکه ازدواج با شخص کافر به مثابه زنا و از گناهان کبیره است.

پس ماجرا همان است که همه می‌‌دانیم و ام کلثوم دختر سیدة فاطمه و همسر حضرت عمر بوده است. و به هر تاویل و ترتیبی نتیجه همان می‌‌شود یعنی محبتی که بین آن بزرگان بوده و به تاویل قرآن: ﴿رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ﴾.

ادامه شبهه: در مقابل این نظر تنها یک اشكال وجود دارد، برخى ادعا كرده‌اند كه این دختر نمى‌تواند ربیبه امیر مؤمنان باشد، چرا كه طبق روایات اهل سنت، مادر امّ‌كلثوم حبیبه بن خارجه بوده و او نیز پس از مردن ابوبكر با خبیب بن أساف ازدواج كرده، نه با امیر مؤمنان،‌ در پاسخ مى‌گوییم كه ازدواج مادر امّ‌كلثوم با این شخص نیز از دروغ‌هاى جاعل این قصه است، تا تمام راه‌هاى كشف حقیقت را ببندد، زمانى پرده از دروغ بودن این قصه برداشته مى‌شود كه مشخص شود منابع قدیم تاریخ نزد اهل سنت، خبیب بن أساف در جنگ یمامه و در زمان ابوبكر كشته شده است.

محمد بن حبیب بغدادى در المحبّر مى‌نویسد:

خبیب بن اساف در روز یمامه (جنگ با مسیلمه كذاب) كشته شد.

جواب:

در بالا گفتیم که آقای مرعشی دچار توهم شده‌اند و می‌‌بینید که آقای قزوینی هم می‌‌گویند که مادر ام کلثوم حبیبه بنت خارجه بوده. و خودشان سخن آقای مرعشی را که حامی آقای قزوینی می‌‌باشد نفی می‌‌کند و البته چه خوب حامیانی هستند!!.

آقای قزوینی ادعا می‌‌کنند، حبیبه بعد از ابوبکر با خبیب ازدواج نکرده ما می‌‌گوییم: قبول (البته فعلاً) حبیبه با خبیب ازدواج نکرده ولی در مورد ازدواج حضرت علی با حبیبه کوچک‌ترین نصی وجود ندارد و حتی اشاره‌ای هم به آن نشده است، پس این ادعای آقای قزوینی مستلزم آن است که ایشان عالم به امور گذشته باشند و غیب بدانند که البته از ایشان این کرامات بعید نیست!.

ولی بر عکس حضرت علی در روایات متعدد و از علمای انساب و تراجم ثابت است که خبیب با حبیبه ازدواج کرد[[160]](#footnote-160) تا وقتی که او در زمان خلافت حضرت عثمان وفات یافت و نقل محمد بن حبیب[[161]](#footnote-161) بغدادی نیز در این مقام بی‌ارزش است چونکه وفات خبیب در زمان خلافت عثمان با دیگر شواهد تاریخی همخوانی دارد که از جمله آنها همین ازدواج با حبیبه بنت خارجه است و دوستی و پیمان برادری خبیب با حضرت ابوبکر و همینطور ابن کثیر زمانی که شهدای جنگ یمامه را ذکر می‌کند از خبیب نامی نمی‌آورد.

اما خبیب بن اساف، و تاریخ وفات ایشان:

خبیب بن یساف «...وشهد بدراً وأحداً والخندق والـمشاهد كلها مع رسول الله ومات في خلافة عثمان »[[162]](#footnote-162).

الروض الانف: «مات خبيب في خلافة عثمان وهو جد خبيب بن عبد الرحمن الذي يروي عنه مالك في موطئه».

خبیب بن یساف در جنگ بدر و احد و خندق حضور داشت و همه اینها را همراه رسول الله مشاهده کرد و در زمان خلافت عثمان وفات یافت.

گذشته از این ثابت است که بعد از وفات حضرت ابوبکر سرپرستی ام کلثوم بر عهده عایشه ل بود و او بود که او را به خانه شوهر(سیدنا طلحه) فرستاد و هم او بود که بعد از شهادت شوهرش او را از آن خانه خارج کرد و با خود برد.

باز هم می‌‌گویم: به فرض محال که از آقایان تونل زمان گذشته! قبول کردیم که حضرت علی با حبیبه بنت خارجه ازدواج کرده! در جواب می‌‌گویم: چنانچه گذشت، ام کلثوم در سال 17 تنها 3 یا 4 سال داشته است! چگونه ازدواج با او و به دنیا آمدن دو فرزند از او را ممکن می‌‌دانید؟؟ حال اینکه گفتیم ام کلثوم تحت سرپرستی حضرت عایشه بوده و او با طلحه بن عبیدالله ازدواج کرده تا وقتی که او در وقایع جنگ جمل شهید شد.

\*\*\*\*\*\*\*\*

تنها همسر ابوبکر که بعد از وفاتش با حضرت علی ازدواج کرد، اسما بنت عمیس بود و او از حضرت ابوبکر صدیق فقط یک پسر به نام محمد داشت، پس اگر فردا روزی بخواهند به این ازدواج اشاره کنند پیشاپیش گفته باشیم که خودتان را بیش از این رسوا نکنید.

شبهه: يك روايت از دو ام كلثوم:

با مراجعه به منابع اهل سنت مشاهده مى‌كنیم كه گاهى یک روایت از یک راوى به دو صورت نقل شده است: در یک نقل آن را از امّ‌كلثوم دختر ابوبكر و در نقل دیگر از امّ‌كلثوم دختر امیر مؤمنان آورده‌اند و این نشان مى‌دهد كه دخترى كه مشهور به امّ‌كلثوم بنت علی است‌، در حقیقت همان امّ‌كلثوم دختر ابوبكر است.

ابن أبى شیبه، روایت ذیل را از امّ‌كلثوم دختر ابوبكر نقل مى‌كند:

عفان براى ما روایت كرد كه حماد بن سلمه براى او روایت كرده است كه جبر بن حبیب براى او روایت كرده است كه امّ‌كلثوم دختر ابوبكر از عائشه روایت كرده است كه...

در حالى كه اسحاق بن راهویه، همین روایت را از امّ‌كلثوم دختر امیر مؤمنان به نقل از عائشه نقل كرده است:

نضر براى ما روایت كرده است كه شعبه براى او روایت كرده است كه جبر بن حبیب براى او روایت كرده است كه از امّ‌كلثوم دختر علی شنیده است كه...

جواب:

اولاً: متن و سند دو روایت مانندهم نیستند.

ثانیاً:در روایت نقل شده از ام کلثوم بنت علی شعبه بن حجاج وجود دارد و ایشون با اینکه در علم حدیث بسیار شهره و اصدق الناس هستند ولی در اسماء الرجال خطاهای کمی مرتکب شدند چنانکه، ذهبی و ابوداود و احمد بن عبدالله العجلی... در مورد ایشون می‌گویند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أمير الـمؤمنين في الحديث |  | وكان يخطىء في أسماء الرجال قليلا |

در علم حدیث امبر المومنان است و در مورد اسمهای راویان خطاهای کمی مرتکب می‌شده.

پس می‌توان احتمال داد که این ماجرا هم از اشتباهات ایشان بوده و به جای ام کلثوم بنت ابی بکر گفته‌اند ام کلثوم بنت علی.

ثالثاً: بالفرض که اشتباهی رخ نداده و این عین سخن جبر بن حبیب بوده و یک بار از بنت علی و یکبار از بنت ابی بکر نقل کرده‌اند، می‌گویم: چه اشکال دارد؟؟ در بالا شما به خطبه‌ای استناد کردید که از 6 نفر با یک روش توصیف نقل شده بود،آیا شما آن شش نفر را یک نفر می‌دانید؟؟البته از شما بعید نیست.

روایت غدیر خم را بیش از 100 نفر نقل کرده‌اند که در بین آنها 20 نفر عبدالله نام (15 صحابی و 5 تابعی) وجود دارند.

این بسیار قابل تصور است که: حضرت عایشه در جمعی از زنان و دختران که ام کلثوم خواهرش و ام کلثوم دختر حضرت علی هم در آن جمع حاضر بوده‌اند این قول را نقل کرده باشند و جبیر بن حبیب نیز این روایت را از هر دو شنیده باشد.

گذشته از آن: خودتان را خسته نکنید چون هیچ شخص عاقل و بالغ و پاک دلی، ازدواج با دختر سه یا چهار ساله و دو بار باردار شدن او را باور نمی‌کند! مگر قزوینی و بازیکنان تیمش!!!!.

شبهه: محور سوم: تعارض‌هاى موجود در نقل قضيه:

یكى از دلائل افسانه بودن این ازدواج، این است كه اختلاف‌هاى و تناقض‌هاى شدیدى در نقل ماجراهای آن دیده مى‌شود. این تناقض‌ها به حدى است كه مانع اطمینان انسان به صحت آن‌ها و سبب اطمینان به افسانه بودن آن مى‌شود.

شیخ مفید رضوان الله تعالى علیه در باره این اختلاف‌ها و تناقض‌ها مى‌نویسد:

خود همین روایت اختلاف‌هاى بسیار دارد،‌ گاهى روایت مى‌شود كه خود امیرمؤمنان عقد امّ‌كلثوم را به عهده گرفت، و در بعضى روایات آمده است كه عباس این كار را به عهده گرفت. در بعضى روایات آمده است كه این عقد صورت نگرفت، مگر پس از تهدید عمر و تهدید شدن بنى‌هاشم، و در بعضى دیگر آمده است كه این عقد به اختیار و از روى میل صورت گرفت.

بعضى از راویان مى‌گویند كه عمر از او صاحب فرزندى به نام زید شد، عده‌اى مى‌گویند كه او پیش از نزدیكى با امّ‌كلثوم كشته شد، عده اى مى‌گویند كه از زید بن عمر، نسلى بر جاى ماند، عده‌اى مى‌گویند كه زید بن عمر كشته شد و فرزندى نداشت، عده اى مى‌گویند كه او و مادرش با هم كشته شدند. عده‌اى مى‌گویند كه مادرش پس از او باقى ماند، عده اى مى‌گویند عمر مهر او را چهل هزار درهم قرار داد، عده اى مى‌گویند چهار هزار درهم، و عده اى مى‌گویند پانصد درهم.

و همین اختلاف در حدیث، سبب بطلان آن مى‌شود و بنابراین، این روایت هیچ اثرى ندارد.

از آن جایى كه این اختلاف‌ها بسیار گسترده است و این مقاله گنجایش نقل تمام آن‌ها را ندارد، فقط به چند مورد محدود اشاره و مدارک آن از كتاب‌هاى اهل سنت ارائه مى‌شود.

جواب:

اولاً: قبلاً گفتیم که شیخ مفید از موضع خود برگشته‌اند و در ضمن جواب شیخ مفید به وسیله ملا باقر مجلسی داده شده است،که قبلاً نقل شد، مراجعه کنید.

دوماً: اگر این تناقضات که اکثراً اختلاف نظر بین علما است را دلیل بر عدم وقوع این ازدواج می‌دانید،درمورد اسراء و معراج چه می‌گویید؟ در آنمورد که اختلافات هم در مورد تاریخ آن و هم در مورد نحوه آن بسیار بسیار بالاست آیا شما این حقیقت را انکار می‌کنید؟ و یا آن همه تناقض بین روایات (نه نظر علما) در افسانه شهادت را چه می‌گویید؟ آن هم اختلافاتی که فقط در مورد قسمتی از یک روز است (فقط چند ساعت!) در حالی که اختلافاتی که شما نقل می‌کنید بحث پیرامون حدود 40 سال است! از زمان وقوع ازدواج تا زندگانی نوه‌های حضرت عمر ![[163]](#footnote-163) با این وجود اختلاف نظر‌های علما با اختلاف روایات افسانه شهادت غیر قابل قیاس هستند که ما شمه‌ای از آن را در زیر نقل می‌کنیم، تا سیه روی شود هر که در او غش باشد[[164]](#footnote-164).

در روایات افسانه شهادت 4 نفر ضارب فاطمه معرفی شده‌اند!.

1- خالد بن ولید، 2- مغیره بن شعبه!، 3- حضرت عمر، 4- غلام عمر(قنفذ).

1- عبدالزهرا مهدی می‌نویسد: «في رواية ضربها الـمغيرة بن شعبة حتى أدماها، أو دفع الباب على بطنها..»[[165]](#footnote-165).

و طبرسی می‌گوید: «از امام حسن بن علی روایت شده است که ایشان خطاب به مغیره بن شعبه گفتند: تو کسی هستی که دختر رسول الله را زدی و او را خون آلود کردی و آن چه در شکم ایشان بود سقط شد. این اهانتی نسبت به رسول الله و مخالفت امر ایشان بود. زیرا حضرت رسول الله فرموده بودند: «تو ( ای فاطمه ) سیده نساء اهل بهشت هستی». (والله مصیرك إلى النار) به خدا که جایگاه تو (=مغیره) جهنم است[[166]](#footnote-166).

2- و عبدالزهرا می‌گوید: «وفي عدّة من الروايات: ضرب عمر بالغلاف على جنبها»[[167]](#footnote-167) «و در بعضی از روایات:عمربا غلاف شمشیر بر پهلوی فاطمه زد».

3- وفي رواية: «ضربها خالد بن الوليد ايضاً بغلاف السيف». وفي رواية: «ضغطها خالد بن الوليد خلف الباب فصاحت.. ولذا أسند بعض الثقات إسقاط الحمل إلى خالد أيضاً»[[168]](#footnote-168). و در روایتی: «خالد بن ولید با غلاف شمشیر چنین کرد و در روایتی خالد بن ولید فاطمه را پشت در فشار داد و لذا بعضی از معتمدین سقط محسن را به خالد هم نسبت می‌‌دهند»!.

4- «فأمر عمر قنفذاً أن يضربها بسوطه، فضربها بالسوط على ظهرها وجنبيها إلى أن أنهكها وأثر في جسمها الشريف»[[169]](#footnote-169).

این از این..!

در بعضی روایات حضرت علی مقاومت می‌‌کند و غالب می‌شود و در بعضی حضرت عمر می‌ترسد و وارد معرکه نمی‌شود و در بعضی حضرت علی تا آنجا ضعیف است که او را مغلوب کرده وطناب در گردنش می‌زنند!!.

سلیم بن قیس مى‌نویسد: «عمر آتش طلبید و آن را بر در خانه شعله‏ور ساخت و سپس در را فشار داد و باز كرد و داخل شد! حضرت زهرا علیها السّلام به طرف عمر آمد و فریاد زد: یا ابتاه، یا رسول اللَّه! عمر شمشیر را در حالى كه در غلافش بود بلند كرد و بر پهلوى فاطمه زد. آن حضرت ناله كرد: یا ابتاه! عمر تازیانه را بلند كرد و بر بازوى حضرت زد. آن حضرت صدا زد: یا رسول اللَّه، ابوبكر و عمر با بازماندگانت چه بد رفتار مى‌كنند»! علی ناگهان از جا برخاست و گریبان عمر را گرفت و او را به شدت كشید و بر زمین زد و بر بینى و گردنش كوبید و خواست او را بكشد[[170]](#footnote-170).

طبرسی در احتجاج ضمن روایتی مدعی می‌شود که عمر از حضرت علی می‌ترسید و وارد معرکه نشد!، طبرسی می‌نویسد:

«عمر به‌ عده‌ای‌ از اطرافیانش‌ دستور داد تا هیزم‌ جمع‌ کنند، آنان‌ هیزم‌ها را اطراف‌ خانه‌ نهادند و در حالی‌ كه‌ علی‌، فاطمه‌، حسن‌ و حسین‌ در خانه‌ بودند، عمر با صدای‌ بلند گفت‌ (تا علی‌ بشنود): «به‌ خدا قسم‌! خارج‌ شوید و با جانشین‌ رسول‌ الله بیعت‌ كنید وگرنه‌ خانه‌ را بر شما آتش‌ می‌زنم‌». سپس‌ نزد ابوبكر آمد و می‌‌ترسید كه‌ مبادا علی‌ با شمشیرش‌ خارج‌ شود. آن‌گاه‌ به‌ قنفذ گفت‌: «اگر خارج‌ نشد به‌ خانه‌اش‌ داخل‌ شو، اگر امتناع‌ ورزید، خانه‌اش‌ را آتش‌ بزن‌».قنفذ و همراهانش‌ بدون‌ اجازه‌ داخل‌ خانه‌ شدند، علی‌ شتافت‌ تا شمشیرش‌ را بردارد، اما آنان‌ پیشی‌ گرفتند و شمشیر علی‌ را برداشتند و بر گردن‌ آن‌حضرت‌ ریسمان‌ سیاهی‌ انداختند»[[171]](#footnote-171).

حالا ببینید که یعقوبی کاملاً بر عکس نقل اولی و متناقض با دو روایت فوق اینچنین نقل می‌‌کند:

«ابوبكر و عمر خبر یافتند كه‌ گروه‌ی از مهاجران‌ و انصار با علی‌ بن‌ ابی‌طالب‌ در خانه‌ی‌ فاطمه‌ دختر پیامبر خدا فراهم‌ گشته‌اند[[172]](#footnote-172)، پس‌ با گروهی‌ آمدند و به‌ خانه‌ هجوم‌ آوردند، (وخرج علي ومعه السيف، فلقيه عمر، فصارعه عمر فصرعه، وكسر سيفه =) "و علی‌ بیرون‌ آمد و شمشیری‌ حمایل‌ داشت‌، پس‌ عمر با او برخورد و با او كُشتی‌ گرفت‌ و او را بر زمین‌ زد و شمشیرش‌ را شكست‌ و به‌ خانه‌ ریختند"، آن‌ گاه‌ فاطمه‌ بیرون‌ آمد و گفت‌: «به‌ خدا قسم‌ بیرون‌ بروید، اگرنه‌ مویم‌ را برهنه‌ می‌‌سازم‌! و نزد خدا ناله‌ و زاری‌ می‌‌نمایم‌» پس‌ بیرون‌ رفتند و هر كه‌ در خانه‌ بود برفت‌ و چند روزی‌ بماندند»[[173]](#footnote-173).

و یا این روایت از خود سلیم بن قیس: «هنگامیكه امام علی از بیعت با ابوبكر سرباز زدند، ابوبكر قنفذ را به سراغ ایشان فرستادند. قنفذ و یارانش به خانه امام علی حمله كرده و وارد آن شدند. امام علی به محض دیدن آنها به سراغ شمشیر خود رفتند. اما آنها ایشان را گرفته و طنابی به گردن ایشان انداختند و امام را به طرف در كشیدند. فاطمه (ع) خواستند جلوی آنها را بگیرند. اما قنفذ ملعون با شلاقی كه در دست داشت ضربه محكمی به ایشان زد و امام علی را با كشیدن طنابی كه به گردن ایشان انداخته بود نزد ابوبكر برد..».

تناقضات بسیار است و مختصر آن این می‌‌شود: همینطور که گفتیم،در اثنای روایات متفاوت 4 نفر ضارب! و قاتل! معرفی شده‌اند.

در بعضی روایات این ضربه به وسیله تازیانه است و در بعضی به وسیله فشار دادن در و در بعضی غلاف شمشیر و در بعضی لگد و در بعضی سیلی و بعضی هم میخ در خانه و در بعضی مجموعه‌ای از ضربه‌ها!.

در بعضی عمر و در بعضی خالد با غلاف شمشیر ضربه می‌زند و در بعضی وقتی که فاطمه پشت در بود خالد در را فشار داده و پهلوی او را می‌‌شکند! و در بعضی روایات این عمل(فشار دادن در) از قنفذ و حضرت عمر صادر می‌‌شود.

در بعضی روایات، خانه، خانه عایشه است و در بعضی خانه فاطمه! در بعضی خانه فاطمه همان خانه ایست که پیامبر به آنها داد و در بعضی ادعاها این خانه خانه‌ای دیگر و دور از مسجد النبی می‌‌باشد!.

در بعضی عمر با فیتیله از مسجد به سوی خانه می‌‌آید و در بعضی به وقت رسیدن از افرادش آتش و هیزم می‌‌طلبد!.

در بعضی عمر غالب است و علی مغلوب و در بعضی بر عکس این!.

در بعضی مصارعه بین علی و عمر است و در بعضی بین سلمه و یا خالد بن ولید با علی و یا با زبیر!

در بعضی عمر می‌‌گوید: خانه را آتش می‌زنم و در بعضی می‌‌گوید خانه را ویران می‌‌کنم.

در بعضی عمر نزد ابوبکر است و در بعضی عمر سر لوکیشن حضور دارد!.

در بعضی روایات ابوبکر در مسجد است و در بعضی سر صحنه حاضر است.

در بعضی ابوبکر به قنفذ دستور می‌دهد تا به سوی خانه علی برود و در بعضی عمر این دستور را می‌دهد!.

در بعضی برای حضرت عمر دیالوگی را طرح می‌‌کنند و در روایتی همان دیالوگ را برای حضرت ابوبکر می‌‌نویسند!.

در بعضی روایات بعد از وارد شدن به خانه بدون زدن فاطمه و با این حرف فاطمه که گفت: «والله لتخرجنّ أو لأکشفنّ شعري» «یا بیرون بروید یا موهایم را برهنه می‌کنم!» از این تهدید ترسیدن و خارج شدن و در بعضی روایات فاطمه را زدند و علی را کشان کشان بردند.

در بعضی روایات طناب در گردن و در بعضی هم خود علی بی‌هیچ زور و جبری به مسجد آمد!.

در بعضی روایات خانه را آتش زدند و در بعضی فقط تهدید کردند.

در بعضی به زور از علی بیعت گرفتند و در بعضی اصلاً بیعت نگرفتند و فقط مذاکره‌ای صورت گرفت!.

در بعضی روایات، زبیر با شمشیر خارج می‌‌شود ولی پایش می‌‌لغزد! و در بعضی روایات افراد مهاجم بعد از درگیری شمشیر را از دستش می‌‌گیرند و لغزیدنی در کار نیست.

در بعضی روایات عمر شمشیر را می‌‌گیرد و در بعضی،دیگران شمشیر را می‌‌گیرند.. جالب است که در مورد همین یک شمشیر نیز چندین قول دارند:

بعضی اوقات گفته‌اند شمشیر را به دیوار زدند و شکست! (فضرب به الجدار) و بعضی: به زمین زدند و شکست! (فضرب به الأرض فكسره).. بعضی اقوال می‌‌گویند: به سنگ سختی زدند و شکست! (فضرب به حجراً فكسره) و در بعضی بین دو سنگ شکست! ( كسروا سیفه بین حجرین) و بعضی وقتا ادعا می‌‌کنند به صخره زدند و شکست!! (فضرب به صخرة) و در بعضی فقط به شکستن آن اشاره شده(كسر سیف)در بعضی نیز،بیوگرافی این شمشیر را نیمه کاره رها می‌‌کنند و فقط به گرفتن شمشیر از دست زبیر یا علی بسنده می‌‌کنند!.

در روایتی نامی از حاملگی نیست و در روایتی محسن سقط می‌‌شود!!!.

در روایتی صحنه فیلمبرداری! یک روز بعد از دفن پیامبر است و در بعضی چند روز بعد از آن.

در بعضی طلحه نیز در خانه حضرت علی حضور دارد و در بعضی نامی از او نیست.

در بعضی خانه اصلاً در ندارد و در بعضی دری بسیار محکم دارد که فقط با آتش زدن می‌‌توان از آن گذشت!.

خلاصه زیاد می‌‌بینیم که آقای عبدالزهرا مهدی(مولف کتاب هجوم علی بیت فاطمه) می‌‌گوید:

«وفي بعض الروایات: قال أبو بكر ـ وفي بعضها قال عمر ـ: إذاً والله الذی لا إله إلاّ هو نضرب عنقك!!».

و یا می‌گوید: «قال أبو بكر أو عمر ـ على اختلاف النصوص ـ: أمّا عبد الله فنعم، أمّا أخا رسول الله فلا».

همینطور می‌‌گوید: «وفي بعض الروايات وفي بعض الروایات وفي .....».

برادر عزیز اینهمه اختلاف که ما نقل کردیم فقط و فقط در مورد یک روز و همه این اختلافات بر گرفته از روایات است. (نه نظر علما!) در صورتی که تناقضاتی که آقای قزوینی مدعی آن است، اکثراً نظر شخصی علما و راویان است و ضمناً این اختلافات طی حداقل 40 سال است!! مقایسه کنید!: یک روز را با چهل سال و نظر علما را با روایات تاریخی! و ببینید انصاف آقای قزوینی را!

فکر کنم بعد از نقل این همه اختلاف در بزرگترین افسانه شیعیان، دیگر لازم به جواب دادن ایرادات آقای قزوینی نباشد ولی برای اینکه حجت را بر آنها تمام کرده باشیم به بررسی آن اختلافات نیز می‌‌پردازیم. ومن الله توفیق

شبهه: ام كلثوم پس از عمر با چه كسي ازدواج كرد؟

از آن جایى كه اهل سنت مى‌دانسته‌اند كه امّ‌كلثوم پس از عمر زنده مانده است، براى این كه ثابت كنند امّ‌كلثومى بوده، شوهران بسیارى براى وى تراشیده‌اند.

نخستین كسى كه از اهل سنت این افسانه را دامن زده، محمد بن سعد زهرى ( متوفاى 230ﻫ) در الطبقات الكبرى است. بقیه عالمان اهل سنت نیز چشم بسته و بدون این كه به تناقض‌هاى موجود در این نقل توجه كنند، آن را در كتاب‌هاى ذكر كرده‌اند. محمد بن سعد مى‌نویسد:

امّ‌كلثوم، دختر علی بن أبى طالب... كه مادرش فاطمه دختر رسول خدا بود... عمر بن خطاب با او ازدواج كرد، در حالى هنوز به سن بلوغ نرسیده بود! تا زمانى كه عمر كشته نشده بود در كنار او به سر مى‌برد و زید بن عمر و رقیه را به دنیا آورد. پس از عمر، با عون بن جعفر بن أبى طالب و پس از آن با محمد بن جعفر ازدواج كرد. هنگامى كه محمد بن جعفر از دنیا رفت با برادرش عبد الله بن جعفر پس از حضرت زینب ازدواج كرد...

در این حدیث آمده است كه امّ‌كلثوم پس از كشته شدن عمر بن خطاب با پسر عمویش عون بن جعفر پس از عون با برادر او محمد و سپس با عبدالله بن جعفر برادر دیگر آن دو ازدواج كرد، در حالى كه راوى فراموش كرده كه عون و محمد هر دو در جنگ شوشتر سال 16 یا 17 هجرى در زمان خلیفه دوم كشته شده‌اند، یعنى همسر دوم و سوم امّ‌كلثوم پیش از همسر اول فوت كرده‌اند!.

ابن حجر در الاصابة مى‌گوید:

عون بن جعفر در جنگ شوشتر در زمان عمر شهید شد و هیچ فرزندى از او بر جاى نماند‌.

و جالب این است كه ابن حجر عسقلانى در جاى دیگر از همین كتابش در ترجمه محمد بن جعفر مى‌گوید:

محمد بن جعفر بن ابى طالب بن عبد المطلب... كنیه او ابوالقاسم بود و او پس از عمر، با امّ‌كلثوم دختر علی ازدواج كرده و در تستر شهید شد!.

از قدیم گفته‌اند كه دروغگو فراموش كار است. اگر محمد و عون در زمان عمر در جنگ تستر شهید شده‌اند، چگونه پس از عمر دوباره زنده شده و با امّ‌كلثوم ازدواج كرده‌اند؟!!!.

افزون بر این كه ازدواج امّ‌كلثوم با عبد الله جعفر شوهر حضرت زینب امكان پذیر نیست و مضمون روایت جمع بین دو خواهر مى‌باشد، زیرا حضرت زینب تا پس از واقعه كربلا زنده و همسر عبد الله بن جعفر بوده است.

و پس از حضرت زینب نیز نمى‌تواند با عبد الله بن جعفر ازدواج كند، زیرا طبق اعتقاد اهل سنت، امّ‌كلثوم در زمان حیات امام حسن در مدینه از دنیا رفته است. مدارک این مطلب را پیش از این بیان كردیم.

برخى دیگر از عالمان اهل سنت كه متوجه دروغ بودن ازدواج امّ‌كلثوم با عون و محمد، و عدم سازگارى آن با واقعیت‌هاى تاریخى بوده‌اند،‌ ادعا كرده‌اند كه امّ‌كلثوم پس از عمر با عبد الله بن جعفر ازدواج كرده است.

زبیر بن بکار می‌نویسد:

عمر از دنیا رفته و همسر او امّ‌كلثوم با عبد الله بن جعفر ازدواج كرد اما از او صاحب فرزند نشد.

در حالى كه این مطلب را هرگز نمى‌توان پذیرفت، چرا كه به اتفاق شیعه و سنى، حضرت زینب سلام الله علیها در زمان امیر مؤمنان با عبد الله بن جعفر ازدواج كرده و تا آخر عمر همسر او بوده است.

### جواب:

طبق همین استدلال‌هایی که ایشان دارند ما معتقدیم که ام کلثوم به ازدواج حضرت عبدالله بن جعفر در نیامده که به شرح آن نیز می‌‌پردازیم.

به نظر بلاذری(که قزوینی امانتدار تنها یک قول را از او نقل کرده! آن هم قولی که خود بلاذری قبولش ندارد.)، خبر شهادت آن دو در جنگ شوشتر را ابوالیقظان بصری نقل کرده و این نقل نادرست است. وی دو خبر دیگر در خصوص تاریخ شهادت این دو برادر نقل کرده که بنابر یکی از آنها آن دو در صفین و بنا بر دیگری در کربلا شهید شده‌اند.

بلاذری: «ویقال: إن عون بن جعفر بن أبی طالب وأخاه محمداً قتلا مع علی بن أبی طالب بصفین.

ويقال: إنهما قتلا مع الحسين ‡»[[174]](#footnote-174).

اکثر تذکره نویسان می‌نویسند که ام کلثوم فقط با حضرت عمر و محمد و عون ازدواج کرده و بس[[175]](#footnote-175).

به این شکل که: ام کلثوم بعد از حضرت عمر با محمد بن جعفر ازدواج کرد و او در جنگ صفین شرکت داشت و در همانجا نیز شهید شد[[176]](#footnote-176) و بعد از وی با عون بن جعفر که او در کربلا شهید شد[[177]](#footnote-177).

ابن‌فندق شهادت محمد‌بن جعفر را در صفین و در سن بین سی تا چهل سالگی و شهادت عون‌بن جعفر را در کربلا دانسته است[[178]](#footnote-178). علامه امینی شیعی صاحب کتاب الغدیر نیز محمد بن جعفر را از شهدای صفین می‌داند![[179]](#footnote-179) سید خویی نیز او را از شهدای صفین می‌داند![[180]](#footnote-180) ابن عقده کوفی نیز ضمن ذکر ماجرایی، شهادت محمد بن جعفر را در صفین نشان می‌دهد[[181]](#footnote-181).

ابن حلی شهادت او (محمد بن جعفر) را در کربلا دانسته است[[182]](#footnote-182) ولی تفرشی و بروجردی و ... نظرش را رد کرده و گفته‌اند: او محمد بن جعفر را با محمد بن عبدالله بن جعفر اشتباهی گرفته و صحیحترین قول این است که محمد بن جعفر در صفین شهید شده است[[183]](#footnote-183).

زرکلی نیز شهادت وی را در صفین نوشته است [[184]](#footnote-184)ابن کثیر نیز نقل می‌کند که وی در زمان حضرت عثمان در قید حیات بوده است[[185]](#footnote-185) و همچنین ابن ابی الحدید[[186]](#footnote-186) از او در زمان خلافت حضرت علی یاد می‌کند و ملا باقر مجلسی نیز در باب بیعة امیر المومنین ... از او نام برده یعنی او تا آن وقت در حیات بوده[[187]](#footnote-187) شیخ طوسی و ابن داوود حلی می‌گویند: او همراه با علی به کوفه آمد[[188]](#footnote-188) . و همچنین ابن حاتم عاملی و شیخ جعفر نقدی و ... نیز در ماجرای جنگ جمل از او یاد می‌کنند[[189]](#footnote-189).

ابن عنبه می‌نویسد: «( أولد ) جعفر بن أبي طالب ثمانية بنين وهم عبد الله وعون ومحمد الأكبر ومحمد الأصغر وحميد وحسين وعبد الله الأصغر وعبد الله الأكبر وأمهم أجمع أسماء بنت عميس الخثعمية ( أما محمد ) الأكبر فقتل مع عمه أمير الـمؤمنين علي ( ع ) بصفين، وأما عون ومحمد الأصغر فقتلا مع ابن عمهما الحسين يوم الطف»[[190]](#footnote-190).

ابن حجر (که آقای قزوینی تنها قولی که به نفعش بود را نقل کرد ولو ابن حجر آن قول را ترک کرده باشد!) قول واقدی یعنی شهادت در شوشتر را رد کرده .

و می‌گوید: گویند که(محمد بن جعفر) با علی در جنگ صفین شرکت داشته است. دار قطنی گفته است که محمد‌بن جعفر در جنگ صفین حضور داشته و با عبید الله‌بن عمر در میدان نبرد پیکار کرده و هر یک دیگری را کشته است...[[191]](#footnote-191) عجیب این است که خود واقدی در کتابش سخن خود را رد می‌کند و از محمد بن جعفر در زمان خلافت حضرت عثمان یاد می‌کند!![[192]](#footnote-192) .. مقریزی نیز از محمد و عون نام برده و محمد را بر عون مقدم داشته و مرگ ام­کلثوم را زمانی دانسته که همسر عون بوده است[[193]](#footnote-193). و ابن عبدالبر و... نیز محمد بن جعفر را (نه عون را) شوهر دوم ام کلثوم و بعد از حضرت عمر دانسته‌اند[[194]](#footnote-194). و همچنین ابن حجر می‌گوید: ابوعمر از واقدی ذکر می‌کند که محمد بن جعفر ملقب به ابوالقاسم بوده که بعد از عمر (نه بعد از عون) با ام کلثوم ازدواج کرد[[195]](#footnote-195).

شیخ محمد تقی تستری نیز بعد از بررسی نسبتاً دقیق حول شهادت محمد و عون بن جعفر، در مورد عون می‌گوید: عون برادر محمد بن جعفر بوده که همراه حسین بوده و نه خود محمد بن جعفر![[196]](#footnote-196) و هر که مایل است در این مورد بیشتر بداند به کتاب وی مراجعه کند تا روشن شود!! (آقای قزوینی با شما هستم).

سیدعلی‌بن معصوم، مؤلف الدرجات الرفیعة، پس از نقل شهادت محمد‌بن جعفر با واژه «قیل» و نقل سخن صاحب الاستیعاب دایر بر شهادت هر دو برادر در جنگ شوشتر، می‌‌نویسد: «قاضی نورالله در مجالس‌المؤمنین نظر استیعاب را ترجیح داده و قبر محمد را در یک فرسخی دزفول از توابع شوشتر دانسته است و این احتمال را مطرح کرده که شاید محمد در شوشتر شهید شده و بدن او به دزفول منتقل شده است. نیز گفته است که محمد‌بن جعفر به افتخار دامادی امام علی و شوهری ام‌کلثوم دست یافته است».

سپس خود نوشته است: «جعفر‌بن ابی‌طالب دو پسر به نام محمد داشته است: یکی محمد اکبر که شوهر ام‌کلثوم بوده و در صفین در رکاب عمویش امام علی شهید شده است. دومی محمد اصغر که در جنگ شوشتر یا در کربلا شهید شده است و مؤلف عمدة الطالب گفته که وی به سن بلوغ نرسیده است. پس روشن شد که شوهر ام‌کلثوم محمد اکبر است و این از قاضی پنهان مانده و گمان کرده که جعفر تنها یک محمد داشته و از این رو قول به شهادت او در شوشتر را ترجیح داده‌است»[[197]](#footnote-197).

و همچنین در کتاب شرح الاخبار قاضی نعمان[[198]](#footnote-198) اینچنین آمده:

«قال صاحب العمدة: إن جعفر خلف ولدين: محمد الأكبر الذي استشهد في صفين. ومحمد الأصغر استشهد في كربلاء» .

و عون نیز در کربلا و واقعه الطف شهید شد..

ابن عنبه می‌گوید او شهید الطف است[[199]](#footnote-199) سید علی خان المدنی نیز می‌گوید: او در الطف همراه حسین ع شهید شد[[200]](#footnote-200) حاج حسین شاکری نیز شهادتش را در کربلا و فاجعه الطف می‌داند[[201]](#footnote-201). و تفرشی از او به عنوان اصحاب علی یاد می‌کند[[202]](#footnote-202) (اصحاب جمل و صفین و نهروان). شیخ علی نمازی شاهرودی نیز شهادتش را سال 57 می‌داند[[203]](#footnote-203).

خلاصه اینکه محمد بن جعفر در صفین شهید شد و برادرش، «عون بن جعفر» همراه حضرت حسین در کربلا شهید شد.

و همانطور که گفتیم ام کلثوم ابتدا به ازدواج سیدنا فاروق در آمده و بعد از شهادتش به ازدواج محمد بن جعفر و بعد از شهادتش به ازدواج عون بن جعفر و در نکاح عون بوده که از دنیا رفته‌اند.

چنانکه محب طبری می‌نویسد:

«وأم كلثوم بنت فاطمة كانت تحت عمر بن الخطاب فمات عنها فتزوجها بعده محمد بن جعفر بن أبى طالب فمات عنها وتزوجها بعده عون بن جعفر بن أبى طالب وماتت عنده»[[204]](#footnote-204). (اسمی از عبدالله بن جعفر نیست)

و همچنین در ریاض النضره نیز می‌نویسد: «وأم كلثوم بنت فاطمة كانت تحت عمر بن الخطاب، فمات عنها، فتزوجها بعده محمد بن جعفر بن أبي طالب، فمات عنها فتزوجها بعده عون بن جعفر بن أبي طالب، فماتت عند»[[205]](#footnote-205).

و همچنین مقریزی: «ولـما قتل عمر عن أم كلثوم، تزوجها محمد بن جعفر بن أبي طالب فمات عنها، فتزوجها عون بن جعفر ابن أبي طالب فماتت عنده رحمها الله»[[206]](#footnote-206).

شیخ محمد تقی تستری از شیعیان معاصر نیز سخن ابن قتیبه را قبول کرده، به این شکل:

«وفي معارف ابن قتيبة: تزوجها بعد عمر «محمد بن جعفر» فمات عنها، ثم تزوجها «عون بن جعفر» فماتت عنده»[[207]](#footnote-207). یعنی: «ام کلثوم با حضرت عمر ازدواج کرد و بعد از شهادت حضرت فاروق با محمد بن جعفر ازدواج کرد و بعد از شهادت وی نیز با عون ازدواج کرد و در نکاح عون بود که فوت کرده است».

عبدالله بن جعفر نیز فقط با زینب ازدواج کرده و همانطور که گفتیم ادعای ازدواج او با ام کلثوم پوچ است و به احتمال قوی اینکه در بعضی اقوال نام زینب و در بعضی ام کلثوم ذکر شده به آن دلیل است که ام کلثوم، دختر فاطمه(ع) (همانطور که از طبرسی و شیخ مفید نقل شد) نام او زینب صغری است .. پس ممکن است که آنها به خیال اینکه عبدالله بن جعفر با زینب صغری ( که همان ام کلثوم باشد) ازدواج کرده، به جای نام زینب کنیه او را نوشته‌اند!... و الله اعلم!.

و خدا را شکر در بالا با ذکر روایات متعدد جواب داده شد که زینب و ام کلثوم هر دو یک نفر نیستند و جالب‌تر اینکه زینب الکبری نام یکی از دخترانش را ام کلثوم گذاشته است که پدرش عبدالله بن جعفر و شوهرش ابان پسر حضرت عثمان است![[208]](#footnote-208).

در ضمن آنهایی که شهادت عون و محمد را در تستر دانسته‌اند خودشان نیز ازدواج ام کلثوم با آن دو را هم ذکر کرده‌اند و نتیجتاً آنها چون قول دیگری در مورد شهادت آن دو به آنها نرسیده بوده من باب امانتداری آن را نقل کرده‌اند.

شبهه: سن ام كلثوم هنگام ازدواج

در این كه امّ‌كلثوم در هنگام ازدواج با عمر چند سال داشته، اختلاف‌هاى شدیدى میان عالمان سنى وجود دارد. آن جایى كه دفاع از آبروى خلیفه در میان است، او را آن قدر كوچک جلوه مى‌دهند كه بوسیدن، در بغل گرفتن و حتى برهنه كردن ساقش حرام نیست.

هنوز به حدی نرسیده بود كه شهوت را برانگیزد:

ابن حجر هیثمى در الصواعق المحرقة مى‌نویسد:

بوسیدن امّ‌كلثوم و در آغوش گرفتن او، به خاطر اكرام بوده است، زیرا او به خاطر كوچک بودن به حدى نرسیده بود كه سبب برانگیختن شهوت شود تا این كار در باره او حرام باشد!!!.

جواب:

از آبرو و مقام حضرت عمر خدای در قرآن کریمش دفاع می‌کند ولی از عقیده شما چه چیزی دفاع می‌کند؟ چهار تا روایت موضوع و دروغین، آن هم با کلی تاویل و تفسیر!؟

در مورد بوسیدن و .... ما در بحث مربوط آن که در جواب به شبهه «اهانت به ناموس رسول خدا» است جواب گفته ایم (کمی جلوتر خواهد آمد). فقط نکته اینکه: اگر شما آن روایات را صحیح می‌دانید باید این را هم قبول کنید که همان راویان کذاب در مورد حضرت علی می‌گویند: او دخترش را آرایش و مزیٌن کرده و او را به‌سوی امیرالمومنین فرستاد، که این کار او عجیب‌تر از کاریست که برای حضرت عمر تراشیده‌اند! و ضمناً ما در بالا ثابت کردیم که ام کلثوم از زینب بزرگ‌تر بوده وبه هنگام ازدواج 11 و یا 12 ساله بوده‌اند.

ادامه شبهه: دختری كوچک و غیر بالغ كه با دیگر دختران بازی می‌‌كرد:

عبد الرزاق صنعانى او را دختر خردسالى معرفى مى‌كند كه با كنیزكان بازى مى‌كرد.

«تزوج عمر بن الخطاب أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب وهي جارية تلعب مع الجواري....».

جواب:

عبدالرزاوق چنین ادعایی نکرده بلکه روایتی را در این مورد نقل کرده و نظری در این مورد نداده است.پس این دروغ است که اگر بگوییم او چنین عقیده‌ای داشته.ضمناً سند این روایت نیز بی‌اشکال نیست.

ادامه شبهه: محمد بن سعد زهرى، او را دخترى كه هنوز به سن بلوغ نرسیده، معرفى مى‌كند:

عمر با امّ‌كلثوم ازدواج كرد، در حالى كه هنوز امّ‌كلثوم به سن بلوغ نرسیده بود.

و در روایت دیگر او را «صبیة، كودک» مى‌داند:

زمانى كه عمر، امّ‌كلثوم را از علی () خواستگارى كرد، علی () فرمود: اى امیر مؤمنان، او كودكى بیش نیست.

ابن عساکر و ابن جوزی نیر چنین گفته‌اند.

جواب:

ابن سعد با توجه به روایت فوق که آقای قزوینی نقل کرده‌اند، ام کلثوم را کودک تصور کرده‌اند ولی آن روایت از محمد بن عمر واقدی نقل شده که اولاً روایتش مرسل است و دوماً محمد بن عمر واقدی همانطور که قبلاً گفتیم مجروح و غیر قابل اعتماد است[[209]](#footnote-209).

و ابن عساکر نیز از محمد بن عمر واقدی نقل کرده و ابن جوزی نیز سندی برای این موضوع ارائه نداده که به احتمال قوی او از ابن سعد پیروی کرده است.

ادامه شبهه: بلاذرى، ابن عبد البر، زمخشرى و... گفته‌اند كه او در هنگام ازدواج با عمر «صغیرة» بوده است.

«خطب عمر بن الخطاب أم كلثوم بنت علی فقال: إنها صغیرة». «عمر از امّ‌كلثوم دختر علی خواستگارى كرده و علی به او گفت: او دخترى كوچک است».

جواب:

بلاذری از هشام بن محمدکلبی[[210]](#footnote-210) و او از پدرش محمد بن سائب کلبی نقل می‌کند که تقریباً همه علما آن دو را ترک کرده و رافضی و متهم به کذب هستند.

محمد بن سائب کلبی: به جرات می‌توان گفت که او در نزد علمای رجال مشهورترین دروغگو است. تا جایی که أبى عمرو ابن العلاء در موردش می‌گوید: «أشهد أن الكلبى كافر» «گواهی می‌دهم که کلبی کافر است»!.

و ابوجعفر عقیلی می‌گوید او از اصحاب عبدالله بن سبا است یعنی او علی پرست است! (فرقه سبائیه)[[211]](#footnote-211).

ابن عبدالبر و زمخشری نیز فقط روایتی را در این مورد نقل کرده‌اند و نظری در آن مورد نداده‌اند.

اما علت اینکه بعضی بر این گمان بوده‌اند که سیده ام کلثوم به وقت خواستگاری کودک بوده است روایتی است که در آن حضرت علی در جواب درخواست حضرت عمر می‌فرمایند: دخترم کوچک است. ما برای رفع این شبهه روایتی را که در موثق‌ترین کتاب سیرت موجود است را نقل می‌‌کنیم.

ابن اسحاق (م151ق): «عمر ام‌کلثوم را از علی خواستگاری کرد و آن حضرت در جواب فرمود: او کوچک است. عمر گفت: کوچک نیست. تو نمی‌خواهی او را به من بدهی[[212]](#footnote-212). اگر راست می‌‌گویی او را پیش من بفرست تا او را ببینم. علی پارچه‌ای به ام‌کلثوم داد و او را نزد سیدنا عمر فرستاد و گفت: برو به او بگو آیا این پارچه را می‌‌پسندی؟ عمر او را دید و گوشه چادرش (نه ساق پایش و...) را گرفت. ام‌کلثوم چادرش را کشید و گفت: رها کن. عمر چادرش را رها کرد و گفت: بسیار نجیب است، برو به پدرت بگو چنان‌که تو گفتی نیست. پس از آن، امیرمؤمنان او را به ازدواج عمر در آورد. ابن‌اسحاق در نقل دیگری که راوی آن از خاندان حضرت عمر است، آورده است که علی در پاسخ عمر گفت: باید مشورت کنم و با پسرانش مشورت کرد و آنها موافقت کردند و سپس ام‌کلثوم را نزد عمر فرستاد. در این نقل سخنی از کوچکی ام‌کلثوم مطرح نیست»[[213]](#footnote-213).

در صورت صحت این روایت چند نکته قابل توجه است.

1. حضرت عمر می‌گوید: چنانکه گفتی نیست، یعنی کودک و کوچک نیست.
2. ام کلثوم چادر بر سر داشت و این نشان می‌‌دهد که به سن تکلیف رسیده بودند.
3. اگر واقعاً ام کلثوم کوچکتر از زینب بود، حضرت عمر باید در جواب حضرت علی می‌‌فرمود: اگر ام کلثوم کوچک است پس زینب را که بزرگ‌تر است به عقد من در آور!.
4. بالفرض که کوچک باشد، اصلاً می‌‌گوییم 5 ساله بوده، اگر این کار حضرت عمر اشتباه بوده کار پدر او که ولی و سرپرست دخترش می‌‌باشد اشتباه تر است و اگر ظلمی در کار باشد ظلمی است که حضرت علی در حق دخترش روا داشته .

گذشته از آن مگر خود حضرت علی به خواستگاری حضرت فاطمه 9 ساله[[214]](#footnote-214) نرفتند و یا پیامبر به خواستگاری حضرت عایشه 6 ساله نرفتند؟؟ و یا دختر عمویشان را به ازدواج ابن ابی سلمه در نیاوردند،در صورتی که هر دو آنها نا بالغ بودند؟ و همینطور اصحابی مانند عبدالله بن مسعود و عروه بن زبیر نیز دختران خود را در زمانی که سن آنها به سن بلوغ نرسیده بود به شوهری دادند.

مصنف سنن سعید بن منصور در بابی(باب الرجل یزوج ابنه وهو صغیر ح 775) می‌‌نویسد: «حدثنا سعيد حدثنا حماد بن زيد عن هشام بن عروة عن أبيه: أنه زوج ابنة أخيه ابن أخيه وهما صغيران».

جناب خمینی صیغه كردن دختر شیرخواره را هم جایز دانسته‌اند[[215]](#footnote-215)، یعنی ازدواج با دختر شیرخواره را هم بلا اشكال می‌‌دانند، آنوقت شما به ازدواج حضرت عمر با دختر حضرت علی خرده می‌‌گیرد؟؟.

دختر شیرخواره كجا و دختر 11 ساله كجا؟؟؟؟ طبق فتوای جناب خمینی ممكن است شخصی 100 ساله بخواهد دختر 5 ساله‌ای را صیغه كند، آنوقت تكلیف چیست؟؟ دختری كه به سن بلوغ هم نرسیده!!.

ادامه شبهه: ده سال یا بیشتر داشت:

و زمانى كه نیاز دارند وجود فرزندى را براى امّ‌كلثوم ثابت و از عدم تناسب سنى او با عمر پاسخ دهند، او را ده ساله و حتى بیشتر معرفى مى‌كنند:

ابن حجر عسقلانی: امّ‌كلثوم دختر علی بن ابى طالب هاشمى، مادرش فاطمه دختر رسول خدا ، در اواخر زندگانى پیامبر ‌ به دنیا آمده و عمر با او ازدواج كرد، وى در هنگام ازدواج ده سال یا بیشتر داشت و براى عمر زید را به دنیا آورد و او و فرزندش زید در یک روز از دنیا رفتند.

ذهبى در یک كتابش اعتقاد دارد كه او در سال ششم هجرى به دنیا آمده است:

امّ‌كلثوم دختر علی بن ابوطالب، خواهر حسن و حسین،‌ در حدود سال ششم هجرت به دنیا آمد، رسو ل خدا را دید، ولى از او روایتى نقل نكرده است، عمر از او خواستگارى كرد، در حالى كه هنوز خردسال بود.

و اگر ازدواج را مطابق نظر اهل سنت در سال هفدهم یا هجدهم بدانیم، او یازده یا دوازده ساله بوده است!!!.

با این حال ذهبى در كتاب دیگرش مى‌گوید:

«امّ‌كلثوم دختر علی بن ابى طالب هاشمى، در زمان حیات پدر بزرگش به دنیا آمد و عمر در حالى كه او كوچک بود، با او ازدواج كرد».

با توجه به آن چه كه از ابن سعد گذشت كه امّ‌كلثوم «صبیه» بوده و یا به حد بلوغ نرسیده بوده، چگونه مى‌توان پذیرفت كه او در سال ششم هجرى به دنیا آمده باشد!!.

جواب:

در مورد تاریخ تولد وی تنها تاریخ دقیقی که نقل شده سال 6 هجری است که همانطور که خودتان هم گفتید بزرگانی چون ذهبی و ابن کثیر و ابن حجر و مولف شیعه موسوعه امام علی ابن ابیطالب بر این عقیده هستند.

و اما سخن امام ذهبی که آقای قزوینی سعی دارند از دو قول ایشان یک تناقض را استخراج کنند!(البته خود را به خنگی زده‌اند!).

امام ذهبی در نقل اول (در سیر اعلام النبلاء) می‌فرمایند: «ولدت في حدود سنة ست من الهجرة ورأت النبی ولم ترو عنه شیئا.خطبها عمر بن الخطاب وهی صغیرة».

و در نقل دوم (در تاریخ الاسلام) می‌فرمایند: «أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب الهاشمية. ولدت في حياة جدها ، وتزوجها عمر وهي صغیرة».

می‌بنید که امام ذهبی در هر دو نقل ام کلثوم را صغیره معرفی می‌کنند یعنی ایشون می‌گویند: دختر حضرت علی در زمان ازدواج صغیره بوده و 11 یا 12 سال سن داشته‌اند. و ایشون چیز عجیبی نفرموده‌اند و فکر نکنم کسی به دختر 11 یا 12 ساله دختر بزرگ سال بگوید.

تفاوت بین نقل اول و دوم در این است که در نقل اول ام کلثوم متولد سال 6 هجری است ولی در نقل دوم تاریخ تولد ذکر نشده و تنها گفته‌اند که وی در حیات نبی متولد شده‌اند که این هیچ‌گونه تضادی را نمی‌رساند چون همه می‌دانیم که سال شش هجری نیز سالی است که حضرت رسول در آن سال در قید حیات بوده‌اند! والله من نفهمیدم آقای قزوینی از نقل این دو قول چه نتیجه‌ای خواستند بگیرند!.

در مورد ابن سعد[[216]](#footnote-216) نیز در جواب می‌گویم: با توجه به سخن امام ذهبی و ... چگونه می‌توان قبول کرد که ام کلثوم در آن سال‌ها صبیه و نا بالغ بوده‌اند؟؟ در صورتی که همه قرائن گواهی بر صدق ادعای امام ذهبی دارند، قرائنی از قبیل برقع و روبند پوشیدن حضرت ام کلثوم در روز وفات مادر گرامیشان.

می‌بنید که آقای قزوینی هیچ اختلافی را در مورد تاریخ تولد سیدة ام کلثوم نتوانستند ثابت کنند و ما در جواب شبهه «عزاداری و نوحه‌خوانی ام كلثوم برای حضرت زهرا سلام الله علیها» ثابت کردیم که سیدة ام کلثوم به وقت ازدواج 11 یا 12 ساله بوده‌اند، اما برای روشن شدن قضیه برای خواننده قطره‌ای از اختلافاتی که در مورد سن و تاریخ تولد محبوبترین بانوی اسلام ذکر شده را نقل می‌کنیم.

در مورد سال تولد حضرت فاطمه (ع) اختلافات بسیار زیاد است و فاصله حداقل و اکثر آن به حدود 17 سال می‌‏رسد. یعنی حداقل سنّی که برای حضرت هنگام رحلت ذکر شده 18 سال!! و حداکثر 35 سال!! می‌‏باشد.

این گفته‏ها با محور قرار دادن تاریخ بعثت پیامبر در سن 40 سالگی و 13 سال قبل از هجرت، به دو بخش تقسیم می‌‏گردد. عده‏ای ولادت سیدة فاطمه را پیش از مبعث و دسته‏ای بعد از آن می‌دانند.

دسته اول: پیش از بعثت

1. حداکثر تاریخی که در این بخش از نظرات، یعنی ولادت فاطمه(س)، پیش از بعثت، وجود دارد، 12 سال است[[217]](#footnote-217) که بدین ترتیب عمر حضرت فاطمه(س) به 35 سال می‌‏رسد!.
2. بعضی آن را سال هفتم قبل از مبعث دانسته‏اند[[218]](#footnote-218) که بنابراین سنّ حضرت(س) هنگام رحلت 30 سال خواهد شد.
3. و عده‏ای دیگر رحلت فاطمه(ع) را در 29 سالگی یعنی 6 سال پیش از بعثت شمرده‏اند[[219]](#footnote-219).
4. برخی نیز 25 سال را ذکر کرده‏اند[[220]](#footnote-220).
5. ولی آنچه که در میان مورخین ما (اهل سنت)، بیشتر شهرت دارد سال پنجم قبل از مبعث است. و عده‏ای تصریح به همزمانی آن با سال تجدید بناء کعبه یعنی سال پنجم پیش از مبعث نموده‏اند[[221]](#footnote-221).

بر طبق این قول، سنّ حضرت هنگام وفات 28 سال بوده است.

1. برخی نیز سنّ 27 سال را ذکر کرده‏اند[[222]](#footnote-222).

دسته دوم: بعد از بعثت

سال نخست بعثت:

1. این گفته، مربوط به عده‏ای است که سال نخست بعثت را سال تولد قرار داده‏اند[[223]](#footnote-223).
2. و بعضی نیز تولد را در سن 41 سالگی پیامبر دانسته‌اند.

سال دوم بعثت:

1. قول دوم که در بین شیعه طرفدارانی چون شیخ‏مفید دارد، ولادت را در 20 جمادی‏الثانی سال دوم بعثت می‏دانند. چنان که ابن‏طاووس به نقل از کتاب حدائق الریاض شیخ مفید آورده است[[224]](#footnote-224). و نیز خود شیخ مفید در رساله «مسارّ الشیعه» به این مطلب تصریح کرده است:

«وفي الیوم العشرین منه سنة اثنتین من الـمبعث کان مولد السیّدة (مولاتنا خ.ل) الزهراء فاطمة بنت رسول الله إ وهو یوم شریف یتجدَّد فیه سرور الـمؤمنین ویستحب فیه التطوع بالخیرات والصدقة علی الـمساکین»[[225]](#footnote-225).

«ولادت حضرت فاطمه زهرا، دختر رسول خدا که سلام بر آنها باد در روز بیستم از این ماه (جمادی‏الثانی) در سال دوم مبعث بوده است. و آن روز شریفی است که خوشحالی مؤمنین تجدید می‏شود و در این روز انجام خیرات و پرداخت صدقه به تنگدستان مستحب است».

کفعمی نیز در کتاب مصباح خود همین قول را ترجیح داده است و قول سوم را که خواهد آمد با تعبیر «قیل» بیان کرده است[[226]](#footnote-226).

شیخ طوسی در ضمن بیان مناسبت‌های ماه جمادی‏الثانی این عبارت را آورده است:

«في الیوم العشرین من جمادی الآخرة سنة اثنتین من الـمبعث، کان مولد فاطمه(ع) في بعض الروایات، وفي روایة اخری سنة خمس من الـمبعث والعامة تروی انّ مولدها قبل الـمبعث لخمس سنین»[[227]](#footnote-227). «ولادت فاطمه (ع) بر اساس برخی روایات، روز 20 ماه جمادی‏الثانی از سال دوم مبعث آمده، و در روایتی دیگر، سال پنجم ذکر شده است و اهل سنّت روایت می‏کنند که ولادت حضرت(س) 5 سال پیش از مبعث بوده است».

‏عباس قمی، این قول را ظاهراً، نظر اکثر علماء شیعه می‏داند[[228]](#footnote-228).

بر اساس این قول، حضرت فاطمه (س) در 21 سالگی رحلت فرموده است.

سال پنجم بعثت:

1. قول سوم که به نظر می‏رسد مشهور بین علماء شیعه است، سال پنجم بعد از مبعث را هنگام ولادت می‏داند.[[229]](#footnote-229) در میان معتقدین به این نظر، از شخصیتهایی چون ابن ابی‏الثلج بغدادی، متوفای 325 هجری[[230]](#footnote-230)، کلینی متوفای 328 یا 329، محمد بن‏جریر طبری امامی، صاحب کتاب «دلائل الامامة»، ابن‏شهر آشوب در کتاب «المناقب»، طبرسی در «تاج‏الموالید[[231]](#footnote-231)» و شیخ بهایی در «توضیح المقاصد[[232]](#footnote-232)» می‏توان نام برد.

نتیجه اینکه اختلافات در مورد تاریخ تولد سیدة فاطمه ل بیش از 10 مورد است.

حال بنده بعد از این تحلیل(تقریباً دقیق) می‌گویم: دیدید؟ دیدید این همه اختلاف را؟؟ این همه اختلاف نشان دهنده این است که محمد با خدیجه ازدواج نکرده که حالا بخواهد فاطمه از آنها به دنیا بیاید!!.

اگر خندتون گرفت به من نخندید،من مجبورم! آنها اراجیف و بیراه گفتند، جواب اراجیف هم همین بود!.

آقای قزوینی نظر شما چیست؟ در مورد این همه اختلاف در مورد سن حضرت فاطمه نظر شما چیست؟ آیا نتیجه‌ای که در مورد ام کلثوم و ازدواجش گرفتید،می‌توانید اینجا هم بگیرید؟؟ ضمناً اختلافاتی که قبلاً در مورد تاریخ تولد سیدة زینب نقل شد را نیز فراموش نکنید.

شبهه: مقدار مهريه ام كلثوم:

در مقدار مهریه امّ‌كلثوم نیز اختلاف‌هاى چشم‌گیرى وجود دارد، برخى ده هزار دینار و اكثر عالمان سنى آن را چهل هزار درهم ذكر كرده‌اند.

الف: ده هزار دینار:

یعقوبى در تاریخ خود مى‌نویسد:عمر با او ازدواج كرده و ده هزار دینار براى او مهریه تعیین كرد.

جواب:

یعقوبی شیعی نظر شخصی خود را در این مورد گفته‌اند و ایشون نیز معصوم نیستند و ادعای عصمت نیز نکرده‌اند، و در این موراد یعنی به وقت اختلاف بین یک نص تاریخی و نظر مولفین همیشه نص بر نظر مولف می‌چربد.که در این مورد نیز صدق می‌کند.

ب: چهل هزار دینار:

الکتانی(نظام الحکومة) متوفی 1382 می‌نویسد:

هنگامى كه عمر با زینب دختر علی ازدواج كرد، به او چهل هزار دینار مهریه داد!!!.

جواب:

شیخ عبدالحی الکتانی متوفی 1382 هجری هستند، به احتمال قوی یک اشتباه سهوی بوده و گرنه کس دیگری را سراغ نداریم که چنین رقمی را ذکر کرده باشد و سخن عالم عصر حاضر در این مورد برای ما حجت نیست چرا که ایشان با وقایع 1300 سال پیش هیچ رابطه‌ای نداشته‌اند مگر از طریق اقوال دیگر بزرگان که این ادعای ایشان در هیچ یک از سخنان علمای سلف جایی ندارد!..

ایشان متن فوق را ارجاع به کتاب «الاجوبة المهمة» از شیخ مختار الکنتی داده‌اند که ایشان نیز متوفی 1226 هستند. متاسفانه کتاب شیخ مختار در دسترس نبود تا بررسی شود ولی به تصریح شیخ کتانی،شیخ مختار الکنتی از حافظ الدمیری نقل کرده‌اند. و ما با مراجعه به کتاب شیخ دمیری این جمله را در آن می‌‌یابیم:

«وتزوج عمر أم كلثوم بنت علي ، وأصدقها أربعين ألف درهم»[[233]](#footnote-233).

پس همانطور که در ابتدا گفتیم:نوشتن دینار به جای درهم، تنها یک اشتباه سهوی بوده که در کتب سلف نیز هیچ جایی ندارد.

ج: چهل هزار درهم:

بسیارى از بزرگان اهل سنت با چندین سند نقل كرده‌اند كه مهریه امّ‌كلثوم، چهل هزار درهم بوده است:

(ابن ابی شیبه،ابن سعد،ابن عبدالبر و ابن حجر ): عمر با امّ‌كلثوم دختر علی در مقابل چهل هزار درهم مهر ازدواج كرد.

جداى از تناقض‌هاى موجود در مقدار مهریه، مشكل دیگر در زیاد بودن مهریه امّ‌كلثوم است، با اینكه طبق روایات صحیح السندى كه در كتاب‌هاى اهل سنت وجود دارد، خود خلیفه از تعیین مهریه كلان جلوگیرى مى‌كرده است.

ابن ماجه قزوینى در سنن خود مى‌نویسد:

عمر بن خطاب گفت: مهر زنان را بالا نگیرید، زیرا اگر بالا بودن مهر، سبب كرامت دینى شده و یا جزو تقوا به حساب مى‌آمد، سزاوار‌ترین شخص به این كار، پیامبر بود كه براى هیچ زنى از همسران و یا دخترانش بیش از دوازده اوقیه قرار نداده است.

و به درستى كه مرد هنگامى كه مهریه زن را بالا ببرد، در دل دشمنى او را پیدا كرده و مى‌گوید من به خاطر تو مجبور به كارهاى سخت شدم، با اینكه من مردى عرب بوده و نمى‌دانستم سختى كار چیست!!!.

آلبانى این روایت را در صحیح ابن ماجه شماره 1532 تصحیح كرده است.

بنابراین، مقدار مهریه امّ‌كلثوم در قدم نخست مخالف با سنت رسول خدا است، چرا كه طبق روایاتى كه گذشت، رسول خدا مهریه هیچ یک از زنان و دخترانش را زیاد نمى‌گذاشته.

وثانیاً: مخالف سیره و سنت خود عمر است. آیا اهل سنت مى‌توانند چنین نسبتى را به عمر بدهند با اینكه این مطلب مصداق این آیه كریمه است كه خداوند مى‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ٢ كَبُرَ مَقۡتًا عِندَ ٱللَّهِ أَن تَقُولُواْ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ٣﴾ [الصف: 2-3].

«اى افرادى كه ایمان آورده‏اید! چرا سخنى مى‏گویید كه عمل نمى‏كنید؟!. نزد خدا بسیار باعث خشم است كه سخنى بگویید كه عمل نمى‏كنید»!.

جواب:

همانطور که خود ایشان معترفند، اجماع بر 40 هزار درهم است .و ایشون اجماع را می‌داند ولی قصدی ندارد جز اینکه صفحات را سیاه و خواننده را دچار وهم کند!.

می‌گوییم: اصلاً شما فکر کنید حضرت عمر هیچ مهریه‌ای نداده و یا 10ها هزار درهم داده این چه ربطی به اصل واقعه دارد؟؟

فکر کنید آقای “x” از خانمی خواستگاری می‌کند و بعد از قبول طرفین مقدار مهریه 1000 سکه!! مقرر می‌شود و فردا روزی بعد از اینکه آقای “x” و همان خانم فوت شدند، شخصی پیدا شود و بگوید: نه آقا مهریه آنها 100 سکه بوده!! و دیگری بگوید: نه 2000 سکه بوده ! و یکی 5 سکه را عنوان کند ..... آیا شخص عاقل در این مورد اینگونه برداشت می‌کند که: بابا اینا اصلاً از بیخ بی‌اساسه!! ازدواجی نبوده اصلاً اون خانم وجود خارجی نداشته که آقای “x” بخواهد با او ازدواج کند که حالا مهریه هم بخواهند برایش تعیین کنند!!.

می‌دانم مضحک است ولی همیشه جواب سخن چرت! چرت است!.

در مورد سخن حضرت عمر که فرموده بود: مهریه زنان را زیاد نکنید. ( که حرفی پر از حکمت است) و بعد از آن به آیه قرآن استناد کرده اید که می‌فرماید: اى افرادى كه ایمان آورده‏اید چرا سخنى مى‏گویید كه خود به آن عمل نمى‏كنید؟! نزد خدا بسیار باعث خشم است كه سخنى بگویید كه عمل نمى‏كنید!.

اولاً: حضرت عمر، خطاب به والدین می‌گوید که شما بر داماد سخت نگیرید و مهر را بالا نبرید ولی در مورد ازدواج حضرت عمر با بنت فاطمه ل این حضرت عمر بود که 40 هزار درهم مهریه را بر خود فرض کرد و حضرت علی دخالتی نداشتند و خطبه سیدنا عمر هیچ منافاتی با این قضیه ندارد. ایشون در ادامه خطبه می‌فرمایند:«اگر چنین کنید فردا روزی مرد به زنش می‌گوید: من به خاطر تو مجبورم کارهای سخت بکنم».. در صورتی که مهریه ام کلثوم را خود حضرت عمر تعیین کرده بودند و ام کلثوم هیچ دخالتی نداشته‌اند که در آینده چنین مشکلی پیش بیاید. پس مانند دیگر دلایلتان این دلیل نیز بچه گانه است!.

دوماً: در نظر داشته باشید یک عالم دین می‌گوید: صدقه بدهید که صدقه باعث دفع بلا می‌شود!! ولی خود این عالم به کسی صدقه نمی‌دهد! چرا؟؟؟ چون ندارد که بدهد! حال باز هم شما می‌گویید: چرا کاری رو که خودت انجام نمیدهی مردم را به اون دعوت می‌کنی؟؟

سوماً: اگر آقای قزوینی منصف! این روایت را به شکل کاملی که علما نقل کرده‌اند، نقل می‌کرد، دیگر هیچ جای شبهه‌ای نبود، ولی ایشون طبق ذات خودشان روایت را به شکلی که به نفعش می‌‌باشد نقل کرده است.

امام ابن کثیر (در تفسیرش) در ادامه این روایت را اینگونه می‌‌آورد که: بعد از صحبت حضرت عمر زنی اعتراض کرد و گفت: تو حق نداری چنین کنی. عمر گفت: چرا؟ زن گفت: به خاطر این که خداوند فرموده است:

﴿وَءَاتَيۡتُمۡ إِحۡدَىٰهُنَّ قِنطَارٗا فَلَا تَأۡخُذُواْ مِنۡهُ شَيۡ‍ًٔا﴾ [النساء: 20].

«هر چند مال هنگفتی مهر یکی از آنان داده بودید، از آن چیزی باز نگیرید».

آنگاه عمر گفت: زنی درست گفت و مردی خطا نمود. و همینطور هیثمی در مجمع الزوائد این ماجرا را کاملتر نقل می‌کند و می‌نویسد که حضرت عمر بعد از صحبت آن زن فرمود: بار الها! مرا ببخش و افزود: همه از عمر فقیه تر هستند. سپس بر منبر رفت و گفت: ای مردم! من شما را از افزایش مهریه‌ها منع کرده بودم ولی اکنون اعلان می‌‌کنم که هر کس به هر اندازه‌ای که می‌‌تواند و توافق می‌‌کند مهریه بدهد و هیچ محدودیتی نیست. «أیها الناس إنی كنت نهیتكم أن تزیدوا النساء في صدقاتهن على أربعمائة درهم فمن شاء أن یعطى من ماله ما أحب»[[234]](#footnote-234).

مطمئناً آقای قزوینی از این روایت مشهور با خبر بوده‌اند ولی نقل نکرده‌اند چون اگر نقل می‌کردند کل استناد ایشان باطل می‌شد و به جای اینکه این روایت به نفعش باشد به ضررش می‌شد و این روایت نیز یکی از شواهدی است که آزادی بیان در زمان امیرالمومنین فاروق را اثبات می‌کند.

گذشته از آن حضرت عمر از مال خودش داده است و خلاف شرع نیز نکرده است و آن هم به نیت اکرام و احترام اهل بیت این مهریه را بر خود تحمیل کرده است.. آیا شما با اکرام و احترام نسبت به اهل بیت مخالفید؟؟

در ضمن اگر عمل حضرت عمر مخالف با سنت رسول الله بوده است باید بگوییم که در روایات شیعی آمده است که حضرت حسن ع برای یکی از همسرانش 100 کنیز مهریه داد که هر کنیز او 1000 درهم همراه داشت!!.

«أبی جعفر محمد بن علی إ، أنه قال: تزوج الحسن بن علی إ امرأة، فأرسل إلیها بمائة جاریة، مع كل جاریة ألف درهم»[[235]](#footnote-235).

و شاید هم راضی به مهریه کم بودید تا اینکه بعدها ماجرایی که بین حضرت علی و فاطمه پیش آمد، تکرار شود؟؟

چنانکه کتب شیعه درج کرده‌اند: «ابي عبد الله قال: إن فاطمة ل قالت لرسول الله : زوجتني بالـمهر الخسيس .........»[[236]](#footnote-236).

شبهه: 4. آيا عمر از ام كلثوم فرزندي داشته است؟

یكى از چیزهایى که اصل وقوع این ازدواج را زیر سؤال مى‌برد، فرزندانى است كه براى امّ‌كلثوم تراشیده‌اند. برخى فرزندى براى امّ‌كلثوم ذكر نكرده‌اند، برخى فقط براى او یک فرزند به نام زید، برخى رقیه را نیز اضافه كرده و برخى سه فرزند به نام‌هاى: زید، رقیه و فاطمه نقل كرده‌اند.

فرزندی نداشت:

مسعودى شافعى در باره اولاد عمر مى‌نویسد:

فرزندان عمر: او فرزندانى به نام‌هاى ذیل داشت: عبد الله و حفصه همسر پیامبر ‌ و عاصم و عبید الله و زید از یک مادر، و عبد الرحمن و فاطمه و دخترانى دیگر، و عبد الرحمن اصغر وهمو است كه به خاطر شرابخوارى حد خورده و معروف به ابى شحمه است، این‌ها هم از یک مادر هستند.

طبق این نقل خلیفه دوم فقط یک پسر به نام زید داشته كه او هم برادر عاصم و عبید الله بود كه مادر آن‌ها امّ‌كلثوم بنت جرول است و هیچ نامى از فرزندان عمر از امّ‌كلثوم در این نقل دیده نمى‌شود.

جواب:

می‌بینید که او نام همه فرزندان حضرت عمر صلی الله علیه را نیاورده و از همسرانش نیز یادی نکرده و در مورد دخترانش نیز بعد از نام بردن چند نفرشان می‌گوید: ( و بنات آخر) و دخترانی دیگر!!.

البته اگر به دیگر کتب مسعودی سری بزنیم می‌بنیم که ایشان از دو زید نام برده‌اند.

مسعودی در تنبیه و الاشراف می‌نویسد:

«وكان لعمر من البنين تسعة، عبد الله وعبد الرحمن الأكبر وزيد الأكبر وعبيد الله الـمقتول بصفين وعاصم وزيد الأصغر وعبد الرحمن الأصغر وعياض وعبد الله الأصغر، الـمعقبون منهم أربعة عبد الله الأكبر وعاصم وعبيد الله وعبد الرحمن الأصغر، ... »[[237]](#footnote-237).

پس مسعودی چنین چیزی نگفته، مگر اینکه به دروغ به آن نسبت دهید. و یا خود را به خواب بزنید.

ادامه شبهه:یک فرزند داشت:

بسیارى از بزرگان اهل سنت فقط یک فرزند را براى عمر نقل كرده‌اند:

بیهقى در سنن كبراى خود مى‌نویسد:

امّ‌كلثوم، عمر با او ازدواج كرده و براى او زید بن عمر را به دنیا آورد كه در شب درگیرى ابن مطیع، ضربه اى به او وارد شده و تا زمان مردن، از این ضربه در رنج بود، سپس پس از عمر، عون بن جعفر با امّ‌كلثوم ازدواج كرد اما از او صاحب فرزندى نشد تا از دنیا رفت.

و نویرى در نهایة الأرب و صفدى و ابن کثیر نیز، فقط یک فرزند براى امّ‌كلثوم نقل مى‌كنند.

جواب:

اگر سنن بیهقی برای شما حجت است می‌بینیم که او به وقت شمردن فرزندان زینب کبری از عبدالله بن جعفر، فقط عبدالله وعون را نام می‌برد!.

«فاما زينب فتزوجها عبد الله بن جعفر فماتت عنده وقد ولدت له على بن عبد الله بن جعفر واخا له آخر يقال له عون - واما ام كلثوم فتزوجها عمر...»[[238]](#footnote-238).

و شیخ نویری و صفدی که آقای قزوینی آنها را گواه گرفته نیز تنها یک فرزند برای زینب و عبدالله بن جعفر ذکر کرده‌اند!!! و می‌نویسند: نویری: «وتزوج زينب عبد الله بن جعفر فماتت عنده، وولدت له علي بن عبد الله بن جعفر، وتزوج أم كلثوم عمر....»!![[239]](#footnote-239).

صفدی: «زینب تزوجها عبد الله بن جعفر بن أبی طالب فولدت له علیاً ....»![[240]](#footnote-240).

و آخرین گواه آقای قزوینی علامه ابن کثیر است که ایشان نیز فقط از زید نام برده و زینب و عبدالله بن جعفر را بدون فرزند ذکر کرده است!!![[241]](#footnote-241).

دیدید که در همین آدرس‌هایی که خودتان داده‌اید، در مورد فرزندان زینب اختلاف بیشتر از فرزندان ام کلثوم است، و تقریباً هیچ کدام از آنها قول مشهور و اجماع را نقل نکرده‌اند که همان " 4" فرزند باشد[[242]](#footnote-242).

پس آیا شما این اختلافات را در جهت رد کردن ازدواج زینب کبری با عبدالله بن جعفر به کار می‌برید؟؟

ادامه شبهه: دو فرزند داشت:

اكثر عالمان سنى، گفته‌اند كه دو فرزند داشته است، آن‌ها در ذكر فرزندان عمر از امّ‌كلثوم چنین گفته‌اند:

مصعب زبیری:

و زید اكبر، فرزندى نداشت و رقیه، مادر این دو امّ‌كلثوم دختر علی بن ابى طالب بن عبد المطلب بن هاشم است و مادر او نیز فاطمه دختر رسول خدا ‌ است.

و ابن حبان و طبری و ابن اثیر نیز چنین نوشته‌اند.

سه فرزند داشت:

بلاذرى در انساب الأشراف دختران امّ‌كلثوم از عمر را دو نفر معرفى مى‌كند كه با زید سه فرزند مى‌شوند:

عبد الرحمن بن زید بن خطاب، همسر او فاطمه دختر عمر بود كه مادرش امّ‌كلثوم دختر علی بن ابى طالب و مادر بزرگش فاطمه دختر رسول خدا است. برادر پدرى و مادرى او زید بن عمر است و براى عبد الرحمن، فرزندى به نام عبد الله و یک دختر به دنیا آورد.

ابراهیم بن نحام بن عبد الله بن اسید بن عبد بن عوف بن عبید بن عویج بن عدى بن كعب،‌ همسر او رقیه دختر عمر بود، خواهر پدرى حفصه، و مادرش امّ‌كلثوم دختر علی بن ابى طالب.

جواب:

باز هم خود آقای قزوینی اجماع اهل سنت را می‌دانند ولی باز هم موش و گربه بازی راه انداخته‌اند. در عجبم از کار جناب استاد!.

در مورد سخن بلاذری هم می‌گویم: ایشون اشتباه کرده‌اند همانطور که در مسائل زیادی اشتباه کرده‌اند مانند ذکر فرزندان حضرت علی و عبدالله بن جعفر و ....

ایشان برای زینب کبری 6 فرزند نوشته‌اند! و تعداد دختران حضرت علی را 20 دختر نوشته‌اند!!.

و در اینجا هم فاطمه را دختر ام کلثوم دانسته است که صحیح نیست بلکه فاطمه دختر أم حكیم بنت حارث بن هشام بن مغیرة است که با عبدالرحمن بن زید بن خطاب ازدواج کرد.

و همانطور که در اول کتاب گفتیم، علما در مورد تعداد فرزندان زینب کبری نیز بسیار جدل داشته‌اند که بعضی تنها یک پسر و بعضی دو پسر و بعضی یک پسر و یک دختر،و یک پسر و دو دختر، و سه پسر و یک دختر،و سه پسر و دو دختر، و فقط چهار پسر، و چهار پسر و یک دختر، و پنج پسر و یک دختر را ذکر کرده‌اند که البته بیش از این نیز اختلاف کرده‌اند مثلاً: ابن سعد و امام نووی و ابن قتیبه برای زینب 4 پسر و یک دختر نوشته‌اند به این شکل:

ابن سعد: «زينب بنت علي ابن أبي طالب بن هاشم، وأمها «فاطمة» بنت رسول الله تزوجها «عبد الله بن جعفر بن أبي طالب بن عبد الـمطلب» فولدت له: عليا، وعونا، وعباسا، ومحمد، وأم كلثوم »[[243]](#footnote-243).

امام نووی به نقل از ابن قتیبه: «قال ابن قتیبة: ولد عبد الله بن جعفر سبعة عشر ابنًا وبنتین، وهم: جعفر الأكبر، وعلى، وعون الأكبر، وعباس، وأم كلثوم، أمهم زینب بنت على بن أبى طالب من فاطمة»[[244]](#footnote-244).

ابن سعد فرزندی به نام محمد برای آنها می‌نویسد و امام نووی و ابن قتیبه به جای او جعفر اکبر را نوشته‌اند!!!.

و در اینجا جا دارد که اختلاف علما را در ذکر تعداد دختران[[245]](#footnote-245) حضرت علی نیز متذکر شویم که این اختلاف از 15 تا 28 دختر!! متفاوت هستند:

(مختصراً) مسعودی پانزده دختر را ذکر کرده،[[246]](#footnote-246)مقدسی پانزده،[[247]](#footnote-247) ابن‌قتیبه شانزده[[248]](#footnote-248)، شیخ مفید شانزده[[249]](#footnote-249)، علوی نسابه هفده[[250]](#footnote-250) یعقوبی هجده[[251]](#footnote-251) طبری و ابن سعد نوزده[[252]](#footnote-252)، سبط ابن‌جوزی نوزده[[253]](#footnote-253)، و بلاذری بیست دختر[[254]](#footnote-254) و سیدابن طقطقی بیست و هشت!![[255]](#footnote-255).

آقای قزوینی این اختلافات بسیار جزئی در مورد فرزندان سیده ام کلثوم را دلیل بر عدم وقوع ازدواج گرفته‌اند. و ما با استفاده از قدیمی‌ترین کتب ثابت کردیم که این اختلافات در مورد دختران عبدالله بن جعفر و حضرت علی نیز چندین برابر وجود دارد. پس طبق برداشت آقای قزوینی می‌شود گفت: حضرت علی اصلاً ازدواج نکرده‌اند که بچه‌ای داشته باشد! زینبی در کار نبوده که عبدالله بن جعفر بخواهد با وی ازدواج بکند!!! حالا اگر ما اینگونه بگوییم شما به ما نمی‌خندید؟؟؟ می‌خندید؟! پس اولی‌تر است که اول بخودتان بخندید!.

در ضمن قدیمی‌ترین تاریخی که زید و رقیه را فرزند حضرت عمر از ام کلثوم می‌داند سیره ابن اسحاق شیعی است پس حتماً او بوده که این فرزندان را تراشیده!؟!.

شبهه: زيد برادر عمر بود يا پسر عمر؟

ابن عساكر دمشقى، روایتى را نقل مى‌كند كه طبق آن، امّ‌كلثوم همسر خطاب بوده، نه عمر بن الخطاب.

«وحدثني عمر بن أبي بكر الـمؤملي حدثني سعيد بن عبد الكبير عن عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب وأمه أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب وكان سبب ذلك أن حربا وقعت فيما بين عدي بن كعب». «... از عبد الحمید بن عبد الرحمن بن زید بن خطاب كه مادرش امّ‌كلثوم دختر علی بن ابى طالب است روایت شده است كه...».

جواب:

بدون شک این سهوی از طرف ابن عساکر بوده و به جای زید بن عمربن خطاب، زید بن خطاب نوشته و این ادعا از اینجا ثابت می‌شود که او در مورد زید بن عمر دقیقاً می‌نویسد:

«زيد بن عمر بن الخطاب بن نفيل ابن عبد العزى بن رياح بن عبد الله بن قرط ابن رزاح بن عدي بن كعب القرشي العدوي وأمه أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب وأمها فاطمة بنت رسول الله وأمها خديجة بنت خويلد»[[256]](#footnote-256).

گذشته از این در همین صفحه‌ای که آقای قزوینی آدرس داده‌اند ابن عساکر ماجرای وفات زید بن عمر و ام کلثوم در یک روز را ذکر کرده است.

ضمناً هر بچه طلبه‌ای می‌داند که خطاب سالها قبل از تولد ام کلثوم از دنیا رفته‌اند، و زید بن خطاب نیز در جنگ یمامه شهید شد. و قزوینی مثلاً استاد همه اینها را می‌داند ولی فقط دوست دارد صفحات را از اراجیف پر کند تا خواننده را گیج کند!.

متن مورد تاکید آقای قزوینی این است: «عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب وأمه أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب».

و این واضح است که مادر زید بن خطاب اسماء بنت وهب است.

و ابن عساکر می‌نویسد:

«عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب بن نفيل ابن عبد العزى القرشي العدوي ابن أخي عمر بن الخطاب أدرك النبي ».

در ثانی در بین همسران خطاب هیچ ام کلثوم نامی وجود ندارد که اشتباه اسمی رخ داده باشد. پس تنها یک اشتباه سهوی بوده و بس.

به گمانم شایسته باشد در این محل علت نامگذاری زید بن عمر به این نام را عنوان کنیم.

علت این نامگذاری آن است که حضرت عمر برادرش زید را بی‌نهایت دوست داشت:

امیرالمومنین عمر به حدی او را دوست می‌‌داشت كه هرگاه در قلب شب‌ها به یاد برادرش زید می‌‌افتاد، از درازی شب‌ها گله می‌‌كرد: «یا طُولِها مِنْ لَیلَةٍ!!»[[257]](#footnote-257).

و در سحرگاه به محض این كه نمازش را می‌‌خواند بلافاصله به دیدن او می‌‌شتافت و وی را در آغوش می‌‌گرفت[[258]](#footnote-258).

و وقتی برادرش (زید) در جنگ هولناک یمامه (در عهد ابوبکر صدیق)به درجه شهادت رسید فاروق از شدت غم و تأثر به حالت بیهوشی درآمد و بعد از گذشت چند سال از شهادت او روزی مرد كوتاه قدی به نزد فاروق آمد و شعرهایی كه در مرثیه برادر خود سروده بود برای فاروق خواند و شهادت زید به یاد فاروق آمد و فاروق در حالی كه به شدت گریه می‌‌كرد، می‌‌گفت:

«ای كاش من هم مثل شما می‌توانستم شعر بگویم و شعرهایی را در مرثیه برادرم (زید) می‌گفتم!»[[259]](#footnote-259) تا جایی برادرش را دوست داشت که دائماً می‌گفت:باد صبا نمی‌وزد مگر اینکه بوی زید را به من می‌رساند.(ما هبت الصبا إلا وجدت منها ریح زید) = و فاروق نیز به علت احترام و علاقه زیاد به برادرش او را زید نامید[[260]](#footnote-260).

شبهه: زيد اصغر بزرگ‌تر از زيد اكبر!!!

اهل سنت براى عمر بن الخطاب دو فرزند به نام‌ زید ذكر كرده‌اند، یكى از امّ‌كلثوم بنت جرول و یكى از امّ‌كلثوم دختر امیر مؤمنان. امّ‌كلثوم بنت جرول در جاهلیت زن عمر بود و با اسلام آوردن عمر از او جدا شد و سپس با شخص دیگرى ازدواج كرد.

انصاری می‌نویسد: مادر عبید الله مشهور به امّ‌كلثوم، نام او ملیكه دختر جرول خزاعى است، و هنگامى كه آیه: ﴿وَلَا تُمۡسِكُواْ بِعِصَمِ ٱلۡكَوَافِرِ﴾ [الممتحنة: 10] نازل شد، او كافر باقى ماند، عمر او را طلاق داد و ابوفهم بم حذیفه، با او ازدواج كرد كه در اول كتاب ذكر او گذشت.

و ابن حجر عسقلانى مى‌نویسد:

زید بن عمر بن خطاب قرشى عدوى، برادر عبد الله بن عمر اصغر، مادر آن دو امّ‌كلثوم دختر جرول است كه همسر عمر بوده و هنگامى كه آیه: ﴿وَلَا تُمۡسِكُواْ بِعِصَمِ ٱلۡكَوَافِرِ﴾ نازل شد، اسلام بین آن دو جدایى انداخت، سپس ابوجهم بن حذیفه با او ازدواج كرد، و پیش از او عمر همسر او بود، زبیر و غیر او این مطلب را ذكر كرده‌اند و این نشان مى‌دهد كه زید (اصغر) در حیات پیامبر به دنیا آمده است.

نكته جالب توجه در این نقل این است كه پسر امّ‌كلثوم بنت جرول را كه در زمان رسول خدا به دنیا آمده، «زید اصغر» نامیده‌اند و زید پسر امّ‌كلثوم دختر امیر مؤمنان را «زید اكبر». این مطلب اصل وجود فرزندى به نام زید از امّ‌كلثوم دختر امیر مؤمنان را زیر سؤال مى‌برد. چگونه مى‌شود كه پسر بزرگ‌تر را «زید اصغر» نامید و پسر كوچكتر را «زید اكبر»!!!.

عالمان اهل سنت بدون توجه به این نكته، این چنین گفته‌اند:

ابن جوزی: و زید اكبر و رقیه، مادر آن دو امّ‌كلثوم دختر علی بن ابى طالب و مادر او فاطمه دختر رسول خدا ‌ است، و زید اصغر و عبید الله مادر آن دو امّ‌كلثوم دختر جرول است، و اسلام سبب جدایى عمر و امّ‌كلثوم دختر جرول شد.

بنابراین با کلام عالمان اهل سنت ثابت شد که امّ‌كلثوم،دختر ابوبکر است و زید فرزند عمر هم از امّ‌كلثوم بنت جرول بوده، نه از امّ‌كلثوم دختر امیر مؤمنان و اهل سنت با استفاده از همین تشابه اسمى، این افسانه را ساخته‌اند.

البته برخى از عالمان سنى، همسر دیگرى به نام امّ‌كلثوم را نیز براى عمر ذكر كرده‌اند. عاصمى مكى در تعداد زنان عمر مى‌نویسد:

چهارمین فرزند عمر، عاصم است، مادر او امّ‌كلثوم جمیله دختر عاصم بن ثابت بن ابى افلح است.

یعنى خلیفه دوم چهار زن به نام «امّ‌كلثوم» داشته: 1. امّ‌كلثوم دختر جرول، 2. امّ‌كلثوم دختر ابوبكر، 3. امّ‌كلثوم دختر عاصم بن ثابت، 4. امّ‌كلثوم دختر امیر مؤمنان.!!!.

گویا عالمان اهل سنت با استفاده از این تشابهات اسمى، امّ‌كلثوم دختر امیر مؤمنان را نیز اضافه كرده باشند.

جواب:

اثبات وجود زید الاصغر پر از ابهام است.

علمایی که از زید اصغر نام می‌برند آن را با کلمه "قیل (= گفته شده)" فرزند ام کلثوم (ملیکه) بنت جرول نوشته‌اند، ولی!!.

1. در اکثر کتب وقتی نامی از بنت جرول به میان آمده او را فقط به عنوان همسر حضرت عمر و مادر عبیدالله معرفی کرده‌اند. و از زیدنامی نمی‌برند.
2. در ذکر نام همسر و فرزندان حضرت عمر اینگونه آمده:

ابن کثیر: «وتزوج مليكة بنت جرول فولدت له عبيد الله فطلقها في الهدنة، فخلف عليها أبو الجهم بن حذيفه»[[261]](#footnote-261).

امام نووی: «ملیكة بنت جرول الخزاعی، تزوجها عمر بن الخطاب فأولدها ابنه عبيد الله»[[262]](#footnote-262).

ابن اسحاق: «وأم كلثوم بنت جرول أم عبید الله بن عمر الخزاعیة فتزوجها أبو جهم بن حذیفة بن غانم»[[263]](#footnote-263).

ابن حجر عسقلانی: «أم كلثوم بنت جرول والدة عبيد الله بن عمر بن الخطاب»[[264]](#footnote-264).

عبدالسلام هارون: «وأم كلثوم بنت جرول أم عبيد الله بن عمر الخزاعية فتزوجها أبو جهم بن حذيفة بن غانم رجلا من قومه وهما على شركهما»[[265]](#footnote-265).

ابن قتیبه نیز در ذکر فرزندان حضرت عمر اسمی از زید اصغر نیاورده و اینگونه می‌نویسد:

«ولد عمر بن الخطاب لصلبه وأعقابهم: وولد عمر بن الخطاب عبد الله وحفصة أمهما زينب بنت مظعون، وعبيد الله وأمه مليكة بنت جرول الخزاعية، وعاصما وأمه جميلة بنت عاصم بن ثابت حمى الدبر، وفاطمة وزيدا وأمهما أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب من فاطمة بنت رسول الله ، ويقال إن اسم بنت أم كلثوم من عمر رقية، و....»[[266]](#footnote-266).

و همانطور که دیدید از یک زید نام برده یعنی زید از ام کلثوم دختر فاطمه (ع) و در صفحه بعد کتابش نیز در شرح حال فرزندان عمر شرح حال وی را ذکر می‌کند به این شکل:

«زيد بن عمر بن الخطاب: وأما زيد بن عمر بن الخطاب فرمي بحجر في حرب كانت بين بني عويج وبين بني رزاح فمات ولا عقب له، ويقال إنه مات وأمه أم كلثوم في ساعة واحدة فلم يرث واحد منهما من صاحبه، وصلى عليهما عبد الله بن عمر فقدم زيدا وأخر أم كلثوم فجرت السنة بتقديم الرجال».

می‌بینیم که نه اسمی از زید اکبر و نه زید اصغر به میان آمده!! و فقط نام زید را بدون قید اصغر یا اکبر ذکر کرده است.

امام نووی نیز در تهذیب الاسماء می‌گوید: «وأولاد عمر: عبد الله، وحفصة، أمهما زينب بنت مظعون، «وعبيد الله أمه مليكة بنت جرول الخزاعية»، وعاصم أمه جميلة بنت عاصم بن ثابت حمى النحل، وفاطمة (رقیه، همانطور که ابن قتیبه شرح داد) وزيد أمهما أم كلثوم بنت على بن أبى طالب من فاطمة ...»[[267]](#footnote-267).

ایشان نیز برای بنت جرول فقط یک فرزند و آن هم عبیدالله را ثبت کرده‌اند و هیچ نامی از زید اکبر و اصغر نیست بلکه تنها یک زید را نام برده آن هم پسر ام کلثوم بنت علی(ع)!!.

و اکثر آنهایی که دو زید را برای حضرت عمر نوشته‌اند از محمد بن عمر واقدی تبعیت می‌کنند که قبلاً گفتیم او شخصی متروک و غیر ثقه می‌‌باشد.

\* ابن اثیر: «وتزوج مليكة بنت جرول الخزاعي في الجاهلية، فولدت له عبيد الله بن عمر، ففارقها في الهدنة، فخلف عليها أبو جهم بن حذيفة، وقتل عبيد الله بصفين مع معاوية، وقيل: كانت أمه أم زيد الأصغر أم كلثوم بنت جرول الخزاعي، وكان الإسلام فرق بينها وبين عمر»[[268]](#footnote-268).

همانطور که سخن ابن اثیر را خواندید:کسانی مانند او( و ذهبی در تاریخ الاسلام و ..) که ذکر از فرزندان عمر کرده‌اند در مورد زید الاصغر با کلمه " قیل" یاد می‌کنند!.

به این معنی که عده‌ای گفته‌اند که زید اصغر نیز فرزند حضرت عمر بوده! همانطور که در ذکر فرزندان علی هم اختلافات بسیار شدید است. و کلمه قیل نیز به نشانه احتمال است و مورخ نیز فقط به خاطر امانتداری آن را ذکر کرده است.

حاج عبدالله احمدیان نقل می‌کند که حضرت عمر جهت ابراز نهایت محبت نسبت به برادر شهیدش(زید بن خطاب)، او را «زید» نامید[[269]](#footnote-269). و می‌دانیم که زید بن خطاب در جنگ یمامه شهید شدند و این را هم می‌دانیم که علمایی که از زید اصغر نام می‌برند تولد او را در حیات رسول الله می‌دانند، یعنی قبل از شهادت زید بن خطاب، پس این موضوع ثابت می‌کند که زید اصغری در کار نبوده و تنها وجود زید نوه حضرت علی صحت دارد. که سالها بعد از شهادت زید بن خطاب به دنیا آمده است.

\* آقای قزوینی ایراد گرفته‌اند که چرا زید کوچک‌تر را اکبر و زید بزرگتر را (در صورت صحت البته) اصغر می‌نامیم!.

ج: پسوند‌های اکبر و اصغر و اوسط را اکثراً بعدها علمای انساب برای تشخیص فرزندان به کار برده‌اند و چون از بعضی گفته‌ها بر می‌‌آیدکه حضرت عمر خود شخصاً فرزند ام کلثوم را زید اکبر نامید[[270]](#footnote-270)، علمای انساب نیز پسر بنت جرول راکه زید نام داشت و پسوند اکبر و یا اصغر نیز نداشت، زید اصغر گفتند. (البته آنهایی که به وجود زید اصغر اعتقاد داشته‌اند).

قاضی مروزی از علمای اهل تشیع می‌نویسد: به نظر می‌‌رسد در زمان حیات حضرت فاطمه ل، حضرات زینب و ام‌کلثوم ملقب به کبری نبوده‌اند و این پسوند بعدها به نام آنها افزوده شده است. همچنین در عرف عرب نامگذاری شماری از فرزندان به یک نام (گاهی پنج تا ده تن به یک نام) رایج و معمول بود[[271]](#footnote-271).

گذشته از آن در بین دختران و فرزندان حضرت علی نیز این اشتباه مشهود است.. مثلاً:

شیخ مفید و ابن البطریق و طبرسی نقل می‌کنند که نام ام کلثوم، زینب صغری بوده!.

ولی ما ثابت کردیم که ام کلثوم از زینب (س) بزرگتر بوده، حال شیعیان این تناقض را چگونه حل می‌کنند؟؟ هر طور حل کردند ما هم به همان شیوه عمل می‌کنیم!.

و یا اینکه برای حضرت علی دختر دیگری به جز ام کلثوم الکبری که نامشان زینب صغری بوده،دختر دیگری نیز با نام زینب صغری نوشته‌اند!.

ابن البطریق: «وأولاده أمير الـمؤمنين سبعة وعشرون ذكرا وأنثى: ( 1 و 2 ) الحسن والحسين إ. ( 3 ) زينب الكبرى. ( 4) زينب الصغرى الـمكناة أم كلثوم . أمهم فاطمة البتول سيدة نساء العالـمين ابنة سيد الـمرسلين محمد خاتم النبيين .... نفيسة، زينب الصغرى، رقية الصغرى..»[[272]](#footnote-272).

دراین حال چگونه می‌توان ام کلثوم را (اگر او را کوچکتر از زینب کبری بگیریم) زینب صغری خواند؟؟ مگر نباید در این صورت او زینب الاوسط نامیده می‌شد؟؟ مگر دو دختر با یک اسم و یک پسوند می‌شود؟

اینها همه جدل‌های علمای انساب و تراجم است و هیچ ربطی به ازدواج آن دو بزرگوار ندارد.. ما نمی‌توانیم با اشتباهات چند «عالم» کل ازدواج را منکر شویم اگر اینگونه بود ازدواج حضرت علی و عبدالله بن جعفر و ام حسن (ع) و.. همه و همه را می‌توان زیر سوال برد!!.

و به همین دلیل است که علمای اهل تشیع در این مورد تعجبها کرده‌اند و می‌نویسند:

«ام کلثوم زینب الصغری، او الوسطی بنت مولانا امیرالـمومنین وفاطمة الزهرا صلوات الله علیهما..»[[273]](#footnote-273). «ام کلثوم زینب الصغری، یا زینب وسطی دختر امیرالمومنین و فاطمة الزهرا صلوات الله علیهما...».

و آقای محمد تقی تستری نیز بعد از ذکر قول شیخ مفید می‌گوید: این زینب صغری نیست چون کوچک‌تر از او نیز زینب هست و این زینب وسطی است و نه صغری!![[274]](#footnote-274).

در مستدرک سفینة البحار می‌خوانیم:

في كتاب السيدة زينب قال: «زينب الوسطى بنت أمير الـمؤمنين امها وام إخوتها الحسن والحسين ومحسن وزينب الكبرى ورقية فاطمة الزهراء (عليها السلام) كناها الرسول بام كلثوم. وأما زينب الصغرى بنت أمير الـمؤمنين وامها ام ولد تزوجت ابن عمها محمد بن عقيل.....».

می‌بینید که ایشان زینب الصغری همسر حضرت عمر را زینب وسطی نوشته‌اند.

و یا این اشتباه شیخ طبرسی که در ذکر اولاد حضرت علی می‌نویسد:

«وأما زينب الصغرى فكانت عند محمد بن عقيل فولدت له عبد الله وفيه العتب من ولد عقيل. وأما أم هانئ ...وأما نفيسة فكانت عند عبد الله الأكبر بن عقيل فولدت له أم عقيل . وأما زينب الصغرى فكانت عند عبد الرحمن بن عقيل فولدت له سعدا وعقيلا »[[275]](#footnote-275).

و همینطور در ذکر فرزندان حضرت عمر نیز چنین چیزی موجود است چنانکه ابن اثیر در الکامل می‌نویسد:

«وتزوج لهية امرأة من اليمن، فولدت له عبد الرحمن الأوسط، وقيل الأصغر».

و حضرت عمر با لهیة ازدواج کرد که زنی از یمن بود و عبدالرحمن الاوسط از او به دنیا آمد و گفته‌اند الاصغر( ونه الاوسط)

\*\*\*\*\*\*\*

البته به طور قطع نمی‌توان وجود زید فرزند ام کلثوم بنت جرول را منکر شد ولی این جدلها، جدل‌های ما بین علمای انساب است و مسعوی نقل صحیح را اینگونه می‌نویسد:

«وكان لعمر من البنين تسعة، عبد الله وعبد الرحمن الأكبر وزيد الأكبر وعبيد الله الـمقتول بصفين وعاصم وزيد الأصغر وعبد الرحمن الأصغر وعياض وعبد الله الأصغر، الـمعقبون منهم أربعة عبد الله الأكبر وعاصم وعبيد الله وعبد الرحمن الأصغر...»[[276]](#footnote-276).

زید الاکبر را همراه عبیدالله فرزند ام کلثوم بنت جرول می‌‌آورد و می‌بینیم که او بر خلاف خیلی‌ها پسوند اکبر را برای او به کار می‌برد که شاهدی دیگر باشد بر اینکه این اختلافات ربطی به اصل ازدواج ندارد بلکه همه و همه اختلافات علماست.

بعد از اینها آقای قزوینی هو هو کنان جلو آمده می‌گوید: حضرت عمر 4 همسر به نام ام کلثوم داشته!!.

در مورد ام کلثوم بنت ابی بکر که صحبت کردیم و رسوا شد آنکه همیشه رو سیاه است.

و بعد قزوینی گفته: علمای اهل سنت با استفاده از این تشابه اسمی ام کلثوم دختر علی را نیز داخل همسران عمر کرده‌اند!!.

1. ما نفهمیدیم بالاخره حضرت علی دختری به اسم ام کلثوم داشت یا نداشت؟!!.
2. چرا اینگونه نگفتید: علمای اهل سنت به اشتباه!! نام دوم ام کلثوم دیگر را نیز در کنار ام کلثوم بنت علی شامل همسران حضرت عمر قرار داده‌اند و گول تشابه اسمی را خورده‌اند؟؟؟ آیا اگر کسی اینچنین بگوید شما به او نمی‌خندید؟؟
3. گفتید علمای اهل سنت این را اضافه کرده‌اند.. هزار بار گفتم باز هم می‌گویم اگر کسی این را اضافه کرده باشد امام صادق است که روایت صحیح در این مورد از او منقول است و بعد از او نیز،ابن اسحاق از علمای اهل تشیع است که او اولین شخصی بود که این ماجرا را نقل کرد.
4. آیا من می‌توانم با توجه به اینکه حضرت محمد با دو زینب یعنی: زینب بنت جحش و زینب بنت خزیمه ازدواج کرده بگویم: نه فقط یکی از آن دو صحت دارد و آن یکی اشتباه علماست که گول تشابه اسمی را خورده‌اند و همینطور اراجیف ببافم... بخندید به خودتان!.

-----------------------------------------------

شبهه:عمر، دخترش رقيه را به ازدواج ابراهيم بن نعيم آورد:

یكى از شواهد دروغ بودن این مدعا آن است كه برخى از عالمان اهل سنت ادعا كرده‌اند كه خود عمر بن الخطاب دخترش رقیه را كه از امّ‌كلثوم بوده به ازدواج شخصى به نام ابراهیم بن نعیم درآورده است. ابن قتیبه دینورى مى‌گوید:

و گفته شده است كه نام دختر امّ‌كلثوم از عمر، رقیه بود كه عمر او را به ازدواج ابراهیم بن نعیم نحام در آورده و او نیز نزد ابراهیم از دنیا رفته براى او فرزندى نیاورد.

و ابن اثیر جزرى و ابن حجر عسقلانی نیز مى‌گویند:

زبیر بن ابى بكر گفته است كه عمر بن خطاب دختر خویش را به ازدواج ابراهیم بن نعیم بن عبد الله نحام در آورد.

با توجه به آن چه كه در محور پیشین گفته شد، خلیفه دوم در سال هفدهم و یا هیجدهم هجرت با امّ‌كلثوم ازدواج كرده است و در سال 23 هجرت از دنیا رفته، یعنى حد اكثر شش سال با امّ‌كلثوم زندگى كرده است.

و نیز با توجه به این كه زید بن عمر، فرزند دیگر امّ‌كلثوم!!! از او بزرگ‌تر بوده و زید در واپسین سال عمر پدرش به دنیا آمده، چگونه مى‌توان پذیرفت كه عمر بتواند رقیه را كه با خوشبینانه‌ترین وضعیت فقط یک یا دو سال داشته، به ازدواج كسى دربیاورد؟

ابن حجر در باره تاریخ تولد زید مى‌گوید:

تولد او در آخر عمر پدرش در سال بیست و سه بوده است.

جواب:

اولاً: این موضوع ربطی به بحث ندارد چونکه:حضرت عمر ازدواج کرده و رقیه از همسرش متولد شده و تمام.. دیگر ماجراهای بعدش هیچ ربطی به این موضوع ندارد.

مثل این است که من با همین دلایلی که شما در مورد ازدواج حضرت ام کلثوم با حضرت عمر ذکر می‌کنید و آن را منکر می‌شوید، بگوییم:

ببینید در مورد دختر حضرت علی چقدر اختلاف هست؟ آخر او با حضرت عمر ازدواج کرد یا نکرد؟ بچه‌ای به دنیا آورد یا نه؟ و بعد بگویم: اینها همه دال بر این است که ازدواج حضرت علی با فاطمه(س) افسانه‌ای بیش نیست!

یا اینکه بگوییم:

تعداد همسران امام حسن معلوم نیست!! بعضی 7 بعضی 8 نفر شمرده‌اند بعضی 13 بعضی 70 نفر و بعضی 90 زن و حتی بعضی تا حدود 250 یا 300 و 400 همسر![[277]](#footnote-277) نیز پیش رفته‌اند. یعنی اختلاف از 7 همسر تا 400 همسر است (که در تاریخ نظیر چنین اختلافی را سراغ نداریم!!).

حال ما بگوییم: این خود دلیلی است بر اینکه حضرت علی با فاطمه ازدواج نکرده!!!؟؟.

شما را به خدا این دلایل خنده دار نیست؟؟ ازدواج کردن رقیه و یا ازدواج نکردن رقیه چه ربطی به ازدواج پدرش دارد؟؟ اگر من بگویم دختر، جناب آقای "x " با " y " ازدواج کرده و شما با سند این گفته من را رد کنید! می‌توان نتیجه گرفت که: آقا اصلاً "x" ازدواج نکرده که حالا دختری هم داشته باشد!!!.

این را می‌گویند: عذر بدتر از گناه!و مانند جُکی است که مادر تازه فرزند مرده را نیز به قه قهه وا می‌دارد.

شبهه: تاريخ وفات ام كلثوم و زيد و نحوه وفات آنها:

مختصراً:

مرگ، پس از واقعه كربلا:طبق خطبه‌اى كه ابن طیفور از آن حضرت در كوفه نقل كرده، ثابت مى‌كند كه امّ‌كلثوم تا پس از قضیه كربلا زنده بوده‌اند:

چنین گفت كه: با ستایش خدا آغاز به سخن مى‌كنم و درود و سلام بر جدّ خویش مى‌فرستم.اى اهل كوفه!...

جواب:

در مورد کذب بودن این خطبه و یا انتساب آن به ام کلثوم کبری در بحث یک خطبه از دو نفر جواب گفتیم. مراجعه شود.

ادامه شبهه:

صنعانی: مرگ در زمان حكومت عبد الملک بن مروان (73 ـ 86ﻫ)

روایت مشهور اهل سنت (ابن حجر و صفدی): مرگ در زمان امارت سعید بن العاص (48-54ﻫ)

بین این دو نقل بیش از بیست سال تفاوت وجود دارد!!!.

6. نحوه وفات ام كلثوم و زید:

درباره نحوه وفات امّ‌كلثوم و زید نیز اختلاف‌هاى وجود دارد

1-(محمد بن حبیب بغدادی و ابن عساکر):مرگ بر اثر مریضی

جواب:

منکر آن نیستم که در این مورد اختلافاتی وجود دارد ولی مرگ به علت بیماری شامل اختلافات نمیشود، و علت این بیماری نیز همان ضربه خوردن زید بن عمر است و مادرش نیز به علت غصه خوردن بیمار شد.

2- (ابن حبان):مرگ بر اثر اصابت سنگ

ابن قتیبه دینورى اعتقاد دارد كه زید در جنگى كه بین بنى عویج و بنى رزاح اتفاق افتاده، كشته شده است. و برخى دیگر از عالمان اهل سنت نوشته‌اند كه زید در جنگى كه بین قبیله بنى عدى اتفاق افتاده كشته شده است:

3- (سهیلی):مرگ بر اثر اصابت تیر

4- (عبدالرزاق):مرگ بر اثر خوردن سم

جواب:

برای ما فرقی نمیکند که ام کلثوم و زید به چه صورت فوت شده باشند، تنها چیز مهم وقوع این ازدواج است و بس و همین موضوع پایه‌های مذهب بی‌پایه تشیع را به لرزه در آورده است!

ما در بالا در مورد تاریخ وفات محمد و عون بن جعفر طیار بحث کردیم و اختلافات را مشاهده کردیم.

و برای اینکه خواننده از این اختلافات تعجب نکند ما تمام اقوالی که در مورد تاریخ وفات محمد بن جعفر گفته شده را بازگو می‌کنیم:

1. در تستر(شوشتر) در زمان حضرت عمر شهید شد.
2. در صفین با مبارزه با عبیدالله بن عمر،همراه حضرت علی شهید شد .
3. در کربلا، فاجعه الطف، همراه سیدنا حسین شهید شد.
4. در مصر نزد محمد بن ابی بکر بود و همانجا از دنیا رفت.
5. در فلسطین بود و آنجا وفات یافت.

همانطور که مشاهده کردید پنج قول در مورد وفات یا شهادت او ذکر شده که معلوم شد اصح اقوال شهادت در صفین است.

حال می‌گویم: آیا این اختلافات باعث می‌شود که شخص بی‌خردی بگوید: اینها دلیل بر این است که محمد بن جعفر اصلاً از بیخ به دنیا نیامده؟؟!.

خودتان را مضحکه کرده‌اید بخدا!.

اصح اقوال را خود قزوینی با سندهای متفاوت نقل کرده: امّ‌كلثوم و فرزندش زید در یک زمان از دنیا رفتند، زید در جنگى شبانه بین بنى عدى براى آشتى دادن آن‌ها رفته بود اما در تاریكى یكى از آن‌ها ضربتى به سر او زده او را زخمى كرد‌.

زید چند روز پس از این ماجرا زنده بود، تا اینكه در یک زمان به همراه مادرش از دنیا رفتند، و ابن عمر بر آن دو نماز خواند[[278]](#footnote-278).

و اینکه بعضی به جای سنگ تیر نوشته و یا ضربه‌ای نوشته و بعضی آن را به عمد گرفته و بعضی ناگهانی اینها در اصل ماجرا تاثیر ندارد. چون همانطور که گفتیم در مورد محمد بن جعفر نیز بعضی او را شهید و بعضی متوفی نوشته‌اند و همینطور در مورد ثعلبه بن حاطب یکی از اصحاب چنین اختلافی وجود دارد، که بعضی او را متوفی در زمان خلافت عثمان و بعضی او را شهید جنگ خیبر و یا احد می‌دانند.

شبهه: آيا زيد، فرزند داشت؟

فرزندی نداشت:

نمیری: زید اكبر - فرزندى نداشت - و رقیه، مادر آن دو امّ‌كلثوم دختر علی بن ابى طالب بن عبد المطلب بن هشام و مادر امّ‌كلثوم، فاطمه دختر رسول خدا است.

چندین فرزند داشت:

ابن قدامه مقدسى، فقیه مشهور حنابله اعتقاد دارد كه او فرزندانى داشته است:

زید بن عمر كه پسر امّ‌كلثوم دختر علی است كه نماز میت او با مادرش، با هم برگزار شد، او مردى بود كه فرزندانى داشت.

ابن عساكر دمشقى نیز مى‌گوید:

زبیر گفته است كه زید بن عمر بن خطاب، از او فرزندانى به جا ماند، اما نسل او منقرض شد.

جواب:

در اینجا هم نقل کرده‌اند که بعضی گفته‌اند زید فرزند داشت و بعضی این را رد کرده‌اند!! که اصح آن است که او فرزندی داشت.

ولی نتیجه گیری ایشان خنده دار است که می‌خواهند بگویند: پس نتیجتاً او اصلا موجود نبوده!!.

من هم می‌گویم: در مورد امام حسن عسکری/ اختلاف (باید گفت درگیری) شدید است!.

از معاصر شیعه (که به رحمت خدا هدایت شده هستند) مانند: احمد کاتب و علامه برقعی و حسین موسوی و....گفته‌اند که او فرزندی نداشته و همچنین از قدمای اهل تشیع شیخ طوسی[[279]](#footnote-279) شیخ مفید[[280]](#footnote-280) طبرسی[[281]](#footnote-281) اشعری[[282]](#footnote-282) کلینی[[283]](#footnote-283) و...روایتی را نقل می‌کنند که همین موضوع را ثابت می‌کند.

پس ما نتیجه می‌گیریم که خود امام حسن عسکری اصلاً وجود نداشته چه برسد که فرزندی هم داشته باشند!!!!!.

8. سن زید هنگام وفات:

خردسال بود:

أبى حاتم رازى در الجرح و التعدیل و ابن عساكر دمشقى در تاریخ مدینه دمشق، او را «صغیر» نامیده‌اند:

زید بن عمر بن خطاب، كه مادرش امّ‌كلثوم دختر علی بود: از پدرم شنیدم كه این را مى‌گفت و مى‌افزود كه او در حالى كه كودک بود به همراه مادرش در یک زمان از دنیا رفتند و مشخص نشد كه كدامیک زودتر مرده است.

جوان بود:

ذهبى و ابن حجر، او را «شاب، جوان» نامیده‌اند.

عطاء خراسانى گفته است كه او در جوانى از دنیا رفته و فرزندى نداشت.

و ابن حجر مى‌گوید:

زید بن عمر بن خطاب قرشى عدوى، مادر او امّ‌كلثوم دختر علی بن ابى طالب است كه به همراه مادرش در یک روز از دنیا رفت.

ولادت او در آخر عمر پدرش در سال 23 بود و در جوانى در زمان خلافت معاویه و حكومت سعید بن العاص بر مدینه از دنیا رفت.

#### بزرگسال بود:

خطیب بغداد مى‌نویسد:

امّ‌كلثوم، براى عمر، زید را به دنیا آورد و زید زنده ماند تا اینكه مردى شده و سپس از دنیا رفت.

ابن عساكر دمشقى داستان كتک كارى زید با بسر بن أبى أرطاة را در حضور معاویه نقل مى‌كند. از این داستان استفاده مى‌شود كه زید بزرگسال باشد:

یكى از انصار از پدرش روایت كرد كه او به همراه زید بن عمر بن خطاب كه مادرش امّ‌كلثوم دختر علی بن ابى طالب و دختر فاطمه زهرا است، به نزد معاویه بن ابى سفیان رفتند.

معاویه او را به همراه خویش بر تخت نشاند. زید در آن زمان از زیباترین مردمان بود.

در این هنگام كه زید بر تخت بود، بسر به او گفت: اى پسر ابوتراب!

زید گفت: آیا مقصود تو من هستم؟ اى بى مادر؟ قسم به خدا من از تو بهتر و پاكیزه تر و برتر هستم.

و آن قدر سخن بین آن دو رد و بدل شد، تا اینكه زید از تخت پایین آمده و بسر را به زمین زد و بر روى سینه او نشست!.

معاویه از تخت خویش پایین آمده و بین آن دو واسطه شد و عمامه زید افتاد.

زید گفت: اى معاویه، نیكى‌هاى ما را سزاى خوبى ندادى، و الطافى را كه از جانب ما به تو شده بود، به خوبى حفظ نكردى، و بنده‌اى از بنى عامر را بر من مسلط ساخته‌اى!.

معاویه گفت: اما اینكه به من گفتى نیكى‌هاى ما را سزاى خوبى ندادى،‌ بدان كه پدرت من را به كار نگرفت مگر به خاطر اینكه او به من محتاج بود!.

اما اینكه گفتى الطافى كه از جانب شما به ما رسیده بود را به خوبى حفظ نكردیم، قسم به خدا كه ما با بستگان شما وصلت ایجاد كرده و حقوق شما را ادا كرده‌ایم و شما اكنون در همان جایگاه سابق هستید.

زید گفت: من پسر دو خلیفه هستم! قسم به خدا دیگر مرا نخواهى دید كه به نزد تو آیم! و مى‌دانم كه این سخن و برخورد بُسر، جز طبق نقشه تو نبوده است!.

سپس زید در حالى كه موهایش آشفته و عمامه اش افتاده بود، به نزد ما آمد.

همین داستان را بلاذرى در انساب الأشراف، زمخشرى در ربیع الأبرار، ابن حمدون در التذكرة الحمدونیه، ابن أثیر در الكامل في التاریخ و ذهبى در سیر اعلام النبلاء، با اختصار و تفاوت‌هاى در متن نقل كرده‌اند.

آیا زید مى‌تواند در كودكى و نوجوانى چنین سخنورى كرده و بسر را كه فرمانده لشكر معاویه بود، اینچنین به زمین بزند؟

نیز گذشت كه اهل سنت ادعا كرده بودند زید در واپسین سال وفات عمر به دنیا آمده است، حال اگر مرگ او را در زمان سعید بن العاص بدانیم، بیش از 28 سال و اگر توسط عبد الملک بن مروان مسموم شده باشد، بیش از 50 سال سن داشته است!.

جواب:

این اختلافات در بین علمای انساب بسیار جزئی تلقی می‌شود، چونکه چنین اختلافاتی در مورد سید زنان اهل بهشت، حضرت فاطمه و همچنین در مورد سعد بن ابی وقاص که از عشره مبشره هستند و همینطور خیلی از بزرگان دیگر که مجال شرحشان اینجا نیست، موجود است.

در مورد سعد بن ابی وقاص شیخ المزی در تهذیب الكمال اینگونه می‌نویسند:

«واختلف في تاريخ وفاته ومبلغ سنه، فقيل: مات سنة خمس وخمسين وهو الـمهشور. وقيل: سنة إحدى وخمسين . وقيل: سنة ست وخمسين . وقيل: سنة سبع وخمسين . وقيل: سنة ثمان وخمسين، هو ابن بضع وسبعين، وقيل: ابن ثلاث وسبعين، وقيل: أربع وسبعين، وقيل: ابن اثنتين وثمانين، وقيل: ابن ثلاث و ثمانين.

و هو آخر العشرة وفاة».

و ابن حجر عسقلانی نیز این را اضافه می‌کند: «و قال الفلاس وغيره: مات سنة أربع وخمسين» .

همانطور که مشاهده کردید، بعضی گفته‌اند سال 51 بعضی 54 یا 55، 56، 58 .... و سنش هم همینطور متغیر است..74، 83،88.

در مورد سن وفات حضرت فاطمه الزهرا ل نیز اختلافات بسیار شدیدتر است البته در مورد تاریخ وفات ایشان اخلافات بالا نیست (حد اکثر 8 ماه و حد اقل 45 روز)، بلکه اختلاف ‏آرا در سال تولد آن حضرت (س) است و فاصله حداقل و اکثر آن به حدود 17 سال می‌‏رسد. یعنی حداقل سنّی که برای حضرت (س) هنگام رحلت ذکر شده 18 سال!! و حداکثر 35 سال!! می‌‏باشد. که ما قبل از این آن اختلافات را که تقریباً 10 قول مختلف بودند را نقل کردیم.

اما در مورد زید بن عمر به هیچ وجه صحیح نیست که او در کودکی از دنیا رفته باشد به چند دلیل:

1. کودک را برای آشتی دادن دو قوم دعوت نمیکنند، و از اقوال ثابت است که زید بن عمر برای حل اختلاف بین دو قوم دعوت شده بود. و احترام خاصی نیز بین آنها داشت.
2. همین ماجرای بسربن ارطاه که آقای قزوینی نقل کردند و توضیحاتی که دادند.
3. تاریخ وفات زید بن عمر نیز می‌گوید که زید به وقت وفات کودک نبوده است.

و اما اینکه او به وقت بزرگسالی وفات یافته این نیز صحیح نیست و ماجرای سم خوردن او از داستان‌های جعلی است که هیچ سندی نیز ندارد و مخالف با قول جمهور علما نیز می‌‌باشد.

پس اصح آن است که او در سنین جوانی همراه مادرشان وفات یافتند.

شبهه: چه كسي بر جنازه زيد و ام كلثوم نماز خواند؟

عبد الله بن عمر

ابن حجر عسقلانى، مى‌گوید:

با سند صحیح روایت شده است كه ابن عمر بر امّ‌كلثوم و فرزندش زید نماز خواند و زید را در جانب امام قرار داده و چهار تكبیر گفت.

و محمد بن حسن شیبانی و ابن سعد و صنعانی و همچنین بخاری در تاریخ الاوسط، روایتی مانند آن را نقل کرده‌اند.

البته با توجه به این سعید بن العاص در آن زمان امیر مدینه بوده، نماز خواندن عبد الله بن عمر بر جنازه زید و امّ‌كلثوم بعید به نظر مى‌رسد.

سعید بن العاص:

ابن أبى شیبه مى‌نویسد:

عمار غلام بنی‌هاشم گفت:من در نزد بنى‌هاشم بودم و دیدم كه امّ‌كلثوم و زید بن عمر هر دو در یک زمان از دنیا رفتند، مردم آن دو را بیرون آورده و سعید بن العاص بر آن دو نماز خواند، زید را در جانب خویش گذاشت و امّ‌كلثوم را پس از زید.

در آن روز در میان مردم گروهى از اصحاب رسول خدا و حسن و حسین نیز بودند.

و احمد بن حنبل و محمد بن علی شوکانی(م1255) نیز مانند آن را نقل کرده‌اند.

نكته جالب در این روایت،‌ این است كه از قول شعبى نقل شده است كه امیر مدینه بر جنازه آن دو نماز خوانده است، در حالى كه پیش از این روایاتى از او گذشت كه عبد الله بن عمر نماز جنازه را خوانده است. و این یعنى این كه فقط از شعبى دو قول نقل شده است.

نسائى در المجتبى كه یكى از صحاح سته اهل سنت به حساب مى‌آید، در این باره مى‌نویسد:

جنازه امّ‌كلثوم دختر علی همسر عمر بن خطاب و فرزند او را كه نامش زید بود، با هم روى زمین نهادند.

امام جماعت در آن روز سعید بن عاص بود، و در میان مردم عبد الله بن عمر، ابوهریره و ابوسعید و ابوقتاده نیز بودند. جنازه جوان را در جانب امام جماعت نهادند.

و مالک بن أنس و همچنین عبدالرزاق صنعانی روایتی مانند آن را نقل کرده‌اند.

ابن ملقن انصارى، روایت نماز خواندن سعید بن العاص را صحیح مى‌داند:

روایتى كه مى‌گوید سعید بن عاص بر زید بن عمر بن خطاب و مادرش امّ‌كلثوم دختر علی نماز خوانده است و جوان را در كنار امام و زن را بعد از او نهادند و در میان مردم بیشتر از هشتاد نفر از اصحاب پیامبر ‌ بوده و این كار را تایید كرده و گفتند این چنین مستحب است، این روایت را بیهقى نقل كرده و شبیه آن را ابوداوود و نسائى با سند صحیح آورده‌اند.

10. حضور أبو قتاده بدری در صف نماز جماعت:

یكى از تناقض‌هاى موجود در نقل وفات امّ‌كلثوم، حضور ابوقتاده بدرى است، در حالى كه او سال‌ها پیش از این واقعه از دنیا رفته است. ابوبكر بیهقى در كتاب معرفة السنن والآثار، به این اشكال اشاره كرده است:

در كتاب جنائز، روایتى از نافع غلام عمر در باره كنار هم نهادن جنازه‌ها نقل شده است به این صورت كه جنازه امّ‌كلثوم دختر علی همسر عمر و فرزندش زید را در كنار هم نهادند و امام آن روز سعید بن عاص بود و در میان مردم ابن عباس و ابوهریره و ابوسعید و ابوقتاده بودند و جوان را در جانب امام نهاده و سپس از صحابه سؤال شد، آن‌ها پاسخ دادند كه این كار مستحب است.

و ما گفته‌ایم كه حكومت سعید بن عاص از سال 48 تا سال 54 بوده است، در این روایت صحیح آمده است كه ابى قتاده در این ماجرا كه سعید بن عاص در زمان حكومت خویش در مدینه بر آن نماز خوانده است، حاضر بوده است.

این روایت نشان مى‌دهد كه روایت موسى بن عبد الله و تابعین او در باره مرگ ابوقتاده در زمان خلافت علی اشتباه است، و احتمالاً روایت درست، قتاده بن نعمان یا دیگر كسانى است كه پیش از ابوقتاده مرده‌اند.

زیرا قتادة بن نعمان بسیار پیش از این زمان از دنیا رفته است، و اوست كه در جنگ بدر شركت داشته است.

اما مشكل اینجا است كه واقدى مى‌گوید او در زمان خلافت عمر مرده است و عمر بر او نماز خوانده است، و این راوى گفته است كه علی بر ابوقتاده نماز خوانده است، و نمى‌توان بین این دو قول جمع كرد.

یعنى در طبق روایات اهل سنت، ابوقتادة در زمان امیرمؤمنان از دنیا رفته و آن حضرت بر او نماز خوانده‌اند، اما طبق این روایت ابوقتاده در بین كسانى بوده است، كه بر امّ‌كلثوم نماز خوانده‌اند، بیهقى براى حل تعارض مى‌گوید روایت نماز امیرمؤمنان بر ابوقتاده اشتباه است، و ما مى‌گوییم كه طبق قرائن، این روایت، یعنى نماز خواندن بر امّ‌كلثوم و زید، اشتباه بوده و چنین مطالبى زاییده ذهن خیال‌پردازان است.

12. چه كسی امام جماعت را مقدم كرد؟

چندین قول نقل شده، در بعضی امام حسن امام را مقدم داشت، در بعضی حسین ع و در بعضی مردم.

جواب:

دو قول را نقل کرده یک اینکه امام عبدالله بن عمر بوده ولی او گفته چون سعید بن عاص در آن زمان امیر بوده این ادعا بعید است.. جواب این است که هیچ هم بعید نیست! چون در زمان وفات سیده فاطمه (ع) امیر حضرت ابوبکر صدیق بود و در روایت صحیحی نیامده که ابوبکرصدیق امام جماعت گروهی بوده که بر پیکر فاطمه نماز خوانده‌اند!!

ایضاً، عبدالله بن مسعود در مدینه در گذشت و زبیر بن عوام بر او نماز خواند «صلى علیه الزبیر»[[284]](#footnote-284) در حالی كه حضرت عثمان امیر المومنین بود .

و بعد از این گفته سعید بن عاص بر جنازه زید و ام کلثوم نماز گزارد. که خودش با کمال کم عقلی جواب خودش را می‌دهد اینگونه که از ابن حجر نقل می‌کند: ابوقتاده پشت سر سعید بن عاص بر زید و ام کلثوم نماز خواند ... او در جنگ بدر و یا در دوره خلافت حضرت عمر شهید شده است!.

پس خودتان بریدید و دوختید و خود را رسوا کردید و غیر مستقیم ثابت کردید که امامت عبدالله بن عمر صحیح است.

البته باز هم می‌گویم برای ما فرقی نمیکند که امام جماعت که بوده،عبدالله بن عمر یا سعید بن عاص و این اختلاف خدشه‌ای بر اصل ماجرا وارد نمیکند و همانطور که در مورد زید و مادرش چنین اختلافی هست در مورد خیلی از بزرگان نیز چنین مشهود است، به عنوان نمونه:

در نزد اهل تشیع مشهور است که امام را فقط امام غسل می‌دهد و بر او قبل از همه نماز می‌‌گزارد.

و اینچنین می‌‌گویند: «انّ الامام لایلی امره الاّ امام مثله». «مراسم (غسل و کفن و نماز) امام باید توسط امام مانند آن، انجام گیرد».

می نویسند: «الـمرویّ في أحادیث کثیرة أنّ الامام لایغسّله الاّ امام» «در احادیث زیادی آمده که غسل امام را جز امام انجام نمی‌دهد».

صاحب حدائق می‌‌نویسد: «تحقّق عندنا من أنّ الامام لایغسّله الاّ امام مثله»[[285]](#footnote-285). «در نزد ما (شیعه) مسلم است که غسل امام را جز امام عهده دار نخواهد بود».

«لما ثبت أنّ الامام لایغسّله الاّ امام…»[[286]](#footnote-286). «این ثابت است که امام رانباید جز امام، غسل دهد».

حاج آقارضا همدانی می‌‌نویسد: «لـما روی في الاخبار الـمستفیضة، من أنّ الصدّیق لایغسّله إلاّ صدّیق»[[287]](#footnote-287). «در اخبار مستفیض و متعدد آمده: غسل صدّیق را جز صدّیق نباید عهده دار شود».

خوئی می‌‌نویسد: «لـما ورد في غیر واحد من الروایات من أنّ الـمعصوم لایغسّله الاّ معصوم مثله»[[288]](#footnote-288). «در روایات بسیار وارد شده که: معصوم را نباید جز معصوم غسل دهد».

طبق این چند قولی که گذشت، باید هر 11 امام را یک امام مانند خودش (یعنی معصوم، طبق عقیده شیعه) غسل و کفن و بر او نماز بگزارد. اما!!!.

مسعودی در مروج الذهب می‌نویسد: «قبض محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب، وذلك لخمس خلون من في الحجة، ودفن ببغداد في الجانب الغربي بمقابر قريش مع جده موسى بن جعفر، وصَلّى عليه الواثق».

چنانکه دیدید: مسعودی می‌‌گوید: «واثق بر محمد بن علی بن موسی(امام جواد) نماز گزارد». اما مجلسی بر این قول ایراد گرفته و آن را مخالف تاریخ می‌‌داند و می‌‌گوید:

«کون شهادته في ایّام خلافة الواثق مخالف للتواریخ الـمشهورة، لأنّهم اتّفقوا علی أنّ الواثق بویع في شهر ربیع الاول سنة سبع عشرین ومأتین ولم یقل أحد ببقائه الی ذلك الوقت, لکن ذکر هذا القول: الـمسعودی في مروج الذهب حیث قال اولاً: في سنة تسع عشرة ومائتین:

قبض محمد بن علی بن موسی لخمس خلون من ذی الحجّة وصلّی علیه الواثق وهو ابن خمس و عشرین سنة»[[289]](#footnote-289).

«وقوع شهادت حضرت جواد در دوران خلافت واثق, مخالف با تمام تاریخ‌های مشهور است. زیرا مورخان همگی بر این عقیده‌اند که واثق در ربیع الاول سال217 هجری قمری به کرسی خلافت نشست و هیچ‌یک از آنان ننوشته‌اند که امام جواد تا این زمان زنده بوده است....».

در مورد حسن بن علی ابن ابیطالب نیز نقل است که سعید بن عاص بر او نماز گزارد: «وقال معروف بن خربوذ وغير واحد، عن أبى جعفر محمد بن على: مات الحسن بن على وهو ابن سبع وأربعين سنة . زاد بعضهم: وصلى عليه سعيد بن العاص، وهو أمير الـمدينة»[[290]](#footnote-290).

در مورد امام رضا سخنان جالب و کمی خنده دار گفته‌اند:

طبق تاریخ و روایات بر پیکر حضرت امام کاظم سندی شهاک نماز گزارد ولی این بر اهل تشیع‌گران آمده و به رد این موضوع پرداخته و روایتی اینچنین خیالی را جعل کرده‌اند:

شیخ صدوق در عیون، نقل کرده که: «امام کاظم سه روز قبل از وفاتش به مسیّب فرمود: من عزم سفر به مدینه جدّم رسول اکرم دارم تا وصیّت‌های لازم را به فرزندم علی بنمایم.

مسیّب می‌‌گوید: تمام درها بسته است و مأمورین زندان، مراقب هستند.

حضرت می‌‌فرماید: ای مسیّب! گویا یقین تو درباره خدا و ما اهل بیت ضعیف است. من همان نام بزرگ خداوند را که آصف بن برخیا خواند و تاج و تخت بلقیس را در کمتر از یک چشم به هم زدن، نزد سلیمان آورد، می‌‌خوانم و در مدینه به دیدار فرزندم می‌‌روم.

مسیّب گوید: دیدم که حضرت بعد از خواندن دعایی, در جایگاه خویش نیست و پس از مدّتی حضرت برگشت و با دست خود,زنجیر را به پای خویش بست و خدا را سپاس به بجای آوردم که بدین وسیله ایمان مرا نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت فزونی بخشید.مسیّب می‌‌گوید حضرت کاظم در شب شهادتش به من فرمود: «یا مسیّب! إنّ هذا الرجس، السندی بن شاهك، سیزعم أنّه یتولّی غسلی ودفنی، هیهات! هیهات! أن یکون ذلک أبداً.» «ای مسیّب! سندی بن شاهک این مرد پلید، چنین می‌‌پندارد که مراسم غسل و دفن مرا او عهده‌دار خواهد بود، هرگز این چنین نخواهد شد».

مسیّب می‌‌گوید: یک لحظه شخصی را دیدم که شبیه ترین افراد به حضرت کاظم در کنار حضرت نشسته و به ذهنم رسید که او حضرت رضا است.

به خدا سوگند! تمام مراسم غسل و دفن حضرت را فرزند گرامش انجام داد و دست سندی بن شاهک و مأمون به بدن مقدس حضرت نرسید، گرچه چنین می‌‌پنداشتند»[[291]](#footnote-291).

همانطور که دیدید، در مورد این بزرگان نیز تناقضاتی وجود دارد، ولی هیچ آدم عاقلی این اختلافات را دلیل بر عدم موجود بودن آن بزرگواران نمیگیرد(البته به جز قزوینی و دار و دسته‌اش).

و اینکه چه کسی امام را مقدم کرده باشد نیز مهم نیست همانطور که در نزد شیعه گذشتن امام رضا از نگهبانان زندان و حضور داشتن در مراسم غسل پدرشان(ع) بدون اینکه کسی به جز مسیب او را ببیند، و همینطور پیمودن راه بین مدینه و بغداد در یک شب!! مهم نیست . تا آنجا که علمای! اهل تشیع می‌نویسند:

سید شبٌر: «پیمودن امام مسیر میان مدینه و طوس و یا مدینه و بغداد و حضور یافتن برای انجام مراسم غسل و کفن و دفن پیکر پاک پدر بزرگوار خویش یک امر ممکن بوده و انکار آن بی‌پایه و کوته نظری است و با توجه به معجزات و کرامات قطعی که از آنان صورت گرفته، نپذیرفتن این امر، دور از حقیقت است »!!!![[292]](#footnote-292).

افسانه دوم برای اثبات امامت امام زین العابدین

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ وَزُرَارَةَ جَمِيعاً عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ أَرْسَلَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فَخَلَا بِهِ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ أَخِي قَدْ عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ دَفَعَ الْوَصِيَّةَ وَالْإِمَامَةَ مِنْ بَعْدِهِ إِلَى أَمِيرِ الـْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ إِلَى الْحَسَنِ ثُمَّ إِلَى الْحُسَيْنِ وَقَدْ قُتِلَ أَبُوكَ وَصَلَّى عَلَى رُوحِهِ وَلَمْ يُوصِ وَأَنَا عَمُّكَ وَصِنْوُ أَبِيكَ وَوِلَادَتِي مِنْ عَلِيٍّ فِي سِنِّي وَقَدِيمِي أَحَقُّ بِهَا». «وقتی امام حسین شهید شد، برادرش محمد بن حنفیه به نزد علی ابن حسین (زین العابدین) فرستاد و گفت: پدرت شهید شد و خودش بر روحش نماز خواند و وصیتی از خود بجای نگذاشت من عموی تو و برادر پدرت هستم چون من فرزند امام علی ام و سنّم از تو بیشتر است استحقاق امامت را بیشتر از تو دارم بر سر این مسأله با من منازعه و بحث نكن، علی ابن حسین نیز گفت: بیا در این منازعه داوری و قضاوت را به نزد حجر الأسود ببریم،‌ در نتیجه هر دو به سوی كعبه رفته و علی گفت با خدا مناجات كن و از وی بخواه كه سنگ را به زبان آورد، محمد نیز شروع به مناجات كرده و چنین درخواستی را از خدا كرد اما از سنگ جوابی نشنید سپس علی شروع به مناجات كرد فوراً‌ حجر الأسود به تكان افتاد و از شدت تكان نزدیک بود پائین افتد،‌ خداوند آن را به زبان آورد و با زبان عربی واضح گفت: پروردگارا خلافت و امامت حق علی ابن حسین است»[[293]](#footnote-293).

مجلسی در مورد سندش می‌گوید: [صحیح، و سنده الآتی حسن كالصحیح. مرآة العقول: ج4، ص 84، ح5].

----------------------------

ازدواج عمر با ام كلثوم یا با حضرت زینب (س)

اختلاف و تناقض در روایات اهل سنت به حدى است كه خودشان هم نمى‌دانند عمر با كدام دختر امیر مؤمنان ازدواج كرده است. عبد الحى كتانى اعتقاد دارد كه عمر با حضرت زینب سلام الله علیها ازدواج كرده است!!!.

کتانی در نظام الحکومه اینگونه می‌نویسد:

مختار كنتى به نقل از دمیرى مى‌نویسد: بزرگترین مهریه‌اى كه تاكنون شنیده‌ایم،‌ مهریه‌اى بود كه عمر براى ازدواج با زینب دختر علی قرار داد (صداق عمر لـما تزوج زینب بنت علی)،‌ مبلغ این مهریه عبارت بود از چهل هزار دینار . وهنگامى كه از این مهریه سنگین از وى سؤال شد گفت: من میلى به زنان ندارم،‌ ولى از رسول خدا شنیدم كه فرمود: تمام نسب‌ها و سبب‌ها در قیامت قطع مى‌شود، مگر سبب و نسبت داشتن با من، بنابراین دوست داشتم تا نسبت بین من و رسول خدا محكم و استوار بماند و لذا با دختر وى همانگونه كه با دختر من ازدواج كرد،‌ ازدواج نمودم و این مهریه سنگین را هم به جهت دامادى رسول خدا به عهده گرفتم.

جواب:

اولاً: شیخ کتانی متوفی 1382 هستند و در این مورد سخن ایشان حجت نیست.

دوماً: همانطور که قبلاً نیز در بحث مقدار مهریه حضرت ام کلثوم گفتیم،ایشان این متن از کتابشان را ارجاع به کتاب «الاجوبة المهمة» شیخ مختار الکنتی متوفی 1226 داده‌اند و ایشان نیز از حافظ الدمیری نقل کرده‌اند.

و ما با مراجعه به کتاب شیخ دمیری این جمله را در آن می‌یابیم:

«وتزوج عمر أم كلثوم بنت علي ، وأصدقها أربعين ألف درهم»[[294]](#footnote-294).

و حضرت عمر با ام کلثوم دختر علی ب با مهریه 40000 درهم ازدواج کرد.

پس منظور شیخ کتانی همان ام کلثوم دختر فاطمه بوده که به تصریح بزرگترین علمای اهل تشیع نام او زینب صغری بوده است. (همانطور که قبلاً از طبرسی و شیخ مفید و... نقل شد)

محور چهارم: اهانت به ناموس رسول خدا[[295]](#footnote-295)

اهل سنت برای این‌كه ازدواج عمر و ام كلثوم را ثابت كنند، روایات ساختگی فراوانی را نقل كرده‌اند كه از شنیدن و خواندن آن‌ها عرق شرم از پیشانی‌انسان جاری می‌شود .

ما از اهل سنت می‌پرسیم: اثبات حسن روابط به چه قیمتی؟ آیا این قدر ارزش دارد كه چنین روایاتی جعل و چنین تعابیر زشت و زننده‌ای مطرح كنند؟

ازدواج ام كلثوم با عمر عوارضی دارد كه كمترین عارضه آن خیانت به ناموس رسول خدا است، آیا شما این عوارض را می‌پذیرید؟

ابن حجر عسقلانی كه یكی از استوانه‌های علمی اهل سنت و حافظ علی الاطلاق آن‌ها است، ‌در كتاب الاصابة نقل می‌كند:

از محمد بن علی روایت شده است كه عمر ام كلثوم را از علی () خواستگاری كرد، امام خردسال بودن او را یادآوری كرد . به عمر گفته شد: علی تو را بی‌پاسخ گذاشته است، دوباره نزد وی برو . امام علی فرمود: من ام كلثوم را به نزد تو می‌فرستم، اگر خوشت آمد، او را به همسری خود انتخاب كن. امام ام كلثوم را نزد عمر فرستاد، عمر ساق پای ام كلثوم را برهنه كرد! ام كلثوم فرمود:اگر خلیفه نبودی چشمت را كور می‌كردم!.

و نیز ذهبی یكی دیگر از استوانه‌های علمی اهل سنت در سیر أعلام النبلاء نقل می‌كند:

ابن عبد البر می‌گوید: عمر به علی () گفت: ام كلثوم را به همسری من در بیاور، من می‌خواهم به وسیله این ازدواج به كرامتی برسم كه احدی نرسیده است . امام گفت: من او را نزد تو می‌فرستم، اگر رضایتش را جلب  كردی، او را به عقدت درمی‌آورم ـ گر چه ام كلثوم به خاطر خردسال بودن بهانه ‌آورد ـ امام () ام  كلثوم را به همراه پارچه‌ای نزد عمر فرستاد و به او گفت: از جانب من به عمر بگو، این پارچه‌ای است كه به تو گفته بودم، ام كلثوم نیز سخن امام را به عمر رساند . عمر گفت: به پدرت از جانب من بگو، من راضی شدم خدا از تو راضی باشد . بعد عمر دستش را بر ساق ام كلثوم نهاد و آن را برهنه كرد . ام كلثوم گفت: چرا چنین می‌كنی؟ اگر خلیفه نبودی، دماغت را می‌شكستم . بعد نزد پدرش رفت و او را از عمل عمر خبردار كرد و گفت: مرا به نزد پیر مرد بدی فرستادی.

همچنین خطیب بغدادی در كتاب تاریخ بغداد زشت‌ترین تعبیرات را به كار برده و در حقیقت تهمت زشتی را به امیر المؤمنین می‌زند:

علی () دخترش را آرایش كرد و نزد عمر فرستاد، عمر وقتی او را دید، به‌سوی او آمد و ساق پای او را گرفت و به او گفت: به پدرت بگو، راضی شدم، راضی شدم، راضی شدم. و ام كلثوم نزد پدرش آمد، امام از او سؤال كرد: عمر به تو چه گفت: ام كلثوم عرض كرد: مرا صدا زد، و بوسید!، وقتی كه بلند شدم، ساق پایم را گرفت!  گفت: از جانب من به پدرت بگو، راضی شدم.

این تعابیر آن قدر زشت و زننده است كه حتی صدای بعضی از علمای اهل سنت را نیز درآورده است. به قول معروف آش آن قدر شور شده است كه صدای آشپز هم در آمده است .

سبط ابن  الجوزی در این باره می‌گوید:

جدّ من در كتاب منتظم نقل كرده است كه علی () ام كلثوم را نزد عمر فرستاد تا او را بنگرد، اما عمر ساق پایش را برهنه كرد و با دستش آن را لمس كرد. به خدا قسم چنین چیزی قبیح است، حتی اگر او كنیز بود، عمر حق نداشت این كار را انجام دهد ، چرا كه به اجماع مسلمین دست زدن به زن نامحرم جایز نیست.

ما به جعلی بودن این روایات یقین داریم، اما از آن‌جایی كه بزرگ‌ترین علمای اهل سنت این مطالب را مطرح كرده‌اند، از آن‌ها می‌پرسیم:

آیا سزاوار است كه به امیر المؤمنین چنین نسبت‌های ناروایی داده شود؟ آیا آن حضرت دخترش را قبل از ازدواج و محرمیت به چنین دیدار شرم‌آورى مى‌فرستد؟

چگونه است كه یک دختر خردسال زشتی چنین عملی را درک مى‌كند ، اما خلیفه مسلمین آن را درک نمى‌كند؟

آیا سزاوار است كه خلیفه رسول خدا چنین عمل زشتی را انجام دهد؟ و آیا چنین كسی می‌تواند خلق خدا را به صراط مستقیم الهی هدایت كند؟

اگر كسی با خواهر شما، دختر شما و یا حتی مادر شما (نه با ناموس رسول خدا) چنین عمل زشتی را انجام می‌داد، چه نظری در باره وی پیدا می‌كردید؟

اگر این عمل را نمی‌پسندید، چرا آن را در حق ناموس رسول خدا نقل می‌كنید؟

جواب:

این قسمت را عیناً از کتاب «فرار از واقعیت تا کی» نقل می‌کنم که مولف محترم (مجیب شاهوزهی) به خوبی آن را جواب گفته‌اند و می‌نویسند:

در اینجا رفع یک اشتباه که دارای نوعیت علمی است لازم است ترجمه عبارات را هم مصلحتاٌ نمی‌توان نوشت بنا براین خوانندگان عزیز رنجیده خاطر نشوند.

در بعضی روایات منسوب به امام محمد باقر یک واقعه رفتن ام کلثوم به خانه عمر فاروق نقل شده که طعن کنندگان حضرت فاروق اعظم یک طعن بزرگ را اضافه کرده‌اند، گرچه ضمناٌ عزت و وقار حضرت علی و دخترانش نیز زیر سؤال می‌‌رود و خدشه‌دار می‌‌گردد، لیکن بی‌اعتنا به این نکته بی‌پروا بغض و عداوت باطنی خودشان را در شکل عبارات زشت اظهار کرده‌اند.

در مورد این روایات چند تبصره‌ی مفید خدمت خوانندگان بدین شرح معروض می‌‌دارم:

اول: درمیان محدثان این امر متداول است که پس از ملاحظه‌ی یک واقعه در مرویات متعدد به اصل حقیقت پی می‌برند. از این روش فراز و نشیب و کم و زیاد «اصل چیز عیان خواهد شد».

با بکار بردن این روش ارزیابی حدیثی در مسأله‌ی بالا، روشن می‌شود که از طرف راویان در اینجا ادراج في الروایة صورت گرفته است. اگر برای این امر نیاز به قرینه هست، پس در روایت طبقات ابن سعد (متوفی 230 تا 235 هجری) تذکره‌ی ام کلثوم ل بنت علی مرتضی ب موجود است، می‌توان به آن مراجعه کرد. در اینجا فقط قسمت ضروری آن بیان می‌شود که اصل واقعه از آن خوب واضح می‌شود:

«... فأمر بها علی فصنّعت ثم امر ببرد فطواه وقال انطلقی بهذا الی امیر الـمومنین فقولی ارسلنی ابی یقرأك السلام ویقول ان رضیت البرد فامسکه وان سخطه فرده. فلما اتت عمر قال: بارك فیكِ وفي ابیكِ، قد رضینا. قال فرجعت الی ابیها فقالت: ما نشر البرد ولا نظر الاّ الیّ. فزوجها ایاه فولدت له غلاما یقال له زید» [طبقات ابن سعد: 8 / 304 – چاپ لیدن یورپ].

در پرتو این روایات معلوم می‌شود که اصل ماجرا فقط همین قدر بوده که در این روایت بیان شده است و این واقعه را اگر کسی در صورت الفاظ زشت و منکر در جای دیگر بیان کرده، باید دانست که چیزی جز اضافات از طرف راویان آن نیست.

دوم: تمام روایات مبین این واقعه که در آن‌ها تعبیر زشت دیده می‌شود، از نظر سند منقطع و در متن شاذ هستند که به محمد باقر منسوب شده‌اند. در مقابل، روایاتی که ما برای اثبات اصل مسأله یاد آور شدیم نیز از امام محمد باقر مروی هستند که در آنها بطور کلی الفاظ منکر و عنوان زشت وجود ندارد.

پس در این صورت ملحوظ داشتن آن ضابطه که برای این‌گونه مواقع نوشته‌اند، لازم است.

ابن حجر مکی هیثمی در کتاب خودش [الزواجر عن اقتراف الکبائر: ص: 28، تحت عنوان الکبیرة الاولی، باب الاول «فی الکبائر الباطنة»] و نیز علامه ابن عابدین شامی در [رد المحتار حاشیه دّر المختار: ج: 3، باب: المرتدین] این قاعده را چنین نوشته‌اند:

«واذا اختلف کلام الإمام، فیوخد بما وافق الادلة الظاهرة ویعرض عما خالفها».

(هنگامی که در کلام امامی اختلاف دیده شد، پس آن قول که لایق و مناسب دیانت و امانت و تقوای بزرگان است، قابل قبول خواهد بود و آن چه که معارض با شأن ایشان است، شایسته‌ی اعراض و اغماض و طرد است).

سوم: علمای اصول حدیث ضابطه‌ای بیان فرموده‌اند که هنگام متقابل و معارض شدن روایات، آن را ملحوظ می‌دارند و آن اینست:

«روایتی که موافق عقل و عادت باشد، سزاوار قبول کردن است و روایتی که با عقل و عادت موافق نباشد و بلکه بر عکس آن باشد، قابل اعتنا نخواهد شد». عبارت زیر را در این قاعده‌ی اصولی ملاحظه فرمایید:

«ومنها قرینهٌ في الـمرویٌ کمخالفتهِ لـمقتضی العقل بحیث لا یقبل التأویل ویلحق بما یدفعه الحسّ والـمشاهدة أو العادة وکمنافاته لدلالة الکتاب القطعیة أو السنّة الـمتواترة أو الاجماع القطعی».

[تنزیه الشریعة المرفوعة: از علی بن محمد عراق کنانی، متوفی 963، ص: 6 – چاپ مصر – منقول از کتاب «رحماء بینهم: 2: 220»].

چهارم: در گذشته بیان شد که آن روایات که در آن‌ها الفاظ منکر وجود دارد و به امام محمد باقر منسوب هستند و مجتهدان شیعه به وسیله‌ی روایات معتبر و مستند ثابت کرده‌اند که در مرویات امام محمد باقر چیزهایی که او بیان کرده، تدلیس و تخطیط شده و به جانب او منسوب شده‌اند و بدین طریق بر او افتراء شده است، چنان که در «رجال کشی» و «تنقیح المقال مامقانی» آمده است:

«عن الصادق انّ لکل رجل منّا یکذب علیه وعنه انّ الـمغیرة بن سعیدٍ دسَّ في کتب اصحاب ابی احادیث لم یحدّث بها ابی فاتقوالله ولا یقبلوا علینا ما خالف قول ربنا وسنّة نبینا».

[رجال کشی: 146- چاپ بمبی+ تذکره ی مغیره: 195-چاپ جدیدتهران+ تنقیح المقال از عبدالله مامقانی: 174/ المقام الثالث من المقدمة].

برای عاقلان جواب این سوال روشن است که وقایعی که در خانه پیش بیاید توسط چه کسی در خانه افشا می‌شود؟ چون این کار به دو طریق ممکن است صورت گیرد. مثلاً در این مورد یا توسط ام کلثوم ل افشا شده است و یا عمر فاروق ، اما بدون شک این افشا از این دو بزرگوار صورت نگرفته است، زیرا خلاف فهم و قیاس و عادت و شرافت شرافتمندان است! (فتدبّر) لذا این روایت بنا بر متضاد بودن با قیاس و عادت، بی‌اصل ثابت شده و قابل رد است.

«کم من قصة اخترعوها وکم من وقاحة نسبوها الیه وإنه بریئ منها والقرآن یشهد بدینهم ودیانتهم وصلاحهم».

پنجم: علی سبیل التنزل باید گفت: فرضاً وتقدیرا – بنا بر گمان طعن کنندگان – اگر این قصه را شخصی قبول هم بکند پس می‌تواند در جواب طاعنین بگوید:

«این گناهی است که در شهر شما نیز می‌کنند.» یعنی سرزدن این نوع کارها را علمایتان (علمای اهل تشیع) از خود جناب مستطاب علی مرتضی هم با جرأت بیان کرده‌اند. عالم مشهور دنیای شیعی، عبدالله بن جعفر حمیری در تصنیف خود [قرب الاسناد: ص: 49، تحت مرویات الحسن بن علوان – چاپ تهران] می‌نویسد:

«... عن جعفر عن أبیه عن علی انه کان اذا أراد ان یبتاع الجاریة، یکشف عن ساقها فینطر الیها»!!!.

حالا دوستان شیعه اختیار دارند برای دفاع از حیثیت علی مرتضی هر جوابی را که دوست دارند، مرتب فرمایند و بدانند که همان جواب دوستان شیعه بعینه جواب ما از طرف عمربن خطاب به طاعنین او است.

نزد ما اهل سنت نه آن سخن صحیح است که دوستان بر علی مرتضی تراشیده‌اند و نه این واقعه که بر فاروق اعظم اختراع کرده‌اند. البته این همه تجویزات برای داغ دار کردن چادر بی‌داغ ِ ورع و تقوای این بزرگواران رضوان الله علیهم اجمعین است. خداوند متعال به همه عمل کردن بر «خذ ما صفا ودع ما کدر » را نصیب فرماید. آمین.

\*\*\*\*\*\*\*

جواب کافی و وافی وشافی استاد مجیب شاهوزهی را خواندید،بنده نیز چند بند اضافه می‌کنم که (در صورت صحت این روایات رکیک،) در روایات اینچنین می‌خوانیم: زمانی که ام کلثوم به خانه، نزد پدر بازگشت و ماجرا را گفت.. حضرت علی در جواب فرمود: «یا بنیة فإنه زوجك» «ای فرزندم او همسر توست»!!.

و باز هم در روایت خواندیم که حضرت عمر خواست تا ام کلثوم را نزد او بفرستد تا ببیند که آیا واقعاً کم سن است یا خیر! و ازدواجی صورت نگرفته بود. چگونه حضرت علی در جواب دخترش می‌گوید: او شوهر تو است؟ اگر آن وقت که به خانه حضرت عمر وارد شده بود،به عقد حضرت عمر در آمده بود که به کل طعنها بر باد می‌روند! چون حضرت عمر با همسر خود چنین رفتاری را کرده و اگر بگویید: نه تا آن زمان ازدواج صورت نگرفته بود(که صحیح هم همین است) می‌گوییم: پس چرا حضرت علی به دخترش چیز دیگری گفت!.. این تناقض به چه معناست؟ جز به معنی کذب بودن این روایات؟

گذشته از آن، طبق فتوای مرجع تقلید شیعه آیت العظمی! سید محمد صادق روحانی که در سایتشان موجود است، حتی دیدن بدن لخت یک دختر قبل از ازدواج هیچ مشکلی ندارد، به این شرط که مرد قصد ازدواج داشته باشد!!.

<http://www.istefta.net/ans.php?stfid=5179&subid=9>



البته شکی نیست که روایت مربوطه کذب محض است و این دو قول نیز محض تذکر بود[[296]](#footnote-296).

اگر هم بگویید چرا علمای اهل سنت این روایت را در کتابهایشان نقل می‌کنند می‌گوییم به همان دلیلی که عالم شیعی «عبدالله بن جعفر حمیری» در کتابش آن روایت را نقل می‌کند! و به همان دلیلی که شیخ کلینی نقل می‌کند که حضرت علی روایتی را از یک الاغ!!!! نقل می‌کند.

تعجب نکنید چون واقعاً جناب کلینی در معتبرترین کتاب اهل تشیع روایتی را نقل کرده که در سلسله راویانش 5 الاغ وجود دارند که معلوم نیست ثقه هستند یا نه،دروغگو هستند یا صادق! و ضمناً شرح حال این الاغها در کتب رجال نیامده است!.

متن روایت اینگونه است:

«وَرُوِيَ أَنَّ أَمِيرَ الـْمُؤْمِنِينَ قَالَ إِنَّ ذَلِكَ الْحِمَارَ كَلَّمَ رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ كَانَ مَعَ نُوحٍ فِي السَّفِينَةِ فَقَامَ إِلَيْهِ نُوحٌ فَمَسَحَ عَلَى كَفَلِهِ ثُمَّ قَالَ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِ هَذَا الْحِمَارِ حِمَارٌ يَرْكَبُهُ سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَخَاتَمُهُمْ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنِي ذَلِكَ الْحِمَارَ»[[297]](#footnote-297). «از امیر المؤمنین روایت است كه الاغ پیامبر (که نامش عفیر بود!) به ایشان گفت:

(پدر و مادرم فدایت باد) ای رسول خدا ! پدرم از پدر بزرگم و او از پدرش و او از پدر بزرگش روایت می‌كنندكه:او با نوح در كشتی بود نوح پشت او را دست كشید و فرمود از نسل این الاغ، الاغی پیدا خواهد شد كه سرور وخاتم پیامبران بر او سوار می‌شود پس خدا را سپاس می‌گویم كه این افتخار را به من بخشید».

و همینطور روایات رکیک و بسیار زشتی که به خدا بنده شرم دارم که آنها را نقل کنم!.

شبهه: عمر در مقابل اهانت مغيره به ام كلثوم، سكوت كرد:

اهل سنت ادعا مى‌كنند كه عمر با امّ‌كلثوم ازدواج كرده است، اگر چنین مطلبى صحت دارد، چرا هنگامى كه مغیرة بن شعبه به امّ‌كلثوم توهین مى‌كند، غیرتش به جوش نمى‌آید و از همسرش دفاع نمى‌كند.

ابن خلكان در وفیات الأعیان مى‌نویسد:

ام جمیل (كسى كه سه نفر شهادت دادند مغیره با او زنا كرده است، و به خاطر امتناع شاهد چهارم از شهادت، از حد رهایى یافت) در حج، با عمر همراه شده و مغیره نیز در آن زمان در مكه بود. عمر به مغیره گفت: آیا این زن را مى‌شناسی؟

مغیره در پاسخ گفت: آرى این امّ‌كلثوم دختر علی است!.

عمر گفت: آیا خودت را به بى خبرى مى‌زنى؟ قسم به خدا من گمان مى‌كنم كه ابوبكره‌ د باره تو دروغ نگفته است، و هر زمان كه تو را مى‌بینم مى‌ترسم كه از آسمان سنگى بر سر من فرود آید!.

و ابوالفرج اصفهانى مى‌نویسد:

مجالد از شعبی نقل می‌کند که او گفت:ام جمیل همان كسى است كه مغیره را به زناى با او متهم كردند و در كوفه به نزد مغیره رفته و كارهاى او را انجام مى‌داد! این زن در زمان حج با مغیره و عمر همراه شد. عمر به مغیره گفت: آیا این زن را می‌‌شناسى؟ پاسخ داد: آرى این امّ‌كلثوم دختر علی است!.

عمر گفت‌: آیا در مقابل من خود را به بی‌خبرى مى‌زنی؟ قسم به خدا من گمان ندارم كه ابوبكره در باره تو دروغ گفته باشد! و تو را نمى‌بینم، مگر آنكه مى‌ترسم از آسمان سنگى بر سر من فرود آید!.

-------------

زنا كردن مغیره با امّ‌جمیل، مشهور و معروف و امّ‌جمیل به بدكاره بودن شهره شهر و انگشت نماى عام و خاص بود. چرا هنگامى كه مغیرة بن شعبه، ام کلثوم را که دختر دختر رسول خدا بود، با چنین زن زناكارى مقایسه مى‌كند،و خلیفه دوم او را مجازات نمى‌كند؟

اگر همسر او بود، باید غیرتش به جوش مى‌آمد و از همسرش دفاع مى‌كرد.

جواب:

باید بگویم که: روایتی که آقای قزوینی به آن متوسل شده‌اند سندش مجروح است![[298]](#footnote-298).

در آن مجالد بن سعید بن عمیر بن بسطام موجود است که:

قال البخارى: «كان يحيى بن سعيد يضعفه، وكان عبد الرحمن بن مهدى لا يروى عنه شيئا. و كان ابن حنبل لا يراه شيئا يقول: ليس بشىء».

و قال على ابن الـمدينى: «قلت ليحيى بن سعيد: مجالد؟ قال: في نفسى منه شىء .....».

وقال عمرو بن على: «سمعت يحيى بن سعيد يقول لعبيد الله: أين تذهب؟ قال: أذهب إلى وهب بن جرير أكتب السيرة، يعنى عن أبيه، عن مجالد . قال: تكتب كذبا كثيرا، لو شئت أن يجعلها لى مجالد كلها عن الشعبى، عن مسروق، عن عبد الله فعل».

يحيى بن معين: «لا يحتج بحديثه .قال ابن سعد: كان ضعيفا فى الحديث».

اگر هم روایت صحیح باشد عمر نمی‌تواند او را مجازات کند، چون در آن زمان همه زنان با نقابی صورت خود را می‌پوشیدند و مغیره هم صورت شخص را ندیده از کجا دقیقاً بشناسد؟ مغیره با خود گفته همسر محبوب حضرت فاروق ام کلثوم است و حتماً اوست که با او همراه است!.

\* بالفرض که مغیره می‌دانسته که آن زنی که حضرت عمر به آن اشاره می‌کند همان ام جمیل است! و سیدنا عمر نیز از این موضوع مطلع بود، او چگونه می‌توانست این موضوع را ثابت کند؟ اگر این را ثابت می‌کرد، مغیره را به چه جرمی مجازات می‌کرد؟ به جرم دروغگویی؟؟

شاید اگر خود آقای قزوینی بودند، چنین می‌کردند ولی آن موقع نمیگفتند که امیرالمومنین قانون را برای همه یکسان نمی‌داند؟

گذشته از همه اینها، شما معتقدید که حضرت عمر، سیده فاطمه را جلوی چشم حضرت علی مضروب و بچه اش را سقط کرده، چرا حضرت علی در آن موقع هیچ عکس العملی نداشتند؟ آیا من می‌توانم به پیروی از شما بگویم: اگر سیده فاطمه همسر حضرت علی بود، باید غیرتش به جوش مى‌آمد و از همسرش دفاع کند، پس اینکه از او دفاع نکرده به این معنیست که اصلاً سیده فاطمه همسر حضرت علی نبوده و الا می‌‌بایست غیرتش به جوش می‌‌آمد!!!!.

متن بالا به بی‌ربطیه شبهه آقای قزوینی می‌‌باشد، و نه می‌توان با ادعای خیالی مضروب کردن سیده فاطمه ازدواج حضرت علی را با وی منکر شد و نه می‌توان با استناد به روایتی که آقای قزوینی نقل کردند، ازدواج سیده ام کلثم را با حضرت عمر مردود دانست.

در ضمن آقای قزوینی گفته‌اند: زنا كردن مغیره با امّ‌جمیل، مشهور و معروف و امّ‌جمیل به بدكاره بودن شهره شهر و انگشت نماى عام و خاص بود.

ولی از این آیه قرآن نا آگاه است که می‌فرماید:

﴿لَّوۡلَا جَآءُو عَلَيۡهِ بِأَرۡبَعَةِ شُهَدَآءَۚ فَإِذۡ لَمۡ يَأۡتُواْ بِٱلشُّهَدَآءِ فَأُوْلَٰٓئِكَ عِندَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡكَٰذِبُونَ ١٣﴾ [النور: 13].

«چرا نمی‌بایست آنان چهار شاهد حاضر را بیاورند تا بر سخن ایشان گواهی دهند؟ اگر چنین گواهانی را حاضر نمی‌آوردند، آنان برابر حکم خدا دروغگو هستند».

می‌فرماید چهار شاهد که در مورد مغیره چهار شاهد حاضر نشدند.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَوۡلَآ إِذۡ سَمِعۡتُمُوهُ قُلۡتُم مَّا يَكُونُ لَنَآ أَن نَّتَكَلَّمَ بِهَٰذَا سُبۡحَٰنَكَ هَٰذَا بُهۡتَٰنٌ عَظِيمٞ١٦﴾ [النور: 16].

«چرا نمی‌بایستی وقتی که آن را می‌‌شنیدید، می‌‌گفتید: ما را نسزد که زبان بدین تهمت بگشائیم، سبحان‌الله! این بهتان بزرگی است».

و می‌‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ ٱلۡفَٰحِشَةُ فِي ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ١٩﴾ [النور: 19].

«بی‌گمان کسانی که دوست می‌‌دارند گناهانی بزرگی در میان مومنان پخش گردد، **ایشان در دنیا و آخرت، شکنجه و عذاب دردناکی دارند**. خداوند می‌داند، و شما نمی‌دانید».

پس آقای قزوینی یا چهار شاهد رو کنید و یا از گفته خود توبه کنید و یا اینکه منتظر عذاب دردناک الهی باشید!.

شبهه: محور پنجم: بررسي و تحليل بهانه عمر براي ازدواج:

طبق ادعاى اهل سنت، هنگامى كه خلیفه دوم به خواستگارى امّ‌كلثوم رفت، امیر مؤمنان خردسال بودن او را بهانه و از پذیرش ازدواج خوددارى كرد، اما خلیفه دوم اصرار و دلیلى آورد كه امیر مؤمنان پذیرفت!!!.

عبد الرزاق صنعانى مى‌نویسد:

عمر بن خطاب با امّ‌كلثوم دختر علی بن ابى طالب ازدواج كرد. امّ‌كلثوم دخترى كوچک بود كه با دیگر دختران بازى مى‌كرد! عمر به نزد یاران خویش آمده و آن‌ها براى او طلب بركت كردند.

عمر گفت: علت ازدواج من به خاطر شور و شوق جوانى نیست! اما از رسول خدا شنیده‌ام كه مى‌فرمود: هر سبب و نسبى در روز قیامت قطع خواهد شد، مگر سبب و نسب من! و من دوست داشتم كه بین من و پیامبر سبب و نسبى باشد.

در حالى كه به اتفاق شیعه و سنى، رسول خدا با دختر عمر ازدواج كرده است و نسب عمر از این طریق با رسول خدا متصل شده است، بنابراین چه دلیلى دارد كه دو باره با امّ‌كلثوم ازدواج نماید.

فرقى نمى‌كند كه شما داماد كسى باشى یا او داماد شما باشد، در هر حال خویشاوندى برقرار مى‌شود و اگر خویشاوندى رسول خدا در قیامت براى كسى فایده داشته باشد، با ازدواج حفصه با رسول خدا محقق شده است.

بنابراین، بهانه خویشاوندى با رسول خدا از طریق ازدواج عمر با امّ‌كلثوم دروغ است و این سبب مى‌شود كه اصل ازدواج نیز دروغ باشد.

سید ناصر حسین لكنوى شیعی از معاصر در این باره مى‌گوید:

اما آنچه در این روایت دروغین آمده است، كه عمر به یاران خویش گفت: به درستى كه رسول خدا فرمودند: تمام سبب و نسب‌ها در روز قیامت جز سبب و نسب من قطع خواهد شد، و من از صحابه حضرت بودم و دوست داشتم كه سبب و نسب هم داشته باشم!.

این به طور قطع باطل است، زیرا اتصال سببى بین عمر و رسول خدا پس از صحابى شدن او، بدون هیچ شبهه‌اى نزد اهل سنت از طرف دختر عمر حفصه، حاصل شده است. زیرا او از همسران رسول خدا بوده است و همین یک اتصال، در صورتى كه عمر به سخنان رسول خدا ایمان داشته باشد، براى ایجاد ارتباط با رسول خدا كفایت مى‌كرد.

و اگر به سخنان رسول خدا ‌ ایمان نداشت، تكرار این اتصال براى او، با خواستگارى از دختر علی نیز فایده‌اى به او نمى‌رساند، جداى از اینكه ازدواح با این دختر از چند جهت براى عمر حرام بوده است، و كسى كه بهره اى از ایمان برده باشد، به خوبى این مطلب را درک مى‌كند (اشاره به بحث عدم كفائت كه به صورت مفصل بحث خواهد شد).

جواب:

اهل سنت ادعایی نکرده‌اند و این روایات است که می‌گوید:حضرت علی کوچک بودن دخترش را بهانه آورد و البته در بعضی روایات نیز بدون هیچ بحثی دخترش را به ازدواج عمر در آورد و همینطور در روایتی با فرزندانش مشورت کرد و سپس جواب مثبت دادند.

و گویا ایشان منظور حدیث را درک نکرده‌اند! منظور از نسب این است که سیدنا عمر از خاندان نبوت فرزندی داشته باشد.

محدثین این حدیث را اینگونه شرح داده‌اند.

المناوی در فیض القدیر: «(غير نسبي وسببي) النسب بالولادة والسبب بالزواج أصله من السبب وهو الحبل الذي يتوصل به إلى الماء ثم استعير لكل ما يوصل لأي شئ (وصهري) الفرق بينه وبين النسب أن النسب راجع لولادة قريبة لجهة الآباء والصهر من خلطة تشبه القرابة يحدثها التزويج»[[299]](#footnote-299).

و باز هم المناوی: ««كُلُّ سَبَبٍ وَنَسَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلا سَبَبِي ونَسَبِي» وفي رواية بدل ونسبي وصهري قال الديلمي: السبب هنا الوصلة والـمودة وكل ما يتوصل به إلى الشئ عنك فهو سبب وقيل السبب يكون بالتزويج والنسب بالولادة وهذا لا يعارضه حسنه في أخبار أخر لأهل بيته على خوف الله واتقائه وتحذيرهم الدنيا وغرورها وإعلامهم بأنه لا يغني عنهم من الله شيئا لأن معناه أنه لا يملك لهم نفعا لكن الله يملكه نفعهم بالشفاعة العامة والخاصة فهو لا يملك إلا ما ملكه ربه فقوله لا أغني عنكم أي بمجرد نفسي من عير ما يكرمني الله تعالى به أو كان قبل علمه بأنه يشفع ولما خفي طريق الجمع على بعضهم تأوله بأن معناه أن أمته تنسب له يوم القيامة بخلاف أمم الأنبياء»[[300]](#footnote-300).

ابن عابدین می‌گوید: «والنسب بالانتساب ولو بالـمصاهرة والرضاع»[[301]](#footnote-301).

این شرح اینگونه تایید می‌شود که می‌بینیم که شیخ شیعی(بحرانی) اینگونه روایت را نقل می‌کند: وروى الشيخ في كتاب الأمالي[[302]](#footnote-302) بسنده عن الرضا عن آبائه ‡ عن النبي قال: «كل نسب وصهر منقطع يوم القيامة إلا سببي ونسبي»[[303]](#footnote-303).

می‌بینید که در قسمت اول روایت صهر (دامادی) نوشته و در قسمت دوم نسبی!.

و همینطور است که در بعضی روایات اینگونه آمده: «كل سبب ونسب **وصهر** منقطع یوم القیامة إلا سببي ونسبي **وصهري**»[[304]](#footnote-304).

پس نتیجتاً: حضرت عمر می‌خواسته داماد آن خاندان پاک شود تا از آنها اولادی داشته باشد.

پس ادعای آقای قزوینی و همدست ایشان خود را به خواب زدن است و ما هم برای بیدار شدن ایشان دعا می‌کنیم.

شبهه: محور ششم: مخالفت با سنت رسول خدا:

خداوند در قرآن كریم خطاب به همه مؤمنین فرموده است:

﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ لِّمَن كَانَ يَرۡجُواْ ٱللَّهَ وَٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَ وَذَكَرَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا ٢١﴾ [الأحزاب: 21].

«مسلّماً براى شما در زندگى رسول خدا سرمشق نیكویى بود، براى آن‌ها كه امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد مى‏كنند».

در این آیه خداوند خطاب به مؤمنین مى‌فرماید كه پیامبر در همه جا براى شما اسوه است و مقصود از اسوه در باره رسول خدا پیروى كردن از او است، و اگر تعبیر به ﴿لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ﴾ شده است و استقرار و استمرار در گذشته را افاده مى‏كند، براى این است كه اشاره كند این وظیفه همیشه ثابت است، و همیشه باید آن حضرت الگوى شما باشد. و نیز معناى آیه این است كه یكى از فلسفه‌هاى رسالت رسول خدا و ایمان آوردن به او، این است كه به ایشان تأسى كنید، هم در گفتارش و هم در رفتارش‏.

رد خواستگاری أبو بكر و عمر توسط رسول خدا :

این مطلب نیز قطعى است كه هنگامى كه عمر و ابوبكر به خواستگارى حضرت زهرا سلام الله علیها آمدند، پیامبر اسلام دست رد بر سینه آن‌ها زد و از‌اندو روى گرداند. در حقیقت مى‌خواست به آن دو بگوید كه شما لیاقت این را ندارید كه با خانواده رسول خدا رابطه خویشاوندى برقرار كنید، نه تناسب سنى با حضرت زهرا دارید و نه تناسب دینى ایمانى، و نه اخلاقى و نسبى و...

ابن حجر هیثمى در باب 11 از صواعق محرقه كه آن را بر ضد شیعه نوشته است،‌ مى‌گوید:

ابو داوود سجستانى نقل كرده است كه ابوبكر از حضرت زهرا خواستگارى كرد، رسول گرامى اسلام از او روى گرداند، سپس عمر خواستگارى كرد و رسول خدا از او نیز روی‌گرداند...

ابن حبان در صحیحش و نسائى در سننش مى‌نویسند:

عبد الله بن بریده از پدرش نقل مى‌كند كه ابوبكر و عمر از فاطمه خواستگارى كردند، پیامبر اسلام به آن‌ها فرمود: فاطمه خردسال است، سپس علی خواستگارى نمود، پیامبر او را به ازدواج علی درآورد.

حاكم نیشابورى پس از نقل این حدیث مى‌گوید:

«هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه».

این حدیث، طبق شرائطى كه بخارى و مسلم در صحت روایت قائل بودند صحیح، اما آن‌ دو نقل نكرده‌اند.

بنابراین، طبق آن چه گذشت، سنت رسول خدا ندادن دخترى از اهل بیت به ابوبكر و عمر است و امكان ندارد كه امیرمؤمنان با این سنت مخالفت كرده باشد.

جواب:

اگر استدلال شما به این شکل است، پس می‌گوییم: سنت حضرت محمد این بوده که دختر به عثمان بدهد! پس اگر به جای حضرت عمر ، عثمان به خواستگاری ام کلثوم می‌‌آمد و جواب مثبت می‌گرفت، شما چیزی نداشتید که بگویید؟؟؟آیا در آنموقع سکوت می‌کردید؟

طبق استدلال شما جایز نیست که تا قیامت کسی زن بگیرد!! چون محمد فقط به حضرت علی و حضرت عثمان دختر داده‌اند!! و باز هم می‌گوییم: سنت رسول الله!! این بوده که از ابوبکر و عمر و ابوسفیان و ... دختر بگیرد.. پس جایز نیست که تا قیامت به جز از خاندان آنها از کسی دختر گرفته شود!!.

ولی آقای قزوینی (نعوذ بالله) عالم الغیب نیت حضرت محمد را هم تعیین کرده‌اند.

اگر شیخین به خاطر سنشان ازطرف حضرت رسول جواب مثبت نگرفتند پس این را چه می‌گویید:

یعقوبی در تاریخش می‌گوید: گروهی از مهاجران فاطمه را از پدرش خواستگاری کردند[[305]](#footnote-305).

آیا همه آنها سنشان بالا بود؟ همه این گروه مهاجران؟

گذشته از آن این ادعای ایشان اشاره به مطلب است،همین موضوع به صورت عکسش نیز می‌تواند مطرح شود. یعنی اینکه بگوییم: حضرت عمر هیچ وقت با سنت حضرت رسول مخالفت نکرده‌اند و به همین دلیل است که حضرت علی حاضر شدند دختر خودشان را به ازدواج آن حضرت در بیاورند. که اگر خلاف این بود حضرت علی حاضر نمی‌شدند دختر خود را به عقد ایشان در آورند.

و اما اینکه دلیل آنحضرت در رد کردن حضرت صدیق و فاروق چه بود..

در ان مورد خود آن حضرت فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أُزَوِّجَ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ»[[306]](#footnote-306). «همانا خداوند مرا امر کرد که فاطمه را به ازدواج علی درآورم».

و در کتب شیعه با این کلمات: «یا علی إن الله أمرنی أن أزوجک فاطمة»[[307]](#footnote-307).

در تخیل نمی‌گنجد که پیامبر دانسته،خلاف امر خداوند عمل کند!.

پس این همه داستان بافی‌های بچه گانه همه و همه از الهاماتی است که شیطان به مدعی الهام کرده است!.

ضمناً این نوع وصلت (امر از سوی خدا) را چندین بار در روایات می‌بینیم، مثلاً:

پیامبر خطاب به همسر محبوبش سیده عایشه (ع) فرمودند:«سه شب تو را در خواب دیدم كه فرشته تو را در حالی كه در پارچه‌ای ابریشمی پیچانده شده بودی، نزد من می‌‌آورد، من پارچه را از چهره‌ات برداشتم دیدم كه تو هستی، و گفتم: اگر از جانب خدا است این كار انجام خواهد گرفت»[[308]](#footnote-308).

و همینطور است ازدواج زینب با رسول الله که خداوند در آن مورد آیه نازل کرد و در این مورد زینب ل بر دیگر همسران رسول الله فخر می‌فروخت[[309]](#footnote-309).

گمان می‌کنم شایسته باشد ماجرای خواستگاری و ازدواج حضرت علی را نقل کنیم[[310]](#footnote-310):

در اكثر كتب شیعه، جریان خواستگارى علی از فاطمه ل و نقش أبوبكر و عمر و عثمان را در این رابطه آورده‏اند.. همگى نقل كرده‏اند كه این أبوبكر و عمر بوده‏اند كه ازدواج با فاطمه را به على پیشنهاد كردند و او را وادار و تشجیع كردند كه به خواستگارى فاطمه برود.

در روایت آمده است[[311]](#footnote-311): «زمانى كه أبوبكر، سخنانى در همین رابطه به على گفت، على گریه كرد و گفت: ولى من از فقر و تنگدستى شرم مى‏كنم، به همین جهت نمى‏توانم آن را اظهار نمایم.. در این وقت، عمر و أبوبكر با اصرار زیاد و با تسلّى‏دادن در رابطه با فقر و تنگدستى و اطمینان‏دادن در كمک و مساعدتش، او را راضى و تشجیع كردند تا به خواستگارى فاطمه نزد پیامبر برود... زمانى كه على خواستگارى نمود و جواب مثبت شنید، با خوشحالى زیاد بیرون آمد و خود مى‏گوید: بلافاصله نزد أبوبكر و عمر رفتم، به من گفتند: چه شد؟! پس گفتم: رسول خدا دخترش فاطمه را به ازدواج من درآورد!... پس آن دو بسیار خوشحال شدند و همراه من به مسجد برگشتند «ففرحا بذلك فرحا شدیدا ورجعا إلى الـمسجد»...[[312]](#footnote-312).

سپس پیامبر ، أبوبكر و عمر و عثمان را براى شاهد بودن در عقدشان، فراخواند و گفت: «من دخترم فاطمه را به ازدواج على پسر أبوطالب درآوردم و شما را بر این امر، شاهد و گواه مى‏گیرم»[[313]](#footnote-313). و در روایت دیگر آمده است كه به أنس فرمود: اى أنس! جبرئیل به من‏ امر كرد كه فاطمه را به ازدواج على درآورم، پس برو دنبال أبوبكر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و چند نفر هم از انصار! أنس مى‏گوید: رفتم و آنها را دعوت كردم. زمانى كه جمع شدند، رسول خدا بعد از حمد و ثناى خدا فرمود: من شما را شاهد مى‏گیرم كه فاطمه را به ازدواج على بر 400 مثقال نقره درآورده‏ام»[[314]](#footnote-314).

آنگاه هركدام از آنها، در تهیه جهیزیه براى فاطمه به على كمک كردند.. چنانچه آورده‏اند: «على زره‏اش را نزد عثمان برد تا از او بخرد. عثمان به على گفت: زره را براى خودت نگه‏دار و چهارصد درهم نیز به او بخشید. على مى‏گوید: «أقبلت إلى رسول الله فطرحت الدرع و الدراهم بين يديه وأخبرته بما كان من أمر عثمان فدعا له بخير...»، «نزد پیامبر رفتم و زره و درهمها را مقابلش گذاشتم و كار عثمان و هدیه‏اش را برایش بازگو كردم، پس پیامبر برایش دعاى خیر كرد»[[315]](#footnote-315).

«پیامبر، أبوبكر را وكیل خریدارى اسباب ازدواج فاطمه كرد و فرمود: این را بگیر و براى فاطمه، لباس و اثاث منزل بخر! و عماربن‏یاسر و چند نفر دیگر را با أبوبكر روانه كرد و به بازار رسیدند، هركس چیزى را نزد أبوبكر مى‏آورد، اگر آن را خوب مى‏دید، مى‏خرید و اگر خوب نمى‏دید، مى‏گفت: آن را برگردانید! پس از پایان خریدشان، أبوبكر بعضى از كالا را خود حمل كرد و بقیه را، اصحابى كه با او بودند، حمل كردند».

پس خود در مورد این ازدواج و خواستگاری قضاوت کنید.

\* \* \*

شبهه: احياء سنت جاهلي توسط عمر:

یكى دیگر از عوارض اثبات ازدواج امّ‌كلثوم با عمر، این است كه ثابت مى‌كند، عمر بن الخطاب پس از گذشت سى سال از بعثت نبى مكرم اسلام و چندین سال خلافت بر مسلمین و جانشینى رسول خدا ، هنوز مبلّغ سنت‌هاى جاهلى بوده و نتوانسته سنت‌هاى زشت جاهلى را فراموش كند،‌ با این كه رسول خدا صریحاً او و دیگر مسلمانان را از همان سنت جاهلى منع كرده است.

ابن سعد در الطبقات الكبرى مى‌نویسد: پس از آن كه عمر امّ‌كلثوم را از امام علی () خواستگارى كرد، به مهاجرین و انصارى كه در كنار قبر پیامبر نشسته بودند گفت:

«رفئوني فرفؤوه وقالوا بمن يا أمير الـمؤمنين قال بابنة علي بن أبي طالب».

به من تبریک بگویید، پس به او تبریک گفته و پرسیدند، در باره چه كسى تبریک بگوییم؟ عمر گفت: به خاطر ازدواج با دختر علی.

و سعید بن منصور و ابن عبدالبر و همچنین ابن حمدون و ابن اثیر و انصاری در جوهره في نسب النبی و صفدی و ابن حجر عسقلانی مانند آن را نقل کرده‌اند.

تبریک گفتن با عبارت « رفئونی» یا « بالرفاء والبنین » در زمان جاهلیت مرسوم بود، هنگامى كه پیامبر اسلام مبعوث شدند، از این عمل نهى كردند، چنانچه نووى تصریح مى‌كند:

تبریک گفتن جاهلیت به این صورت بود كه مى‌گفتند: «بالرفاء والبنین»، سپس پیامبر اسلام از آن نهى كرد.

و عینى، یكى دیگر از شارحین صحیح بخارى در كتاب عمدة القارى مى‌نویسد:

«بارك الله لك» سخنى است كه گفتن «بالرفاء والبنين» را رد مى‌كند، چرا كه این جمله از سخنان عصر جاهلیت بوده است و پیامبر اسلام از گفتن این كلمه بدش مى‌آمد و دلیل نهى پیامبر هم به جهت مخالفت با سنن جاهلى بود.

جالب اینجاست كه طبق روایات اهل سنت، عقیل بن ابى طالب، كه در سال هشتم هجرت كرده و پس از آن به علت مریضى از بسیارى از حوادث و وقایع آن زمان دور ماند و بسیارى از سخنرانى‌هاى رسول خدا را درک نكرد، از این تحریم با خبر است! اما طبق روایات اهل سنت عمر و اطرافیان او و مهاجرین نخستین، از این نهى خبر ندارند!.

احمد بن حنبل در مسند خود مى‌نویسد:

عقیل بن ابى طالب ازدواج كرد، ما به او گفتیم «بالرفاء والبنین»، به ما گفت: هان! مبادا چنین بگویید، كه پیامبر ما را از گفتن این سخنان نهى كرده است، بگویید خداوند به تو و به آن زن بركت دهد.

آیا اهل سنت قبول مى‌كنند كه عمر بر خلاف سنت رسول خدا تلاش مى‌كند كه سنت‌هاى عصر جاهلى را دو باره زنده كند؟ مگر پیامبر از این عمل نهى نكرده بود؟

جالب این است كه برخى از عالمان اهل سنت كه از زشتى این كار به خوبى آگاه بوده و آن را مخالف سنت قطعى رسول خدا تشخیص داده‌اند، براى دفاع از آبروى خلیفه دوم، توجیهات شگفت‌آور، خنده دارى كرده و عذرى بدتر از اصل گناه آورده‌اند.

حلبى در سیره خود مى‌نویسد:

«أن سيدنا عمر بن الخطاب جاء إلى مجلس الـمهاجرين الأولين في الروضة فقال: رفئوني فقالوا: ماذا يا أمير الـمؤمنين؟ قال: تزوجت أم كلثوم بنت علي هذا كلامه ولعل النهي لم يبلغ هؤلاء الصحابة حيث لم ينكروا قوله كما لم يبلغ سيدنا عمر ».

سرور ما عمر بن خطاب به مجلس مهاجرین نخستین بین قبر شریف و محراب پیامبر آمده و گفت: به من بگویید «بالرفاء والبنین».

آنان گفتند: اى امیرمؤمنان! چه شده است؟ در پاسخ گفت: من با امّ‌كلثوم دختر علی ازدواج كرده ام.

شاید نهى رسول خدا به این گروه از صحابه نرسیده است كه به عمر اشكال نگرفته‌اند! همانطور كه به سرور ما عمر! نیز نرسیده است.

این توجیه حلبى در حقیقت توهینى بدتر از اصل ماجرا است، چرا كه ثابت مى‌كند خلیفه دوم پس از چندین سال حكومت بر مسلمانان و جانشینى رسول خدا، هنوز با مسائل و احكام شایع الهى آشنائى ندارد. آیا چنین كسى مى‌تواند بر مسند خلافت نشسته و مسلمانان را به صراط مستقیم الهى رهنمون سازد؟

و شگفت‌آور‌تر این كه ادعا شده «مهاجرین الأولین» نیز از این حكم با خبر نبوده‌اند!!!.

آیا مى‌توان پذیرفت صحابه‌اى كه بیش از بیست سال با رسول خدا زندگى كرده‌‌اند، از این حكم خداوند بى خبر باشند؟

آیا چنین كسانى مى‌توانند مرجعیت دینى مسلمانان را پس از رسول خدا به عهده بگیرند؟

از كجا معلوم كه دیگر احكام الهى نیز به همین سرنوشت دچار نشده باشد؟

جواب

بعد از خواندن این شبهه این ضرب المثل به خاطرم آمد: حسن و حسین هر سه دختران مغاویه هستند!!.

اصلاً این روایت و این بحث ربطی به موضوع ندارد، آیا این موضوع ازدواج حضرت عمر را رد می‌کند؟؟

\* حضرت عمر می‌فرمایند: رفئونی = به من تبریک بگویید.

اشکالش چیست که کسی بگوید: به من تبریک بگویید؟ اگر برداشت شما از نهی حضرت رسول اینگونه است، پس باید بگوییم که همه ما به این سنت جاهلی برگشته‌ایم، خصوصاً ما ایرانی‌ها.

پیامبر در مورد نحوه تبریک گفتن نهی کرده . نه در خواست تبریک گفتن.

سخن حضرت رسول این است که چون برادری از شما تقاضای تبریک گفتن کرد و یا خبری داد که لازم به تبریک گفتن است، شما تنها نگویید مبارک باد، بلکه عوض آن برای طرف دعای خیر کنید.

ابن اثیر می‌گوید: نهی شده كه به كسی كه ازدواج می‌‌كند گفته شود (بالرّفاء والبنین ) بلكه موقع تبریک (طبق حدیث صحیح نبوی، مسند امام احمد ح 8943 )بگویید: «بَارَكَ اللَّهُ لَكَ وَبَارَكَ عَلَيْكَ وَجَمَعَ بَيْنَكُمَا عَلَى خَيْرٍ» «خداوند به شماها بركت دهد و بینتان را بوسیله خیرو مودت جمع كند». و رسول الله می‌فرمایند هنگام تبریک بهترین كلمات را انتخاب كنید و یا دعا كنید[[316]](#footnote-316).

و حضرت عمر به کسی تبریک نگفتند که حالا نحوه تبریک گفتنشان شبیه به تبریک گفتن عهد جاهلیت باشد! بلکه آن حضرت طلب تبریک کرد و اصحاب نبی هم عالم‌ترین افراد به سنت و شیوه رسول الله بودند و به همین دلیل هم آنها در جواب سیدنا فاروق برای وی دعای خیر کردند:چنانچه در سیره ابن اسحاق آمده: «فدعوا له بالبركة»[[317]](#footnote-317) «پس دعا کردن به خیر و به برکت» و در تفسیر در المنثور علامه سیوطی: «فباركوا له دعوا له»[[318]](#footnote-318).

و تحریف معنی قزوینیها در ترجمه قول حلبی نیز واقعاً تاسف برانگیز است زیرا حضرت عمر می‌فرماید: رفئونی ولی قزوینی می‌نویسد: «بالرفا والبنین»، و بعد از درک صحیح حدیث نبوی و همینطور قول حضرت عمر و روایت مذکور توجیهی که آقای قزوینی از شیخ حلبی نقل کرده‌اند، نفی می‌شود.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از آن تا این بسی فرق است زنهار |  | به نادانی مکن خود را گرفتار |

محمود شبستری

شبهه: جمع بين دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا حرام است:

دانشمندان اهل سنت براى خرده‌گیرى از امیرمؤمنان نقل كرده‌اند كه آن حضرت در زمانى كه فاطمه سلام الله علیها همسر او بود، دختر ابوجهل را نیز خواستگارى كرد. این امر باعث شد كه صدیقه طاهره ناراحت شده و شكایت خود را پیش پیامبر ببرد!! پیامبر اسلام هنگامى كه از این قضیه با خبر شدند، با عصبانیت به مسجد آمد و فرمود:

فاطمه پاره تن من است، دوست ندارم چیزى ناراحتش كند، به خدا سوگند! دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا در یكجا جمع نمى‌شوند. پس از این بود كه علی از خواستگارى دختر ابوجهل منصرف شد.

و در روایت دوم آمده است كه آن حضرت فرمود:

فرزندان هشام بن مغیره اجازه گرفتند تا دخترشان را به همسرى علی در آورند، اجازه ندادم، اجازه ندادم، اجازه ندادم، مگر آنكه علی بخواهد دخترم را طلاق دهد و با دختر آنان ازدواج كند. فاطمه پاره تن من است، هرچیز او را ناراحت كند مرا ناراحت كرده است، هرچیز او را اذیت كند، مرا اذیت كرده است.

از آن‌جایى كه بحث تنقیص مقام امیرمؤمنان در میان است، عالمان اهل سنت این قضیه را با آب و تاب فراوانى نقل كرده و آن را دلیل بر غضب فاطمه سلام الله علیها بر امیرمؤمنان دانسته‌اند.

حال پرسش ما این است كه اگر واقعاً جمع بین دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا حرام است و رسول خدا به همین خاطر امیرمؤمنان را از خواستگارى دختر ابوجهل بازداشته است‌، چرا خلیفه دوم این عمل را مرتكب شده است.

فاطمه دختر ولید بن مغیره، از كسانى است كه خلیفه دوم با او در سال هیجدهم هجرى، یعنى در همان زمانى كه امّ‌كلثوم همسر او بوده، ازدواج كرده است.

و ولید بن مغیره، از روساى كفار قریش، و از كسانى است كه در جنگ بدر كشته شده و در ذم او آیه ﴿ذَرۡنِي وَمَنۡ خَلَقۡتُ وَحِيدٗا ١١﴾ [المدثر: 11]. نازل شده است!

ابن سعد در الطبقات الكبرى مى‌نویسد:

عبد الرحمن بن حارث بن هشام بن مغیره... مادر او فاطمه دختر ولید بن مغیره است، هنگامى كه رسول خدا از دنیا رفت ده ساله بود، پدرش حارث بن هشام، در طاعون عمواس در سال 18 از دنیا رفت و عمر با همسر او فاطمه دختر ولید بن مغیره كه مادر عبد الرحمن بود ازدواج كرد!.

ابن حجر عسقلانى نیز در ترجمه عبد الرحمن بن الحارث بن هشام شبیه همین سخنان را تكرار مى‌كند.

اگر جمع بین دختر رسول خدا و دشمن خدا حرام است، چرا خلیفه دوم این كار حرام را انجام داده‌است؟

ولید بن مغیره و ابوجهل،‌ از سرسخت‌ترین دشمنان رسول خدا بوده‌اند، پس اگر ازدواج با دختر ابوجهل براى امیرمؤمنان حرام بوده، ازدواج با دختر ولید بن مغیره نیز براى خلیفه دوم حرام است.

آیا اهل سنت مى‌پذیرند كه خلیفه دوم مرتكب این عمل حرام شده باشد؟

جواب:

می گویید داستان خواستگاری از ابوجهل را اهل سنت به خاطر تنقیض مقام حضرت علی نقل می‌کنند.

در جواب باید گفت:

اگر تنقیض و نفی حکمتی رخ داده باشد علمای اهل تشیع هم در این مورد با ما همراه هستند چنانکه ابن بابویه قمی و مجلسی هر دو این ماجرا را با آب و تاب و در حدود یک صفحه و نیم آن را نقل کرده‌اند[[319]](#footnote-319).

و اما اصل جواب شبهه ایشان:

مختصر: حضرت عمر با فاطمه بنت ولید ازدواج نکرده بلکه با دختر فاطمه بنت ولید بن مغیره که پدرش حارث بن هشام بوده است،ازدواج نموده .

و اما شواهد:

1- در ذکر همسر و فرزندان حضرت عمر اسم 7 یا 8 همسر نوشته شده .. که یکی از آنها أم حكیم بنت حارث بن هشام بن مغیره بن عبد الله بن عمر بن مخزوم است که مادر او فاطمة بنت الولید بن المغیرة بن عبد الله بن عمر بن مخزوم که او مادر فاطمه بنت عمر است[[320]](#footnote-320).

آقای قزوینی مدعی است که عمر با فاطمه بنت ولید ازدواج کرده ولی در ذکر همسران حضرت عمر نام فاطمه نیست بلکه نام دختر فاطمه (ام حکیم) نوشته شده.

2- طبق گفته آقای قزوینی حضرت عمر در سال 18 یا بعد از آن با فاطمه ازدواج کرده است.

الف: گفتیم حضرت عمر بعد از ام کلثوم یعنی بعد از سال 17 هجری دیگر با کسی ازدواج نکرده[[321]](#footnote-321).

ب: در همین سال یعنی سالی که همسر فاطمه بنت ولید (حارث بن هشام) بر اثر طاعون از دنیا رفت حضرت عمر با دختر او یعنی ام حکیم ازدواج کرد:

«فشهد الحارث بن هشام فحل وأجنادين ومات بالشام في طاعون عمواس سنة ثماني عشرة، فتزوج عمر بن الخطاب ابنته أم حكيم بنت الحارث، وهي أخت عبد الرحمن بن الحارث، فكان عبد الرحمن بن الحارث يقول: ما رأيت ربيبا خيرا من عمر بن الخطاب . وكان عبد الرحمن بن الحارث من أشراف قريش والـمنظور إليه، وله دار بالـمدينة ربة، يعني كبيرة كثيرة الأهل..»[[322]](#footnote-322).

و همچنین المزی نیز می‌نویسد: «فشهد الحارث فحل، وأجنادين، ومات بالشام في طاعون عمواس، فتزوج عمر بن الخطاب ابنته أم حكيم بنت الحارث بن هشام وهي أخت عبد الرحمان بن الحارث، فكان عبد الرحمان يقول: ما رأيت ربيبا خيرا من عمر بن الخطاب»[[323]](#footnote-323).

در هر دو قول آمده که حضرت عمر با دختر حارث بن هشام (ام حکیم) و خواهر عبدالرحمن بن حارث که مادرشان فاطمه بنت ولید باشد ازدواج کرد و نه با مادر ام حکیم و همسر حارث بن هشام (فاطمه) . و طبری (و اکثر علما) می‌نویسند:

«وتزوج أم حكيم بنت الحارث بن هشام بن الـمغيرة بن عبدالله بن عمر بن مخزوم في الإسلام فولدت له فاطمة فطلقها قال الـمدائني وقد قيل لم يطلقها»[[324]](#footnote-324). «ام حكیم دختر حارث بن هشام مخزومى را در اسلام به زنى گرفت كه فاطمه را از او آورد سپس طلاقش داد. مداینى گوید: بقولى او را طلاق نداد».

پ: قرائن بسیار دیگری نیز وجود دارد که حضرت عمر با دختر آن دو ازدواج کرده است:

ابن عساکر نوشته: «أم عبد الرحمن بن الحارث وأخته أم حكیم بنت الحارث فاطمة بنت الولید بن الـمغیرة ولیس للحارث بن هشام ولد إلا من عبد الرحمن ومن أم حكیم كانت تحت عكرمة ابن أبی جهل فقتل عنها یوم الیرموك شهیدا فخلف علیها خالد بن سعید بن العاص فقتل عنها یوم مرج الصفر شهیدا فتزوجها عمر بن الخطاب فولدت له فاطمة بنت عمر فتزوج فاطمة عبد الرحمن بن زید بن الخطاب فولدت له عبد الله[[325]](#footnote-325) و مانند همین را شیخ المزی به نقل از زبیر بن بکار نوشته[[326]](#footnote-326) و ابی نعیم»[[327]](#footnote-327). «مادر عبدالرحمن بن حارث و خواهرش ام حکیم بنت حارث،فاطمه دختر ولید بن مغیره بوده است و فرزندان حارث بن هشام فقط از عبدالرحمن و ام حکیم بوده‌اند که ام حکیم به همسری عکرمه پسر ابوجهل در آمد و او در روز یرموک شهید شد و بعد از او با [[328]](#footnote-328)خالد بن سعید ازدواج کرد که او نیز در روز مرج الصفر[[329]](#footnote-329) شهید شد و بعد از او عمر بن خطاب با او ازدواج کرد و فاطمه بنت عمر از او متولد شد که او به ازدواج عبدالرحمن ....».

نکته:بعضی این ازدواج را سال 18 هجری دانسته‌اند که اصح آن است که این ازدواج در سال 15 با ام حکیم رخ داده است،چون علما گفته‌اند: حضرت عمر بعد از ام کلثوم با کسی ازدواج نکرد[[330]](#footnote-330) یعنی بعد از سال 17 هجری، پس طبق این قول ازدواج با ام حکیم قبل از 17 هجری بوده و قرائنی نیز موجود است.

شوهر دوم ام حکیم یعنی خالد بن سعید در واقعه مرج الصفر که در سال 14 هجری بود شهید شد. و در مورد وفات پدر ام حکیم نیز دو قول موجود است که به نظر قول ابن عبدالبر و ابن اثیر صحیح‌تر است که او در سال 15 هجری از دنیا رفت[[331]](#footnote-331) و همانطور که اشاره شد در سالی که حارث بن هشام، همسر فاطمه بنت ولید،فوت شدند حضرت عمر با دخترشان(ام حکیم) ازدواج کرد.

3- ثابت است که بعد از حارث بن هشام سیدنا عثمان با همسر حارث ازدواج کرد و از او فرزندی نیز داشت.

خلیفه بن خیاط می‌نویسد: «سعید بن عثمان بن عفان أمه فاطمة بنت الولید بن الـمغیرة بن عبد الله بن عمر بن مخزوم»[[332]](#footnote-332).

و ابن عساکر نیز به نقل از زبیر بن بکار و خلیفه بن خیاط و محمد بن سعد می‌نویسد: «الزبير بن بكار قال في تسمية ولد عثمان بن عفان قال والوليد وسعيد وأم عثمان أمهم فاطمة بنت الوليد بن عبد شمس بن الـمغيرة بن عبد الله بن عمر بن مخزوم و کمی جلوتر می‌نویسد: خليفة بن خياط قال سعيد بن عثمان بن عفان أمه فاطمة بنت الوليد بن الـمغيرة بن عبد الله بن عمر بن مخزوم... محمد بن سعد قال في الطبقة الأولى من أهل الـمدينة سعيد بن عثمان بن عفان بن أبي العاص بن أمية بن عبد شمس بن عبد مناف وأمه فاطمة بنت الوليد»[[333]](#footnote-333).

و همینطور شیخ عصامی در ذکر فرزندان حضرت عثمان می‌نویسد: «وسعيد والوليد أمهما فاطمة بنت الوليد»[[334]](#footnote-334).

و ابن اثیر نیز در ذکر ازواج و اولادش می‌نویسد: «تزوج رقية وأم كلثوم ابنتي رسول الله ... وتزوج فاطمة بنت الوليد بن الـمغيرة الـمخزومية ولدت له الوليد وسعيدا وأم سعيد..»[[335]](#footnote-335).

نتیجه: خالد بن سعید(شوهر ام حکیم) در سال 14 هجری و هشام بن حارث(پدر ام حکیم) در سال 15 هجری از دنیا رفت و در همین سال حضرت عمر با دختر حارث بن هشام از فاطمه بنت ولید ازدواج کرد و از او صاحب دختری به نام فاطمه شد و حضرت عثمان نیز با مادر ام حکیم (فاطمه بنت ولید)ازدواج کرد و از او صاحب دو فرزند شد.

و خداوند در قرآن کریم نیز فرموده:

﴿حُرِّمَتۡ عَلَيۡكُمۡ أُمَّهَٰتُكُمۡ وَبَنَاتُكُمۡ وَأَخَوَٰتُكُمۡ وَعَمَّٰتُكُمۡ وَخَٰلَٰتُكُمۡ وَبَنَاتُ ٱلۡأَخِ وَبَنَاتُ ٱلۡأُخۡتِ وَأُمَّهَٰتُكُمُ ٱلَّٰتِيٓ أَرۡضَعۡنَكُمۡ وَأَخَوَٰتُكُم مِّنَ ٱلرَّضَٰعَةِ وَأُمَّهَٰتُ نِسَآئِكُمۡ وَرَبَٰٓئِبُكُمُ ٱلَّٰتِي فِي حُجُورِكُم...﴾ [النساء: 23].

یعنی: «[نكاح اینان] بر شما حرام شده است:مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمه‏هایتان و خاله‌هایتان و دختران برادر و دختران خواهر و مادرهایتان كه به شما شیر داده‏اند و خواهران رضاعى شما و **مادران زنانتان و دختران همسرانتان كه [آنها دختران] در دامان شما پرورش یافته‏اند** و..».

پس غیر ممکن است که حضرت عمر با دختر فاطمه بنت ولید ازدواج کرده و از او صاحب فرزند شود و بعد از او نیز با مادرش ازدواج کند. و این اشتباه تاریخ نگاران است که در بعضی روایات به جای دختر حارث بن هشام نوشته‌اند همسر حارث بن هشام.

و اما: به فرض محال اگر حضرت عمر با فاطمه بنت ولید ازدواج کرده باشد این هم اشکالی بوجود نمی‌آورد چونکه: محمد این امر را تحریم نکرده بلکه در آن شرایط آن را برای دختر خود نپسندیده، حضرت علی در آن زمان فردی فقیر بود که حتی قدرت خرید یک کنیز را نیز نداشت و به همین خاطر نیز فاطمه (س) بسیار به زحمت می‌‌افتاد و از پدرشان طلب کنیز می‌کردند.

به این فکر کنید که حضرت علی با آن وضع مالی و با داشتن چند فرزند همسر دیگری نیز اختیار کند آن موقع چه می‌شد؟ آیا قوز بالا قوز نمی‌شد؟!! پس حضرت محمد که عقل کُل بود عواقب این ازدواج را نیز در نظر گرفته بوده و حضرت علی را منع کرد . گذشته از آن فاطمه بنت ولید هر چند که پدرش دشمن اسلام بود ولی در نظر داشته باشید که برادرش، شمشیر اسلام بود.(خالد بن ولید = سیف الله) پس قیاس این دو با هم و با در نظر گرفتن شرایط منصفانه نیست و همانطور که گفتیم محمد این نوع ازدواج را حرام ندانسته بلکه برای دختر خود نپسندیده که هر مرد عاقلی نمی‌پسندد که بر سر دخترش هوو بیاید!!.

----------

محض اطلاع: در اینجا آقای قزوینی یک اشتباه بعید را مرتکب شده‌اند!! و اینکه ایشان،ولید بن عتبه را با ولید بن مغیره اشتباهی گرفته است!!!

ابن حجر عسقلانی می‌نویسد:

«فاطمة بنت الوليد بن عتبة بن ربيعة بن عبد شمس العبشمية قتل أبوها ببدر كافراً»[[336]](#footnote-336).

فاطمه بنت ولید بن عتبه پدرش در جنگ بدر به کفر کشته شد.

ولی ولید بن مغیره در سال 1 هجری در مکه مرد و عمرش به جنگ بدر نکشید!! و گذشته از آن او در سال‌های اول بعثت آنقدر ضعیف و پیر بود که حتی نمیتوانست سجده بکند و در کتب تاریخ در ذکر سال‌های اول بعثت از او به عنوان پیرمردی فرتوت! یاد شده.

### ادامه شبهه و نتیجه‌گیری آقای قزوینی:

با این توضیحات، آیا امكان دارد كه امیرمؤمنان بر خلاف سنت رسول خدا كارى را انجام دهد، با این كه خود امام علی در نهج البلاغه، خطبه قاصعه مى‌فرماید:

من دنبال او مى‏رفتم همان گونه كه بچه شتر دنبال مادرش مى‏رود، آن بزرگوار هر روز براى من پرچمى از اخلاق فاضله خود بر مى‏افراشت و مرا به پیروى از آن دستور مى‏داد.

در نتیجه قبول چنین ازدواجى از سوى امیرمؤمنان مخالفت با سنت رسول خدا محسوب مى‌شود و امكان ندارد كه امیرمؤمنان با سنت رسول خدا مخالفت كرده باشد.

جواب:

اولاً: ثابت شد که حضرت عمر و همینطور حضرت علی در این ماجرا خلاف سنت رفتار نکرده‌اند.

دوماً: این ادعا که حضرت علی از سنت عدول نکرده نیز همان ادعای عصمت است که به هیچ وجه مقبول نیست. و همه می‌دانند که حضرت علی ابن سبا و پیروانش را در آتش سوزاند و این خلاف سخن پیامبر است که فرمود:با عذاب الهی(آتش) مردم را عذاب مکنید.

هر چند این نتیجه گیری آقای قزوینی با توضیح و توجیهی که در مورد شبهاتشان رفت بی‌ارزش می‌شود ولی بد نیست در این مورد نظر خود حضرت علی را نیز جویا شویم:

امام احمد (ح1003) از عبد خیر شاگرد و به اصطلاح شیعه خاص علی روایت می‌‌کندکه حضرت علی در جمع عمومی بالای منبر خطابه‌ای ایراد فرمودند که پاره‌ای از آن به این قرار است:

«قبض رسول الله واستخلف أبو بكر فعمل بعمله وسار بسيرته حتى قبضه الله على ذلك ثم استخلف عمر على ذلك فعمل بعملهما وسار بسيرتهما حتى قبضه الله على ذلك..». «رسول خدا فوت کرد و ابوبکر بخلافت رسید او بسان عمل آن حضرت عمل کرد و بسیرت و روش وی رفتار کرد تا آنکه حق تعالی وی را به همین منوال قبض روح کرد. سپس عمر خلیفه شد. او بسان عمل آن دو و بسیرت آنان رفتار کرد تا آنکه حق تعالی وی را بـر همیـن منوال قبض روح کرد».

و در روایات اهل تشیع:

حضرت علی در نامه‌ای كه توسّط «قیس‏بن سعدبن عباده» فرماندار مصر، به اهل مصر مى‏نویسد اینگونه می‌فرماید:

«بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله علي أمير الـمؤمنين ....أن بعث محمدا [إليهم] فعلمهم الكتاب والحكمة والسنة والفرائض، وأد بهم لكيما يهتدوا، وجمعهم لكيما [لا] يتفرقوا، وزكاهم لكيما يتطهروا، فلما قضى من ذلك ما عليه قبضه الله [إليه فعليه] صلوات الله وسلامه ورحمته ورضوانه إنه حميد مجيد. ثم إن الـمسلمين من بعده استخلفوا امرأين منهم صالحين عملا بالكتاب وأحسنا السيرة ولم يتعديا السنة ثم توفاهما الله فرحمهما الله ......». «... همانا خداوند، محمّد را به سویشان برانگیخت و به آنها كتاب و حكمت و سنّت و واجبات را یاد داد و آنها را تربیت كرد تا هدایت شوند، و آنان را جمع كرد تا متفرّق و گروه‏گروه نشوند، و آنها را پاک گردانید تا اینكه پاک شدند. زمانى كه رسالتش را به پایان رسانید، خداوند او را می‌راند كه درود و سلام و رحمت و رضوان خدا بر او باد كه به راستى او حمید و مجید است. سپس مسلمانان بعد از او، دو مرد صالح را در بین خودشان به خلافت برگزیدند كه هر دو به كتاب عمل كردند و بسیار نیكو سیرت بودند و از سنّت (پیامبر) تجاوز نكردند و آنگاه خداوند هر دوى آنان را نیز می‌راند كه رحمت خدا بر هر دوشان باد!..»[[337]](#footnote-337).

خواندیم که خود حضرت علی حضرت عمر را شخصی صالح می‌داند و معتقد است که او از سیرت و سنت رسول الله خارج نشده است(فعمل بعمله وسار بسیرته ...ولم یتعدیا السنة)، پس این سخن حضرت علی را باید چون سیلی بر صورت قزوینی‌ها بزنیم.

شبهه: محور هفتم: عمر با ام كلثوم «كفو» نبود:

### غیر هاشمی، كفو هاشمی نیست:

برخى از عالمان اهل سنت تصریح كرده‌اند كه در ازدواج، تناسب دینى و حتى نسبى نیز ضرور است و غیر قریش نمى‌توانند با دختران قرشى و همچنین غیر بنى‌هاشم نمى‌توانند با دختران بنى‌هاشم ازدواج كنند، چرا كه بنى‌هاشم به خاطر وجود رسول خدا قوم برتر هستند و هیچ قومى از نظر فضیلت با آن‌ها برابرى نمى‌كند.

به همین دلیل بود كه امیرمؤمنان مى‌فرمود: من دخترانم را براى فرزندان جعفر كنار گذاشته‌ام و جز به آن‌ها به كسى دیگر دختر نخواهم داد.

ابن سعد و سعید بن منصور می‌نویسند:

عمر بن خطاب، از علی بن ابى طالب دخترش امّ‌كلثوم را خواستگارى كرد، علی در پاسخ گفت: من دختران خویش را براى ازدواج با پسران جعفر از ازدواج منع كرده ام.

بجیرمى شافعى، از دانشمندان متأخر اهل سنت (متوفاى 1221ﻫ) تصریح مى‌‌كند كه امتناع رسول خدا از دادن حضرت زهرا به خلیفه اول و دوم به خاطر این بود كه آن‌ها از نظر نسبى با خاندان رسول خدا همتا نبودند:

در شرح خصائص آمده است كه «از خصوصیات پیامبر ‌ آن است كه هیچ كس با خاندان او در ازدواج هم شان نیست، اما در باره ازدواج علی با فاطمه، گفته شده است كه فاطمه جز او همتایى نداشت و به خاطر امر الهى با او ازدواج كرد. زیرا طبرانى از ابن مسعود روایت مى‌كند كه هنگامى كه ابوبكر و عمر از فاطمه خواستگارى كردند، رسول خدا آن دو را رد كرده و فرمود خداوند به من دستور داده‌است كه فاطمه را به ازدواج علی در آوردم، و او را در غیاب علی كه برگزیده خدا براى این ازدواج بود، به همسرى او در آورد، و ممكن است كه رسول خدا شخصى را وكیل در قبول ازدواج از جانب علی كرده باشد، و هنگامى كه پیامبر به علی گفت كه خداوند او را به این كار مامور كرده است، راضى شد.

و در حاشیه خود بر منهج الطلاب مى‌نویسد:

نسب تنها از جانب پدران به حساب مى‌آید، مگر در فرزندان دختر پیامبر . زیرا این دختران به رسول خدا منسوب بوده و به همین سبب غیر از ایشان كسى همتایشان نیست. كلام رسول خدا كه فرموده‌اند «خداوند من را از بنى‌هاشم برگزید» دلالت بر مقدارى از این مدعا دارد، یعنى غیر هاشمى كفو هاشمى و غیر مطلبى، كفو مطلبى نیست!.

طبق سخن بجیرمى، رسول خدا به این دلیل فاطمه زهرا سلام الله علیها را به آن دو نداد كه از نظر قومى با بنى‌هاشم كفو نبودند، پس ندادن دختر هاشمى به غیر هاشمى سنت رسول خدا است. آیا امیرمؤمنان مى‌تواند بر خلاف این سنت عمل نماید؟

مقدسى حنبلى به نقل از احمد بن حنبل مى‌نویسد:

از احمد بن حنبل نقل شده است كه غیر قریشى، كفو قریشى نیست، و غیر بنی‌هاشمى، كفو بنی‌هاشمى نیست، زیرا رسول خدا فرمودند: خداوند من را از كنانه از نسل اسماعیل برگزید، و از میان كنانه قریش را برگزید و از میان قریش بنى‌هاشم را برگزید و از میان بنى‌هاشم من را برگزید.

شهاب الدین قلیوبى نیز تصریح مى‌كند كه هیچ قومى با احرار بنى‌هاشم نمى‌توانند كفو باشند:

ساداتى كه آزاد باشند، هیچ كس كفو آنان نیست. قید آزاد، موردى را استثنا مى‌كند كه یک هاشمى، با یک كنیز ازدواج كند، اما مولا شرط كند كه فرزند غلام او باشد، اگر این شخص دخترى به دنیا آورد، این دختر، كنیز صاحب مادرش مى‌شود، و مالک مى‌تواند او را به برده و یا شخصى با نسب پایین تزویج كند. حتى اگر هاشمى باشد، زیرا او برده است. و به همین سبب حتى اگر سلطان بخواهد او را به عقد غیر هاشمى در آورد نمى‌تواند! (زیرا برده سلطان نیست).

آیا مى‌توان خانواده و نسب عمر را با نسب امّ‌كلثوم مقایسه كرد؟ آیا صهاک با حضرت خدیجه، و حنتمه با حضرت زهرا كه سیده زنان اهل بهشت است، مى‌تواند یكسان باشد؟ آیا خطّاب را مى‌توان با رسول اكرم و امیرمؤمنان إ برابر دانست؟

اگر امّ‌كلثوم را دختر امیرمؤمنان بدانیم، به هیچ وجه نمى‌توان ادعا كرد كه عمر با آن حضرت كفو بوده است!!!.

جالب این است كه حتى خود خلیفه دوم نیز كفائت نسبى را شرط ازدواج مى‌داند و از پیوند افرادى كه از خانواده پست بودند با خانواده‌هاى اصیل جلوگیرى مى‌كردند.

سرخسى حنفى از بزرگان اهل سنت در كتاب المبسوط مى‌نویسد:

از عمر روایت شده كه مى‌گفت: من از ازدواج زنان جلوگیرى مى‌كنم، مگر این كه با همتاى او (هم كفو او) باشد و این دلیل بر این است كه در ازدواج همتا بودن معتبر است.

و عبد الرزاق صنعانى مى‌نویسد:

از ابراهیم بن محمد بن طلحه نقل شده است كه عمر مى‌گفت: من از ازدواج افرادى كه داراى شرافت خانوادگى هستند منع مى‌كنم، مگر با همتاى او باشد.

اما آیا خلیفه دوم نیز به این مسأله پایبند بود؟ آیا بین خلیفه دوم و امّ‌كلثوم تناسب قومى و كفائت نسبى رعایت شده است؟

جواب:

ابتدا روایتی که قزوینی در شروع نقل کرده‌اند را به طور کامل از ابن سعد با هم می‌خوانیم:

«انس بن عیاض لیثى از جعفر بن محمد از پدرش ما را خبر داد كه مى‌فرموده است عمر بن خطاب ام كلثوم دختر على را از او خواستگارى كرد، على فرمود من دختران خود را براى پسران برادرم جعفر نگه داشته ام، عمر گفت او را به ازدواج من درآور به خدا سوگند بر روى زمین مردى یافت نمى‌شود كه به اندازه من در خوش رفتارى با او باشد. على فرمود این كار را انجام مى‌دهم، عمر خود را به انجمن مهاجران كه میان قبر و منبر رسول خدا مى‌نشستند رساند ....».

از این روایت اینگونه استفاده می‌شود که حضرت علی بدون هیچ دلخوری، دخترش را به ازدواج حضرت عمر در آورد.و نه تنها ارعاب و خوفی در کار نبود بلکه حضرت عمر قول به اکرام و ارج نهادند می‌دهد.

اما آن اقوالی که در مورد برتری بنی‌هاشم نقل کرده‌اند و نه تحریم ازدواج غیر بنی هاشمی با بنی هاشمی!!.

این اقوال غیر معقول و خلاف با آیات و شرع اسلام و واضحات است و به قول حضرت علی : «به کلام نگاه کن و نه به متکلم»... و این متکلمان سخن ناحق گفته‌اند و برداشت نادرست کرده‌اند(البته نه همه آنها و در بعضی آقای قزوینی خیانت کرده است)، و البته بعضی از علما نیز از این حدیث رسول اینگونه برداشت کرده‌اند که عرب از عجم برتر است !! آیا شما این برداشت را قبول می‌کنید؟؟ نه چون چنین چیزی معقول نیست و خدا برتری را در نژاد قرار نداده‌است.

و اما دلایل رد این برداشت:

الف: حضرت محمد دو دختر خود را به سیدنا عثمان داد که او از بنی امیه بود.یا دیگر دختر خودش را (زینب) به همسری ابوالعاص در آورد.

ب- خود حضرت محمد از دختر ابوسفیان خواستگاری کرد یعنی از بنی امیه!! و با عایشه ازدواج کرد که او از کم ارزشترین طایفه‌های قریش بود و حفصه نیز مانند او و.....

پس طبق استدلال شما محمد خلاف سنت خودشان!!!!!عمل کرده‌اند!!.

پ- حضرت علی نیز از غیر بنی‌هاشم زن گرفته و همینطور حسن و حسین و .....

همه اینها خلاف سنت عمل کرده‌اند؟؟؟

با این طرز استدلال، هیچ سیدی حق ندارد با غیر از سید و سادات ازدواج کند!!.

ت: شیخ الاسلام ابن تیمیه (در رد ابن مطهر حلی شیعی) در مورد این روایت می‌گوید:

این به آن معنی نیست که بنی‌هاشم و قریش از همه برتر هستند،بلکه در دیگر قبایل عرب مومنینی هستند که از آنها برترند مثلاً: سابقون الاولون که تعداد اندکی آنها از بنی‌هاشم و قریش هستند و اکثر قریشیان در فتح مکه اسلام آوردند! ........ و اهل بدر افضل بر بنی‌هاشم هستند که در این جنگ فقط 3 نفر از بنی‌هاشم بوده‌اند(حمزه و علی و جعفر) در صورتی که اهل بدر 313 نفر بوده‌اند. و اینها افضل هستند بر کل بنی‌هاشم که در بدر حضور نداشته‌اند[[338]](#footnote-338).

ج: گذشته از آن ابو لهب نیز از بنی‌هاشم بود.. آیا او نیز افضل است؟؟[[339]](#footnote-339) کسی که خدا در مورد او و زنش سوره تبت(المسد) را نازل کرد:

﴿تَبَّتۡ يَدَآ أَبِي لَهَبٖ وَتَبَّ ١ مَآ أَغۡنَىٰ عَنۡهُ مَالُهُۥ وَمَا كَسَبَ ٢ سَيَصۡلَىٰ نَارٗا ذَاتَ لَهَبٖ ٣﴾ [المسد: 1-3].

«بریده باد دو دست ابولهب و مرگ بر او باد (1) دارایى او و آنچه اندوخت‏ سودش نكرد (2) بزودى در آتشى پر زبانه درآید (3)».

دین خدا پارتی بازی قبول نمیکند و ابراهیم که فرزند آذر بت ساز و بت پرست بود،این نسبت برای او ذمی محسوب نمی‌شود و فرزندی چون ابراهیم برای پدرش هیچ نفعی نمی‌تواند داشته باشد. و همینطور است حال و روز فرزند نوح (یام)که از دعوت پدر روی برگرداند و شاعر نیز می‌‌سراید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پسر نوح با بــدان بنشست |  | خـــــاندان نبوتش گــــم شد |
| سگ اصحاب كهف روزى چند |  | پى نیكان گرفت و مردم شد |

(گلستان سعدی)

و مولانا:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پور آن بو جهل شد مومن عیان |  | پور آن نوح نبى از گمرهان |

(مثنوی معنوی)

و همینطور، قارون که بعضی او را پسر عموی حضرت موسی و بعضی او را عموی آن حضرت دانسته‌اند.

ح: شیطان هم خود را برتر از آدم می‌دانست ولی خداوند می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٞ ١٣﴾ [الحجرات: 13].

«ای انسانها! ما شما را از مرد و زنی (آدم وحواء) آفریدیم وشما را نژادها وقبایل گردانیدیم تا همدیگر را بشناسید، بیگمان گرامی ترین شما در نزد خداوند پرهیزگار ترین شما ست، حقا كه خداوند دانا وآگاه است».

پرهیزگارترین نه خوش اصل و نسب‌ترین!!! افلا تتفکرون؟؟ آیا تفکر نمی‌کنید؟

گویا این سخنان دیکته شده توسط شیطان نژاد پرست است و با همان طرز فکر نگارش شده، کما اینکه شیطان نیز می‌گفت:

﴿أَنَا۠ خَيۡرٞ مِّنۡهُ خَلَقۡتَنِي مِن نَّارٖ وَخَلَقۡتَهُۥ مِن طِينٖ﴾ [ص: 76].

«من از او (آدم) بهترم، مرا از آتش آفریده‏اى و او را از گل آفریده‏اى!!».

خ: جناب قزوینی جواب بدهید: سبب عزت دار شدن لقمان حکیم و یا حضرت بلال چه بود؟؟

ابن عباسب گوید: لقمان برده حبشی نژاد بود که پیشه نجاری داشت[[340]](#footnote-340).

سعید بن مسیب : لقمان از سیاهان مصر بود که صاحب لب‌های بزرگی بود و خداوند به وی حکمت داد و به مقام پیامبریش ارجمند نمود[[341]](#footnote-341).

از لیث چنین نقل است: حکمت لقمان نبوت بود[[342]](#footnote-342). و او از برده بودنش هم عبا نداشت چنانچه وقتی از او می‌پرسیدند: آیا تو برده فلانی نبودی؟ بدون ناراحتی جواب مثبت می‌داد.

حال وقت آن است که بپرسیم:آیا لقمان نسب نیکو داشت؟؟و آیا بنی‌هاشمی‌ها از لقمان برتر هستند؟؟

چه خوش گفته پیامبر که فرمود:«مَنْ بَطَّأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ»[[343]](#footnote-343) «کسی که عملش او را عقب بیندازد، **نسبش نمی‌تواند او را سبقت دهد**».

و باز هم در یکی از خطبه‌هایشان می‌فرمایند: ( ای مردم قریش: خداوند تكبر و غرور جاهلیت و افتخار به پدران را از شما دور كرده است، همه مردم از آدم ، و آدم از خاک آفریده شده است)[[344]](#footnote-344).

ولی گویا آن غرور و تکبر جاهلیت به آقای قزوینی سرایت کرده است!!.

پیامبر اسلام به ابوذر فرمودند:ای ابوذر! بدان كه تو بهتر از سرخ رنگ و سیاه رنگ نیستی، مگر اینكه در پرهیز گاری بر او برتری داشته باشی[[345]](#footnote-345).

و مشهور است که محمد خطاب به خانواده و خویشاوندانش اعلان نمود كه: «أن اعملوا لا أغني لكم من الله شيئا» «به دستورات الله‌ و رسول عمل كنید كه من نمی‌توانم برای شما در برابر الله كاری بكنم».

البته قزوینی و دوستانش حق دارند چنین ادعاهای باطلی را عَلَم کنند، چون این بدعت‌هایشان است که آنها را وادار به گفتن چنین سخنانی کرده است، خداوند می‌فرماید:

﴿وَغَرَّهُمۡ فِي دِينِهِم مَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ﴾ [آل‌عمران: 24].

«و بدعت‌هایشان آنان را در دینشان مغرور كرده است».

جالب است که سخنان آقای قزوینی بسیار شباهت دارد با سخنان مشرکین مکه که در مورد بعثت پیامبر می‌گفتند: خداوند برای عهده‌دار شدن رسالت خویش کسی را جز این یتیم مسکین نیافت؟! این درست نبود که خدا بزرگان و سران مکه و طائف را کنار بزند و این بینوا را فرستاده خویش قرار دهد» كه انعكاس این گفتار در این آیه مشهود است:

﴿لَوۡلَا نُزِّلَ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانُ عَلَىٰ رَجُلٖ مِّنَ ٱلۡقَرۡيَتَيۡنِ عَظِيمٍ﴾ [الزخرف: 31].

«چرا این قرآن بر یکی از مردان بزرگ یکی از این دو شهر بزرگ فرود نیامده است؟!».

و خداوند هم چنین جواب داد و ما هم آن را تقدیم آقای قزوینی می‌کنیم:

﴿أَهُمۡ يَقۡسِمُونَ رَحۡمَتَ رَبِّكَ﴾ [الزخرف: 32].

«مگر اینان متصدّی توزیع رحمت خدای تو‌اند؟!».

خلاصه کلام اینکه:

ز ادب پرس، مپرس از نسب و ثروت ... ز هنر گوی، مگوی از پدر و مادر (پروین اعتصامی)

یا به قول علامه اقبال لاهوری:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نه افغانیم و نه ترک و نه تتاریم |  | چمن زاریم و از یک شاخساریم |
| تمیز رنگ و بو بر ما حرام است |  | که ما پرورده یک نو بهاریم |

و باز هم به قول اقبال:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مسلم استی دل به اقلیمی مبند |  | گم مشو اندر جهان چون و چند |
| می نگنجد مسلم اندر مرز و بوم |  | در دل او یاوه گردد شام و روم |

و به قول مولانا:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ای بسا هندو و ترک همزبان |  | ای بسا دو ترک چون بیگانگان |
| پس زبان همدلی خود دیگر است |  | همدلی از همزبانی خوشتر است |

(همزبانی را هم نژادی بخوانید!).

\*\*\*\*\*\*\*\*\*

در پایان این بحث برای تایید حرف پوچ خودشان چند روایت را از حضرت عمر نقل کرده‌اند که همه آنها یا کذب و یا ضعیف هستند.

1- اولین روایت را از سرخسی نقل کرده که جناب سرخسی برای این روایت سندی ذکر نکرده و احتمالاً منظور او این روایت بوده است:

زن جوانى را كه با پیرمردى ازدواج كرده بود و سپس شوهرش را كشته بود، نزد عمر آوردند، حضرت عمر فرمود: ای مردم از خدا بترسید،‌هر مردی باید بازنی همسان خودش (هم كفو خودش) ازدواج كند و هر زنی نیز باید با مردی ازدواج كند كه همسان او هست[[346]](#footnote-346).

راوی آن: أبو بكر بن عبد الله بن أبی مریم الغسانى الشامى است

قال حرب إسماعیل: «سمعت أحمد بن حنبل، وسئل عن أبى بكر بن أبى مریم، فقال: ضعیف، كان عیسى لا یرضاه .و قال أبو عبید الآجرى، عن أبى داود: سمعت أحمد یقول: لیس بشىء ».

قال أبو داود: «سرق له حلى، فأنكر عقله . وقال أبو حاتم: سألت يحيى بن معين عن أبى بكر بن أبى مريم، فضعفه . وقال أبو زرعة الرازى: ضعيف، منكر الحديث . وقال أبو حاتم: ضعيف الحديث، طرقه لصوص فأخذوا متاعه فاختلط. وقال إبراهيم بن يعقوب الجوزجانى: ليس بالقوى . و قال النسائى، و الدارقطنى: ضعيف . ...»[[347]](#footnote-347).

و خنده دار است که چنین باشد!! یعنی حضرت عمر در آن اوضاع که یک مرد به قتل رسیده به جای اجرای حد و سرزنش قاتل به دفاع از قاتل می‌پردازد!؟

2- و دومین روایت را از مصنف عبدالرزاق نقل می‌کند که از ابراهیم بن محمد بن طلحه نقل شده.

این روایت منقطع است چون ابراهیم بن محمد بن طلحه حضرت عمر را ندیده است.

و محمد ناصر الدین آلبانی می‌نویسد: «لأن جعفر بن عون ثقة من رجال الشيخين إلا أن العلة الأولى لا تزال قائمة وهي الانقطاع فهو ضعيف على كل حال»[[348]](#footnote-348).

جالب است که روایتی با همین الفاظ از قول حضرت محمد نیز نقل شده: «لا تُنْكَحُوا النِّسَاءُ إِلا مِنَ الأَكْفَاءِ...».

که این روایت نیز موضوع است چون: «وفیه مبشر بن عتیك وهو متروك» در آن مبشر بن عتیک( یا بن عبید) وجود دارد که علما او را ترک کرده‌اند[[349]](#footnote-349) و دارقطنی او را دروغگو می‌داند. و ابن طاهر نیز در مورد این روایت می‌گوید: فیه مبشر بن عبید یروی الموضوعات[[350]](#footnote-350).

و ابن جوزی / نیز این روایت را در کتاب الموضوعات آورده و می‌نویسد: «قال أبو أحمد بن عدى: هذا الحدیث مع اختلاف ألفاظه في الـمتون واختلاف إسناده باطل لا یرویه إلا مبشر»[[351]](#footnote-351).

شبهه: عدم كفائت سني عمر با ام كلثوم:

رعایت تناسب سنى یكى از مسائلى است كه باید در ازدواج رعایت شود. و اتفاقاً خود خلیفه دوم با ازدواج پیرمردان با دختران جوان مخالف بوده است.

سعید بن منصور در سنن خود مى‌نویسد:

زنى جوانى را كه با پیرمردى ازدواج كرده بود و سپس شوهرش را كشته بود، نزد عمر آوردند، عمر گفت: اى مردم از خدا بترسید،‌ هر مردى باید با زنى همسان خودش (هم كفو خودش ) ازدواج كند و هر زنى نیز باید با مردى ازدواج كند كه همسان او هست.

آیا تناسب سنى بین عمر و امّ‌كلثوم رعایت شده است؟

بنا به نقل اهل سنت این ازدواج در سال هفده هجرى اتفاق افتاده است، چنانچه ابن أثیر جزرى نیز مى‌نویسد:

در سال هفدهم عمر با امّ‌كلثوم دختر علی بن ابى طالب كه فرزند فاطمه دختر رسول خدا بود ازدواج كرده و در ماه ذى القعده با او عروسى كرد!.

امّ‌كلثوم نیز كه در واپسین سال زندگى نبى مكرم به دنیا آمده است در زمان خواستگارى عمر هفت یا هشت سال بیشتر نداشته است. چنانچه ابن سعد در طبقات به این حقیقت اشاره كرده و مى‌نویسد:

عمر با امّ‌كلثوم ازدواج كرد، در حالى كه هنوز امّ‌كلثوم به سن بلوغ نرسیده بود.

از طرف دیگر عمر بن الخطاب هنگامى كه در سال 23 ﻫ كشته شد، شصت و سه سال داشته، پس در سال 17 ﻫ ، پنجاه و هفت ساله بوده، یعنى بین امّ‌كلثوم و عمر بیش از 50 سال فاصله سنى وجود داشته است.

پرسش ما از اهل سنت این است كه چه تناسبى بین امّ‌كلثوم هفت ساله و عمر بن خطاب پنجاه و هفت ساله وجود داشته است؟

هنگامى كه ابوبكر و عمر از مادرش حضرت زهرا سلام الله علیها خواستگارى كردند، پیامبر عدم تناسب سنى را دلیل بر رد خواستگارى آن‌ها دانست.

ابن حبان در صحیحش و نسائى در سننش مى‌نویسند:

عبد الله بن بریده از پدرش نقل مى‌كند كه ابوبكر و عمر از فاطمه خواستگارى كردند، پیامبر اسلام به آن‌ها فرمود: فاطمه خردسال است، سپس علی خواستگارى نمود، پیامبر او را به ازدواج علی درآورد.

آیا این تناسب سنى، پس از سال‌ها بین كوچك‌ترین فرزند حضرت زهرا و شیخین به وجود آمده بود؟

امیرمؤمنان ، چون موافق با این ازدواج نبود، عین همان سخن پیامبر را كه در هنگام خواستگارى از حضرت زهرا علیها السلام در پاسخ آن دو فرموه بود، بیان كرده و مى‌گوید: «امّ‌كلثوم هنوز خردسال است».

ما از این عالمان سنى مى‌پرسیم، چه سنخیت و چه شباهتى بین عمر 57 ساله و امّ‌كلثوم 7 ساله وجود داشته است؟

چگونه است كه طبق روایات اهل سنت، خلیفه دوم رعایت تناسب سنى را براى دیگران ضرورى مى‌دانند و از ازدواج پیرمردان با دختران جوان جلوگیرى مى‌كنند، اما خود به این قانون پایبند نیست و با دخترى كه هنوز به سن بلوغ شرعى نرسیده است، ازدواج مى‌كند؟

آیا این عمل مصداق این آیه نمى‌شود:

﴿أَتَأۡمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلۡبِرِّ وَتَنسَوۡنَ أَنفُسَكُمۡ وَأَنتُمۡ تَتۡلُونَ ٱلۡكِتَٰبَۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ٤٤﴾ [البقرة: 44].

«آیا مردم را به نیكى دعوت مى‏كنید، اما خودتان را فراموش مى‏نمایید، با این كه شما كتاب (آسمانى) را مى‏خوانید! آیا نمى‏اندیشید»؟!.

جواب:

روایتی را که از سعید بن منصور نقل کرده‌اند، قبلاً ضعفش مشخص شد.

گفته‌اند حضرت عمر در سال 17 هجری 57 ساله بوده‌اند (صحیح) و افزوده: و عمر 50 سال از ام کلثوم بزرگ‌تر بوده!!! (کذب).

همانطور که قبلاً نیز گفتیم: در مورد تولد ام کلثوم تنها یک قول دقیق نقل شده و آن هم اینکه وی در سال ششم هجری تولد یافت[[352]](#footnote-352) و چنانکه گفته شد او از زینب بزرگتر بود و زمانی که حضرت عمر به خواستگاری ام کلثوم رفت وی 11 یا 12 سال داشت.

بعضی از علما گفته‌اند ام کلثوم در اواخر عمر حضرت رسول به دنیا آمد. و آقای قزوینی با این قول گفته‌اند که ام کلثوم حتماً در سال 10 یا 11 به دنیا آمده‌اند که درسال 17 هجری 6 یا 7ساله خواهند بود.

می‌گوییم: این سخن هیچ تناقضی با سخن امام ذهبی و ابن کثیر و دیگران ندارد زیرا..

اصولاً عمر آدمی را می‌توان به سه قسمت کلی تقسیم کرد.

1- اوایل عمر و 2- اواسط عمر و 3- اواخر عمر.

حضرت رسول اکرم 63 سال عمر داشته‌اند و می‌توان اوایل عمرشان را از سن 1 تا 10سالگی گفت و اواسط آن را از 30تا 40 و اواخر آن را از 55 سالگی تا 63 سالگی. (مثلاً البته)

و حضرت ام کلثوم در سال 6 هجرت به دنیا آمده‌اند یعنی زمانی که پیامبر 57 سال داشته و در اواخر عمرشان به سر می‌‌بردند.

پس این ادعایی که آقای قزوینی از آن دفاع می‌کنند سر خود را زیر برف کردن است.

و اما اینکه حضرت محمد چرا دختر خود ا به شیخین نداد.

در نزد اهل سنت مشهور است که حضرت فاطمه(س) 5 سال قبل از بعثت متولد شد[[353]](#footnote-353). یعنی در هنگام وفات 28 سال سن داشت و در وقت ازدواج حدود 17(یا 18)سال سن داشته‌اند.

و در نزد اهل تشیع مشهور است که فاطمه(س) 5 سال بعد! از بعثت به دنیا آمد[[354]](#footnote-354). یعنی در هنگام وفات 18 سال و در وقت ازدواج حدود 7 سال سن داشته‌اند!.

و چون طرف بحث ما اهل تشیع هستند ما نظر آنها را قبول می‌کنیم که طبق آن، حضرت علی در سن 24 سالگی (یا کمی بالا یا پایین‌تر) با حضرت فاطمه 8 ساله(یا کمی بالا و پایین‌تر!) ازدواج کرده که اختلاف سنی بین آنها 16 سال بوده است و مهم اینکه فاطمه(س) به سن بلوغ نیز نرسیده بوده‌اند!!.

ولی تنها دلیل حضرت محمد اختلاف سنی نبود و اصل دلیل ایشان امر خداوند بود.

حال می‌پرسم: اگر شما اختلاف سنی را دلیل بر این ماجرا می‌‌دانید.. حضرت علی نیز با امامه بنت ابی العاص(خواهر زاده فاطمه) اختلاف سنی داشت این را چگونه توجیه می‌‌کنید؟ آیا این را هم خلاف سنت می‌‌دانید!!؟.

گذشته از اینها شخصی بهتر از ابوبکر و عمر چنین ازدواجی کرده‌اند .. یعنی حضرت خیر البشر، محمد ، زمانی که به خواستگاری عایشه (ع) رفت... ام المومنین فقط 6 سال داشتند! و حضرت محمد حدود 50 سال از عایشه (ع) بزرگتر بودند، آیا به محمد هم خورده می‌گیرید؟؟!.

سنت چیست؟؟ روش و شیوه زندگی محمد ، وقتی شما می‌گویید عمر از سنت تخلف کرد یعنی خلاف عمل رسول الله عمل کرد ولی عمر عین عمل ایشون را مرتکب شدند. به تعبیری ایشون سنت رسول الله را زنده کردند و ازدواجی مانند ازدواج ایشان انجام داده‌اند!.

حضرت علی نیز به تبعیت از حضرت صدیق دختر خودشان را به عمر دادند همانطور که حضرت ابوبکر دختر خود را به ازدواج رسول الله در آوردند!.

و از حضرت رسول ثابت است که فرمود: اقتدوا باللذین من بعدی أبی بكر وعمر[[355]](#footnote-355).

بعد از من به ابوبکر و عمر اقتدا کنید[[356]](#footnote-356).

اگر حضرت محمد علت ندادن دخترش را فقط اختلاف سنی بیان می‌‌کند.چگونه خود ایشان این امر را هنگام ازدواج با سیده عایشه فراموش می‌‌کنند؟؟ اینجاست که گویا شیعه این آیه را با کمال بی‌شرمی در مورد حضرت محمد می‌‌دانند که[[357]](#footnote-357):

﴿أَتَأۡمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلۡبِرِّ وَتَنسَوۡنَ أَنفُسَكُمۡ وَأَنتُمۡ تَتۡلُونَ ٱلۡكِتَٰبَۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ٤٤﴾ [البقرة: 44].

«آیا مردم را به نیكى دعوت مى‏كنید ، اما خودتان را فراموش مى‏نمایید ، با این كه شما كتاب (آسمانى) را مى‏خوانید ! آیا نمى‏اندیشید؟!!».

این دکاندارن شرایط و فرهنگ عرب را فراموش کرده‌اند، خنده دار است که اینها ازدواج عمر را خلاف سنت می‌‌دانند ولی در مورد ازدواج محمد با عایشه (ع) سکوت کرده‌اند! چون می‌‌دانند در این صورت ارتباط خود را به وسیله قیچی نامرئی با اسلام قطع خواهند کرد.

حضرت محمد به خواستگاری دختر 6 ساله می‌رود.. حضرت علی نیز فاطمه 8 ساله را[[358]](#footnote-358) به زنی می‌‌گیرد.

پس این ایراد نیز پوچ است.

و دلیل آنحضرت در رد کردن حضرت صدیق و فاروق همان بود که قبلاً نقل کردیم:

حضرت فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أُزَوِّجَ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ»[[359]](#footnote-359). «همانا خداوند مرا امر کرد که فاطمه را به ازدواج علی درآورم».

و همچنین کلینی می‌‌نویسد: «فقال لها رسول الله : ما انا زوجتك ولکن الله زوجك من السماء.....»[[360]](#footnote-360). «پس رسول خدا خطاب به فاطمه ل فرمود: من تو را به ازدواج علی در نیاوردم بلکه خدا از آسمان شما را به ازدواج هم در آورد».

شبهه: عدم صلاحيت اخلاقي عمر براي ازدواج با ام كلثوم:

خودداری دختر عتبه از ازدواج با عمر به خاطر برخورد تند او:

مطابق نقل بلاذرى، طبرى، ابن اثیر و ابن كثیر هنگامى كه یزید بن ابوسفیان از دنیا رفت، عمر از همسرش امّ‌ابان ـ دختر عتبه ـ خواستگارى كرد، وى نپذیرفت و علّت آن را چنین بیان كرد:

«لأنّه یدخل عابساً، ویخرج عابساً، یغلق أبوابه، ویقلّ خیره». «عمر بن خطاب عبوس و ترش رو وارد منزل مى‌شود و عبوس و اخمو خارج مى‌گردد، درِ خانه را مى‌بندد. (و اجازه بیرون رفتن به همسرش نمى‌دهد) و خیرش (رسیدگى به همسرش) اندک است».

جواب:

لازم به ذکر است که ام ابان خواستگارهای زیادی داشته من جمله: حضرت عمر ، حضرت زبیر ، حضرت علی و سیدنا طلحه .

حاکم در المستدرك خود با سند صحیح و همچنین ابن عساکر، خواستگاری هر چهار نفر را اینگونه نقل می‌کنند:

موسی بن ابی طلحه گفت که عمر بن الخطاب از ام ابان دختر عتبه بن ربیعه خواستگاری کرد اما ام ابان، ابا ورزید، به وی گفتند که چرا خواستگاریش را نپذیرفتی؟ گفت: او به دلیرمندی داخل می‌‌شود وبه دلیرمندی خارج می‌‌گردد امر آخرتش وی را از امر دنیایش ربوده است گویا ربش(خدایش) را به دو چشمش می‌‌نگرد[[361]](#footnote-361).

سپس زبیر بن العوام از وی خواستگاری می‌‌نماید، ام ابان از ازدواج باوی امتناع می‌‌ورزد وی را از علت این امتناع می‌‌پرسند گفت: اشاره‌ای از وی را در تار‌هایی که همسرش با آن مو‌هاش را گره می‌‌بندد نمی‌بیند.

سپس علی از وی خواستگاری کرد اما وی نپذیرفت گفته شد که چرا؟ (قالت: لیس لزوجته منه إلا قضاء حاجته، ویقول: كیت وكیت، وكان وكان) گفت: همسرش از وی به جز همبستری چیزی دیگر را نمی‌بیند و چنین وچنان می‌‌گوید سپس طلحه از وی خواهان ازدواج می‌‌گردد وی می‌‌گوید این همانا همسرم است گفتند چرا؟ گفت: من اخلاقش را می‌‌شناسم هنگامی که وارد می‌‌شود خنده کنان وارد می‌‌شود و هنگام خروج تبسم نقش بر لبانش است و اگر چیزی بخواهم می‌‌دهد واگر سکوت نمایم آغاز می‌‌نماید واگر عملی را انجام دهم ممنونم می‌‌گردد و اگر گناهی کنم می‌‌بخشد و هنگامی که آن دو ازدواج نمودند، علی گفت: ای ابا محمد(طلحه) اگر اجازه دهی، با ام ابان صحبت نمایم، گفت: با وی سخن بگو، از پرده حجله‌اش گرفت و گفت: سلامتی باد برتو ای کسی که نفسش عزیز است، گفت: بر تو سلام، علی گفت: امیرالمومنین از تو خواستگاری کرد وی را نپذیرفتی، گفت: این چنین بود، علی گفت: زبیر پسر عمه رسول الله و یکی از دو حواریش از تو خواستگاری کرد اما تو امتناع ورزیدی، گفت: بلی چنین بود، گفت: من با قرابتی که با رسول الله دارم از تو خواستگاری کردم و ابا کردی، گفت: بلی. علی گفت: قسم به الله که زیباترین ما را و انفاق کننده‌ترین ما را ازدواج نموده‌ای این چنین عطا می‌‌کند)[[362]](#footnote-362).

پس دیدید که ام ابان در مورد حضرت علی چه گفت؟!؟؟ اگر حضرت عمر خشک است و به دنیا رغبتی ندارد و آنچنان خدایش را عبادت می‌کند که گویی او را با دو چشم خود می‌بیند... حضرت علی به گفته ام ابان همسرانش از او به جز همخوابی چیزی نمی‌بینند!!!!.

و حالا ما هم سخن ام ابان را وحی منزل گرفته و مانند شیعه‌ها فلسفه بافی کنیم و بگوییم:

﴿وَلَهُنَّ مِثۡلُ ٱلَّذِي عَلَيۡهِنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِ﴾ [البقرة: 228].

«و برای همسران (حقوق و واجباتی) است (که باید شوهران ادا بکنند) همانگونه که بر آنان (حقوق و واجباتی) است که (باید همسران اداء بکنند) به گونه‌ای شایسته».

و بگوییم: حضرت علی به همسران خود نمی‌رسیده و حقوق آنها را ادا نمی‌کرده و این خلاف امر الهی است و ....[[363]](#footnote-363).

و آقای قزوینی با کمال حماقت آدرس به کتاب بلاذری و ابن قتیبه و.. داده‌است. بد نبود تمام ماجرا را می‌خواندند! که آنها اینگونه نوشته‌اند:

ابن قتیبه و بلاذری: «خطب عمر بن الخطّاب أمّ أبان بنت عتبة بن ربيعة بعد أن مات عنها يزيد بن أبي سفيان، فقالت: لا يدخل إلا عابساً ولا يخرج إلا عابساً، يغلق أبوابه ويقلّ خيره..... وخطبها عليّ، فقالت: ليس للنساء منه حظّ إلا أن يقعد بين شعبهن الأربع لا يصبن منه غيره»[[364]](#footnote-364).

عمر بن الخطاب از ام ابان دختر عتبه بن ربیعه بعد از وفات شوهرش یزید بن ابی سفیان خواستگاری کرد، ام ابان گفت: وی هنگام ورود و خروج چهره‌اش گرفته است درب‌هایش را می‌‌بندد و خیرش کم است .... سپس علی از وی خواستگاری کرد گفت زنان به جز همبستری دیگر حقی از وی ندارند!!.

این هم یک نمونه از کاربرد قیچی شیعه‌ها بود!!.

ابن عبدالبر و ابن اثیر این خواستگاری‌ها را ذکر کرده و اینگونه می‌نویسند:

«أم أبان بنت عتبة بن ربيعة بن عبد شمس بن عبد مناف لـما قدمت من الشام خطبها عمر وعلي والزبير، وطلحة، فأبت من كل واحد منهم إلا طلحة، فتزوجها طلحة بن عبيد الله لا أعلم له رواية»[[365]](#footnote-365).

ابن حجر: «أم أبان بنت عتبة بن ربیعة بنت عبد شمس العبشمیة خالة معاویة.قال أبو عمر: لما قدمت من الشام خطبها عمر وعلی والزبیر وطلحة فأبت إلا من طلحة فتزوجها. لا أعلم لها روایة»[[366]](#footnote-366).

شبهه: امتناع دختر ابو بكر از ازدواج با عمر به خاطر اخلاق تند او:

مطابق نقل ابن عبدالبر، امّ‌كلثوم دختر ابوبكر به خواهرش عایشه گفت:

تو مى‌خواهى من به ازدواج كسى درآیم كه تندخویى و سخت‌گیرى او را در زندگى مى‌دانى؟!.

سپس افزود: به خدا سوگند اگر مرا به این كار وادار كنى، كنار قبر رسول خدا مى‌روم و آنجا (به عنوان اعتراض) فریاد خواهم كشید.

مى‌بینیم كه حتى دختر كم سنّ و سالى همانند امّ‌كلثوم دختر ابوبكر، با آن كه عمر، هم خلیفه مسلمین است و هم با پدرش ابوبكر بسیار دوست و همراه بود، ولى حاضر به ازدواج با وى نمى‌شود.

حال چگونه امكان دارد كه امیر مؤمنان این ویژگى اخلاقى عمر را نادیده بگیرد و دختر خردسالش به دست او بسپارد؟

جواب:

در بالا ثابت شد که ماجرای خواستگاری حضرت عمر از ام کلثوم بنت صدیق ب جعلی است و بسیار بعید است که دختر3 یا 4 ساله چنین حرف‌هایی بزند!!.

و چه راست گفت، پیامبر آنجا كه فرمود: «إِذَا لَمْ تَسْتَحِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ»[[367]](#footnote-367). «هرگاه شرم نكردى، هرچه كه بخواهى انجام ده!».

شبهه: عمر همسرش را كتك مى‌زد:

یكى از ویژگی‌هاى اخلاقى خلیفه دوم این بود كه همواره زنانش را كتک مى‌زد. ابن ماجه قزوینى در سنن خود كه یكى از صحاح سته اهل سنت است مى‌نویسد:

از اشعث بن قیس نقل شده است كه گفت:

شبى مهمان عمر بودم نیمه‌هاى شب دیدم همسرش را كتک مى‌زند، برخاستم و او را از كتک زدن همسرش منع كردم. هنگامى كه به بسترش برگشت گفت:

اى اشعث! جمله‌اى از رسول خدا شنیده‌ام، آن را به خاطرت بسپار (آن جمله این است): كسى حق ندارد از مرد بپرسید كه چرا همسرت را كتک مى‌زنى.

شبیه همین روایت در مسند احمد بن حنبل نیز موجود است.

آیا هیچ عاقلى حاضر مى‌شود دخترش را به كسى بدهد كه مى‌داند او دخترش را كتک خواهد زد؟

با این وضعیت اخلاقى عمر، چگونه ممكن است امیرمؤمنان دخترش را به چنین فرد خشن و بد اخلاق بدهد و با تن دادن به این ازدواج اسباب آزار و اذیت روح رسول خدا و حضرت زهرا سلام الله علیهما را فراهم كند؟

جواب:

آلبانی در کتاب صحیح وضعیف سنن ابن ماجه و در زیر همین روایت می‌نویسد: ضعیف، الإرواء (2034)، الضعیفه (4776) ضعیف الجامع (6218) و همچنین در سنن ابن ماجه که آقای قزوینی آدرس داده‌اند نیز، محقق نوشته‌اند: قال الشیخ الألبانی: ضعیف[[368]](#footnote-368) و نیز به مسند امام احمد بن حنبل آدرس داده‌اند که در آن، از قول محقق این چنین نوشته شده: تعلیق شعیب الأرنؤوط: إسناده ضعیف[[369]](#footnote-369) و همینطور به کتاب احادیث المختاره مقدسی آدرس داده‌اند که ایشان نیز نوشته: «إسناده ضعیف».

برای تفصیل بیشتر مراجعه کنید به کتاب النافلة في الأحادیث الضعیفة والباطلة[[370]](#footnote-370).

و شاید شیعه بگوید: این روایت در کتاب شما موجود است به ما چه!!! در جواب می‌گویم: اگر بنا به این است ما می‌توانیم از کتب شیعه چنین روایاتی و بدتر از این را استخراج کنیم. مثلاً:

در الامالی شیخ طوسی و.... از قول حضرت فاطمه ل خطاب به سیدنا علی آمده:

«يا ابن أبي طالب! اشتملت مشيمة الجنين وقعدت حجرة الظنين»[[371]](#footnote-371). «ای فرزند ابو طالب! خلق خوی انسان در تو نیست! و اینک متهم وغیر قابل اعتماد هستی!».

حال مانند شیعه‌ها نتیجه بگیریم که: حضرت علی تا آن حد فاطمه را ناراحت کرده بود که او علی را آدم نمی‌داند!!!!.

و روایت دیگری که آقای كلینی در فروع آورده است كه:

«حضرت زهراء- سلام الله علیها- از ازدواجش با علی راضی نبود! چون پدرش داخل خانه گردید دید كه گریه می‌كند فرمود: «ما يبكيك؟ فوالله لو كان في أهلي خير منه ما زوجتكه، وما أنا زوجتك ولكن الله زوجك» «چرا گریه می‌كنی بخدا قسم اگر در فامیل من بهتر از او كسی را پیدا می‌‌كردم او را دامادم می‌‌كردم، من ترا به زنی او نداده‌ام خداوند ترا به زنی او داده‌است»[[372]](#footnote-372).

اربلی: پس از ازدواج كه حضرتش با بریده نزد حضرت زهراء (س) رفتند تا پدرش را دید چشمانش اشک آلود شد حضرت فرمودند: «ما يبكيك يا بنية؟ قالت: قلة الطعام وكثرة الهم وشدة السقم»[[373]](#footnote-373). «دخترم !چرا گریه می‌‌كنی؟ فرمود: بدلیل قلّت طعام، و كثرت ناراحتی‌ها و شدت غمها».

و در روایت دیگری هست كه فرمود: «والله لقد اشتد حزنی اشتدت فاقتی وطال سقمی». «بخدا قسم ناراحتی‌ام شدت گرفته ،تنگدستی‌ام زیاد شده،وبیماری‌ام طولانی گردیده است»[[374]](#footnote-374).

که البته در کذب بودنشان شکی نیست.

شبهه: عدم كفائت ديني عمر با ام كلثوم:

طبق نظر اهل سنت، رعایت كفائت دینى نیز یكى از شرائط ازدواج است.

أبو طالب مكى به نقل از سفیان ثورى مى‌نویسد:

ثورى مى‌گفت: هنگامى كه مردى خواستگارى كرده و بگوید كه این زن چقدر مال دارد، بدانید كه او دزد است! و به او دختر ندهید!.

همچنین به بدعت‌گذار و به فاسق و ستمگر، و شارب خمر و رباخوار نباید دختر داد.

اگر كسى چنین كند، دین خویش را نابود كرده و رحم خویش را قطع كرده و سرپرستى دختر خویش را به خوبى انجام نداده است، زیرا او نیكى به این دختر را ترک كرده است! اینها همتاى دختر آزاد مسلمان عفیف نیستند!.

ابن قدامه مقدسى، برترین فقیه حنابله تصریح مى‌كند كه «كفائت دینی» در ازدواج شرط است و فاسق نمى‌تواند با عفیفه ازدواج نماید. و سپس به نقل از احمد بن حنبل مى‌نویسد كه هیچ قومى با بنى‌هاشم كفو نیستند و نمى‌توانند با آن‌ها ازدواج نمایند:

همتا كسى است كه دین دار و صاحب رتبه باشد، به همین سبب فاسق همتاى زن عفیف نیست، زیرا شهادت فاسق مردود است...

و از احمد بن حنبل نقل شده است كه غیر قریشى، كفو قریشى نیست، و غیر بنی‌هاشمى، كفو بنی‌هاشمى نیست، زیرا رسول خدا فرمودند: خداوند من را از كنانه از نسل اسماعیل برگزید، و از میان كنانه قریش را برگزید و از میان قریش بنى‌هاشم را برگزید و از میان بنى‌هاشم من را برگزید.

روایت مورد استدلال ابن قدامه را مسلم نیشابورى در صحیحش از وَاثِلَةَ بن الْأَسْقَعِ از رسول خدا ، نقل كرده است.

جواب:

خب که چه؟ اجماع اهل سنت بر این است که برترین انسان‌ها بعد از پیامبران ابوبکر و عمر هستند. در مورد بنی‌هاشم و غیر بنی‌هاشم نیز قبلاً سخن رفت.

ترمذی از ابی سعید خدری اینگونه نقل می‌کند:

«أَبِى سَعِيدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : إِنَّ أَهْلَ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى لَيَرَاهُمْ مَنْ تَحْتَهُمْ كَمَا تَرَوْنَ النَّجْمَ الطَّالِعَ فِى أُفُقِ السَّمَاءِ وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ مِنْهُمْ وَأَنْعَمَا»[[375]](#footnote-375). «از ابی سعید (الخدری) روایت شده که رسول الله گفت: اهل درجات العلیَ را اشخاصی که تحتشان هستند مثل نجم طالع در افق سماء رؤیت می‌‌کنند و ابا بکر و عمر از آنها (یعنی از اهل درجات العلیَ) هستند و افضلند».

اهل درجات العلی یعنی اشخاصی که دارای درجه و مرتبه علیا و بزرگ هستند و به قولی بلندمرتبه می‌‌باشند. رسول الله بیان می‌‌کند که تفاوت درجه این افراد با افراد معمولی به مقدار فاصله نجم تا سطح ارض است یا به قول عامیانه تفاوت آنها از آسمان تا زمین است. رسول الله می‌‌گوید که: در بین اهل درجات العلی نیز ابوبکر و عمر دارای درجه‌ای علیا هستند.

و ابن ماجه نیز نقل می‌کند که: «عَلِيّاً يَقُولُ: خَيْرُ النَّاسِ بَعْد رَسُولِ اللَّه ، أَبُو بَكْر. وَخَيْرُ النَّاسِ بَعْد أَبِي بَكْر عُمَر»‏[[376]](#footnote-376). «از علی بن ابی طالب روایت شده که گفت: بهترین مردم بعد از رسول الله ص، ابوبکر است و بهترین مردم بعد از ابی بکر، عمر».

و در کتب اهل تشیع نیز بسیار مانند آن موجود است که مجال نقل آنها نیست.

شبهه: امير مؤمنان ، خليفه دوم را فاجر، ستمگر، دروغگو، خيانتكار و... مى‌داند:

طبق سخن ابن قدامه، خلیفه دوم به هیچ وجه نمى‌تواند با دختر امیر مؤمنان ازدواج كند، چرا كه نه از بنى‌هاشم است و از نظر دینى شباهتى با امّ‌كلثوم دارد.

این كه از بنى‌هاشم نیست، جاى پرسش ندارد، اما دلیل این كه از نظر دینى نیز با امّ‌كلثوم همشأن نیست، روایات صحیح السندى در كتاب‌هاى اهل سنت آن را به اثبات مى‌رساند‌، هرچند كه ممكن است با وجود صحت سند، این مطالب را قبول نداشته باشند، اما این روایات در صحیح‌ترین كتاب‌های آن‌ها با سند صحیح نقل شده است و این اهل سنت هستند كه باید جوابگوی این مطالب باشند.

روایت اول (ظالم فاجر):

عبد الرزاق صنعانى با سند صحیح از خود خلیفه دوم نقل كرده كه خطاب به عباس و امیر مؤمنان گفت كه شما مرا فاجر مى‌دانید:

صنعانی: من بعد از ابوبكر دو سال حكومت كردم و روش رسول و ابوبكر را ادامه دادم، اما شما دو نفر مرا ستمگر و فاجر مى‌دانستید.

روایت دوم (كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا):

مسلم نیشابورى نیز به نقل از عمر بن الخطاب در صحیحش مى‌نویسند كه وى خطاب به امام علی و عمویش عباس گفت:

پس از مرگ ابوبكر،‌ من جانشین پیامبر و ابوبكر شدم، شما دو نفر مرا خائن، دروغگو حلیه‌گر و گناهكار خواندید.

این اعتقاد واقعى امیرمؤمنان نسبت به خلیفه اول و دوم بوده است، زیرا امیر مؤمنان گفتار خلیفه را انكار نكرد، هم چنین تعدادى از اصحاب بزرگ كه حضور داشتند همانند: عثمان بن عفان، عبد الرحمن بن عوف، زبیر بن عوام، سعد بن أبى وقاص و... این قضیه را انكار نكردند، بویژه این كه این سخن اواخر خلافت عمر بن خطاب انجام گرفته است و دلالت مى‌كند كه حضرت تا آن زمان بر این عقیده پایبند بوده است.

حال آیا امكان دارد كه شخص عاقل دختر نازنینش را به فردى دروغگو، خائن، حیله‌گر و گناهكار بدهد؟

طبق روایتى كه بخارى در صحیح‌ترین كتاب اهل سنت پس از قرآن، نقل كرده است، منافق چهار خصلت دارد: دروغگو، خائن، فریبكار و فاجر است. و طبق دو روایتى كه از كتاب‌هاى اهل سنت گذشت، تمام این چهار خصلت در خلیفه دوم بوده و امیرمؤمنان آن‌ها را تأیید كرده است:

بخاری: از پیامبر روایت شده است كه فرمود: علامت منافق سه چیز است، هنگامى كه سخن بگوید، دروغ مى‌گوید، و هنگامى كه وعده بدهد،‌ خلف وعده مى‌كند، و هنگامى كه به او اطمینان شود، خیانت مى‌كند!.

از رسول خدا روایت شده است كه فرمودند چهار علامت است كه اگر در كسى باشد او منافق خالص است! و اگر كسى یكى از آن‌ها را داشته باشد، در او یكى از علامت‌هاى نفاق است مگر آنكه این خصوصیت را ترک كند، هنگامى كه به او اطمینان مى‌شود خیانت مى‌كند، و هنگامى كه سخن بگوید، دروغ مى‌گوید، و هنگامى كه پیمان ببندد، حیله مى‌كند، و هنگامى كه دشمنى كند، مرتكب فجور مى‌شود!.

پس طبق روایاتی كه در كتاب‌های اهل سنت با سند صحیح نقل شده است، خلیفه دوم این ویژگی‌ها را داشته است، بنابراین از آن‌ها می‌‌پرسیم كه آیا منافق مى‌تواند همشأن دختر رسول خدا باشد؟

طبق این روایات كه اهل سنت آن را نقل كرده‌اند، خلیفه دوم همشأن امّ‌كلثوم نیست و نمى‌تواند با او ازدواج كند.

جواب[[377]](#footnote-377)

قبل از جواب، بیایید روایت را بصورت کامل ببینیم:

مالک بن اوس روایت می‌‌کند که عمر بن خطاب کسی را به دنبالم فرستاد که بیا!پس آمدم در حالیکه در وسط روز، او را در خانه اش یافتم که بر تختش، بر روی حصیری از برگ خرما، نشسته بود و بر بالشِ چرمی تکیه داده بود.پس بمن گفت ای مالک! بعضی از اهل قبیله تو را، فقر به پیش من کشاند و برایشان مقداری طعام اختصاص دادم، بگیر و بینشان تقسیم کن.گفتم اگر کسی دیگر غیر از من را مامور این کار می‌کردید، گفت ای مالک بگیرش!پس در این اثناء برقا آمد و گفت: ای امیر المؤمنین آیا به عثمان و عبدالرحمن بن عوف و زبیر و سعد اجازه دخول می‌دهید؟ فرمود: بله پس آنها داخل شدند. بعد باز آمد که آیا به عباس و علی اجازه دخول می‌دهید؟گفت بله بیایید. و آن دو داخل شدند و عباس (عموی حضرت علی) فوراً گفت: ای امیر المومنین بین من و این دروغگو، گناهکار، پیمان شکن، و خائن قضاوت کن (منظورش علی بود! و بر سر مساله فدک با هم نزاع داشتند).

حاضرین در مجلس گفتند: بسیار خوب ای امیرالمومنین بین آنها قضاوت کن و به آنها رحم کن!.

عمر به حاضرین گفت: قسم می‌دهم شما را به خدایی که با اجازه او آسمانها و زمین پا برجاست. آیا اطلاع دارید که رسول الله فرمود: (ما انبیاء از خودمان ارث باقی نمی‌گذاریم و چیزی که از ما ماند جزء صدقات است)؟ گفتند: بله.

پس رو به عباس و علی کرد و گفت: قسم می‌دهم شما را به خدایی که با اجازه او آسمان‌ها و زمین پا برجاست. آیا اطلاع دارید که رسول الله فرمود: (ما انبیاء از خودمان ارث باقی نمی‌گذاریم و چیزی که از ما ماند جزء صدقات است)؟ آندو گفتند: بله.

پس عمر گفت:الله به پیامبرش، ویژگی‌هایی داد که به احدی غیر از او نداد و الله فرمود:

﴿مَّآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ﴾ [الحشر: 7].

« آنچه را خداوند از اهل این آبادیها به رسولش بازگرداند، آن مال خدا و رسول است».

راوی می‌‌گوید یادم نمی‌آید که آیا آیه ما قبلش را نیز تلاوت کرد یا نه.

عمر در ادامه گفت: پس رسول الله بین شما مال بنی نضیر را تقسیم کرد قسم به الله که کسی را بر شما در این مال مقدم نمی‌دانم و تا وقتیکه این مال هست آنرا از شما نمی‌گیرم و رسول الله از آن خرج یکسال را بر می‌داشت و باقی را به بیت المال می‌داد.

پس عمر گفت: آیا این را می‌دانید؟ گفتند بله.

پس عمر گفت: وقتی رسول الله وفات کرد ابوبکر گفت: من مسئول کارهای رسول الله هستم، پس شما دو نفر (علی و عباس) آمده‌اید تا میراث پسر برادرت (رسول الله ) و (تو ای علی) میراث زنت را از پدرش، طلب کنید، پس ابوبکر از پیامبر نقل کرده که پیامبر فرمود،ما انبیاء از خودمان ارث باقی نمی‌گذاریم جز صدقه.

پس شما دو نفر (علی و عباس) نظرتان این بود که ابوبکر دروغگو، گناهکار، پیمان‌شکن و خائن بود،و خدا می‌داند که او راست گفت،و تابع حق بود، پس چون ابوبکر فوت کرد من ولی رسول الله و ولی ابوبکرهستم، اما نظر شما درمورد من بود که من دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خائن هستم ولی خدا می‌داند که من راست می‌گفتم و درستکار و راشد و تابع حق بودم.

تا تو ای عباس! با این علی آمدی و همه شما یک رای داشتید و گفتید مسئولیت و اراده مال فدک را به ما بده و گفتم اگر بخواهید به شما می‌دهم. اما به یک شرط!به شرط اینکه همانطور در آن دخل و تصرف کنید که رسول الله می‌کرد و با این شرط مال را از من گرفتید آیا اینطور نیست؟

عباس و علی گفتند بله!.

عمر گفت پس حالا آمدید بین شما دو نفر داوری کنم نه والله به غیر از این شرط تا روز قیامت بین شما قضاوت نمی‌کنم اگر شما از اداره فدک عاجز هستید پس آنرا به من برگردانید!.

------------------------

حالا ای مسلمانان!

آیا دیدید کار شیعه را که اول داستان را بریده و آخرش را هم بریده تا بحث علمی کند؟!!!.

حالا بیاییم و شرح این روایت را ببینیم!.

حضرت عمر از دعوای عباس و علی و از روش آن دو درباره مسئله فدک و از رفتار عباس و علی عصبانی شدند و انسان در حالت غضب حرفهای می‌زند و کارهایی می‌‌کند که در حالت عادی نه می‌گوید و نه می‌کند!.

حضرت موسی در حالت غضب، کلام الله را بر زمین کوبید و مو و ریش یک پیغمبر دیگر را به ناحق کشید و او را به زمین زد حالا بیاییم از این کوه بسازیم؟!

آری شیعه همیشه همیگونه عمل می‌کند و خجالت هم نمی‌کشد.

حضرت عمر عین حرف‌های عباس را که خطاب به علی گفته بود، تکرار کرد که نوعی کنایه است که شما از اول درباره این مال، از این حرف‌ها می‌زدید! در مورد من و ابوبکر هم می‌گفتید! عصبانیت عمر از این بود که حالا که فدک را به شما دادم چرا دعوایتان پایان نمی‌یاید؟!.

توجه کنید که عباس و علی این الفاظ به عمر نگفتند! بلکه حرف‌های عمر را در مجموع تایید کردند یعنی قبول کردند که نظر عمر از اول هم درباره فدک درست بود.

این به این می‌ماند که من دوستی را نصحیت کنم که این ماشین را نخر و او بخرد بعدش به پیش من بیاید و شکایت کند که ماشین این و آن عیب را دارد و من به او بگویم تو از اول مرا خر و دروغگو تصور می‌کردی؟ و نصیحت مرا قبول نکردی!.

و شیعه که نباید از این حرف اثبات کند که دوستم مرا خر و دروغگو می‌داند او که نگفته این زبان محاروه است، اما شیعه برای کوبیدن صحابه هیچ فرصتی را از دست نمی‌دهد!.

این اصطلاحات زبان است.

اما اگر یک یار پیامبر، به فارسی بگوید:پایم لعزید و زمین خوردم.

شیعه از لغزیدن نتیجه می‌‌گیرد که گناه کرد!!! و از زمین خوردن نتیجه می‌‌گیرد که این یار پیامبر آدمیزاد نیست عوض آنکه میوه و غذا بخورد زمین را می‌خورد!!!.

شیعه اگر خجالت می‌‌کشید هرگز این ایراد‌های بنی اسرائیلی را مطرح نمی‌کرد.

و انگهی اگر واقعاً آنها عمر را دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خائن می‌دانستند پس چرا برای قضاوت، به پیش او آمدند؟ مگر نه اینکه قاضی باید عادل و عالم و قادر و صادق و مورد قبول دو طرف (در اینجا حضرت علی و عباس) باشد؟[[378]](#footnote-378).

ما پنهان نمی‌کنیم که در یک مرحله ،در ابتداء، فاطمه و علی و عباس با ابوبکر درباره فدک مجادله کردند واستدلال ابوبکر را نپذیرفتند اما خیلی زود به اشتباه خود پی بردند و دیدند ابوبکر و بعد از او عمر، دارند به روش پیامبر حکومت می‌‌کنند.

و عمر، هنگامیکه اهل بیت گفتند: ما فدک را به روش رسول الله تقسیم می‌‌کنیم، مال را به آنها داد و دیگر از عمر چه می‌‌خواهید؟

اما اهل البیت باز خودشان آمدند که باز اختلاف داریم بین ما قضاوت کن!!.

چیزی که شیعه از درک آن عاجز است و تا عینک غلو را از چشم خود برندارد همچنان از درک آن عاجز خواهد ماند این است که علی و فاطمه معصوم نبودند آیا ندیدید در همین مجلس عباس عموی علی چگونه با عصبانیت علی را با کلماتی نا مناسب وصف می‌‌کند؟!!.

اصلاً عمر کلمات را از عباس عاریت گرفته که شما در بین خود که نه!! به ما هم همین برچسب‌ها را می‌زدید! و در روایت بخاری ح 4033 آمده که حضرت علی نیز عباس را سب کرد «فَاسْتَبَّ عَلِيٌّ وَعَبَّاسٌ» «پس علی و عباس همدیگر را دشنام دادند».

بعد اگر حدیث را از ما نقل می‌‌کنید خب عباس هم صریحاً به علی گفت دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خائن. و حضرت علی هم عموی خود را ناسزا گفت (که الفاظش در روایت ذکر نشده).

حالا ما مثل شما این کلمات را دلیل بگیریم که عباس عموی علی بود و علی عباس را آزار داد و پیامبر فرمود که عمو جای پدر است آیا پس نتیجه بگیریم که علی با آزار عباس مردی را که بمنزله پدرش بود را آزار داده و پس یعنی رسول الله را آزار داده؟؟!!.

با این روش باور نمی‌کنم که شیعه راه را پیدا کند!.

در ضمن خود حضرت علی در مورد این آیه:

﴿فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّن كَذَبَ عَلَى ٱللَّهِ وَكَذَّبَ بِٱلصِّدۡقِ إِذۡ جَآءَهُۥٓۚ أَلَيۡسَ فِي جَهَنَّمَ مَثۡوٗى لِّلۡكَٰفِرِينَ ٣٢ وَٱلَّذِي جَآءَ بِٱلصِّدۡقِ وَصَدَّقَ بِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُتَّقُونَ ٣٣﴾ [الزمر: 32-33].

یعنی: «چه كسى ستمگرتر از آن كسى كه بر خدا دروغ مى‏بندد و راستى و حقیقت را كه (پیامبر) نزد او آورد، تكذیب مى‏كند؟ آیا منزل و جایگاه كافران در دوزخ نخواهد بود؟ و كسى كه با راستى و صداقت آمد (منظور پیامبر )، و كسى كه او را تصدیق داشته (منظور أبوبكر صدیق)، آنان همان پرهیزگاران واقعى هستند».

می‌فرماید: مراد از ﴿وَٱلَّذِي جَآءَ بِٱلصِّدۡقِ﴾ رسول خداست و مراد از ﴿ صَدَّقَ بِهِ﴾ أبوبكر صدّیق است كه او را تصدیق نمود»[[379]](#footnote-379).

چگونه ممکن است خلاف سخن خود که در تفسیر آیه قرآن عرض کرده حضرت صدیق را کاذب بداند! ( هذا بهتان عظیم)

و در مورد این روایت چه می‌گویید؟: عروه بن‏عبداللّه از امام باقر درباره تذهیب شمشیر با طلا پرسید: آیا درست است؟ فرمود: هیچ اشكالى ندارد، زیرا أبوبكر صدّیق، شمشیرش را با طلا تذهیب كرده بود.. عروه مى‏گوید: گفتم: تو مى‏گویى: صدیق؟! فرمود: آرى! صدّیق! و هر كس به او صدّیق نگوید، سخن خدا را در دنیا و آخرت، تصدیق نكرده است!» یا خدا در دنیا و آخرت سخنش را تصدیق نمی‌کند![[380]](#footnote-380).

و «بحرانى» نیز در تفسیر خود از على‏بن إبراهیم روایت كرده كه گفت: «پدرم برایم از چند نفر بازگو كرده كه آنها از أبى‏عبداللّه شنیده‏اند كه فرمود: زمانى كه رسول خدا با أبوبكر در غار بودند، به او گفت: اى أبوبكر! انگار من كشتى جعفر و یارانش را كه بر آب دریا روان است، مى‏بینم! همچنین انصار را مى‏بینم كه متواضعانه و با قلبى سرشار از محبّت، به استقبال ما مى‏آیند و جلوى درب خانه‏شان چشم‏ به راه ما هستند! أبوبكر گفت: و تو آنها را مى‏بینى یا رسول اللّه؟! فرمود: آرى! أبوبكر گفت: آنها را به من نیز نشان بده! پس پیامبر بر چشمانش دست كشید و آنها را دید و سپس فرمود: به راستى كه تو صدّیق هستى»[[381]](#footnote-381).

می‌بینیم که هم محمد و هم حضرت علی و هم امام صادق و امام باقر ، هر چهار نفر او را صدیق می‌دانستند!! چگونه ممکن است کسی بر خلاف سخن رسول الله ابوبکر صدیق را کذاب بداند؟؟!

و اگر بگویید: حضرت علی ابوبکر و عمر را به خاطر فدک دروغگو می‌پنداشت ... خود روایت شما را رسوا می‌کند..

آنجا که آمده:آیا می‌دانید که رسول الله فرمود انبیاء ارث نمی‌گذارند[[382]](#footnote-382)؟؟ گفتند: بله........ و من بین شما مانند عمل رسول الله عمل می‌‌کنم آیا اینطور نیست؟ گفتند بلی...

چرا سیدنا علی او را تصدیق کرد؟؟ آیا عمل رسول خدا بر اساس دروغ بود؟؟

اگر علی در ابوبکر این صفات را می‌‌بینید مشخص می‌شود که علی معصوم نیست(که به حق هم نیست) وخطا می‌‌کند، زیرا ابوبکر درمقابل طلب فاطمه (ع) به حدیث صحیح استناد می‌‌کند که خیل عظیمی از اصحاب روایتش کردند ودر همین حدیث هم حضرت علی و عباس آن روایت را تایید می‌کنند،پس دروغگو خواندن حضرت ابوبکر آن هم در صورتی که خود آنها گواهی به صحت ادعایش می‌دهند نوعی سر در گمی است که از صاحت پاک آن حضرت به دور است.

ضمناً: چرا حرف‌های عباس در مورد علی را نمی‌بیند ولی در همان حدیث حرف‌های سوالی عمر برعلیه خودش را می‌‌بیند؟! یا تمام حدیث را قبول کنید یا ما را به حال خود مان بگذارید!.

امیدارم این شبهه را دیگر مطرح نکنید و عرض خود نبرید و زحمت ما روا مدارید!.

شبهه: شراب خواري خليفه، دليل بر عدم كفائت:

طبق نظر عالمان اهل سنت، دادن دختر به كسى كه شارب خمر است جایز نیست شارب خمر نمى‌تواند با دختر مسلمان كفو باشد و كسى كه این كار را انجام دهد، در حقیقت قطع رحم كرده است.

عبد الرزاق صنعانى كه استاد بخارى محسوب مى‌شود در المصنف مى‌نویسد:

عمر بن خطاب در سفر همراه مردى روزه دار بود، موقع افطار، مرد از مشک عمر كه در آن شراب بود و شتر آن را تكان داده بود نوشید و مست شد! عمر او را حد زد! آن مرد گفت: من از مشک تو نوشیدم!.

عمر در پاسخ گفت: من تو را به خاطر مست شدن حد زدم!.

ابن عبد ربه در عقد الفرید مى‌نویسد:

شعبى گفته است كه بیابانگردى، از مشک عمر نوشید و مست شد، و عمر او را حد زد، و حد زدن او به خاطر مست شدن بود و نه به خاطر نوشیدن شراب!.

حال پرسش ما از برادران اهل سنت این است اگر خلیفه دوم شارب خمر نبوده، شراب در مشک او چه مى‌كرده است؟ احتمالا چون این شخص مشک خلیفه را خالى كرده، بر او حد جارى شده است.

همان طور كه ملاحظه كردید، ما این روایات را از منابع اهل سنت نقل كردیم نه از منابع شیعه، لذا این اهل سنت هستند كه باید پاسخگوى این مسائل باشند.

جواب:

قبل از سخن در مورد این روایت باید گفت: این ماجرا از دو طریق نقل شده.

طریق اول: از طرف سعید بن ذی لعوه می‌‌باشد که مجهول الحال است و امام بخاری در مورد خود و روایتش می‌گوید: «سعید بن ذی لعوه عن عمر في النبیذ یخالف الناس في حدیثه، لا یعرف».

طریق دوم از سمت حسان بن مخارق است که او نیز مستور است و آلبانی در موردش می‌گوید: «حسان بن مخارق، فهو مستور لم يوثقه أحد غير ابن حبان».

گذشته از این هر دو راوی نام آن شخص اعرابی را ذکر نکرده‌اند و این نیز خود بر جرح روایت می‌‌افزاید.

و اما متن روایت:

باید پرسید: از کجای این روایت شراب خواری حضرت عمر (خاکم به دهان) ثابت می‌شود؟؟ حضرت عمر خودشان شخصی را که مست شد! حد می‌زند، آنوقت خودش شراب خوار است؟؟!!! آن هم عمری که به خاطر مست شدن، پسرش را آنقدر تازیانه می‌زند که در زیر آن بمیرد؟؟[[383]](#footnote-383).

خدا وند می‌فرماید:

﴿لَّوۡلَا جَآءُو عَلَيۡهِ بِأَرۡبَعَةِ شُهَدَآءَۚ فَإِذۡ لَمۡ يَأۡتُواْ بِٱلشُّهَدَآءِ فَأُوْلَٰٓئِكَ عِندَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡكَٰذِبُونَ ١٣﴾ [النور: 13].

«چرا نمی‌بایست آنان چهار شاهد حاضر را بیاورند تا بر سخن ایشان گواهی دهند؟ اگر چنین گواهانی را حاضر نمی‌آوردند، آنان برابر حکم خدا دروغگو هستند».

پس ای دروغگو ! کجاست آن 4 شاهد تو؟؟ آقای مثلاً آیت الله!! اگر عمر خودش شارب خمر بود! که آن مرد عرب، شاکی می‌شد و استدلالی چون استدلال شما را می‌کرد!.

وانگهی در متن روایت، آن شربت را نبیذ[[384]](#footnote-384) گفته‌اند ولی آقای قزوینی با کمال پر رویی در ترجمه آن کلمه عامیانه شراب را به کار برده‌اند.

و اما نبیذ: از روایات صحیح ثابت است که خوردن نبیذ نه تنها حرام و مکروه نیست بلکه شربتی است که خود پیامبر از آن نوشیده‌اند و همینطور دیگر صحابه از جمله ابن عباسب. و ابن مسعود نیز آن را حلال دانسته است.

اما در این حلت اختلافاتی وجود دارد و قول اجماع آن است که خوردن نبیذ حرام نیست ولی اگر این خوردن به حدی باشد که باعث مست شدن باشد، آن وقت حد بر آن شخص جاری می‌شود، همانطور که استفاده تریاک به اندازه نیازدارویی[[385]](#footnote-385) چون ضرری ندارد، اشکالی ندارد ولی اگر استفاده از آن به اندازه‌ای باشد که موجب زیانهایی بر بدن گردد حرام و گناه است. ولی در مورد خمر اینگونه نیست و ذره‌ای از آن حرام و مستوجب حد است، حتی اگر ذره‌ای از آن را با چیزی خلط کنند نیز حرام است. این ادعای ما شبیه سخن عالم شیعی، " شیخ محمد حسن نجفی " است که در جواهر الکلام[[386]](#footnote-386) می‌گوید:

(به اختصار) در خمر کم و زیادش فرق نمی‌کند اگر یک جرعه از خمر هم بنوشد حد می‌‌خورد اما در نبیذ این جور نیست باید سکرآور باشد به قدری بخورد که مست بشود تا حد واجب شود و ما دیروز عبارت مرحوم صدوق را كه قائل به تفصیل بود مطرح كردیم. و روایتی نیز به این شکل نزد اهل تشیع موجو است: صحیحه‌ی ابی الصباح کنانی[[387]](#footnote-387) «عن ابی عبدالله » از امام سوال کردم چه نظر می‌‌دهید، اگر شارب نبیذ را دستگیرش کردند اما با خوردن نبیذ مست نشده بود. حكم چیست؟ (أيجلد قال لا) امام فرمود نه حد نمی‌خورد.

و دکتر سید سابق در کتاب فقه السنة خود به نقل از بدایة المجتهد ابن رشد اینگونه می‌نویسد:

و  اتفاق  كرده‌اند بر اینكه «نبیذ» خوردن مادامی‌ كه شدت طرب و مستی «خمر» در آن پدید نیاید حلال است چه  پیامبر  فرموده است‌: «فانتبذوا، وكل مسكر حرام» «از نبیذ استفاده ‌كنید  ولی  هر  چیزی‌كه  مست ‌كننده  باشد  حرام  است».

و ثابت شده است‌كه پیامبر  «نبیذ» می‌‌ساخت وآب میوه می‌گرفت و در روزهای دوم و سوم  آن را می‌ریخت‌. و درباره دو مسئله با هم اختلاف كرده‌اند، یكی در‌باره ظروفی‌كه در آنها «نبیذ» ساخته می‌شود و بعمل می‌آید. و دوم درباره ساختن «نبیذ» از دو چیز مانند دو نوع خرمای  «‌بسر»  و «‌رطب» و  «‌خرما»  و ‌مویز[[388]](#footnote-388).

بعد از این دو قول از دو عالم از دو فرقه، به جواب حضرت عمر توجه کنید که در جواب جبهه‌گیری مرد عرب می‌گوید: من تو را به خاطر مست شدن حد زدم. (نه به خاطر نبیذ خوردن)

پس اگر نبیذ حرام بود آن اعرابی جبهه نمی‌گرفت و حضرت عمر چنین استدلال نمی‌کرد.

ضمناً اگر نبیذ حکم خمر را داشت پس باید کسی که از آن استفاده کند فاسق محسوب شود و سخنانش را ترک گفت ولی می‌بنیم که یکی از بزرگ‌ترین راویان اهل تشیع نبیذ می‌نوشیده ولی نه تنها جرح نشده بلکه بر سر او هزاران مدحها می‌‌نهند.

این راوی که ابو حمزه ثمالی، ثابت بن دینار باشد. در کتب رجال اهل تشیع از او به عنوان اجلٌای اصحاب امامیه یاد شده. او کسی است که صدوق گواهی به عدالت او داده و نجاشی او را از بهترین اصحاب امامیه می‌داند و از امام رضا روایت می‌کنند که او گفت: «أبو حمزة الثمالی في زمانه كلقمان في زمانه» ابو حمزه ثمالی در زمانش مانند «لقمان» در زمان خودش است!!! و همینطور از امام صادق نقل می‌کنند که گفت: «أبو حمزة في زمانه، مثل سلمان في زمانه» «ابو حمزه در زمانش مانند سلمان فارسی در زمان خودش است»! و اما همین شخصی که شخصیتی همچون زراره و هشام در نزد اهل تشیع است نبیذ می‌نوشیده و استفاده می‌کرده است!!.

حال می‌پرسیم اگر شما نبیذ را همچون خمر می‌دانید پس باید ابوحمزه به علت فسق، جرح می‌شد و نه این همه مدح!!! چرا در سخن خود صادق نیستید؟؟

شیخ طوسی در مورد نبیذ می‌گوید:

«ولا بأس بشرب النبيذ غير الـمسكر، وهو أن ينقع التمر أو الزبيب ثم يشربه وهو حلو قبل أن يتغير»[[389]](#footnote-389).

و اما روایاتی که حلال بودن نبیذ را می‌رساند:

احمد از بكر بن عبداللَّه روایت نموده، كه اعرابی به ابن عباس ب گفت: چرا آل معاویه شربت آب و عسل مى‌دهند، و آل فلان شیر مى‌دهند، و شما شربت نبیذ مى‌دهید؟ آیا این بر اثر بخل تان است، یا نیازمندى دارید؟ ابن عباس پاسخ داد: نه ما بخیل هستیم و نه هم نیازمندى داریم، ولى پیامبر خدا روزى كه اسامه بن زید نیز در عقبش سوار بود، آمد و نوشیدنى خواست و ما از این - یعنى شربت نبیذ - به او دادیم، و او از آن نوشید و گفت: «خوب كردید، اینطور بسازید!»[[390]](#footnote-390).

از جعفربن تمام روایت است، كه گفت: مردى نزد ابن عباس ب آمد و گفت: درباره این آب كشمش كه براى مردم مى‌دهید چه فكر مى‌كنى؟ آیا این سنتى است، كه از آن پیروى مى‌كنید، یا اینكه این را از شیر و عسل بر خود آسانتر(ارزانتر) مى‌بینید؟ ابن عباس گفت: پیامبر خدا نزد عباس در حالى آمد كه وى به مردم نوشیدنى مى‌داد، و گفت: «به من نوشیدنى بده، آن گاه عباس كاسه‌هاى بزرگى از نبیذ را خواست، و كاسه اى از آن‌ها را براى رسول خدا داد و او نوشید، و گفت: «خوب كردید، اینطور بسازید!» ابن عباس مى‌گوید: بنابراین خوشم نمى‌آید كه این شربت نبیذ برایم به شربت عسل و شیر تبدیل شود، البته به خاطر قول رسول خدا ،: «خوب كردید اینطور بسازید»[[391]](#footnote-391).

در تفسیر عیاشى( از تفاسیر شیعه) از ابى الصباح از امام صادق نقل شده كه فرمود: من از آن جناب از «نبیذ» و «خمر» پرسیدم كه آیا هر دو به یک منزلت و هر دو حرامند؟ فرمود: نه، نبیذ به منزله خمر نیست، زیرا خداى تعالى خمر را حرام كرده چه كم باشد و چه زیاد، كما اینكه میته و خون و گوشت خوک كم و زیادش را حرام نموده، و رسول اللَّه از هر مشروبى مسكرش را تحریم كرده، و البته هر چه را كه رسول اللَّه تحریم كند خدا تحریم كرده است[[392]](#footnote-392).

پس همانطور که خواندیم خمر کم و زیادش حرام است ولی نبیذ تا به مستی نرسد مشکلی ندارد.

و مجلسی نیز در قسمتی از روایتی اینگونه می‌نویسد:

منافقی كه در مجلس حضور داشت، به امام رضا گفت: بعضى از شیعیان و دوستان شما نبیذ مى‌نوشند؟! حضرت فرمود: بعضى از اصحاب رسول اللّه نیز چنین بودند[[393]](#footnote-393).

نتیجه: صحت این روایت در هاله‌ای از ابهام است و در صورت صحت نیز باید گفت، ثابت نیست که حضرت عمر از آن نبیذ برای نوشیدن استفاده کرده آن هم در صورتی که محمد آن را حرام ندانسته بلکه از آن نوشیده است. پس از این روایت فقط و فقط کینه توزی اهل رفض مشهود است و لا غیر.

ضمناً: ما نیز می‌توانیم جوابی شبیه به جواب آقای قزوینی به ایشان بدهیم، اینگونه که بگوییم:

اگر حضرت عمر شارب خمر بود به هیچ وجه ممکن نبود، حضرت علی دخترش رابه او بدهد، پس شکی نیست که آن حضرت خلاف سنت و سیرت عمل نکرده‌اند و به همین دلیل نیز حضرت علی راضی به این وصلت شده‌اند.

شبهه: بدعت‌گذار با دختر عفيفه، كفو نيست:

طبق نظر عالمان اهل سنت، بدعت‌گذار در دین، با دختر مسلمان و عفیفه، كفو نیست و نمى‌تواند با او ازدواج كند.

از طرف دیگر، بدعت‌هاى خلیفه دوم در كتاب‌هاى اهل سنت و حتى در صحیح بخارى و مسلم كه از صحیح‌ترین كتاب‌هاى اهل سنت پس از قرآن هستند، به صورت گسترده نقل شده است.

محمد بن اسماعیل بخارى در صحیح خود مى‌نویسد:

از عبد الرحمن بن عبد‌القارى روایت شده است كه گفت: همراه با عمر در شبى از شب‌هاى ماه رمضان به مسجد رفتیم و مردم را دیدیم كه به صورت پراكنده و گروهى به صورت فرادا و گروهى به صورت جماعت نماز مستحبى مى‌خوانند!.

عمر گفت: به نظر من باید اگر همه را پشت سر یک امام جمع كنیم شایسته است! سپس همه را پشت سر ابى بن كعب آورد تا جماعت نماز بخوانند.

شبى دیگر با او به مسجد رفتیم، مردم همگى پشت سر یک نفر نماز مى‌خواندند.

عمر گفت این كار خوب بدعتى است! و عبادت در آخر شب، بهتر از این است كه اول شب عبادت كرده و آخر شب بخوابند.

بدعت‌هاى كه خلیفه دوم در اسلام بنیان‌گذار آن بوده، بیش از آن است كه در این مختصر بگنجد، طالبین مى‌توانند به كتاب [النص والإجتهاد](http://www.valiasr-aj.com/fa/page.php?frame=1&bank=maghalat&id=132) مراجعه كنند. مرحوم شرف الدین در این كتاب موارد متعددى از بدعت‌هاى خلفا را از منابع اهل سنت نقل كرده است.

جواب:

سال‌های سال است که بزرگانی چون ابن تیمیه و امام ذهبی و.. به این شبهه زنگ زده شیعیان جواب گفته‌اند ولی به روی مبارک نیاورده و باز هم طوطی وار آن را مطرح می‌کنند.

مختصر جوابی که در مورد تراویح می‌توان عرضه کرد این است که:

1- خود حضرت رسول اکرم اولین شخصی بوده‌اند که نماز تراویح را خوانده[[394]](#footnote-394) و کار کسانی را که اینچنین کرده‌اند تایید کرده است.

امام بخاری / در صحیح خودشان حدیث 2012 از ام المومنین عایشه نقل می‌کند که فرمودند:

رسول خدا یک بار در نیمه‌های شب (رمضان) از خانه بیرون شد و در مسجد شروع به خواندن نماز کرد. گروهی از مردم به ایشان اقتدا کردند و با یکدیگر در این مورد سخن گفتند و شب بعد عده زیادی جمع شدند و پشت سر آن حضرت نماز خواندند. ودر شب سوم جمعیت زیادتری جمع شدند و در شب چهارم کار بجایی رسید که نمازگزاران داخل مسجد جا نمی‌شدند ولی رسول خدا به مسجد نرفت تا این که وقت نماز فجر رسید. و بعد از نماز رو به مردم کرد و گفت: من از این که شما جمع شده بودید بی‌خبر نبودم ولی بیم آن می‌‌رفت که این نماز بر شما فرض گردد و آن گاه نتوانید از عهده‌ی آن برآیید. عائشه ل می‌‌گوید: بعد از آن تا روزی که رسول خدا چشم از جهان فرو بست قضیه به همین منوال بود. (یعنی نماز تراویح، با جماعت خوانده می‌‌شد و حکمش نسخ نشده بود).

و همچنین ابوذر روایت کرده است که رسول خدا سه شب از شب‌های لیلة القدر در ماه رمضان نماز نوافل را با ما با جماعت خوانده است[[395]](#footnote-395) و همچنین پیامبر با ابن عباس نماز تهجد را با جماعت خوانده است[[396]](#footnote-396).

و ابویعلى از جابر بن عبداللَّه ب روایت نموده، كه گفت: ابن بی كعب نزد رسول خدا آمد و گفت: اى رسول خدا، امشب چیزى انجام دادم - البته در رمضان - پرسید: «آن چیست اى ابى؟» گفت: زنانى در منزلم گفتند: نمى‌توانیم قرآن بخوانیم، بنابراین پشت سر تو نماز مى‌گزاریم، افزود: بنابراین برایشان هشت ركعت نماز خواندم و وتر هم به جاى آوردم، پیامبر بدان رضایت نشان داد و چیزى نگفت[[397]](#footnote-397).

پس ثابت شد که حضرت رسول نماز تراویح را به جا آورده‌اند و همینطور بر عمل ابن ابی کعب خورده نگرفته و نسبت به آن رضایت نشان دادند.

2- حضرت علی جدای از اینکه پشت سر آنها نماز تراویح را ادا می‌کردند، به همین شکل در مدت خلافت خودشان به آن پایبند بودند و آن را بر پا می‌داشتند و «عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ زِيَادٍ، قَالَ: مَرَّ عَلِيٌّ عَلَى الـْمَسَاجِدِ، وَفِيهَا الْقَنَادِيلُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ، فَقَالَ: نَوَّرَ اللَّهُ عَلَى عُمَرَ قَبْرَهُ كَمَا نَوَّرَ عَلَيْنَا مَسَاجِدَنَا»[[398]](#footnote-398). یعنی: «از اسماعیل بن زیاد روایت است كه گفت: وقتی علی بن ابی طالب در ماه رمضان بر مساجد عبور می‌کرد که در آن‌ها چراغ روشن می‌شد می‌فرمود: الله سبحانه و تعالی قبر عمر را روشن و نورانی گرداند همان‌گونه که مساجد ما را نورانی و روشن کرد».

و ابن شاهین از ابواسحاق همدانى روایت نموده، كه گفت: على ابن بى طالب در نخستین شب رمضان بیرون رفت: و دید كه چراغ‌ها روشن است و مى‌درخشد و كتاب خداوند تلاوت مى‌شود، فرمود: اى ابن خطاب! خداوند در قبرت نور و روشنایى بیاورد، چنانكه مساجد خداوند تعالى را به قرآن منور و روشن ساختى[[399]](#footnote-399).

و خطیب این را در امالى خود از ابواسحاق همدانى، و ابن عساكر از اسماعیل بن زیاد به معناى آن به اختصار، روایت كرده‌اند. چنانكه در منتخب الكنز (387/4) آمده است[[400]](#footnote-400).

شیخ الاسلام نیز می‌فرمایند[[401]](#footnote-401):

و اگر نماز تراویح بدعت بود هر آئینه علی آنرا در كوفه باطل می‌كرد. بلكه از علی روایت شده كه گفت خدا قبر عمر را نورانی كند چنانچه مساجد ما را بر ما نورانی كرد. و از عبدالرحمن السلمی روایت شده كه علی قراء را در ماه رمضان طلبید و امر كرد مردی از ایشان با مردم بیست ركعت نماز بخواند و علی وتر را با ایشان می‌‌خواند[[402]](#footnote-402) و از عرفجه ثقفی روایت شده كه علی بن ابی طالب به قیام ماه رمضان امر می‌كرد و برای مردان امامی و برای زنان امامی قرار می‌داد و من امام زنان بودم[[403]](#footnote-403).

3- حتی در زمان خلافت امیرالمومنین عمر قبل از اقدام حضرت نماز تراویح به جماعت خوانده می‌شد و این از روایتی که آقای قزوینی به آن استناد می‌کنند کاملاً مشهود است. چنانکه آقای قزوینی آن را اینگونه نقل کرده‌اند:

از عبد الرحمن بن عبد‌القارى روایت شده است كه گفت: همراه با عمر در شبى از شب‌هاى ماه رمضان به مسجد رفتیم و مردم را دیدیم كه به صورت پراكنده و گروهى به صورت فرادا و گروهى به صورت جماعت نماز مستحبى مى‌خوانند عمر گفت: به نظر من اگر همه را پشت سر یک امام جمع كنیم شایسته است! سپس همه را پشت سر ابى بن كعب آورد تا جماعت نماز بخوانند.

ملاحظه کردید که در همان موقع نیز عده‌ای از اصحاب نماز تراویح را به جماعت می‌خواندند ولی فقط خدا می‌داند که شیعه به کجا می‌رود!.

شیعه از این ناراحت است که حضرت عمر دو دستگی که بین اصحاب بوده را از بین برده و هر دو گروه (فرادا خوان و به جماعت خوان) را پشت سر یک امام گرد آورده و به آنها نظم بخشیده است!.

بعد از این سه بند که گذشت بر خواننده آشکار می‌شود که به جماعت خواندن نماز نافله از سیرت حضرت رسول ثابت است و سخن حضرت عمر که این نماز را بدعت حسنه‌ای خواندند به معنی ضلالت و گمراهی نیست بلکه خود کلمه بدعت در زبان عرب به معنی چیز نو و جدید است و حضرت عمر نیز از نو عملی را استوار گردانید که حضرت رسول به خاطر ترس از فرض شدن آن عمل بر امتش آن را ادامه ندادند. و ضمناً هیچ کدام از اصحاب نیز با آن مخالفت نکردند و همه به آن عمل کردند.و در صحیح مسلم آمده است که رسول الله فرمودند:

«مَنْ سَنَّ فِي الإِسْلاَمِ سُنَّةً حَسَنَةً، فَلَهُ أَجْرُهَا، وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ، مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْءٌ». «هركس در اسلام سنت حسنه‌ای زنده كند، پاداش آن و پاداش هركس به آن عمل كند، بدون این‌كه چیزی از پاداششان كم شود، به او داده می‌‌شود».

و این موضوع در مورد نماز تراویح نیز صدق می‌کند و ثواب و اجرش به مجدد آن، یعنی سیدنا عمر نیز می‌رسد.

و البته گذشته از همه این بحثها، مشهور است که حضرت رسول فرموده‌اند:

«فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِى وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الْمَهْدِيِّينَ الرَّاشِدِينَ تَمَسَّكُوا بِهَا»[[404]](#footnote-404).

«پس بر شما است (عمل به) سنت من و سنت خلفای راشدین المهدیین».

«حُذَيْفَةَ قَالَ كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِىِّ فَقَالَ: إِنِّى لاَ أَدْرِى مَا قَدْرُ بَقَائِى فِيكُمْ فَاقْتَدُوا بِاللَّذَيْنِ مِنْ بَعْدِى وَأَشَارَ إِلَى أَبِى بَكْرٍ وَعُمَرَ»[[405]](#footnote-405). «از حذیفه بن یمان روایت شده که گفت: نزد نبی نشسته بودیم که گفت: من نمی‌دانم که چقدر بین شما باقی می‌‌مانم پس به اشخاصی که بعد از من می‌‌آیند اقتدا کنید و اشاره کردبه ابی بکر و عمر».

\*\*\*\*\*\*\*

آقای قزوینی می‌گوید: حضرت عمر بدعت گزار بود و به همین دلیل هم کفو با سیده ام کلثوم نیست!

می‌گوییم: بله، حضرت عمر بدعت‌گزار بود!! و از جمله بدعت‌های او نماز تراویح می‌‌باشد!، معصیتی كبری و کفری صریح و واضح!! بدعتی که سی شب رمضان را 600 رکعت نماز بگزارد و هزاران سجده کند! آیا ظلم و معصیتی بالاتر از این همه نماز خواندن و این همه سجده آوردن به درگاه خداوند وجود دارد؟؟؟! از همه بدتر اینکه حضرت علی هم مجبور بودند همراه آنها آن همه نماز را بخواند و مرتکب این معصیت کبری شوند!و همینطور در مدت خلافت خودشان مردم را به آن دعوت کنند!!.

و یکی دیگر از بدعت‌های او آن است که مردم را از عبادت عظیم! و خیر بی‌حد! و ثواب لا منتهای متعه نهی کرد، عبادت و خیری که با یک بار متعه كردن مرتبه امام حسین حاصل می‌‌شود و از دوبار درجه امام حسن و از سه بار مرتبه حضرت علی و از چهار بار مرتبه حضرت رسول ![[406]](#footnote-406) آیا بدعتی بزرگ‌تر از این وجود دارد که مسلمانان را از انجام این کار پر فضیلت منع کنند؟ عملی که تا به آن حد سخت و دشوار بود که خود پیامبر و ائمه در طول عمر مبارک خودشان حتی یکبار هم نتوانستند به آن عمل کنند!.

این بود شمه‌ای از بدعت‌های حضرت عمر که با انجام آنها باعث شد که مردم مرتکب گناه بسیار شوند!، خصوصاً در ماه رمضان که 600 رکعت نماز و 1220 بار سجده به درگاه خداوند بیاورند و با این سجده‌ها! (لابد) آتش جهنم را برای خود بخرند! (نعوذ بالله)

اما عجیب است که ایشان اشهد «ان علیاً ولی الله» و سجده بر مهر و قمه زنی و بر سر و مغر خود کوبیدن و .... را بدعت نمیدانند ولی نماز تراویح که حضرت نبی اکرم و آل و اصحاب کرام به آن عمل کردند را بدعت می‌دانند.

تنها در مورد اشهد «ان علیاً ولی الله» یک نکته را عرض می‌کنم و آنهم قول عالم شیعی است که صدای او از دست این همه بدعت در آمده و می‌گوید:

ابن بابویه قمی:مفوضه كه لعن و نفرین خداوند بر آنان شود، به وضع اخبار پرداخته و در اذان این الفاظ «محمد و آل محمد خیر البریه» (دو بار) و در بعضی روایات، «أشهد أن علياً ولي الله» (دو بار) را اضافه كرده‌اند. و بعضی از آنان بجای «أشهد أن علياً ولي الله، أشهد أن علياً اميرالـمومنين» (دو بار) را اضافه كرده‌اند[[407]](#footnote-407).

و یا شهید ثانی که می‌گوید: ««ولا يجوز اعتقاد شرعية غير هذه» الفصول «في الأذان والإقامة كالتشهد بالولاية » لعلی »[[408]](#footnote-408). «جایز نیست که ما اعتقاد داشته باشیم به مشروعیت غیر از این فصول (منظور شهادتین است)در اذان و اقامه، از جمله: گواهی دادن به ولایت علی »!!.

در قرن ششم عالم شیعی، شیخ «عبدالجلیل قزوینی» نوشته است اوّلاً به مذهب شیعه اگرچه علی را نصّ و معصوم و بهتر از هر یک امّت می‌دانند، مذهب ایشان چنین است که اگر کسی در میان فصول بانگ (اذان) نماز بعد از شهادتین گوید «أشهد أن عليا ولي الله» بانگ نماز باطل باشد و با سر باید گرفتن[[409]](#footnote-409) و نام «علی» در بانگ نماز بدعت است و به اعتقاد کردن آن معصیت و گوینده آن در لعنت و غضب خدای باشد[[410]](#footnote-410).

فکر کنم همین مختصر برای رسوا شدن آقای قزوینی و هم تیمی‌هایشان کافی باشد و در مورد دیگر تهمت‌هایی که شیعیان مغرض به آن حضرت وارد کرده و می‌کنند، می‌توانید به کتب بسیاری که در جای جای آنها به این شبهات پرداخته‌اند مراجعه کنید و از جمله آن کتاب‌ها: کتاب سیمای صادق فاروق اعظم نوشته حاج عبدالله احمدیان (فصل نوزدهم) است و همچنین کتاب نقدی بر سیری در صحیحین از عبدالغنی شاهوزهی و همینطور منهج السنه شیخ الاسلام ابن تیمیه و ... .

از همه اینها که بگزریم ما مجبور به جواب دادن به شبهات فوق نبودیم و می‌توانستیم به راحتی در این مورد (کفو نبودن) بگوییم:

تمام ادله‌های شما بر باد است چونکه ازدواج آن دو برای ما عیان و اظهر من الشمس و ادله‌های شما بی‌پایه و سست است .چونکه اگر حضرت عمر (نعوذ بالله) شراب خوار و یا بدعت‌گزار و.... بودند حضرت علی هیچ وقت حاضر نمیشد دختر و عزیزه خود و پاره تن حضرت فاطمه ل را به ازدواج او در آورد. و بدون شک حضرت علی حضرت عمر را در شأن خانواده خود می‌دانسته که راضی به این وصلت شده‌اند.

البته همانطور که در ابتدای کتاب گفتیم آقای قزوینی به این روایت جعلی عمل می‌کنند که می‌گوید: هر چه موافق با اهل سنت بود را بگیرید که حق در آن است (فخذ بخلافه فإن الحق فيه[[411]](#footnote-411)) چنانچه از اما صادق نقل کرده‌اند که در مورد دو روایت متضاد گفتند: آنها را با روایات عامه (اهل سنت) مطابقت دهید، آنچه با روایات آنان مخالف بود به آن عمل كنید»[[412]](#footnote-412).

نکته: آقای قزوینی قصد داشتن با استفاده از بعضی روایات حضرت عمر را بدعت‌گزار و شراب خوار و.... معرفی کند تا بگوید: غیر ممکن است با این اوصاف حضرت علی حاضر شده باشد دخترش را به چنین شخصی بدهد!.

تعجب من از این است که چطور آقای قزوینی اینهمه خود را به دردسر انداخته و یک راست نگفته‌اند: عمر مادر ام کلثم و همسر حضرت علی را به قتل رسانده! پس غیر ممکن است که حضرت علی راضی به این وصلت شود.

به راستی چرا این موضوع را پیش نکشیدند؟؟ جواب خیلی واضح است چون آقای قزوینی می‌داند که اگر این موضوع را مطرح کنند ملت می‌گویند: بحث هم سر همین است، یعنی ما می‌گوییم حضرت عمر صدمه‌ای به حضرت فاطمه وراد نکرده و یکی از دلایل ما هم همین ازدواج است. والعجب از خدع و مکر اهل رفض!.

1- «محمّد بن يعقوب، عن علي بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن أبي العبّاس وعبيد بن زرارة، عن أبي عبدالله قال: كان رسول الله يزيد في صلاته في شهر رمضان، إذا صلّى العتمة صلّى بعدها، فيقوم الناس خلفه فيدخل ويدعهم، ثمّ يخرج أيضاً فيجيئون ويقومون خلفه فيدخل ويدعهم مراراً.قال: وقال: لا تصلّ بعد العتمة في غير شهر رمضان.محمّد بن الحسن بإسناده عن محمّد بن يعقوب، مثله».

2: ـ «وبإسناده عن علی بن حاتم، عن حمید بن زیاد، عن عبدالله1 بن أحمد النهیكی، عن علی بن الحسن، عن محمّد بن زیاد، عن أبی خدیجة، عن أبی عبدالله قال: كان رسول الله إذا جاء شهر رمضان زاد في الصلاة، وأنا أزید فزیدوا».

3: «محمّد بن یحیى قال: كنت عند أبی عبدالله ، فسئل: هل یزاد في شهر رمضان في صلاة النوافل؟ فقال: نعم، قد كان رسول الله یصلّی بعد العتمة في مصلاّه ویكثر، وكان الناس یجتمعون خلفه لیصلّوا بصلاته، فإذا كثروا خلفه تركهم ودخل منزله، فإذا تفرّق الناس عاد إلى مصلاّه فصلّى كما كان یصلّی، فإذا كثر الناس خلفه تركهم ودخل، وكان یصنع ذلک مراراً».

http://www.ansaaar.com/vb/showthread.php?t=80698

شبهه: محور هشتم: ازدواج با تهديد و زورگويي:

در كتاب‌هاى شیعه نیز روایاتى در این باب وجود دارد، اما با بررسى تک تک آن‌ها متوجه خواهیم شد كه این روایات نه تنها روابط دوستانه میان امیر مؤمنان با عمر بن خطاب را ثابت نمى‌كند، بلكه نشان‌دهنده روابط زور مدارانه و رسیدن به اهداف از راه توسل به زور مى‌باشد.

دو عالم از اهل سنت،طبرانی و هیثمی می‌نویسند: بعد از آن كه امام علی با عقیل، عباس و امام حسن مشورت كرد، عقیل مخالفت و به امام علی اعتراض كرد و گفت اگر این كار را انجام دهی، چنین و چنان می‌شود . امام علی به عباس فرمود:

«والله ما ذلك منه نصیحة ولكن درة عمر أحرجته إلى ما ترى». «به خدا سوگند! در سخن او خیری نبود، بلكه ترس از تازیانه عمر او را به آن‌چه می‌بینی واداشته است».

و نیز هیثمی و طبرانی نوشته‌اند كه وقتی عمر از مخالفت عقیل با خبر شد، گفت:

«ویح عقیل، سفیه أحمق». «وای بر عقیل، او سفیه و احمق شده است»[[413]](#footnote-413).

جواب:

سه خیانت در مورد این روایت انجام داده‌اند.

1- روایت را نصفه نقل کرده‌اند و با نقل کل روایت که در پایان خواهد آمد ایشان رسوا خواهند شد.

2- خواننده را به اشتباه انداخته‌اند . آنجا که می‌گویند، حضرت علی فرمود:بخدا در سخن او خیری نبود.

خواننده گمان می‌برد که در سخن حضرت عمر خیری نبوده است، بلکه حقیقت ماجرا و روایت اینگونه است که این سخن حضرت علی در مورد سخنان برادرش است و اصلاً حضرت عمر تکلم نکرده بودند که در مورد کلامش نظری داده شود.

3- در ترجمه متن نیز خیانتی کرده‌اند، آنجا که می‌نویسند: بلكه ترس از تازیانه عمر او را به آن‌چه می‌‌بینی واداشته است .

ایشان کلمه «دره» را در این قسمت به تازیانه معنی کرده‌اند در صورتی که دِرَّةَ عُمَرَ به معنی خیر و خوبی عمر می‌‌باشد همانطور وقتی که می‌گوییم: «لله درٌة»: خوبیهاى او از خداست یا «لا درٌ درٌة»: خیر او زیاد نشود... درٌة را به خیر و خوبی ترجمه می‌کنیم و نه به تازیانه!!.

گذشته از معنی کلمه «درٌة» از مضمون روایت نیز هیچ نشانه‌ای از جبر و زور بر نمی‌آید. چونکه:

تمام این حرف‌ها در جلو همه (علی و عمر و عقیل و..) گفته می‌شد. پس اگر «درة» را به معنی تازیانه بگیریم بسیار عجیب است که حضرت عمر چنین سخنی را بی‌جواب بگزارند!! و چطور می‌شود از یک طرف ترس و جبر باشد و از یک طرف حضرت علی علناً بگوید: من چون می‌ترسم راضی به این ازدواج می‌شوم؟!!.

مانند این است که یکی از علمای اهل سنت را در تلویزیون دعوت کنند ، بیننده‌ای زنگ بزند و بگوید: چرا اهل سنت با ولایت فقیه مخالف است و آیا شما ولایت فقیه را نوعی استبداد و دیکتاتوری می‌‌دانید؟؟ بعد عالم سنی بگوید: من چون از ولایت فقیه می‌‌ترسم نمی‌توانم به این سوالات جواب صریح بدهم و چون می‌‌ترسم می‌‌گویم که ما با ولایت فقیه مشکلی نداریم!!!!.

و همینطور سخن حضرت عمر خطاب به عقیل نیز به منزله شوخی و مزاح است زیر ایشان قبل از این سخن می‌خندند و در حین خنده و خوشحالی می‌گویند: عقیل احمق وسفیه شده است.

و اما متن روایت و رسوایی مدعی:

«أسلم مولى عمر قال: دعا عمر بن الخطاب علي بن أبي طالب فسارّه ثم قام علي فجاء الصفة فوجد العباس وعقيلاً والحسين فشاورهم في تزويج عمر أم كلثوم فغضب عقيل وقال: يا علي ما تزيدك الأيام والشهور والسنون إلا العمى في أمرك والله لئن فعلت ليكونن وليكونن لأشياء عددها. ومضى يجر ثوبه فقال علي للعباس: والله ما ذلك منه نصيحة ولكن درة عمر أحرجته إلى ما ترى أما والله ما ذاك رغبة فيك يا عقيل ولكن أخبرني عمر بن الخطاب يقول: سمعت رسول الله يقول: كل سبب ونسب منقطع يوم القيامة إلا سببي ونسبي. فضحك عمر وقال: ويح عقيل سفيه أحمق».

هیثمی گوید: «رواه الطبرانی ورجاله رجال الصحیح» [[414]](#footnote-414).

ترجمه: «اسلم غلام عمر می‌گوید: عمر علی را فرا خواند،سپس علی به صفه آمد و عباس و عقیل و حسین آن جا بودند پس علی با آنان (در مورد خواستگاری حضرت عمر ) مشورت کرد. عقیل خشمگین شد و (خطاب به برادرش حضرت علی ) گفت: به خدا سوگند که گذر زمان فقط کوری را در کارت ایجاد کرده،به خدا اگر انجام دهی چنین و چنان می‌شود و هرچیزی قدر و اندازه خودش را دارد.

حضرت علی رو به عباس ب می‌کنند و می‌فرمایند: به خدا سوگند که آنچه عقیل می‌گفت خیرخواهی نبود و بلکه این صلاحیت و خیر و خوبی (درٌه) عمر بود که باعث این عمل شد و این رغبتی نیست که تو (ای عقیل) نشان می‌دهی.

بلکه عمر به من خبر داد که پیامبر فرمودند: هر سبب و نسبی روز قیامت از بین می‌رود الا سبب و نسب من.

پس سیدنا عمر خندید و گفت: وای عقیل نادان و کم عقل است».

شبهه: مرحوم كلينى در كتاب كافى اين روايات را نقل مى‌كند:

1- هشام بن سالم از امام صادق نقل مى‌كند كه آن حضرت فرمود: زمانى كه عمر بن الخطاب از امّ‌كلثوم خواستگارى كرد، امیرمؤمنان به او فرمود: امّ‌كلثوم خردسال است. امام صادق مى‌فرماید: عمر با عباس ملاقات كرد و به او گفت: من چگونه ام، آیا مشكلى دارم؟ عباس گفت: تو را چه شده است؟ عمر گفت: از برادر زاده‌ات دخترش را خواستگارى كردم، دست رد بر سینه‌ام زد، قسم به خدا چشمه زمزم را پر خواهم كرد، هیچ كرامتى را براى شما نمى‌گذارم، مگر این كه آن را از بین ببرم، دو شاهد بر مى‌انگیزم كه او سرقت كرده و دستش را قطع خواهم كرد. عباس به به نزد امیرمؤمنان آمد، او را از ماجرا با خبر ساخت و از او درخواست كرد كه تصمیم در این باره را بر عهده او نهد، حضرت امیر نیز مسأله ازدواج را به عهده عباس گذاشت.

جواب:

اولاً: بهبودی (محقق "الکافی") این روایت را ضعیف می‌داند.

دوماً: در روایات شیعی ماجرایی طولانی نقل شده که در کل متضاد این ادعا است:

مجتهد شیعی،مولوی دلدار علی در عماد الاسلام می‌‌نویسد كه در كتب امامیه[[415]](#footnote-415) مروی است:

حق تعالی به پیغمبر خود امر فرمود كه در مسجد نبوی دروازه‌های خانه‌های صحابه هر قدر كه هستند همه بسته شوند، به جز دروازه خانه علی. بعد از چند روز حضرت عباس عم نبی عرض كرد: یا رسول الله دعا كن كه دروازه خانه من در مسجد گشاده شود. آنحضرت فرمود: این امر ممكن نیست. حضرت عباس عرض كرد كه برای میزاب من دعا كن. این درخواست حضرت عباس باجابت رسید و آنحضرت بدست مبارک خود میزاب حضرت عباس را بر سقف خانه نصب كرد آن میزاب تا سه سال در زمانه ی خلافت حضرت عمر قائم بود روزی آب ازان میزاب میریخت که بر لباس حضرت عمر ریخت! پس او امر كرد كه این می‌زاب از جای خود بركنده شود و به نهایت غیظ و غضب گفت:

اگر كسی این میزاب را باز اینجا قائم كند گردنش را می‌زنم!!. حضرت عباس در آن وقت بیمار بود لیكن در همان حالت بر فرزندان خود تكیه كرده بخدمت حضرت علی آمد و فریاد كرد كه مرا دو چشم بود یک رسول خدا و دیگری ذات تو. یک چشم من به حكم الهی رفت و یک باقی است. من نمی‌دانستم كه در حیات تو بر من این چنین ظلم خواهد شد؟ حضرت علی فرمود: ای عم بزرگوار به خانه خود به آرامی بنشین و ببین كه من چه‌ها می‌‌كنم!!.

«ثم نادي يا قنبر! علي بذي الفقار فتقلده ثم خرج إلى الـمسجد والناس حوله وقال: يا قنبر! اصعد ورد الـميزاب إلى مكانه فصعد قنبر فرده إلى موضعه وقال علي: وحق صاحب هذا القبر والـمنبر لئن قلعه قالع لأضربن عنقه وعنق الأمر له بذلك ولأصلبنهما في الشمس حتى ينفذ. فبلغ ذلك عمر بن الخطاب فنهض ودخل الـمسجد ونظر إلي الـميزاب وهو في موضعه، فقال: لا يغضب أحد أبا الحسن فيما فعله وتكفر عنه عن اليمين فلما كان من الغداة مضي علي بن ابي طالب إلى عمه العباس فقال له: كيف أصبحت يا عم؟ قال: بأفضل النعم ما دمت لي يا ابن اخي. فقال له: يا عم! طب نفسك وقر عينا فوالله لو خاصمني أهل الارض في الـميزاب لخصمتهم ثم لقتلتهم بحول الله وقوته ولا ينالك ضيم ولا غيم. فقام العباس فقبل بين عينيه وقال: يا ابن اخي! ما خاب من آنت ناصره. فكان هذا فعل عمر بالعباس عم رسول الله وقد قال في غير موطن وصية منه في عمه إن عمي العباس بقية الآباء والأجداد فاحفظوني فيه، كل في كنفي وأنا في كنف عمي العباس، فمن آذاه فقد آذاني ومن عاداه فقد عاداني، فسلمه سلمي وحربه حربي». ترجمه: «پس حضرت علی ندا داد ای قنبر ذوالفقار را بیاور. پس حضرت علی ذوالفقار را حمائل ساخت و به مسجد رفت و مردمان گرداگرد او بودند و فرمود كه ای قنبر، بالای سقف برو و میزاب را بر جای او قائم كن چنانچه قنبر بالا رفت و میزاب را بر جای او نصب كرد و حضرت امیر فرمود: سوگند بحق صاحب این قبر و منبر (یعنی حضرت رسول) كه اگر این میزاب را كسی بركند ضرور بالضرور گردنش خواهم زد و در آفتاب خواهم انداخت تا اینكه معدوم گردد. این خبر به عمر بن خطاب رسید پس برخاست و در مسجد درآمد و میزاب را دید كه در جای خود است گفت كه خیر نیست كه ابوالحسن را كسی در غضب آرد.

پس چون صبح شد علی بن ابی طالب بسوی عم خود عباس رفت و با او گفت چگونه صبح كردی ای عم؟ حضرت عباس گفت: در بزرگترین نعمتها صبح كردم ای برادرزاده ی من. حضرت علی فرمود: ای عم خوش دل و خنک چشم باش. قسم بخدا اگر درباره ی این میزاب جمیع مردمان روی زمین با من جنگ می‌نمودند من بر آنها غلبه می‌كردم و همه را بحول الله و قوته می‌كشتم و ترا هیچ رنج و غم نمی‌رسید. پس حضرت عباس برخاست و در میان دو چشم حضرت امیر بوسه داد وگفت: ای برادرزاده ی من، كسی كه مددگارش تو باشی او ناكام و نامراد نمی‌تواند شد.

پس این بود فعل عمر با عباس عم رسول الله حال آنكه حضرت رسول در مواقع متعدده بطور وصیت در حق عم خود فرموده بود كه عم من عباس از بقیه آبا واجداد من است لهذا در حق او خاطر مرا ملحوظ دارید. همه كسان در ظل من اند و من در ظل عم خود عباس هستم، كسی كه او را ایذا داد مرا ایذا داد و كسی كه با اوعداوت كرد با من عداوت كرد، صلح با او صلح با من است و جنگ با او جنگ با من، و به تحقیق عمر او را در سه مواقع ایذا داد كه آن هر سه مواقع ظاهر اند پوشیده نیستند از آن جمله قصه میزاب است. واگر عمر از حضرت علی خائف نبود هرگز میزاب را بر حال خود نمی‌گزاشت». «وقد آذاه عمر في ثلث مواطن ظاهرة غیر خفیة منها قصة الـمیزاب ولولا خوفه من علی لم یتركه علی حاله».

\*\*\*\*\*\*

وقتی در چنین ماجرای ساده‌ای حضرت علی شمشیر را از رو می‌بندند و اینچنین خشم گرفته و طلب شمشیر کرده و آماده جنگ با خلائق می‌شوند! (البته طبق روایت کذب شیعه) بسیار بعید است که در ماجرای به آن مهمی (تهدید خودش و عمویش) دست روی دست بگزارند و دختر عزیز خود را تسلیم کنند! مگر در روایت بالا در مورد عموی خود نمی‌گوید: هر که با او دشمنی کند، با من دشمنی کرده و مگر حضرت عمر را تهدید نمی‌کند که اگر میزاب را از جایش بکند( و خاطر عمویش را مکدر کند) او را خواهد کشت؟ و مگر شما نمی‌گویید که حضرت عمر از علی می‌ترسید؟

چگونه زمانی که حضرت عمر هر دوی آنها را تهدید می‌کند آن هم به آن شدت، او دست روی دست می‌گزارد و از آن عجیب‌تر دختر خود را تقدیم او می‌کند! ولی در ماجرای به آن کم اهمیتی (میزاب) آن همه غیض و غضب می‌کنند و آنچنان تهدید و ارعاب می‌نمایند؟؟؟.

همه اینها با ادعا و روایت شما در تضاد است. پس لطف کرده و موضع خود را مشخص کنید.

باز هم در روایت دیگری كه مجلسی[[416]](#footnote-416) آورده چنین تناقضی پیداست: «ابووائل نقل مى‌كند، روزى همراه عمربن خطاب بودم، عمر برگشت، ترسناک به عقب نگاه كرد.

گفتم: چرا ترسیدى؟ گفت: واى بر تو! مگر شیر درنده، انسان بخشنده، شكافنده صفوف شجاعان و كوبنده طغیان‌گران و ستم پیشگان را نمى‌بینى؟ گفتم: او على بن ابى طالب است.  
گفت: شما او را به خوبى نشناخته‌اى! نزدیک بیا از شجاعت و قهرمانى على براى تو بگویم، نزدیک رفتم، گفت:- در جنگ احد، با پیامبر پیمان بستیم كه فرار نكنیم و هر كس از ما فرار كند، او گمراه است و هر كدام از ما كشته شود، او شهید است و پیامبر سرپرست اوست. هنگامى كه آتش جنگ، شعله ور شد، هر دو لشكر به یكدیگر هجوم بردند ناگهان! صد فرمانده دلاور، كه هر كدام صد نفر جنگجو در اختیار داشتند، دسته دسته به ما حمله كردند، به طورى كه توان جنگى را از دست دادیم و با كمال آشفتگى از میدان فرار كردیم. درمیان جنگ تنها ایشان ماند. ناگاه! على را دیدم، كه مانند شیر پنجه افكن، راه را بر ما بست، مقدارى ماسه از زمین بر داشت به صورت ما پاشید، چشمان همه ما از ماسه صدمه دید، خشمگینانه فریاد زد! زشت و سیاه باد، روى شما به كجا فرار مى‌كنید؟ آیا به‌سوى جهنم مى‌گریزید؟ ما به میدان برنگشتیم بار دیگر بر ما حمله كرد و این بار در دستش ‍ اسلحه بود كه از آن خون مى‌چكید! فریاد زد:- شما بیعت كردید و بیعت را شكستید، سوگند به خدا! شما سزاوارتر از كافران به كشته شدن هستید. به چشم‌هایش نگاه كردم، گویى مانند دو مشعل زیتون بودند كه آتش از آن شعله مى‌كشید و یا شبیه، دو پیاله پر از خون. یقین كردم به طرف ما مى‌آید و همه ما را مى‌كشد! من از همه اصحاب زودتر به سویش شتافتم و گفتم: اى ابوالحسن! خدا را! خدا را! عرب‌ها در جنگ گاهى فرار مى‌كنند و گاهى حمله مى‌آورند، و حمله جدید، خسارت فرار را جبران مى‌كند.

گویا خود را كنترل كرد و چهره اش را از من برگردانید. از آن وقت تاكنون همواره آن وحشتى كه آن روز از هیبت على بر دلم نشسته، هرگز فراموش نكرده ام!».

اندكی بیاندیشید،كسی كه از حضرت علی چنان می‌ترسیدكه به مجرد دیدنش حواس او باخته می‌شد، آیا چنین شخصی می‌تواند دختر آن جناب را غصب كند و تخویف و تهدید نماید؟[[417]](#footnote-417)

سوماً: آیا کسی غیر از دیوث را می‌شناسید که ناموسش را بدهد تا جانش و آبرو و یا منسبش را از دست ندهد؟ آیا خود مدعی حاضر است دختر خود را قربانی کند؟ آن هم به دامادی کسی که دشمن خودش و از بداخلاقترین آدمها و در عین حال کافر و مرتد است؟؟ (نعوذ بالله)

آن هم زمانی که طبق عقیده مسلمانان، ازدواج و همخوابی با چنین فردی (کافر و مرتد) همانند زنای واضح است!.

شما حضرت عمر را دشمن آل علی می‌دانید (ناصبی) و از امام صادق نیز در مورد ازدواج با ناصبی سوال شد و او در جواب گفت: «لا والله ما یحل»[[418]](#footnote-418).

پس باید بدون شک گفت: حضرت علی (زبانم لال) از دیوثترین دیوث‌ها بوده! زیرا حاضر می‌شود دخترش زنا کند و او دم نزند! آن هم به این خاطر که او را تهدید کرده‌اند که دستش را قطع و مقام عمویش را از او می‌گیرند!! اعوذ باالله من هذه الافتری.

\* بالفرض، دختری که با سیدنا عمر ازدواج کرده دختر فاطمه و حتی دختر حضرت علی نبوده، بلکه یکی از فرزند خواندگان و تربیت شدگان دست وی بوده است، در این صورت نیز موضوع به همان شکل است، زیرا او وصلت بین یک مسلمان و یک کافر را برقرار کرده است که به اجماع مسلمین حرام و همخوابی با او به مثابه زنا می‌‌باشد.

چهارماً: همانطور که قبلاً نیز گفتیم، مجلسی معترف است که: «تارة یروی أنه کان عن اختیار وإیثار» یعنی: «گاهی روایت شده که این ازدواج از روی اختیار و ایثار انجام گرفته است»!![[419]](#footnote-419).

پس این اعتراف آقای مجلسی نیز عکس این روایت شماست.

پنجماً: شما در شبهه خود به صورت خنده داری عرضه داشتید که این ازدواج خلاف سنت نبوی است! (که جوابش گذشت) ما نیز به همان شیوه استدلال شما می‌توانیم بگوییم که:

اگر حضرت علی حاضر شده دختر خود را تنها به دلیل تهدید و تخویف به ازدواج شخصی کافر(نعوذ بالله) در آورد، این با سنت نبوی کاملاً متضاد است و حضرت محمد زمانی که او را تهدید و ارعاب می‌‌کردند او بدون کوچکترین تغییر موضع و عقب نیشینی می‌فرمودند: «والله لو وضعوا الشمس في يميني والقمر في يساري» «بخدا اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم بنهند زیر بار نخواهم رفت.. چرا حضرت علی نیز چنین نفرمودند؟؟ و زیر بار رفتند؟

حضرت رسول دو دختر خود را یکی پس از دیگری به ازدواج حضرت عثمان ذی النورین در آورده‌اند، شاید آقای قزوینی فکر می‌کند حضرت محمد هم بعد از تهدید و ترعیب مجبور به رضایت به این وصلت شدند؟(العیاذ بالله)

ادامه شبهه و روایت بعدی:

2- عبد الله بن سنان و معاویه بن عمار مى‌گویند:‌ از امام صادق در باره زنى كه شوهرش مرد پرسیدم كه در كجا عده نگه‌دارد؟ حضرت فرمود: هر جا كه بخواهد مى‌تواند عده‌اش را نگه دارد. سپس فرمود: هنگامى كه عمر مُرد، علی به نزد امّ‌كلثوم آمد و دست او را گرفت و به خانه خویش برد.

3- سلیمان بن خالد مى‌گوید: از امام صادق در باره زنى كه شوهرش مرده پرسیدم كه آیا در خانه شوهرش عده نگه دارد یا هر جا كه دلش خواست؟ امام فرمود: هر جا كه دلش مى‌خواهد، سپس فرمود: هنگامى كه عمر از دنیا رفت، امام علی دست امّ‌كلثوم را گرفت و به خانه‌اش آورد.

جواب:[[420]](#footnote-420)

روایت اولی را دو محقق الکافی «مجلسی و بهبودی» به ترتیب موثق و صحیح دانسته‌اند! و روایت دوم را نیز هر دو محقق صحیح گفته‌اند[[421]](#footnote-421).

ولی من مانده‌ام که طرف بحث ما از کجای این روایت علامت غصب و اجبار را فهمیدند؟؟

اگر بگویند: چونکه دست دخترش را گرفت و به خانه خود برد!.

می‌گویم: سید ما ، حضرت عمر، آنقدر قانع بود که از مال دنیا چیزی برای ورثه و همسر خود باقی نگذاشت[[422]](#footnote-422). که همسرش به وسیله آن روزگار بگزراند و ضمناً دو فرزند صغیر نیز داشت،حضرت علی نیز این را دانسته و باری دیگر سرپرستی دختر خود را بر عهده می‌گیرد.

در ثانی این موضوع چیز عادی بود چونکه ام المومنین عایشه صدیقه ل نیز زمانی که سیدنا طلحه شهید شدند دست خواهر خود را (ام کلثوم بنت صدیق)که در عقد سیدنا طلحه بود، می‌گیرد و با خود می‌برد و حتی در همان موقع با او به سفر حج می‌رود.

ابن ابی شیبه در المصنف خود می‌نویسد:

«من رخص للمتوفى عنها زوجها أن تخرج».

«حدثنا أبو بكر قال نا جریر بن عبد الحمید عن منصور عن الحكم قال: نقل علی أم كلثوم حیث قتل عمر ونقلت عائشة أختها حین قتل طلحة»[[423]](#footnote-423).

پس به هیچ وجه از این روایت اجبار و غیض مشاهده نمی‌شود .

ادامه شبهه و روایت بعدی:

4- «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي تَزْوِيجِ أُمِّ كُلْثُومٍ فَقَالَ إِنَّ ذَلِكَ فَرْجٌ غُصِبْنَاه». «از امام صادق در باره ازدواج امّ‌كلثوم پرسیدند، حضرت فرمود: او ناموسى است كه از ما غصب كرده‌اند». (طبق یک معنى، اما طبق ترجمه دیگر، اصل ازدواج زیر سؤال مى‌رود، یعنى او زنى است كه به بهانه او ما را تحت فشار قرار مى‌دهند، نكته قابل توجه این است كه حضرت با وجود فصاحت تمام، نفرموده‌اند: «ذلك فرج غصب منا»، بلكه خود را مغصوب معرفى كرده‌اند و فرموده‌اند غصبناه، و یا غصبنا علیه كه در مصادر دیگر شیعه و مصادر سنى به نقل از شیعه این چنین آمده است، و معنى غصبنا، آن است كه ما مغصوب شدیم و نه آن فرج).

جواب:

بگزارید من آب پاکی را روی دست شما بریزم!.

روایت جعل شده با کمال بی‌شرمی می‌گوید «ذلك «فرج»[[424]](#footnote-424)" غصبناه..» یعنی آن فرجی بود که غصب شد. آقای قزوینی فرج را به ناموس معنی کرده تا به خیال خود خواننده را گول بزند! ولی همه می‌دانند که معنی کلمه فرج، همان آلت تناسلی زن می‌‌باشد و نقل کردن این روایت از طرف آقای قزوینی، بی‌شرمی بی‌حد ایشان را می‌‌رساند که حاضرند از هر روایت کذبی به نفع خودشان استفاده کنند!.

آقای قزوینی چند خط را زیاده گویی کرده‌اند تا به پندار خود این حقیقت را بپوشانند.. از ایشان سوال دارم که این جمله: «ما مغصوب شدیم»!! که ایشان نوشته‌اند،چه معنی دارد؟ روایت دروغین از طرف امام صادق می‌گوید: همانا آن شرمگاهی بود که از ما به زور گرفته شد. شما حرف اول و آخر چند خطتان هر دو به یک معنی است، گمان کنم خودتان هم نفهمیدید که چه گفتید.

بنابراین روایت باید نتیجه بگیریم که زبانشان لال یک کافر به زور به دختر حضرت علی تجاوز کرده و باز هم زبانشان لال نوه‌های حضرت علی "زید و رقیه" هر دو زنا زاده هستند! پناه بر خدا می‌بریم از بیماری روافض!.

در مورد این وصلت، روایت دیگری نیز از امام صادق نقل شده که طبق محتوای آن می‌گوید: حضرت عمر با ام کلثوم ازدواج نکرده بلکه با جنیه‌ای یهودی ازدواج کرده است. که ان شا الله تفصیل آن خواهد آمد.

حال باید این دو روایت را با هم قیاس کرد و گفت: یا آن ام کلثوم دختر حضرت علی بوده که از او غصب شده ویا جنیه‌ای بوده و غصبی در کار نبوده،ولی بدبختی آن است که آقای قزوینی به هر دو روایت اشاره دارد و از خود نمی‌پرسد: اگر ازدواج با جنیه انجام شده، چطور امام صادق می‌گوید: آن فرجی بود که از ما غصب شد و اگر بگویید: ازدواج با دختر حضرت علی بوده و لی به اجبار و تهدید، می‌گوییم: پس قصه جنیه‌ای که عَلَم می‌کنید چیست؟؟ که به همین ترتیب یکی از این دو داستان خود به خود باطل می‌شود.

\* ثابت است که رسول اکرم (که بر کف پایش هزاران بوسه‌ها باید زدن) دو دختر خود را یکی پس از دیگری به عقد سیدنا عثمان ذی النورین [[425]](#footnote-425)در آورد، نمی‌دانم، شاید این دو دختر نیز (نعوذ بالله) دو فرجی بودند که از حضرت رسول غصب شده‌اند؟؟!!.

آخر کلام اینکه این روایت کذبی است که «بهبودی» محقق «الکافی» آن را ضعیف می‌داند[[426]](#footnote-426).

امام صادق مى‌گوید: فرج ام كلثوم را از ما غصب كردند .یا سبحان الله

یعنى به او به زور تجاوز كردند یعنى ممكن است حضرت على قبول كند كه به دخترش تجاوز كنند؟

علماى شما اعتراف كردند ام كلثوم از عمر پسرى آورد به نام زید یعنى ام كلثوم فرزند غیر شرعى به دنیا آورده؟ آیا نوه حضرت على غیر شرعى است؟ كجا رفت غیرت و عصمت على؟

ادامه شبهه: اولاً: همان طور كه پیش از این گذشت‌‌، از این روایات استفاده نمى‌شود كه امّ‌كلثوم اشاره شده در این روایات و دیگر روایات شیعیان، همان امّ‌كلثوم دختر امیر مؤمنان از حضرت زهرا سلام الله علیها بوده یا امّ‌كلثوم دختر ابوبكر و یا امّ‌كلثوم از دیگر زنان امیر مؤمنان ، بلكه هر سه احتمال وجود دارد.

جواب:

\* همانطور که ثابت شد، حتی ماجرای خواستگاری از دختر ابوبکرب نیز جعلی است چه برسد به ازدواج، آن هم با دختر 3 یا 4 ساله!!.

گذشته از آن در روایت صحیحی که خودتان نقل کردید،حضرت علی دست آن دختر را می‌گیرد و با خود به خانه خودش می‌برد. ولی ام کلثوم بنت ابوبکر صدیق در آن زمان همسر طلحه بن عبیدالله بوده و بعد از طلحه نیز تحت تکفل ام المومنین عایشه بوده است تا زمانی که با عبد الرحمان بن عبد الله بن ابى ربیعه ازدواج نمود، پس غیر ممکن است که این ام کلثوم دختر ابوبکر صدیق باشد که توسط سیدنا علی ترتبیت شده و شکی نیست که حضرت علی فقط با یکی از همسران حضرت صدیق (اسما بنت عمیس) ازدواج کرده است، که او دختری به اسم ام کلثوم نداشت. و تنها یک فرزند پسر (محمد) بود که حضرت علی آن را بزرگ کرد.

\*\* و این ادعا که شاید! آن ام کلثوم، همسر حضرت عمر از دیگر همسران حضرت علی باشد!! بسیار بعید و غیر ممکنتر است چون:

الف: در سال 17 هجری(موقع خواستگاری) دیگر دختران حضرت علی بسیار صغیره بودند و یا اصلاً به دنیا نیامده بودند!.

حضرت علی بعد از فاطمه(ع) با:

1. امامه دختر ابی العاص ازدواج کرد که از او تنها یک پسر (محمد الاوسط) به دنیا آمد. پس از او با
2. خوله بنت جعفر بن قیس ازدواج کرد که محمد بن حنفیه که در سال 16 هجری[[427]](#footnote-427) به دنیا آمد از اوست،پس از او با
3. ام البنین ازدواج نمود که او چهار پسر به نام‌های: عباس، جعفر، عبدالله، عثمان (که در کربلا شهید شدند) داشت و هیچ دختری نداشت!! بعد از آن نیز با
4. لیلی بنت مسعود ازدواج نمود که او نیز دو پسر به نامهای: ابوبکر و عبدالله (یا عبیدالله) داشت که اینها نیز هر دو در کربلا شهید شدند. بعد از او
5. ام حبیب موسوم به صهباء[[428]](#footnote-428) ازدواج می‌کند که ایشان نیز پسری به نام عمر و دختری به نام رقیه به دنیا می‌‌آورند. بعد از آن با
6. اسما بنت عمیس(بعد از سال 14 هـ) ازدواج کرد که از او نیز دو پسر به نامهای: یحیی و عون داشت.(و گفته شده پسر دیگری به اسم محمدالاوسط نیز از حضرت علی داشته .. و الله اعلم)، حضرت علی تا اینجا هیچ دختری به جز زینب و ام کلثوم و رقیه ندارد! بعد از وی با ..... الخ

طبق گزارش فوق به جرات می‌توان گفت حضرت علی در سال 17 هجری به جز ام کلثوم بنت فاطمه دختر دیگری با این نام نداشته است و چه بسا تا آن تاریخ هیچ دختر دیگری به جز ام کلثوم و زینب نداشته باشد و رقیه نیز بعد از آن تاریخ به دنیا آمده باشد!.

و اگر فرض را بر این بگیریم که حضرت علی در سال 12هجری با ام حبیب (مادر رقیه بنت علی) ازدواج کرده[[429]](#footnote-429) و در سال 14 هجری (بعد از پسر ام حبیب) دخترش به دنیا بیاید، غیر ممکن است که امیرالمومنین به خواستگاری دختر 3 ساله رفته باشند و غیر ممکن تر است که این دختر سه ساله که در هنگام شهادت حضرت فاروق 8 ساله می‌شود دارای دو فرزند باشند! و از آن غیر ممکن تر آن است که حضرت علی با این وصلت موافقت کند!.

ب: حضرت عمر دلیل خواستگاری از دختر حضرت علی را فامیل شدن با خاندان نبوت اعلام می‌کند، و می‌خواستند فرزندی از آن خاندان داشته باشد و این خویشاوندی به جز ازدواج با دختر فاطمه (ع) به طریق دیگری میسر نمیشد. پس این احتمال آقای قزوینی نشانه کوته فکری ایشان است.

پ: اتفاق علمای اهل سنت و اهل تشیع بر این بوده که دختری که حضرت عمر با او ازدواج کرده، ام کلثوم دختر فاطمه و حضرت علی بوده است، همانطور که محمد باقر مجلسی در جواب شیخ مفید می‌گوید: «انکار شیخ مفید – که خدای رحمتش کند – درباره اصل واقعه (ازدواج خلیفه با ام کلثوم) تنها مربوط به آنست که این حادثه از طریق آنان (اهل سنّت) ثابت نمی‌شود و گرنه، پس از ورود اخباری که (از طریق امامیّه) گذشت انکار این امر، شگفت است! و کلینی به سند خود (سلسله سند را می‌‌آورد) از ابو عبدالله صادق گزارش نموده که گفت: چون عمر وفات یافت علی نزد امّ کلثوم رفت و او را به خانه خود برد. و همانند این روایت با سند دیگر (سند را ذکر می‌‌کند) از ابو عبدالله صادق نیز گزارش شده است»[[430]](#footnote-430).

توجه کنید که بحث سر ازدواج ام کلثوم دختر فاطمه با حضرت عمر است و مجلسی نیز روایت فوق را دلیل بر صحت این ازدواج می‌گیرد!!.

ادامه شبهه:

ثانیاً: اهل سنت هرگز به این روایات استدلال نخواهند كرد، زیرا با كنارهم قرار دادن این روایات، حتى بر فرض وقوع این ازدواج، هیچ خدمتى به حسن روابط بین امام علی و عمر بن الخطاب نمى‌كند، بلكه سوء روابط را ثابت مى‌كند، زیرا حد اكثر چیزى كه این روایات ثابت مى‌كنند، ازدواج با تهدید و ارعاب، آن‌هم با دختر خردسالى بوده است كه نه خودش به این ازدواج راضى بوده و نه پدرش.

آیا چنین ازدواجى مى‌تواند براى عمر بن خطاب فضیلت محسوب شود و آیا مى‌تواند دلالت بر صمیمیت و دوستى میان خلیفه دوم و امیرمؤمنان داشته باشد؟

سید مرتضى علم الهدى در این باره مى‌گوید:

اما در باره به ازدواج در آوردن امّ‌كلثوم،‌ براى عمر، ما در كتاب شافى پاسخ از این مطلب را به صورت مفصل آورده و بیان كرده‌ایم كه آن حضرت، ازدواج عمر با دخترش را قبول ننمود، مگر پس از تهدید و تكرار این درخواست و درگیرى، پس از سخنى طولانى كه در روایات آمده است....

آنچه كه در ازدواج امّ‌كلثوم مورد توجه باید قرار گیرد، این است كه این ازدواج از روى اختیار و میل نبوده و پس از تكرار درخواست و زورگویى كه نزدیک بود به درگیرى آشكارا بیانجامد صورت گرفت.... .

و ضرورت حتى خوردن مردار و نوشیدن شراب را جایز مى‌كند، چه رسد به چیزى كه كم‌تر از آن است.

جواب

درست است، اهل سنت به روایات که حتی خودتان گواهی به ضعف آن داده‌اید استناد نخواهد کرد ولی روایتی که محقیقین شما آن را صحیح می‌دانند را نمی‌توانید انکار کنید و شکر خدا ثابت شد که ادعای تهدید و ارعاب چیزی به جز یک تهمت نیست.

و اما اینکه مدعی شدید،ام کلثوم به این ازدواج راضی نبوده!!.

اولاً: حضرت محمد (و در جایی حضرت عمر ) می‌فرمایند: «دختران خود را به اجبار به ازدواج کسی در نیاورید، زیرا آنچه شما دوست دارید آنها نیز دوست دارند»[[431]](#footnote-431).

دوماً: ما در هیچ قسمت از زندگی این زن و شوهر سراغ نداریم که از یکدیگر گله کرده باشند، بلکه می‌بینیم آنها همراه یکدیگر حج می‌کردند و بعضی شبها با همدیگر به کمک فقرا و نیازمندان می‌شتافتند چنانچه نقل شده:

«سیدنا عمر شبی در حال گشت زنی در محله‌های مدینه نگاهش به خیمه‌ای افتاد که روز قبل آن را در آنجا ندیده بود. نزدیک رفت دید، مردی بیرون خیمه نشسته و از داخل خیمه صدای ناله و فریاد زنی به گوش می‌‌رسد. عمر سلام کرد و مشخصات آن مرد را جویا شد.

گفت: اهل بادیه هستم، به اینجا آمده ام تا از امیرالمومنین چیزی دریافت کنم. عمر - - گفت: این چه صدایی است که از داخل خیمه به گوش می‌‌رسد؟ مرد گفت: صدای زنی است که در حال زایمان است. پرسید: آیا او تنها است؟ گفت: بلی تنها است. آن گاه عمر فوراً به منزل برگشت و به همسرش، ام کلثوم دختر علی گفت: آیا حاضری در کار خیری که خدا فراهم نموده است شرکت نمایی؟

ام کلثوم علیها السلام گفت: چه کار خیری؟

عمر گفت: زنی از اهل بادیه بدون داشتن دایه در حال زایمان است.

ام کلثوم گفت: با رضایت شما حاضر به کمک هستم.

آن گاه به او گفت: هر چه لازم است با خود بردار و خودش مقداری روغن و حبوبات در دیگی قرار داد و به راه افتاد. وقتی آن جا رسیدند به همسرش گفت: برو داخل خیمه و خودش بیرون خیمه در کنار آن مرد نشست و به او دستور داد تا آتش را روشن نماید. و بعد از این که آتش روشن شد، دیگ را روی آن گذاشت. پس از لحظاتی نوزاد به دنیا آمد.

ام کلثوم ل گفت: ای امیرالمومنین رفیق‌ات را به پسر بچه‌ای که خدا به او داده است مژده بده. وقتی آن مرد کلمه‌ی امیرالمومنین را شنید، ترسید و خود را عقب کشید.

عمر به او گفت: نترس و سرجایت بنشین و دیگ را از روی آتش برداشت و به همسرش داد و گفت: به آن زن غذا بده. وقتی آن زن سیر شد، باقیمانده‌ی غذا را به مرد داد و گفت: وای برتو! غذا بخور که تمام شب را گرسنه و بیدار بوده‌ای. آن گاه به همسرش گفت: بیا برویم و به آن مرد گفت: فردا نزد ما بیا تا به تو چیزی بدهیم. روز بعد وقتی آن مرد به محضر امیرالمومنین رسید به او عطایائی داد و برای نوزادش حقوقی تعیین کرد»[[432]](#footnote-432).

علامه ابن کثیر / می‌‌فرماید: «عمر بن‌خطاب ‌در زمان ‌خلافتش ‌با ام‌كلثوم ‌دختر علی‌ ابن ‌ابی‌طالب ‌از فاطمه ‌ازدواج ‌نمود، و او را بیش ‌از حدّ مورد احترام ‌قرار داد و چهل‌هزار درهم ‌مهریه‌، برای ‌او مقرّر فرمود، بخاطر آنكه ‌او از خاندان ‌پیامبر بود»[[433]](#footnote-433).

حاج ملا عبدالله احمدیان می‌نویسد: حضرت عمر به خاطر احترام خاصی كه برای دختر فاطمه ل و یكی از نواده‌های پیامبر قائل بود در رفتار خود تغییرات زیادی به وجود آورد و در نهایت احترام و ابراز محبت با او رفتار می‌‌كرد[[434]](#footnote-434) . به گونه‌ای که در تاریخ چنین رفتار محبت‌آمیزی از حضرت عمر نسبت به دیگر همسرانش روایت نشده و بعد از ام کلثوم نیز با کسی ازدواج نکرد[[435]](#footnote-435).

از همه جالب‌تر این چند روایت زیر است که نهایت مهر سیده ام کلثوم را نسبت به همسرش ثابت می‌کند:

«عن سعد الجاري موسى عمر بن الخطاب أنه دعا أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب وكانت تحته فوجدها تبكي، فقال: ما يبكيك؟ فقالت: يا أمير الـمؤمنين! هذا اليهودي تعني كعب الاحبار.

يقول: إنك على باب من أبواب جهنم ! فقال عمر: ما شاء الله! والله إني لارجو أن يكون ربي خلقني سعيدا! ثم أرسل إلى كعب فدعاه، فلما جاءه كعب قال: يا أمير الـمؤمنين! لا تعجل علي، والذي نفسي بيده لا ينسلخ ذو الحجة حتى تدخل الجنة: فقال عمر: أي شئ هذا مرة في الجنة ومرة في النار؟ فقال: يا أمير الـمؤمنين! والذي نفسي بيده! إنا لنجدك في كتاب الله على باب من أبواب جهنم تمنع الناس أن يقعوا فيها، فإذا مت لم يزالوا يقتحمون فيها إلى يوم القيامة»[[436]](#footnote-436). یعنی: «سعد‌الجاری خدمتکار(و آزاد شده)حضرت عمر می‌‌گوید: عمربن خطاب وارد منزل همسرش ام‌کلثوم دختر علی‌بن ابیطالب شد و او را گریان دید!

از او سبب گریه‌اش را سؤال کرد؟

ام‌کلثوم گفت: کعب‌الأحبار در مورد تو گفت است که: عمر در جلو یکی از درهای دوزخ قرار گرفته (اما چیزی به پایان عمر او باقی نمانده است).

عمر فاروق به ام‌کلثوم گفت: هر چه خداوند بخواهد همان می‌‌شود، امیدوارم که خداوند مرا سعادتمند (و اهل بهشت) آفریده باشد!.

پس از آن او کسی را به دنبال کعب‌الأحبار فرستاد، وقتی آمد به حضرت عمر گفت: یا امیر‌المؤمنین! در مورد من با شتاب داوری مکن! سوگند به خداوندی که جان من در اختیار اوست پیش از پایان ماه ذی‌الحجه به بهشت خواهی رفت.

عمر فاروق به او گفت: این چه حرفی است که تو می‌‌زنی؟! یک بار مرا به جهنم و بار دیگر به بهشت می‌‌بری؟!.

کعب‌الأحبار گفت: یا امیر‌المؤمنین! سوگند به خداوند در کتاب تورات در مورد تو خوانده‌ام که بر یکی از درهای دوزخ ایستاده‌ای و از وارد شدن مردم به آن جلوگیری می‌‌نمایی!! و چون بمیرى مردم تا روز قیامت همچنان كنار آن در ازدحام مى‌كنند».

ابن سعد و ابن اثیر و ابن عساکر حین نقل ماجرای شهادت حضرت عمر می‌‌نویسند:

«ابو عبید غلام ابن عباس نقل مى‌كند كه ابن عباس مى‌گفته است همراه على بودم كه صداى گریستن بر عمر را شنیدیم. گوید: على برخاست و من هم برخاستم و وارد خانه‌اى شدیم كه عمر آن جا بسترى بود.

على پرسید: این صدای (گریه برای) چیست؟ زنى به ایشان پاسخ داد كه طبیب به عمر نبیذ داد از محل زخم بیرون آمد، بعد شیر داد آن هم از محل زخم بیرون آمد و گفت خیال نمى‌كنم امروز را به شام برسانى هر كار كه دارى انجام بده.

گوید: در این هنگام ام كلثوم بانگ برداشت كه واعُمَراهْ...، افسوس و زنانى كه همراه ام كلثوم بودند، همگى همراه او گریستند چنانكه خانه به لرزه درآمد و سراپا گریه و شیون شد....(وكان معها نسوة فبكین معها وارتج البیت بكاء)[[437]](#footnote-437).

و نقل شده که پس از ضربت خوردن علی دختر ایشان، ام‌کلثوم فرمود:

«مالى ولصلاة الغداة قتل زوجى عمر أمير الـمؤمنين صلاة الغداة وقتل أبى أمير الـمؤمنين صلاة الغداة». یعنی: «نماز صبح از من چه می‌‌خواهد؟!، شوهرم، عمر امیرالمومنین هنگام نماز صبح کشته شد و پدرم،امیرالمومنین نیز هنگام نماز صبح کشته شد»[[438]](#footnote-438).

و در روایات آمده که حضرت علی به خانه دختر و داماد خودشان سر می‌زدند، چنانکه ابن ابی الحدید می‌نویسد:

«عمر‌بن خطاب قاصدی نزد پادشاه روم فرستاد و چون ام‌کلثوم همسر او از حرکت قاصد آگاه شد چند دیناری داد و عطری خرید و آن را در دو شیشه قرار داد و به قاصد داد تا به عنوان هدیه به همسر قیصر روم بدهد. هنگامی که قاصد برگشت، دو شیشه پر از جواهرات از طرف همسر قیصر آورد و به ام‌کلثوم داد و چون عمر به خانه آمد و جواهرات را دید، پرسید اینها از کجا آمده است. ام‌کلثوم ماجرا را گفت و عمر جواهرات را از او گرفت. ام‌کلثوم به اعتراض گفت: این به عوض هدیه من است. عمر گفت: «بینی وبینك ‌ابوك‌، فقال‌ علی : لك‌ منه ‌بقیمة ‌دینارك‌، والباقی ‌للمسلمین ‌جملة‌، لان ‌برید الـمسلمین‌ حمله‌» یعنی: «داور میان من و تو، پدرت باشد و علی به سود عمر داوری کرد و فرمود: به مقدار بهای دینارهایی که عطر خریدی از این جواهرات مال توست و بقیه مال مسلمانان است، زیرا قاصد آنان هدیه تو را برد و اینها را آورد»[[439]](#footnote-439).

پس اگر دلخوری و تهدید وجود داشت، این رفت و آمدها و این اعتماد وجود نداشت.

و محمد بن حنفیه نیز به آنها سر می‌زد:

«ابن الحنفية يقول دخل عمر بن الخطاب وأنا عند أختي أم كلثوم بنت علي فضمني وقال بالحلواء»[[440]](#footnote-440). «ابن حنفیه (فرزند علی) فرمود: «عمر وارد شد در حالی که من نزد خواهرم ام‌کلثوم بنت علی بودم، مرا در آغوش گرفت، سپس فرمود: با حلوا از او پذیرایی کن».

و از روایات متعدد و بسیاری ثابت است که حضرت علی حضرت ابوبکر و عمر را افضل می‌دانسته و از 80 طریق از حضرت علی نقل است که می‌فرمود: هر کس مرا بر ابوبکر و عمر برتری دهد بر او حد مفتری اجرا می‌کنم[[441]](#footnote-441).

و ابن تیمیه در منهاج السنة خود و ابالقاسم نصر بن الصباح البلخی در کتاب «النقض علی ابن الراوندی» می‌نویسند:

از شریک ابن عبدالله سؤال شد که: «کدامیک افضل است، ابوبکر یا علی؟» و او جواب داد: ابوبکر. «شخص دوباره پرسید: با اینکه شیعه هستی این حرف را می‌‌زنی؟ و او جواب داد: «آری. اگر این را نگویم، شیعه نیستم!! بخدا سوگند که علی از این منبر بالا رفته و گفت: «همانا بهترین افراد این امت پس از رسول خدا ابوبکر و سپس عمر می‌باشند». پس آیا من حرف او را زیر پا گذشته و او را دروغگو بخوانم؟ بخدا که او دروغگو نبود[[442]](#footnote-442).

و در صحیح بخاری است که از محمد بن الحنفیه (پسر علی بن ابی طالب) روایت شده که گفت: به پدرم (علی بن ابی طالب) گفتم: بهترین مردم بعد از رسول الله چه کسی است؟ او گفت: ابوبکر. گفتم: بعد چه کسی است؟ او گفت: عمر. و ترسیدم که بعد از او عثمان را بگوید پس گفتم: بعد از عمر شما هستید؟ او گفت: خیر، من کسی نیستم مگر یکی از مسلمانان[[443]](#footnote-443).

و در کتب اهل تشیع نیز این روایات زیاد به چشم می‌خورند از جمله خطبه لله بلاد فلان است که حضرت علی می‌فرماید:

«لله بلادُ فُلاَن، فَلَقَدْ قَوَّمَ الاْوَدَ، وَدَاوَى الْعَمَدَ، وَأَقَامَ السُّنَّةَ، وَخَلَّفَ الْفِتْنَةَ! ذَهَبَ نَقِی الثَّوْبِ، قَلِیلَ الْعَیبِ، أَصَابَ خَیرَهَا، وَسَبَقَ شَرَّهَا، أَدَّى إِلَى اللهِ طَاعَتَهُ، وَاتَّقَاهُ بِحَقِّهِ، رَحَلَ وَتَرَكَهُمْ فِی طُرُق مَتَشَعِّبَة، لاَ یهْتَدِی بِهَا الضَّالُّ، وَلاَ یسْتَیقِنُ الـْمُهْتَدِی»[[444]](#footnote-444). «خداوند شهرهاى فلان[[445]](#footnote-445) را آباد دارد، یا به او خیر دهد كه ناهمواریها را هموار و بیماریها را مداوا كرد، سنّت را بر پا داشت و فتنه را پشت سر گذاشت، با جامه پاک و كم عیب از دنیا رخت بر بست، نیكى خلافت را دریافت و پیش از رسیدن شرّ آن از دنیا رفت، وظیفه الهى خود را انجام داد و از نافرمانى او پرهیز كرد او خود رفت ولى مردم را در میان راههاى مختلف رها ساخت كه گم گشته در آن راهى نمى‏یابد و راه یافته به یقین و باور نمى‏رسد». [تر جمه از کتاب «ترجمه‏ شرح‏ نهج ‏البلاغه (ابن‏میثم)» ج 4 ص177 ، نقل شد].

این روایت به صورت واضح عقیده حضرت علی را بیان می‌کند، و برای منصفان واضح است که حضرت عمر سنت را برپا داشته و مطیع فرمان خدا بوده است.

اینجا شاید شیعه بگوید: در متن خطبه لله بلاد «فلان» آمده و شما از کجا فهمیدید که منظور حضرت عمر است؟ می‌گویم: ابن ابی الحدید که به اعتراف شیخ عباس قمی[[446]](#footnote-446) و خوانساری[[447]](#footnote-447) و آقا بزرگ طهرانی[[448]](#footnote-448) از علمای اهل تشیع است و علامه ابن کثیر نیز او را شیعی غالی می‌داند[[449]](#footnote-449). می‌گوید:

«منظور از فلانی، در این خطبه، عمر بن خطاب می‌‌باشد، «وقد وجدت النسخة التی بخط الرضى أبى الحسن جامع ( نهج البلاغة ) وتحت ( فلان ) ( عمر )». «من، نسخه‌ی خطی نهج‌البلاغه را كه به خط گردآوردنده‌ی آن یعنی رضی ابی الحسن نوشته شده بود، دیدم كه ذیل كلمه‌ی فلانی، عمر نوشته بود».

ابن‌ابی‌الحدید، هم‌چنین می‌‌گوید: «در این‌باره از ابوجعفر یحیی بن ابی‌زید علوی پرسیدم، او، نیز به من گفت: «منظور، عمر بن خطاب است». گفتم: «آیا امكان دارد كه امیرالمؤمنین این‌گونه از عمر، تعریف كنند؟» ابوجعفر گفت: آری»[[450]](#footnote-450).

و میثم بحرانی در توجیه این خطبه، می‌نویسد:

«این‌جا سؤالی برای شیعیان به‌وجود می‌آید كه این‌گونه تعریف و تمجید‌ها درباره‌ی ابوبكر و عمر، با اجماع و عقیده‌ی ما در خطاكار بودنشان به‌خاطر غصب خلافت، در تعارض قرار دارد، از این‌رو یا این خطبه، اصلاً از گفته‌های امام نیست و یا اجماع ما بر كینه‌ورزی به ابوبكر و عمر، نادرست می‌باشد». وی، تقیه‌كاری امام را توجیه این سؤال دانسته و نوشته است: «امام از آن جهت به تعریف از ابوبكر یا عمر پرداخت كه مردم، خلافت ابوبكر و عمر را درست می‌پنداشتند، امام، این كار را كرد تا از این طریق، دل‌های مردم را به خود جلب نماید (یعنی باز هم همان تقیه = دروغ خوش نام!)»[[451]](#footnote-451).

و همینطور دکتر علی شریعتی نیز این خطبه را در حق حضرت عمر می‌داند[[452]](#footnote-452).

و فؤاد فاروقی شیعی نیز در کتاب «25 سال سکوت علی» این خطبه را در شأن حضرت عمر می‌داند. و می‌نویسد: «هیچ کس حضرت "علی" را در محظور قرار نداده بود تا پس از شهادت خلیفۀ مسلمین، با چنین کلامی به ستایدش .نه، این حرف‌ها، از سر ناچاری و ناگریزی نبوده است و گذشته از این‌ها "علی" شخصیتی نبوده است که حتی در خفقان‌ترین فضاهای اجتماعی و سیاسی، کلامی به غیر از حقیقت بگوید»[[453]](#footnote-453).

و همینطور، از مترجمین و شارحین نهج البلاغه زیاد هستند که این خطبه را در مورد حضرت عمر می‌‌دانند، از جمله: محسن فارسی[[454]](#footnote-454)، سید نبی الدین اولیائی[[455]](#footnote-455)، محمد مقیمی[[456]](#footnote-456)، سید جمال الدین دین پرور[[457]](#footnote-457)، عباس ایران دوست[[458]](#footnote-458)، محمد حسین سلطانی[[459]](#footnote-459)، داریوش شاهین[[460]](#footnote-460)، محمد جواد شریعت[[461]](#footnote-461)،سید محمد مهدی جعفری[[462]](#footnote-462)، محمد ابوالفضل ابراهیم[[463]](#footnote-463)، فیض الاسلام[[464]](#footnote-464) و....[[465]](#footnote-465).

پس به کوری چشم اهل رفض ثابت شد که آن زن و شوهر نسبت به هم مهر می‌ورزیدند و با هم خوشبخت و همیشه یار یکدیگر بودند و پدر ام کلثوم و پدر زن حضرت عمر نیز از این وصلت راضی و خرسند بود.. پس بسوزد آنکه همیشه در حال سوختن است!.

شبهه: در حال ضرورت، ازدواج با كافر نيز جايز است:

شیخ مفید رضوان الله تعالى علیه در این باره مى‌گوید:

این ازدواج، اگر صحیح باشد، دو توجیه دارد كه با مذهب شیعه در باره گمراهى افرادى كه پیش از امیرمؤمنان بودند سازگار است:

1- شرط ازدواج، اسلام ظاهرى است كه شهادتین و نماز به سوى قبله و اقرار كردن به مجموعه شرایع است، اگر چه سزاوارتر است كه تنها با كسى كه مومن است، وصلت صورت گیرد و با كسى كه به ظاهر مسلمان است و گمراهى كه سبب خروج او از اسلام شود، ندارد، وصلت ننمود، اما هر زمان كه ضرورت اقتضا داشت كه با چنین گمراهى، به شرط تظاهر به اسلام، ازدواجى صورت گیرد، كراهت از بین رفته و این كار جایز مى‌شود، و كارى كه در زمان اختیار مستحب نبود، در زمان اضطرار، جایز مى‌شود.

امیرمؤمنان در آن زمان، احتیاج داشتند كه جان‌ها را حفظ كرده و نزدیكى ایجاد كنند. و چنین دید كه اگر همانند عمر، در خواسته اى كه او مطرح كرده به این عنوان كه با دختر علی ازدواج كند، پافشارى نماید (و دختر خویش را به او ندهد) این مطلب فساد دینى و دنیوى خواهد داشت، و اگر این كار را قبول كند، سبب صلاح دینى و دنیوى خواهد بود، به همین سبب بود كه خواسته او را برآورده كرد.

جواب:

اولاً شما که می‌گوید: حضرت علی عالم الغیب بود پس حتی اگر حضرت عمر تظاهر به اسلام بکند(و در حقیقت کافر باشد، نعوذ بالله) حضرت علی از قلب او با خبر است و (به زعم شیعه) می‌داند که او کافر است! (نعوذ بالله) پس به طریق اولی این ازدواج و همخوابی در آن همانطور که گفتیم به مثابه زنا است که به هیچ وجه در شریعت مقدس اسلام جایی ندارد و البته شما اهل تشیع و سخن شیخ مفید را داخل در این شرعیت مقدس محسوب نکنید و بهتر است آن را در شریعت عبدالله بن سبا داخل کنید، گمان کنم هم وزن هم باشند!.

دوماً:از امام صادق نقل است که فرمودند:

«إن الله فوض إلى الـمؤمن كل شيء إلا إذلاله نفسه[[466]](#footnote-466) (یا با این کلمات = إن الله فوض إلى الـمؤمن أموره كلها ولـم یفوض إلیه أن یكون ذلیلا)».

همانا خداوند هر امرى را به مومن تفویض كرده اما ذلیل كردن نفس خود را به او اجازه نداده است .

آیا من می‌توانم در این مقام بپرسم: چرا حضرت علی از دستور خدا سرپیچی کرد؟؟؟ چرا نفس خود را ذلیل کرد و تن به این ازدواج داد؟؟

عجیب است! اجماع اهل تشیع بر آن است که امام باید شجاعترین مردم باشد[[467]](#footnote-467)، می‌گوییم این شجاعت کجاست؟؟

او که شیر خدا بود چنین چیزی را بر خود پذیرفت ولی من که در مقابل ایشان بچه گربه‌ای هم نیستم اگر مرا بکُشند هم راضی به چنین وصلتی نمیشوم، بخدا حیرانم از این اقوال اهل تشیع که آن را به اسم اسلام تمام می‌کنند! باید گفت: اعوذ بالله من الروافض الرجیم!!.

همه داستان‌های شیعه به همین شکل است، در جایی حضرت علی کتک می‌خورد و طناب در گردن او را می‌برند و در جایی او را تهدید می‌کنند که دستت را قطع می‌کنیم و .... ولی در هیچ کدام از این سوانح عکس العملی نشان نمیدهند، (به زعم شیعه) زن و پسرش را میکشن ولی او آخ نمی‌گوید!، خلافت را از او می‌گرند او دم نمی‌زند! فدک را به او نمیدهند باز هم سکوت می‌کند! طناب در گردنش می‌‌اندازند و او می‌گوید: «یا ابن ام إن القوم استضعفونی وكادوا یقتلوننی»!![[468]](#footnote-468) حالا هم که او و عمویش را تهدید می‌کنند او در عوض دخترش را دو دستی تقدیم می‌کند!!!.

این همان علی است که او را فاتح خیبر و اسد الله الغالب می‌خوانند؟؟ پس چه شد آن همه شجاعت و قدرت؟ آن همه درایت چه شد؟؟ حتی نتوانست ناموس خود را نجات دهد؟؟ شاعر چه خوب سروده که می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در تکــــاپوی بهر این مطلوب |  | همه غالب شدند و او مغلوب |
| با چنین وهم و ظن ز نادانی |  | اسد الله الغالبش خوانی؟ ج |

(عبدالرحمن جامی)

ادامه شبهه:

2- ادعا كنیم كه ازدواج با گمراهى كه امامت را منكر شده و آن را حق كسى مى‌داند كه مستحق آن نیست، حرام است، اما حتى طبق این فرض نیز زمانى كه انسان بر جان و دین خویش بیمناک باشد، مى‌تواند این كار را انجام دهد، همانطور كه در زمان تقیه مى‌تواند سخن شرک كه منافات با توحید دارد، بر زبان آورد، و همانطور كه خوردن مردار و گوشت خوک در زمان ضرورت جایز است، با اینكه در زمان اختیار حرام بوده است.

امیرمؤمنان در این زمان مضطر به قبول ازدواج امّ‌كلثوم با عمر شدند، زیرا او حضرت را تهدید كرده و به همین سبب امیرمؤمنان بر جان خویش و شیعیان بیمناک بودند، و به همین سبب از روى ضرورت، خواسته او را پذیرفتند، همانطور كه ضرورت سبب جواز گفتن سخنان شرک آلود مى‌شود. خداوند در قرآن فرموده است «مگر افرادى كه (به خاطر ستم دیگران) مجبور به انجام كارى شده و قلب آن‌ها با ایمان، محكم شده باشد».

جواب:

در مورد گوشت مردار دلیل از آیه قرآن داریم که می‌گوید:

﴿فَمَنِ ٱضۡطُرَّ فِي مَخۡمَصَةٍ غَيۡرَ مُتَجَانِفٖ لِّإِثۡمٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ...﴾ [المائدة: 3].

«و هر كس دچار گرسنگى شود بى‏آنكه به گناه متمایل باشد [اگر از آنچه منع شده است بخورد] بى تردید خدا آمرزنده مهربان است».

ولی جواز ازدواج در صورت اجبار در هیچ جای قرآن وجود ندارد، نمی‌دانم دلیل حلت این ازدواج آنها از کدام آیه است، شاید " کتاب الجفر آیه "X"؟؟!.

ازدواج با مشرک و کافر و منافق و قاتل و بدعت گزار و.... که شما همه را در مورد حضرت عمر می‌دانید حرام است و اگر چنین ازدواجی صورت بگیرد، همخوابی در آن، زنا محسوب می‌شود. ولی شیخ مفید (و قزوینی) زنا را هم ردیف گوشت مردار و شراب خوردن می‌دانند!.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَن يَجۡعَلَ ٱللَّهُ لِلۡكَٰفِرِينَ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ سَبِيلًا﴾ [النساء: 141].

«خداوند به هیچ وجه و هرگز برای ‌كافران نسبت به مومنان راه تسلطی(برای ازدواج و...) قرارنداده است».

و در سوره ممتحنه:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا جَآءَكُمُ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ مُهَٰجِرَٰتٖ فَٱمۡتَحِنُوهُنَّۖ ٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِإِيمَٰنِهِنَّۖ فَإِنۡ عَلِمۡتُمُوهُنَّ مُؤۡمِنَٰتٖ فَلَا تَرۡجِعُوهُنَّ إِلَى ٱلۡكُفَّارِۖ لَا هُنَّ حِلّٞ لَّهُمۡ وَلَا هُمۡ يَحِلُّونَ لَهُنَّۖ﴾ [الممتحنة: 10].

«اى كسانى كه ایمان آورده‏اید چون زنان با ایمان مهاجر نزد شما آیند آنان را بیازمایید خدا به ایمان آنان داناتر است پس اگر آنان را باایمان تشخیص دادید دیگر ایشان را به سوى كافران بازنگردانید **نه آن زنان بر ایشان(کافران) حلالند و نه آن [مردان کافر] بر این زنان حلال**».

پس از آیه قرآن حرام بودن ازدواج با کافر معلوم است ولی خداوند در پایان آیه نفرموده است. در اضطرار و یا وقتی شما را تهدید به کشتن و یا ...(شاید دست قطع کردن) کردند برای شما اشکالی ندارد که رضایت دهید دخترتان زنا کند! فان الله غفوراً رحیما!!!! شرم آور است که بنده این خطوط را بنویسم و باعث تاسف است که در مورد چیز به این واضحی باید با کسانی که آنها را مسلمان می‌دانیم بحث کنیم و آیه قرآن را به کناری نهاده و گوش جان به سخنان شیخ مفید و امثالهم بسپاریم!!.

مجیب شاهوزهی: جاری کردن کلمه‌ی کفر بر زبان در وقت اکراه، یک امر موقت و مسأله‌ی اعتقادی است و کاملاً می‌‌توان در عین اجرای کلمه ی کفر بر زبان، ایمان به خدا را در قلب پوشیده و به صورت محکم و بدون کم وکاست محفوظ نگهداشت و شرعاً با وجود تصدیق قلبی به وحدانیت خداوند متعال، جاری کردن کلمه ی کفر بنابر ضرورت رخصت است[[469]](#footnote-469). بنابراین، نمی‌توان این اضطرار را با عمل ازدواج که از یک طرف، یک امر دائمی است و از اعمالی است که به جوارح و ظاهر تعلق دارد و از طرف دیگر، مسلمان به حفظ عفت و اجتناب از ازدواج با کافران و مشرکان دستور داده شده است، قیاس کرد.

جاری کردن کلمه کفر بر زبان در وقت اکراه دال بر رضایت قلبی نیست، اما انجام یک عمل به طور دوام و همیشگی و اصرار بر آن و بدون ظاهر شدن هیچ گونه کدورت و جدال و نارضایتی در طول زندگی بین زوجین و خانواده ی طرفین و بلکه به جای آن، ظهور الفت و محبت بین همدیگر و رفت و آمد خانوادگی کاملاً به رضایت قلبی و محبت متقابل طرفین دلالت دارد. بنابراین، از این ناحیه هم قیاس عمل علی با اجرای کلمه کفر بر زبان در وقت ضرورت کاملاً نادرست است.

با توجه به حرام بودن نکاح بین مسلمان و کافر در شریعت مقدس اسلام و عدم انقعاد نکاح در میان زن و مرد، امکان ندارد که شیر خدا و فاتح خیبر و صاحب ذوالفقار مرعوب زور و قدرت و تهدیدات عمر بشود و دخترش را برای استفاده ی حرام حتی برای یک لحظه به او تحویل دهد، چه برسد برای همیشه، ظاهر است، در صورتی که عمر کافر بوده است (معاذ بالله)، استفاده‌ی او از حضرت ام کلثومل زنا محسوب می‌شد (العیاذ بالله) و هر با شعوری این مطلب را خوب می‌فهمد و نیازی به تفهیم ما ندارد، هر چند مدعیان دروغین محبت اهل بیت آن را با تکلف فراوان طبق میل خود جلوه بدهند»[[470]](#footnote-470). انتهای كلام مجیب شاهوزهی

خواننده خود قضاوت کند، آیا کسی حاضر می‌شود ناموس و عزیزه خود را به یک شخص (زبانشان لال) مرتد و شراب خوار و بداخلاق و قاتل و..... خلاصه، یک دیو دو سر!! (به خیال شیعه!) بدهد؟ اصلاً می‌گوییم: بر روی تو شمشیر کشیده و بگویند: یا دخترت را بده یا دستت را قطع می‌کنیم، شما کدام را انتخاب می‌کنید؟؟ ازدواج دخترتان با چنان آدمی یا دست خودتان؟؟ حالا بعد از جواب، این وضعیت را در مورد حضرت علی تصور کنید، آیا اسد الله الغالب، فاتح خیبر و... چنین ننگی را بر خود می‌پذیرد؟؟ آیا می‌پذیرد خودش سالم بماند ولی دخترش زنا کند و نابود شود؟ آیا شریعتی وجود دارد که زنا را حلال بداند؟؟[[471]](#footnote-471).

ادامه شبهه (هذیان):

و شیخ مفید در كتاب المسائل العبكریة مى‌نویسد:

ازدواج با گمراه، توسط انبیا به صورت عملى با گمراه ازدواج كرده و عده‌اى (از مومنین) را به ازدواج گمراهان در آورده و گاهى نیز به این كار دعوت كرده‌اند، و گمراهى آنان سبب جلوگیرى از این ازدواج‌ها نشد، و نیز سبب نگشت كه انبیا آنان را دوست داشته باشند، و حتى دلالت بر این مطلب نیز نمى‌كند! آیا نمى‌بینید كه پیامبر دو دختر خویش را به ازدواج دو كافر، یعنى عتبه بن أبى لهب و أبوالعاص بن ربیع در آورد، اما این كار منجر به گمراهى پیامبر یا هدایت آن دو نگردید. و حتى ازدواج دو دختر پیامبر با آنها، سبب جلوگیرى از بیزارى پیامبر از دین آن‌ها نگردید.

خداوند نیز در قرآن از لوط خبر داده است كه فرمود: «اى قوم! اینان دختران من براى شما پاكیزه ترند!»، او دختران خویش را در معرض ازدواج با كفار قوم خویش قرار داد آنهم زمانى كه خداوند اذن در هلاک آن قوم داده بود! اما این كار سبب دوستى بین لوط و قومش نشد، و سبب عدم دشمنى دینى قومش با او نگردید.

رسول خدا ازدواج منافقین با زنان مومن را جایز دانست، و ازدواج مومنین با زنان منافق را نیز جایز دانست، اما این كار سبب جدایى دینى دو گروه نمى‌شود!.

جواب:

گویا ایشان موضوع را خوب نفهمیده‌اند زیرا شیعیان حضرت عمر را گمراه نمی‌دانند بلکه او را کافر و حتی از بدترین کفار می‌دانند پس قیاس این دو با هم غیر ممکن و غیر قابل قبول است[[472]](#footnote-472).

در مورد دختران پیامبر نیز باید گفت: ازدواج رقیه با عتبه (پسر عمویش) و ازدواج ام کلثوم با عتبیه (پسر عمویش) و همینطور ازدواج زینب با ابوالعاص (پسر خاله اش) همه قبل از اسلام و بعثت حضرت رسول بوده یعنی زمانی که هیچ مسلمانی وجود نداشته است. و البته بعد از بعثت هر سه دختر به شکلی از همسرانشان جدا شدند و فقط زینب بود که از ابوالعاص(پسر خاله‌اش) جدا شد ولی بعد از اینکه ابوالعاص اسلام آورد دوباره نزد وی برگشت و دو فرزند به نام‌های علی و امامه را برای او آورد.. گذشته از آن مگر ازدواج‌های دختران حضرت محمد از روی اجبار و نعوذ بالله از روی تهدید و ارعاب بود؟؟!.

و اما در مورد سخن حضرت لوط ، بشنویم جوابشان را از مرجع تقلید اهل تشیع یعنی آیت الله مکارم شیرازی که در مورد همین آیه می‌گوید:

دیگر اینكه مگر ازدواج دختر با ایمانى مانند دختران لوط با كفار بى ایمان جائز بود كه چنین پیشنهادى را كرد؟! پاسخ این سؤال را از دو راه گفته‌اند:

یكى اینكه در آئین لوط همانند آغاز اسلام تحریم چنین ازدواجى وجود نداشت، لذا پیامبر دختر خود را «زینب» به ازدواج «ابى العاص» قبل از آنكه اسلام را بپذیرد در آورد، ولى بعدا این حكم منسوخ گشت.

دیگر اینكه منظور «لوط» پیشنهاد ازدواج مشروط بود (مشروط به ایمان) یعنى این دختران من است، بیائید ایمان آورید تا آنها را به ازدواج شما در آورم.

و از اینجا روشن مى‌شود كه ایراد بر لوط پیامبر كه چگونه دختران پاک خود را به جمعى از اوباش پیشنهاد كرد نادرست است زیرا پیشنهاد او مشروط و براى اثبات نهایت علاقه به هدایت آنها بود[[473]](#footnote-473).

و همانطور که مکارم شیرازی گفتند در آن دوران ازدواج کافر با مسلمان حلال بوده است چنانکه حضرت لوط و حضرت نوح با زنان مشرکی ازدواج کردند و خداوند در مورد حضرت لوط می‌فرماید:

﴿ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱمۡرَأَتَ نُوحٖ وَٱمۡرَأَتَ لُوطٖۖ كَانَتَا تَحۡتَ عَبۡدَيۡنِ مِنۡ عِبَادِنَا صَٰلِحَيۡنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمۡ يُغۡنِيَا عَنۡهُمَا مِنَ ٱللَّهِ شَيۡ‍ٔٗا وَقِيلَ ٱدۡخُلَا ٱلنَّارَ مَعَ ٱلدَّٰخِلِينَ ١٠﴾ [التحریم: 10].

«خدا براى كسانى كه كفر ورزیده‏اند آن نوح و آن لوط را مثل آورده [كه] هر دو در نكاح دو بنده از بندگان شایسته ما بودند و به آنها خیانت كردند و كارى از دست [شوهران] آنها در برابر خدا ساخته نبود و گفته شد با داخل شوندگان داخل آتش شوید».

اما در شریعت اسلام همانطور که آیات نیز گواهی دادند، ازدواج با کافر حرام و همبستری در آن مانند زنا کردن است! پس قیاس این دو ازدواج با هم قیاس باطلی است که بطلان آن اظهر من الشمس است.

و اما ازدواج منافقینی که پیامبر آنها را جایز دانسته است، نمیخواهم وارد این موضوع شوم و همین بس که شما حضرت عمر را کافر می‌دانید و به راستی کسی که حاضر شود دختر پیامبر را مضروب و پسرش را بکشد، مسلمان است؟؟[[474]](#footnote-474).

خنده دار است! قبل از این به سخن سفیان و ... استناد کرده‌اید که ازدواج با منافق را جایز نداسنته‌اند و حال از مفید بر عکس آن نقل می‌کنید؟؟ من مانده ام به کدام ساز شما باید رقصید؟؟ بدبختی این است که خجالت هم نمی‌کشید! و این همه حرفهای مفت بخورد ملت می‌دهید.

شبهه: ازدواج اجباري عمر با عاتكه:

ازدواج با امّ‌كلثوم، نخستین ازدواج اجبارى خلیفه نیست، بلكه پیش از آن نیز اتفاق افتاده است كه ازدواج با عاتكه دختر زید از نمونه‌هاى آن است.

محمد بن سعد در الطبقات الكبرى مى‌نویسد:

علی بن زید مى‌گوید: عاتكه دختر زید، همسر عبد الله بن ابوبكر بود،‌ و عبد الله با او شرط كرده بود كه اگر او مُرد، شوهر نكند. عاتكه پس از مرگ عبد الله بدون شوهر مانده بود و هر كس از وى خواستگارى مى‌‌كرد، نمى‌پذیرفت، عمر به كسى كه ولایت بر عاتكه داشت گفت كه براى من از او خواستگارى كن، آن زن عمر را نیز قبول نكرد. عمر به سرپرست او گفت: تو او را به همسرى من دربیاور. مراسم ازدواج انجام شد، عمر بر او وارد و با وى درگیر شد تا سرانجام با زور با وى همبستر شد. هنگامى كه كارش تمام شد، عاتكه با اظهار نفرت چندین مرتبه گفت: اُف اُف[[475]](#footnote-475)... سپس عمر خارج شد و نزد وى بازنگشت تا آن كه عاتكه كنیزش را فرستاد و به عمر گفت: بیا من در اختیار تو هستم.

جواب:

1- اولاً سند آن منقطع[[476]](#footnote-476) و راویش مجروح است.

على بن زید بن عبد الله بن زهیر بن عبد الله بن جدعان القرشى التیمى، أبو الحسن البصرى المكفوف[[477]](#footnote-477) ...

احمد بن عبدالله عجلی و ابوحاتم در مورد او گویند : شیعه است

أبو أحمد بن عدی گوید: در تشیع غلو می‌کند .. یزید بن زریع گوید: او رافضی است...

حماد بن زید گوید: او احادیث را تغییر می‌داد.. امام صادق می‌گوید:علی بن زید ضعیف است. احمد بن حنبل / می‌گوید: ضعیف است، یحیی بن معین گوید: ضعیف در همه چیز و نسائی گوید: ضعیف است..

آیا به چنین شخصی می‌توان اعتماد کرد؟؟ کسی که هم شیعه غالی است و هم روایات را تغییر می‌داد و همه او را ترک کرده‌اند، مورد اعتماد است؟

2-چگونه مردم از وقوع این ماجرا با خبر شدند؟؟ مگر آنها نیز در حجله آنها حضور داشته‌اند؟؟ لعلکم تتفکرون؟؟ متاسفم برای کسی که این داستانها را باور می‌کند!!

3- ابن سعد اینگونه می‌نویسد: عاتكه دختر زید بن عمرو بن نفیل كه همسر زبیر بن عوّام بود و مردم مدینه مى‌گفتند هر كس مى‌خواهد شهید شود با عاتكه ازدواج كند كه او قبلاً همسر عبد الله بن ابو بكر بود كه كشته شد، سپس همسر عمر بن خطاب شد كه او هم كشته شد و سپس همسر زبیر شد كه او هم كشته شد....

و باز هم در تذکره عاتکه (همان آدرس قزوینی) اینچنین می‌نویسد:

عاتكه دختر زید بن عمرو بن نفیل بن عبد العزى بن رباح بن عبد الله بن قرط بن رزاح بن عدى بن كعب، مادرش ام كرز دختر حضرمى بن عمار بن مالک بن ربیعه بن لكیز بن مالک بن عوف است، عاتكه مسلمان شد و بیعت و هجرت كرد.

یزید بن هارون از محمد بن عمرو از یحیى بن عبد الرحمان بن حاطب ما را خبر داد كه مى‌گفته است عاتكه همسر عبد الله پسر ابو بكر صدیق بود، عبد الله بخشى از اموال خود را براى عاتكه قرار داد به شرط آنكه عاتكه پس از مرگ عبد الله ازدواج نكند، قضا را عبد الله پیش از عاتكه درگذشت، عمر بن خطاب به عاتكه پیام فرستاد و گفت چرا آنچه را كه خداوند بر تو روا داشته است بر خود حرام و ناروا ساخته‌اى، آن مالى را كه از عبد الله گرفته‌اى به خویشانش برگردان و ازدواج كن، عاتكه چنان كرد، عمر از او خواستگارى كرد و به همسرى گرفت..............

یزید بن هارون، از محمد بن عمرو، از یحیى بن عبد الرحمان بن حاطب ما را خبر داد كه مى‌گفته است ربیعه بن امیه پیش عمر بن خطاب آمد و گفت خواب دیدم كه ابو بكر درگذشته است و تو پس از او زنده‌اى و به خلافت رسیده‌اى و به این بانوى پارساى بریده از مردم پیام فرستاده و او را به همسرى گرفته‌اى و او را به عنوان عروس به خانه ات آوردند و بر در خانه ات شتران تنومند با بار و بنه ایستاده‌اند، گوید آن زن عاتكه دختر زید بن عمرو بن نفیل بود كه همسر عبد الله پسر ابو بكر بود و عبد الله روز جنگ طائف كشته شد، عبد الله بخشى از اموال خود را براى عاتكه قرار داده بود به شرطى كه پس از او شوهر نگیرد، عمر در پاسخ ربیعه بن امیه گفت سنگ بر دهانت باد چنین نیست و خداوند ابو بكر را زنده و ما را از او بهره مند مى‌دارد و راهى براى دسترسى به این بانو نیست، چنان شد كه ابو بكر درگذشت و عمر به جاى او نشست و به عاتكه پیام فرستاد كه چرا چیزى را كه خداوند بر تو روا داشته است بر خود ناروا مى‌دارى؟ مال را به صاحبانش برگردان و ازدواج كن، او چنان كرد و عمر او را خواستگارى و با او ازدواج كرد.

و اما صحیح‌ترین روایت آن است که ابن حجر عسقلانی آن را به نقل از ابن سعد اینگونه نقل می‌کند: «وأخرج بن سعدٍ بسند حسن عن يحيى بن عبد الرحمن بن حاطب: كانت عاتكة تحب عبد الله بن أبي بكر فجعل لها طائفة من ماله على ألا تتزوج بعده ومات فأرسل عمر إلى عاتكة أن قد حرمت ما أحل الله لك فردي إلى أهله المال الذي أخذته ففعلت فخطبها عمر فنكحها»[[478]](#footnote-478).

و ابن سعد می‌گوید:یزید بن هارون، از یحیى بن سعید، از ابو بكر بن محمد بن عمرو بن حزم، از عبد الله بن عبد الله بن عمر ما را خبر داد كه مى‌گفته است عاتكه دختر زید بن عمرو بن نفیل همسر عمر بن خطاب عمر را كه روزه داشت بوسید و عمر او را از این كار منع نكرد.

معن بن عیسى، از مالك، از یحیى بن سعید ما را خبر داد كه مى‌گفته است عاتكه دختر زید بن عمرو بن نفیل كه همسر عمر بن خطاب بود، سر عمر را كه روزه داشت مى‌بوسید و عمر او را منع نمى‌كرد.

و ابن عبدالبر در الاستیعاب می‌نویسد چون حضرت امیرالمومین، عمر فاروق شهید شدند، عاتکه گریه کرد و اینچنین سرود:

ثم قتل عنها عمر فقالت تبكيه:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عين جودي بعبرة ونحيب |  | لا تملي على الإمام النجيب |
| فجعتني الـمنون بالفارس الـمع |  | لم يوم الهياج والتثويب |
| قل لأهل الضـراء والبؤس موتوا |  | قد سقته الـمنون كأس شعوب[[479]](#footnote-479) ج |

معنی: اى چشم با زارى گریه كن بر امام نجیب و هرگز خسته مباش. مرگ او مرا ماتم زده كرده. مرگ سوار دلیر كه در كارزار داراى علامت است اشتهار داشت.

او پناه مردم بود. او حامى مردم از سختى روزگار و او باران و نعمت رهگذران و پناهندگان بود.

بثروتمندان و تهى دستان بگو. بمیرند كه او جام مرگ كشنده را نوشید.

و این مرثیه بسیار مشهور است چنانکه ابن حجر عسقلانی در این مورد می‌گود: «ثم استشهد عمر فرثته بالأبیات الـمشهورة»[[480]](#footnote-480).

و در روایتی[[481]](#footnote-481) درباره عمر چنین گفت:

«فجعنى فیروز لادر دره بابیض تال للكتاب منیب.

رؤف على الادنى غلیظ على العدا اخى ثقة فى النائبات مجیب.

متى ما یقل لا یكذب القول فعله سریع الى الخیرات غیر قطوب».

یعنى: «فیروز (ابو لولوء مجوسی) كه خیر نبیند و رستگار نشود مرا عزادار كرده بمرگ یک پرهیزگار و سفید رو كه نزد خدا برگشته، او نسبت به نزدیكان رؤف و مهربان و نسبت به دشمنان سخت گیر و خشن بوده، مورد اعتماد و در مصائب و شداید یار و مدد كار است. اگر مى‌گفت راست مى‌گفت و هرگز در فعل و قول او دروغ نبود. او نسبت به نكوكارى و عمل خیر همیشه شتاب مى‌كرد و هرگز ترش روئى نمى‌نمود».

اگر ازدواج به آن شکل صورت گرفته بود این همه محبت به هیچ وجه قابل تصور نیست. پس در نتیجه این دروغگویی قزوینی و معاند بودن ایشان را می‌رساند که به روشنی آفتاب است.

شبهه: ازدواج اجباري حجاج بن يوسف با دختر حضرت زينب (س):

طبق نظر اهل سنت، حضرت زینب سلام الله علیها از عبد الله بن جعفر دخترى داشت كه حجاج بن یوسف سقفى با اكراه با وى ازدوج كرد. ابن حزم اندلسى مى‌نویسد:

زینب دختر علی از فاطمه دختر رسول خدا با عبد الله بن جعفر بن ابى طالب ازدواج كرد، و از او صاحب دخترى شد كه حجاج بن یوسف با آن دختر ازدواج كرد!.

ابن أبى طیفور در بلاغات النساء، الآبى در نثر الدرر، زمخشرى در ربیع الأبرار، و برخى دیگر از بزرگان اهل سنت نقل كرده‌اند:

هنگامى كه دختر عبد الله جعفر را براى زفاف نزد حجاج بردند، هنگامى كه به او نگاه كرد، دید كه اشك‌هاى او بر گونه‌هایش جارى است. گفت: پدر و مادرم فدایت چرا گریانى؟ گفت: از شرافتى كه خوار و حقیر شد و از پستى كه بزرگى یافت.

آیا پس از آن همه ستم و جنایتى كه حجاج بن یوسف در باره خاندان پیامبر و بنى‌هاشم انجام داد، مى‌توان به استناد این ازدواج، تجاهل كرد كه روابط حجاج بن یوسف با اهل بیت پیامبر دوستانه بوده و او مرتكب هیچ ستم و جنایتى نسبت به آن‌ها نشده است؟!.

جواب:

هر چند این موضوع ربطی به بحث ندارد ولی چون ما خود را موظف بر جواب دادن شبهاتشان کرده‌ایم به این نیز می‌پردازیم و جواب مختصرش این است:

این دختر که از او نام می‌برند همان ام کلثوم بنت زینب است که در روایات اینچنین آمده:

دختر زینب كبرى (س)، ام كلثوم، را معاویه بن ابى سفیان در مقابل پرداخت دِین عبدالله بن جعفر، از وى خواستگارى كرد، ولى عبدالله با بیان این كه مرا امیرى است كه بى اذن او كارى نكنم، اختیار دخترش را به حسین بن على واگذار كرد و حسین ، با وجود این كه مروان بن حكم، به دستور معاویه، با عده اى از مردم براى جلب رضایت حسین بن على بر در خانه او جمع شده بودند، با گرفتن وكالت از ام كلثوم، وى را به ازدواج قاسم بن محمدبن جعفردرآورد[[482]](#footnote-482).

پس از وفات قاسم، حجاج بن یوسف، امیر مكه و مدینه، ام كلثوم را به ازدواج خود درآورد. گفته شده حجاج براى تحقیر آل ابى طالب ام كلثوم را از عبدالله بن جعفر كه در این زمان فقیر و محتاج شده بود، خواستگارى كرد[[483]](#footnote-483) و براى او 90 هزار دینار مهر قرار داد. اما خالدبن یزید به این خواستگارى اعتراض كرد و به عبدالملک بن مروان گفت: براى من قبیله‌اى دوست داشتنى‌تر از قبیله قریش وجود ندارد، چگونه اجازه مى‌دهى حجاج بن یوسف كه غیر قریشى و زیر دست توست با بنى‌هاشم ازدواج كند. به درخواست خالد، عبدالملک به حجاج نامه نوشت و دستور داد ام كلثوم را طلاق دهد[[484]](#footnote-484). سید علی خان المدنی در درجات الرفیعه فی طبقات الشیعه می‌‌نویسد: «فروى بذيح قال زوج عبد الله بن جعفر ابنته أم كلثوم من الحجاج على ألفي الف في السر وخمسمائة الف في العلانية وحملها إليه إلى العراق فمكثت عنده ثمانية أشهر»[[485]](#footnote-485). «عبدالله بن جعفر دو میلیون درهم در پنهانی و پانصد هزار درهم آشکارا از حجاج گرفت که تمام آنرا حجاج پرداخت و عبدالله دختر خود را به عراق برای حجاج گسیل داشت».

پس مشخص شد که ازدواج به خاطر وضعیت مالی عبدالله بن جعفر بوده و هیچ اجباری از سوی کسی صورت نگرفته است. و اگر اجباری در این موضوع مطرح باشد،اجبار عبدالله بن جعفر بر دختر خودش است. (البته در صورت صحت این روایت)

ولی قیاس‌های آقای قزوینی واقعاً خنده‌دار است، چطور ممکن است حیدر کرار را با عبدالله بن جعفر هم طراز قرار داد و گذشته از آن طبق اعتقاد ما اهل سنت حجاج بن یوسف ظالم بوده ولی کافر نبوده و ازدواج با دختر عبدالله بن جعفر نیز به همین طریق ازدواج شرعی محسوب می‌شود ولی طبق عقیده شیعه ازدواج حضرت عمر(چنانکه گذشت) مساوی است با زنا کردن!!.

شبهه: ازدواج اجباري مصعب بن زبير با سكينه بنت الحسين إ

سبط بن جوزى در تذكرة الخواص در باره فرزندان امام حسین مى‌نویسد:

«وأما سكينة: فتزوجها مصعب بن الزبير فهلك عنها... وأول من تزوجها مصعب بن الزبير قهراً....». «معصب بن زبیر با سكینه ازدواج كرد و در حالى كه همسر او بود، از دنیا رفت. نخستین كسى كه با سكینه ازدواج كرد، معصب بود و این ازدواج با اجبار صورت گرفت».

[سبط بن الجوزی الحنفی، شمس الدین أبوالمظفر یوسف بن فرغلی بن عبد الله البغدادی، تذكرة الخواص: ص 249-250، ناشر: مؤسسة أهل البیت ـ بیروت، 1401هـ ـ 1981م].

جواب:

سخن سبط بن جوزی برای ما موثق نیست زیرا در مذهب او اختلاف وجود دارد و گفته شده به دین رافضیان مرده است.

ذهبی در شرح حال او می‌گوید:

«روى عن جده وطائفة، وألف كتاب مرآة الزمان، فتراه يأتي فيه بمناكير الحكايات، وما أظنه بثقة فيما ينقله، بل يجنف ويجازف، ثم إنه ترفض.... قال الشيخ محيى الدين السوسى: لـما بلغ جدى موت سبط ابن الجوزى قال: لا رحمه الله، كان رافضيا». ( الله او را نیامرزد چون بر مذهب رافضی مرد)[[486]](#footnote-486).

و همینطور امام ذهبی کتابی از او دیده که یقین بر شیعه بودن او کرده است چنانکه می‌گوید: «ورأیت له مصنفا یدل على تشیعه، وكان العامة یبالغون فی التغالی فی مجلسه»[[487]](#footnote-487).

در عجبم که چگونه خجالت نمی‌کشند وچنین چیزهایی را مطرح می‌‌کنند، زیرا ثابت است که حجاج ظالم بود و این نیز ثابت است که مصعب بن زبیر و همینطور عبدالله بین زبیر(که هزاران درود بر روان پاکش باد) هر دو دشمن حجاج بوده‌اند و هر دو نیز مانند سیدنا حسین در همین راه شهید شدند، حال چرا باید این ازدواج اجباری باشد؟ شاید مصعب هم سیدنا حسین را تهدید کرده بود که دستش را قطع می‌‌کند؟؟

آقای قزوینی تنها به این دو ازدواج که طبق ادعای ایشان به زور صورت گرفته است اشاره کردند ما چند ازدواج دیگر را که بین اصحاب کرام و یا فرزندانشان و خانواده حضرت علی به قول آقای قزوینی به زور و غصباً صورت گرفته را نقل می‌کنیم.

1. رمله دختر علی در نکاح معاویه بن مروان بن حکم بود[[488]](#footnote-488).
2. خدیجه دختر علی در نکاح عبدالرحمن بن عامر اموی بود[[489]](#footnote-489).
3. ازدواج حسین‌بن علی‌بن ابی‌طالب با لیلی یا آمنه دختر ابی‌مرّه.

شیخ عباس قمی[[490]](#footnote-490) می‌‌گوید: «یکی از همسران حسین لیلی دختر ابی‌مره ‌بن عروه‌ بن مسعود ثقفی است و مادرش میمونه دختر ابوسفیان و او نیز مادر علی‌اکبر است. پس علی ‌اکبر از جهت پدرش هاشمی و  از جهت مادرش ثقفی و اموی است.

شاید سیدنا حسین نیز مجبور به این ازدواج بوده و شمشیر را بر مچ دست خود احساس می‌کردند!!!! (پناه بر خدا)

1. سکینه دختر حسین در نکاح زید بن عمرو بن عثمان ذی النورین بود و بعد از وفات از او ارث برد[[491]](#footnote-491).
2. نفیسه دختر زید بن حسن بن علی در نکاح ولید بن عبدالملک بن مروان بود[[492]](#footnote-492).
3. و زید بن حسن به همراه عموی خود حسین در کربلا بوده و زینب بنت حسن مثنی نیز در نکاح ولید بن عبدالملک الأُموی بود[[493]](#footnote-493).
4. و فاطمه بنت حسین در نکاح عبدالله بن عمرو بن عثمان بود و پسری به نام محمد برای او آورد[[494]](#footnote-494).
5. مورد دیگری که تمام تواریخ آورده‌اند: ازدواج حسین بن علی با حفصه دختر عبدالرحمن بن أبی بکر، نوه أبوبکر صدیق است که پس از شهادت امام حسین با عبدالله بن زبیر(برادر مصعب) ازدواج کرد.
6. همچنین ام کلثوم دختر جعفر بن أبی طالب ب همسر «أبان» پسر عثمان بن عفان بود[[495]](#footnote-495).
7. همچنین نوه حسین بن علی أم قاسم دختر حسن مثنی، همسر نوه دیگر عثمان ، مروان پسر أبان بن عثمان بود که او هم پسری به نام محمد به دنیا آورد[[496]](#footnote-496).
8. و رقیه دختر سیدنا حسن که در نکاح عمرو بن زبیر بن العوام بوده است[[497]](#footnote-497).

آیا تمامی این پیوندهای خویشاوندی به زور و جبر و تهدید به دست قطع کردن! بوده است؟ شاید آقای قزوینی عقیده دارد: اهل بیت آنقدر ضعیف بوده‌اند که هر که خواسته با یک تهدید ساده و به راحتی می‌توانسته دختران آنها را به ازدواج خود در آورد و آنها هم هیچ کاری نتوانند بکنند. ولی ما اهل سنت بر این عقیده نیستیم و نزد خدا برائت می‌جوییم از اینکه بخواهیم چنین تهمتی به اهل بیت پیامبر بزنیم!.

شبهه: روايت جنيه در كتاب‌هاي سني:

پیش از این با استناد به روایات صحیح السندى از كتاب‌هاى اهل سنت، ثابت كردیم كه امیر مؤمنان ، خلیفه دوم را «فاجر، ستمگر، دروغگو، خیانتكار، گناهكار و پیمان شكن» مى‌داند، و نیز ثابت كردیم كه اخلاق تند و خشونت ذاتى خلیفه دوم، شراب خوارى، بدعت‌گذارى او دلیل‌هاى محكمى در كتاب‌هاى اهل سنت دارد.

همچنین رفتار خلیفه دوم با فاطمه زهرا سلام الله علیها و به شهادت رساندن بانوى دو عالم مسأله‌اى ثابت شده است و روایات صحیح السندى در كتاب‌هاى اهل سنت دارد.

بنابراین مى‌گوییم حتى اگر چنین ازدواجى با تهدید و زورگویی‌هاى عمر اتفاق افتاده باشد، امكان ندارد كه امیر مؤمنان اجازه داده باشد، دست خلیفه دوم به ناموس رسول خدا برسد.

اهل سنت در قضیه زلیخا و عزیز مصر و آسیه و فرعون اعتقاد دارند از آن جایى كه آسیه قرار است در بهشت همسر رسول خدا باشد، دست فرعون هیچگاه به آسیه نرسیده است، بلكه هر وقت كه فرعون قصد آسیه را كرده، خداوند جنیه‌اى را به صورت آسیه فرستاده است.

همچنین چون قرار بوده كه زلیخا در آینده زن حضرت یوسف شود‌، هر وقت كه عزیز مصر مى‌خواست با زلیخا خلوت كند، خداوند جنیه‌اى را به صورت زلیخا مى‌فرستاده است.

عبد الرحمن صفورى در نزهة المجالس مى‌نویسد:

گفته شده است كه زلیخا از دختران پادشاهان بود و بین محل سكونت او با مصر، پانزده روز راه بود، شبى در خواب یوسف را دیده و مهر او در دلش نشست، و به همین سبب رنگ رخسارش تغییر یافت. پدرش از او علت این تغییر رنگ را پرسید، او در پاسخ گفت: در خواب چهره اى را دیدم كه از آن زیباتر را ندیده‌ام، پدرش گفت: اگر بدانم كجاست، در پى او خواهم رفت.

سال بعد در خواب یوسف را دید و به او گفت: قسم به حق كسى كه تو را آفرید، به من بگو كه هستی؟ در پاسخ گفت: من همسر تو خواهم بود، مبادا غیر من را برگزینى!.

در همین حال از خواب بیدار شده و عقل از سرش رفته بود، به همین سبب پدرش او را به بند كشید.

در سال سوم او را در خواب دید و به او گفت: قسم به حق كسى كه تو را آفرید، به من بگو در كجایی؟ در پاسخ گفت: من در مصر هستم.

در همین حال از خواب بیدار شده و عقل او بازگشت، و این مطلب را به پدرش خبر داد، پدرش بند را از او باز كرده و نامه‌اى به پادشاه مصر فرستاد كه من دخترى دارم كه پادشاهان خواستگار او هستند، اما او دل به تو بسته است.

در پاسخ نوشت كه ما نیز خواستار او هستیم، پدر زلیخا او را به همراه هزار كنیز و هزار برده و هزار شتر و هزار استر به مصر فرستاد، هنگامى كه به مصر رسیده و پادشاه مصر با او ازدواج كرد، گریه بسیار كرده و صورت خویش را پنهان نمود، و به خادم خویش گفت: این آن كسى كه در خواب دیدم نیست! اما كنیز به او گفت: باید صبر كنى!.

هنگامى كه پادشاه زلیخا را دید، فریفته او شد، اما هر زمان مى‌خواست با او بخوابد، خداوند جنیه‌اى را به صورت او در آورده و زلیخا را براى یوسف نگاه داشت و هنگامى كه یوسف با زلیخا ازدواج كرد، متوجه شد كه او باكره است!.

همانطور كه آسیه بنت مزاحم را از فرعون حفظ نمود، زیرا او از همسران پیامبر در بهشت خواهد بود.

و طبق روایات اهل سنت، هر اتفاقى كه در امت‌هاى پیشین صورت پذیرفته باشد، در این امت نیز اتفاق خواهد افتاد، بنابراین احتمال خداوند جنیه‌اى را به صورت امّ‌كلثوم براى خلیفه فرستاده باشد، همان طور كه به جاى آسیه و زلیخا فرستاد!!!.

جواب:

دروغگویی از تک تک جملاتش می‌بارد و هیچ احدی تا به حال نگفته چنین ماجرایی را و به هیچ وجه عقیده اهل سنت اینگونه نیست و ایشان نیز تنها یک روایت بدون سند و بی‌اعتبار را برای دفاع از بی‌آبرویی خودشان عَلَم کرده‌اند و بچگی خود را به رخ ما می‌کشند.

اما دلایل بطلان این ماجرا:

1- اولاً این کتاب یک کتاب ادبی است و نه فقهی و نه تاریخی و تفسیر و...و این روایت نیز هیچ سند و مدرکی ندارد.

2- ایشان این ماجرا را به صورت حکایت نقل کرده‌اند. چنانکه اینگونه شروع می‌کنند: حكایة: قیل كانت زلیخا..

احتمالاً فردا، پس فردا آقای قزوینی از اشعار شاخدار شاهنامه فردوسی نیز علیه ما استفاده می‌کند!!.

3- متن این نوشته فوق به چند دلیل با واقعیت در تضاد است.

الف: ثابت است که "عزیز مصر" با زلیخا ازدواج کرد که او فرمانده ارتش مصر بود و به همین دلیل نیز در قرآن از او به عنوان امْرَأَةُ الْعَزِیزِ = همسر عزیز مصر یاد شده و نه همسر پادشاه مصر، چنانکه در متن حکایت فوق اینچنین آمده:پدرش نامه‌ای به پادشاه مصر نوشت ... پادشاه مصر با او ازدواج کرد (وتزوجها الـملك)... هنگامی که پادشاه زلیخا را دید و....

این علامت بطلان این داستان است.. وانگهی این پادشاه مصر بود که از عزیز و زلیخا باز خواست کرد در مورد ظلمی که در حق حضرت یوسف روا داشتند. یعنی پادشاه از زلیخا و همسرش باز خواست کرد.و نه اینکه پادشاه مصر، همسر زلیخا باشد.

ب: ثابت است وقتی که یوسف وارد مصر شد عزیز مصر بلافاصله او را خرید و آن هنگامی بود که چند سال قبل از آن عزیز مصر با زلیخا ازدواج کرده بود، ولی در داستان بالا زمانی که یوسف وارد مصر می‌شود، زلیخا هنوز ازدواج نکرده است!!.

4- شما می‌گویید: اهل سنت اعتقاد دارند: حوادثی که در امت‌های پیشین رخ داده دوباره تکرار خواهد شد.

هر چند این موضوع خود جای بحث دارد ولی ما آن را می‌پذیریم و می‌گوییم: آری حکایت فوق صحیح است و این ماجرای جنیه نیز در تاریخ دوباره رخ داده است. چون در خود حکایت می‌خوانیم که جنیه‌ای به شکل زلیخا در آمده و به نزد عزیز مصر رفته و دهها سال بعد جنیه‌ای نیز به شکل آسیه در آمده بود و آن واقعه دوباره تکرار شده است پس دیگر نیازی نیست که احتمال دهیم این واقعه برای بار سوم نیز رخ داده و جنیه‌ای از خود بسازیم!.

مثلاً: ماجرای قصد قربانی کردن حضرت اسماعیل به دست پدرش، (حضرت ابراهیم) بسیار مشهور است و همینطور مشهور است که عبدالمطلب قصد داشت که فرزند خود و پدر حضرت محمد یعنی "عبدالله" را ذبح کند ولی طی ماجرایی به جای فرزندش 100 شتر قربانی کرد[[498]](#footnote-498). و به همین دلیل نیز عبدالله را ذبیح لقب دادند.

و اما اصل ماجرا:

«باید دانست که مخترع و واضع روایت جنیه، شیخ مفید است که اصل ازدواج را انکار کرده و برای اینکه بتواند توجیهی برای فرزندان و رابطه‌ای که همه بر آن اتفاق دارند دست و پا کند داستان جنیه را ساخته است» [ر.ک: ملاذ الأخیار في فهم تهذیب الأخبار: ج‏13، ص: 311 ، و مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول: ج‏21، ص: 198].

شاید خواننده کمی گیج شده و بپرسد: اصولاً این ادعای «جنیه» از کجا ظهور کرد و از کدام سرداب سر برون آورد و چرا قزوینی و امثالهم به این موضوع تکیه می‌کنند؟؟

جواب آن است که غالیان مجهول الهویه‌ای از اهل تشیع چون این ازدواج بر گرده آنها سنگین آمد دست به جعل روایتی عجیب و غریب زده‌اند تا عوام را فریب داده و چند صباحی از جواب دادن به سائلان فراغی حاصل کنند!.

اما متن روایت به شکل زیر است:

«الصفار عن أبی بصیر، عن جذعان بن نصر، عن محمد بن مسعدة، عن محمد بن حمویة بن إسماعیل، عن أبی عبدالله الربیبی، عن عمر بن اُذینه قال: قیل لأبی عبدالله  : إن الناس یحتجون علینا و یقولون: إن أمیر الـمؤمنین زوج فلانا ابنته ام کلثوم و کان متکئا فجلس و قال:..... أرسل أمیر الـمؤمنین إلی جنیة من أهل نجران یهودیة یقال لها سحیفة بنت جریریة فأمرها فتمثلت في مثال ام کلثوم و حجبت الأبصار عن أم کلثوم وبعث بها إلی الرجل، فلم تزل عنده حتی أنه استراب بها یوما فقال: ما في الأرض أهل بیت أسحر من بنی‌هاشم. ثم أراد أن یظهر ذلك للناس فقتل وحوت الـمیراث وانصرفت إلی نجران و أظهر أمیر الـمؤمنین أم الکلثوم»[[499]](#footnote-499). یعنی: «صفار از ابی بصیر از ...... از عمر بن اذینه، روایت کرده است که گفت: به ابو عبدالله صادق  گفتم: مردم بر ضدّ ما دلیل می‌آورند و می‌گویند: امیر مؤمنان دخترش ام کلثوم را به همسری فلان کس (عمر بن خطاب) در آورد. امام صادق که در این هنگام تکیه زده بود نشست و گفت:.....و امیر مؤمنان به سوی زنی از جنّی‌های نجران که او را سحیفه دختر جریریّه می‌گفتند پیام فرستاد و امر کرد که بصورت ام کلثوم در آید و ام کلثوم از نظرها پنهان شد و علی آن زن جنّی را به سوی خلیفه فرستاد و مدّتی نزد وی بود تا اینکه روزی خلیفه در کار آن زن به شک افتاد و گفت: در روی زمین جادوگرتر از بنی‌هاشم کسی نیست! سپس خواست تا این امر را بر مردم آشکار کند ولی کشته شد و آن زن جنّی، میراث او را گرفته به نجران بازگشت و امیر مؤمنان امّ کلثوم را آشکار ساخت»!.

احتمالاً جناب قزوینی از نقل این روایت شرمنده می‌شدند و به همین علت نیز متن روایت را نقل نکردند تا عاقلان تصمیم بر آن بگیرند .

و همانطور که در ابتدا گفتیم راویان این روایت از جمله: جذعان بن نصر و محمّد بن مسعده و محمّد بن حمویه، هر سه مجهول هستند و گذشته از متن نا معقول روایت سند آن نیز مخدوش است.

و عاملی از اکابر معاصر شیعه در کتابش این روایت را رد می‌کند[[500]](#footnote-500).

و همه می‌دانند که در دین اسلام، استغاثه و کمک گرفتن از جنیان کفر است و حضرت رسول می‌‌فرمایند: «چنین شخصی وارد بهشت نمی‌شود» و شیعیان باید مواظب باشند که با نقل و استناد به این روایات چه تهمتی به سیدنا علی می‌زنند.

گذشته از آن متولد شدن انسانی از یک جن غیر ممکن است و با هیچ منطقی (الا منطق غالیان) سازگار نیست[[501]](#footnote-501).

مجلسی بعد از نقل روایات عده گذاشتن ام کلثوم در خانه پدرش و همچنین روایت جنیه، می‌‌نویسد: «أقول: لا منافاة بینه و بین سائر الأخبار الواردة في أنه زوجه أم كلثوم، لأنهم صلوات الله علیهم، كانوا یتقون من غلاة الشیعة، وكان هذا من الأسرار، ولم یكن أكثر أصحابهم قائلین لها، كذا ذكره الوالد العلامة قدس الله روحه»[[502]](#footnote-502).

و محمد آصف محسنی نیز این روایت را "غیر معتبر" دانسته و می‌‌نویسد: «في روایة غیر معتبرة سنداً (برقم16): ان فلاناً خطب الی علی ابنته ام کلثوم فابی علی ... ارسل امیر الـمؤمنین الی جنیة من اهل نجران یهودیة... فامرها فتمثلت فی مثال ام کلثوم و حجبت الابصار عن ام کلثوم و بعث بها الی الرجل...

اقول: نقل الروایة و امثالها من مثل الـمؤلّف /وقبولها عجیب وغریب ویحکی عن سذاجة الـمحدثین. والّا لدری ان نقل مثلها یوهن الـمذهب ویقل الاعتماد علی احادیث اهل البیت ویجعلها مخالفة للعقول ولا حول ولا قوة الا بالله. ومن الاسف ان مفاد الروایة وامثالها اصبحت بفعل الـمبلغین والـمؤلّفین ثقافة مذهبیة عند العوام اعترار بمقام الـمجلسی و بحاره»[[503]](#footnote-503). یعنی: «نقل چنین روایتی و امثال این روایت از مولف (مجلسی) و قبول آن عجیب و غریب و نشان از تساهل محدثین است، و نقل چنین روایاتی باعث وهن مذهب می‌‌شود و اعتماد بر احادیث اهل بیت را کم می‌‌کند و مذهب را مخالف عقل جلوه می‌‌دهد، ... و باعث تاسف است که مفاد این روایات و مانند آن، به گونه‌ای برای عوام نوعی عادت شده که به وسیله آن بر مجلسی و بحارش خورده می‌‌گیرند».

در پایان نیز سخن شیخ عبدالحمید الخطی شیعی در این مورد خالی از لطف نیست که می‌گوید:

«وأما قولكم: إن شيطانة تتشكل للخليفة عمر بن الخطاب لتقوم مقام أم كلثوم، فهذا قول مضحك مبكٍ، لا يستحق أن يعنى به ولا يقام له، ولو تتبعنا مثل هذه الخرافات التي تنسج لَرَأَينا منها الشيء الكثير الذي يضحك ويبكي». اﻫ.

ما هم نمی‌دانیم که بخندیم یا بگرییم و فقط می‌گوییم: «فنسأل الله أن یثبت علینا عقولنا وإیماننا». و از الله می‌خواهیم که عقل و ایمان ما را برای ما حفظ کند! (از شر این خرافات)

آخرین شبهه:

آقای قزوینی بابی به عنوان: «بررسی روایات اهل تسنن» اختصاص داده‌است و در آن با تاویل و تفسیر و خیانت قصد دارد روایت صحیح، صحیح بخاری را رد کند تا به خیال خودش روایتی نماند که اهل سنت برای اثبات این ازدواج به آن تکیه کنند.

متن روایت از زهری از ثعلبه بن مالک اینگونه است:

«عمر، لباس یا روسری‌هایى را بین زنان مدینه تقسیم مى‌كرد، یكى از لباس‌هاى ارزشمند باقى مانده بود، گفتند این سهم دختر پیامبر است كه نزد تو است. مقصود ام کلثوم دختر علی بود. عمر گفت: امّ‌سلیط كه از زنان مدینه بود سزاوارتر است، زیرا او در روز احد مشك‌هاى پاره را وسله مى‌زد و مى‌دوخت».

نزدیک به همین متن را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه‌اش نقل کرده است[[504]](#footnote-504).

ما نمی‌خواهیم در این قسمت از مقام زهری که آقای قزوینی او را مجروح می‌داند دفاع کنیم زیرا مقام ایشان برای ما ثابت و بدون خدشه است ولی در جواب خیال و وهم آقای قزوینی چندین روایت صحیح را در مورد این ازدواج نقل می‌کنیم تا مشتی بر صورت منکرین این ازدواج مبارک باشد.

1- «أسلم مولى عمر قال: دعا عمر بن الخطاب علي بن أبي طالب فسارّه ثم قام علي فجاء الصفة فوجد العباس وعقيلاً والحسين فشاورهم في تزويج عمر أم كلثوم فغضب عقيل وقال: يا علي ما تزيدك الأيام والشهور والسنون إلا العمى في أمرك والله لئن فعلت ليكونن وليكونن لأشياء عددها. ومضى يجر ثوبه فقال علي للعباس: والله ما ذلك منه نصيحة ولكن درة عمر أحرجته إلى ما ترى أما والله ما ذاك رغبة فيك يا عقيل ولكن أخبرني عمر بن الخطاب يقول: سمعت رسول الله يقول: «كل سبب ونسب منقطع يوم القيامة إلا سببي ونسبي». فضحك عمر وقال: ويح عقيل سفيه أحمق»[[505]](#footnote-505).

هیثمی گوید: «رواه الطبرانی ورجاله رجال الصحیح».

ترجمه: «اسلم غلام عمر می‌گوید: عمر علی را فرا خواند، سپس علی به صفه آمد و عباس و عقیل و حسین آن‌جا بودند پس علی با آنان (در مورد خواستگاری حضرت عمر ) مشورت کرد. عقیل خشمگین شد و (خطاب به برادرش حضرت علی ) گفت: به خدا سوگند که گذر زمان فقط کوری را در کارت ایجاد کرده، به خدا اگر انجام دهی چنین و چنان می‌شود و هرچیزی قدر و اندازه خودش را دارد.

حضرت علی رو به عباس ب می‌کنند و می‌فرمایند: به خدا سوگند که آنچه عقیل می‌گفت نصیحت نبود و بلکه این صلاحیت و خیر و خوبی (درٌه) عمر بود که باعث این عمل شد و این رغبتی نیست که تو نشان می‌دهی.

بلکه عمر به من خبر داد که هر سبب و نسبی روز قیامت از بین می‌رود الا سبب و نسب من .

پس سیدنا عمر خندید و گفت: وای عقیل نادان و کم عقل است».

2- روایاتی که در مورد فوت مادر و پسر هر دو در یک روز و عدم توارث در کتب فریقین نقل شده که به حد تواتر رسیده که جای تردیدی در آن نیست. چنانکه در منابع حدیثی[[506]](#footnote-506)، فقهی[[507]](#footnote-507) و تاریخی[[508]](#footnote-508) و همینطور فتوای بعضی از علما بر اساس این روایت بوده است[[509]](#footnote-509).

3- روایت مربوط به عده آوردن سیده ام کلثوم است: که فریقین آن را نقل کرده‌اند[[510]](#footnote-510). و فقهای فریقین[[511]](#footnote-511) نیز به استناد این روایت به جواز انتقال زن شوهر مرده از خانه شوهر به خانه خود یا پدرش فتوا داده‌اند.

4- روایاتی که در مورد مقدار مهریه این ازدواج نقل شده که همه صحیح هستند و همینطور برخی از منابع فقهی و روایی فریقین نیز در مبحث مقدار صداق زوجه و جواز زیاد بودن آن، به صداق تعیین شده از سوی عمر برای ام‌کلثوم استناد کرده‌اند[[512]](#footnote-512).

5- «هدیه همسر قیصر روم، به نقل ابن ابی الحدید[[513]](#footnote-513)، عمر‌بن خطاب قاصدی نزد پادشاه روم فرستاد و چون ام‌کلثوم همسر او از حرکت قاصد آگاه شد دیناری چند داد و عطری خرید و آن را در دو شیشه قرار داد و به قاصد داد تا به عنوان هدیه به همسر قیصر روم بدهد. هنگامی که قاصد برگشت، دو شیشه پر از جواهرات از طرف همسر قیصر آورد و به ام‌کلثوم داد و چون عمر به خانه آمد و جواهرات را دید، پرسید اینها از کجا آمده است. ام‌کلثوم ماجرا را گفت و عمر جواهرات را از او گرفت. ام‌کلثوم به اعتراض گفت: این به عوض هدیه من است. عمر گفت: داور میان من و تو پدرت باشد. علی به سود عمر داوری کرد و فرمود: به مقدار بهای دینارهایی که عطر خریدی از این جواهرات مال توست و بقیه مال مسلمانان است، زیرا قاصد آنان هدیه تو را برد و اینها را آورد».

6- دفاع زیدبن ام‌کلثوم از جدش، در خبری آمده است که زید پسر عمر و ام‌کلثوم همراه هیأتی از مدینه به دمشق نزد معاویه رفت. معاویه او را کنار خود بر تخت نشاند و او را احترام کرد. بسر‌بن ارطاة که آنجا بود به علی و جد زید ناسزا گفت. زید از این عمل بر آشفت و با عصا بر سر بسر کوبید و سر او را شکست. معاویه به زید گفت: «سر شیخ و سید شام را شکستی» و به بسر گفت: «در حضور او از علی بد می‌گویی، در حالی که علی جد اوست.» زید پس از گفت‌وگو با معاویه به حالت قهر از مجلس معاویه بیرون رفت. مأمور معاویه به دنبال زید رفت و او را قسم داد و باز گرداند و معاویه از عمر پدر زید تعریف کرد[[514]](#footnote-514).

7- در خبری آمده است که عمر شبی در گشت‌و‌گذار خود به بیرون شهر مدینه رفت و در آنجا به چادری مویین برخورد که زنی در آن در حال زاییدن بود و از بی‌چیزی شکایت می‌کرد. عمر بی‌درنگ به خانه باز گشت و همراه با مقداری آرد و روغن به اتفاق همسرش ام‌کلثوم بنت فاطمه با وسایل لازم بدان جا بازگشت. ام‌کلثوم در وضع حمل به زن کمک کرد[[515]](#footnote-515).

8- نیز نقل شده است که پس از ضربت خوردن امیر مؤمنان علی ام‌کلثوم می‌گفت: «نماز صبح از من چه می‌خواهد، شوهرم عمر امیرالمومنین هنگام نماز صبح کشته شد و پدرم امیرالمومنین نیز هنگام نماز صبح کشته شد»[[516]](#footnote-516).

9- روایتی نیز به این مضمون نقل شده است:

«ابن الحنفية يقول: دخل عمر بن الخطاب وأنا عند أختي أم كلثوم بنت علي فضمني وقال بالحلواء»[[517]](#footnote-517). «ابن حنفیه (فرزند علی) فرمود: عمر وارد شد در حالی که من نزد خواهرم ام‌کلثوم بنت علی بودم، مرا در آغوش گرفت، سپس فرمود: با حلوا از او پذیرایی کن».

اخبار در این مورد بسیار زیاد هستند که برای هر شخص عاقل و با انصافی جایی برای تردید باقی نمی‌گزارد.

و ملا باقر مجلسی نیز در مرآة العقول خود و در باب تزویج ام کلثوم می‌گوید: اما روایاتی که دلالت بر ازدواج عمر و ام کلثوم(ع) می‌کند صحیح بوده و هیچ شکی در آن نیست!.

در اینجا تمامی شبهات آقای قزوینی جواب داده شد و خواننده خود به جای قاضی نشسته و قضاوت کند که: چقدر این ازدواج برای امثال قزوینی گران تمام شده است که حاضرند این همه برای آن مایه و وقت بگزارند تا به خیال خودشان شیعیان و سائلانی که در این مورد تحقیق می‌کنند را راضی کرده و آنها را ساکت کنند.

آنهایی که سال‌های سال در بی‌خبری قرار داشته‌اند، وقتی به آنها می‌گوییم: عمر داماد حضرت علی و فاطمه بوده، بهت زده می‌شوند و دنبال جوابی برای این ماجرا می‌گردند و افرادی از آنها نیز جواب را آن دانسته‌اند که اصولاً مذهب تشیع بی‌اساس است و بین هیچ کدام از اصحاب کرام خصوصاً بین سیدنا عمر و سیدنا علی هیچ گونه کدورت و رنجشی نبوده است. لذا وقتی به معزالدوله أحمد بن بویه که یکی از علمای رافضی بود و به صحابه ناسزا می‌گفت، گفته شد:

«أن علیاً زوج ابنته أم كلثوم لعمر بن الخطاب فاستعظم ذلك وقال: ما علمت بهذا، وتصدق بأكثر ماله، وأعتق ممالكیه، ورد كثیراً من الـمظالم، وبكى حتى غشی علیه»[[518]](#footnote-518).

قطعاً علی دخترش ام کلثوم را به عقد ازدواج عمردرآورده،ایشان مسأله را بسیار مهم تلقی کرد و گفت: من این را نفهمیده‌ام! و بلا فاصله توبه کرد و قسمت عمده‏ی اموالش را صدقه داد و کنیزهایش را آزاد کرد، و بیشتر ستمها و مظالم را به صاحبان اصلی برگرداند و آن‌قدر گریست كه بیهوش شد[[519]](#footnote-519)، چون مدّتی طولانی از عمر خویش را در راه ضربه زدن به حیثیّت و اعتبار آن بزرگواران پاک سیرت صرف کرد، بنابراین به ‌این جرم بزرگ خویش پی برد و علّت این انحراف بزرگ او هم فریفته شدن به شبهه‌های رافضه بود[[520]](#footnote-520).

امیدوارم دیگر شیعیان نیز بعد از درک این واقعیت حق را در یابند و راه توبه را در پیش بگیرند و دست از سب و لعن بهترین خلایق خدا که همان اصحاب پیامبر باشند، بردارند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مراد ما نصیحت بود و گفتیم |  | حوالت با خدا کردیم و رفتیم |

و آفرین بر شاعر زیبا سخن «خواجه فخر الدین زنده دل» که می‌سراید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ام کلثوم همان دخت علی بود |  | که عمر را چه اعلا همسری بود |
| نمی‌دانی بدان تو ای مسلــمان ج |  | که عمر هم دامـــــاد حیدری بود |

آذر ماه سال 1388

التماس دعاد

مآخذ کتاب (مهم‌ترینشان)

1. قرآن الکریم،سخن خداوند.
2. طبقات الکبری:محمد بن سعد (م230) دار صادر، بیروت، طبعة 1، 1968 م .
3. المصنف،ابوبکر ابن ابی شیبه (م235) دار الفكر للطباعة والنشر والتوزیع، بیروت،لبنان.
4. نسب قریش، مصعب بن عبدالله الزبیرى (م236)، دارالمعارف للطباعه و النشر.
5. مسند احمد، امام احمد بن حنبل (م241) دار صادر، بیروت، لبنان.
6. المنمق، محمدبن حبیب بغدادی(م245ق)خورشید احمد فاروق، نسخه مخطوطة.
7. كتاب المحبر، محمد بن حبیب (م245ق)چاپخانه: مطبعة الدائرة، 1361.
8. المعارف ابن قتیبه (م276) منشورات الشریف الرضی، قم، ط1 1415ق.
9. انساب الاشراف، البلاذری (م279ق) ط 1،دار الفکر، بیروت، 1996م,
10. تاریخ طبری،ابن جریر طبری(م310)مؤسسة الأعلمی للمطبوعات،بیروت،طبعة 4، 1983م
11. مستدرک علی الصحیحین، الحاکم نیشابوری(م405) اشراف:یوسف عبد الرحمن المرعشلی.
12. معرفة الصحابة ابی نعیم (م430) دار الوطن للنشر، الریاض، الأولى، 1998 م.
13. جمهرة انساب العرب، ابن‌حزم آندلسی(م456) دار الکتب العلمیة، بیروت، ط1، 1403ق.
14. جوامع السیرة،ابن حزم آندلسی(م456) دار المعارف، مصر، ط1،1900م.
15. الاستیعاب في معرفة الاصحاب ابن عبدالبر (م463) دار الجیل،بیروت، ط1،1412.
16. تاریخ دمشق،ابن­عساکر (م571) تحقیق علی شیری، دارالفکر، بیروت، 1995م.
17. المغنی ابن‌قدامه،عبدلله‌بن محمد الحنبلی(م620ق)دارالکتاب‌ العربی،بیروت.
18. اسد الغابة في معرفة الصحابه، ابن اثیر (م 630)دار الكتاب العربی، بیروت.
19. الكامل في التاریخ، ابن‏اثیر (م630) دار صادر - دار بیروت، 1966م.
20. تهذیب الاسماء،امام نووی(م676) تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا.
21. ذخائر العقبی،احمد بن عبدالله الطبری(م694)مكتبة القدسی،القاهرة، 1356.
22. منهاج السنة النبویة، ابن تیمیه (م728) مؤسسة قرطبة، ط1،1406.
23. نهایة الأرب في فنون الأدب، النویری(م733) دار الكتب العلمیة،بیروت،ط1،2004م.
24. تهذیب الكمال، یوسف المزى (م742) مؤسسه الرساله،بیروت،ط4،1985م.
25. سیر اعلام النبلاء، شمس‌الدین ذهبی (م748)، موسسة الرسالة، بیروت، ط 9،1413ق.
26. تاریخ الإسلام،شمس الدین ذهبی(م748)، دار الكتاب العربی، بیروت، لبنان، ط1،1897م
27. نظم درر السمطین،جمال الدین، الزرندی الحنفی (م750)ط1، 1958م.
28. الوافي بالوفیات،الصفدی (م764)،دار إحیاء التراث، بیروت،2000م.
29. البدایة والنهایة، ابی الفداء ابن‏كثیر (م774) بیروت، دار احیاء التراث، ط1،1988م.
30. جوهرة في نسب الإمام علی وآله، البری(م.ق 7) مكتبة النوری،دمشق، ط1،1402.
31. امتاع الأسماع، مقریزی (م845) دار الكتب العلمیة، بیروت، ط1،1999م.
32. الاصابة، ابن‏حجرعسقلانی(م852) بیروت، دارالكتب العلمیه، ط1،1415.
33. تهذیب التهذیب، ابن‏حجر (م852) دارالفكر، بیروت، لبنان، ط1، 1984م.
34. سبل الهدى والرشاد،الصالحی الشامی (م942)دار الكتب العلمیة، بیروت، الطبعة 1،1414.

منابع اهل تشیع

1. سیرة ابن إسحاق،محمد بن إسحاق بن یسار (م151)معهد الدراسات والأبحاث للتعریف.
2. تاریخ الیعقوبی،یعقوبی (م284) دار صادر، بیروت، لبنان.
3. مناقب الإمام أمیرالمؤمنین محمد بن سلیمان الكوفی (حیات300)، مجمع إحیاء الثقافة اسلامیه، قم.
4. كتاب الفتوح، أحمد بن أعثم الكوفی (م314) دار الأضواء للطباعة والنشر والتوزیع، ط1،1411.
5. الکافي کلینی (م329) دار الكتب الإسلامیة، طهران، ط5، 1363.
6. فضائل أمیر المؤمنین ابن عقدة الكوفی (م333)تحقیق:عبد الرزاق محمد حسین فیض الدین.
7. الهدایة الكبرى، حسین بن‏حمدان خصیبى (م334ق)بیروت، مؤسسه البلاغ، ط1، 1411ق
8. التنبیه والإشراف،المسعودی (م345) دار صعب، بیروت.
9. مقاتل الطالبین، ابو الفرج اصفهانی (م356)منشورات المكتبة الحیدریة ومطبعتها، النجف، ط2،1965م .
10. شرح الأخبار،القاضی النعمان المغربی(م363)مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم،ط2،1414.
11. علل الشرایع،صدوق(م381) منشورات المكتبة الحیدریة ومطبعتها، النجف،1966م.
12. معانی الأخبار، صدوق (م381) مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم،1338ش.
13. الأمالی،الصدوق (م381) مركز الطباعة والنشر في مؤسسة البعثة، ط1، 1417.
14. عیون أخبار الرضا، صدوق (م381) مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت،1984م.
15. الارشاد،شیخ المفید (م413) دار المفید للطباعة والنشر والتوزیع، بیروت، ط2،1993م.
16. رسائل، سیدالمرتضی(م436ق)دارالقرآن، قم، 1405ق.
17. تهذیب الاحکام، طوسی (م460)، دار الكتب الإسلامیة، طهران، ط3، 1364ش.
18. روضة الواعظین، فتال نیشابوری (م508) منشورات الشریف الرضی، قم.
19. احتجاج،ابی منصور طبرسی (م548) دار النعمان للطباعة والنشر، النجف،1966م .
20. تاج الموالید في موالید الائمه و وفاتیهم،طبرسی (م548)مكتب المرعشی،قم، 1406.
21. اعلام الوری باعلام الهدی، الفضل‌بن الحسن طبرسی (م548ق) موسسه آل‌البیت، قم، ط1،1417ق.
22. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب (م588) المكتبة الحیدریة، النجف،1956م.
23. العمدة عیون صحاح الاخبار في مناقب امام الابرار، ابن البطریق(م600) مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم،1407.
24. الفخری في انساب الطالبین، القاضی النسابة اسماعیل المروزی (م614) مکتبة النجفی، قم، ط1، 1409‌ق.
25. رجال الطوسی(م460)مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم، ط1،1415
26. شرح نهج البلاغه،ابن ابی الحدید(م656) دار الكتب العلمیة – بیروت،ط1،1998م.
27. اللهوف في قتلى الطفوف، ابن‏طاووس (م664) نوار الهدى، قم،ط1،1417.
28. الدر النظیم،إبن حاتم عاملی (م664) مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم.
29. كشف الغمة، ابن أبی الفتح الإربلی (م693ق) بیروت، دار الاضواء،ط2،1985.
30. المجدی في انساب الطالبیین، العلوی النسابه (م709)، مکتبة المرعشی، قم، ط1،1409.
31. الاصیلی في انساب الطالبیین،ابن طقطقی (م709)مکتبة المرعشی،قم، ط1،1376.
32. المستجاد من الإرشاد،حلی(م726)، مكتب المرعشی، قم،1406.
33. رجال ابن داوود حلی (م740) منشورات مطبعة الحیدریة، النجف،1972م.
34. عمدة الطالب، ابن عنبه (م828) منشورات المطبعة الحیدریة، نجف،ط2،1961م.
35. مسالك الافهام، الشهید الثانی(م966) مؤسسة المعارف الإسلامیة، قم، ط1،1413.
36. الوافي، الفیض الكاشانی(م1091)، مكتبة علی بن أبی طالب، أصفهان، ط1،1406.
37. وسائل الشیعة (آل بیت)حر عاملی(م1104)،مؤسسة آل البیت، قم، ط2،1414.
38. فصول المهمة حر عاملی (1104) مؤسسة معارف إسلامی إمام رضا ط1، 1376 .
39. مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی(م1107) مؤسسة المعارف الإسلامیة، قم، ط1، 1413.
40. الدرجات الرفیعة، سید علی خان مدنی(م1120) منشورات مكتبة بصیرتی، قم، 1397.
41. کشف اللثام الفاضل الهندی بهاء‌الدین محمدبن الحسن الاصفهانی(م1173ق) مکتبة المرعشی، قم، 1405ق.
42. نقد الرجال تفرشی(م،ق11) مؤسسة آل البیت ‡ لإحیاء التراث، قم، ط1،1418.
43. مستند الشیعة (ط­ج)، النراقی (م1245) موسسه آل البیت، قم،ط1، 1419.
44. جواهر الکلام، جواهری نجفی (م1266) دار الكتب الإسلامیة، تهران، ط2،1365.
45. مستدرك الوسائل، نوری (م1320) مؤسسة آل البیت ‡ لإحیاء التراث، بیروت، ط1محققه، 1987م.
46. الأنوار العلویة، جعفر النقدی (م1370) مكتبة الحیدریة، نجف،ط2،1962م.
47. اعیان الشیعة،سید محسن امین(م1371) دار التعارف للمطبوعات، بیروت،1983م.
48. الغدیر، امینی (م1392)دار الكتاب العربی، بیروت، ط4،1977م.
49. مستدرک سفینة البحار، علی النمازی الشاهرودی (م1405) مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم، 1418.
50. مستدركات علم رجال الحدیث، علی النمازی الشاهرودی (م1405)، چاپخانه: حیدری، طهران.
51. شرح إحقاق الحق وإزهاق الباطل المرعشی (م1411)منشورات مكتبة المرعشی، قم، ط1، 1417.
52. معجم رجال حدیث،خویی (م1411)، ط5، 1992 م .
53. اعلام النساء، علی محمدعلی، الدارالاسلامیة، بیروت، ط3،1992م.
54. هجوم علی بیت فاطمه، عبد الزهراء مهدی (معاصر) ط1، 1421.
55. موسوعة الإمام علی بن أبی طالب، محمد الریشهری (معاصر) دار الحدیث للطباعة والنشر ،ط2، 1425.
56. قاموس الرجال، محمد تقی تستری (معاصر)،موسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم، ط1،1419.
57. اسرار الفاطمیه، محمد فاضل المسعودی (معاصر)چاپخانه امیر، قم، ط2،2000 م.
58. نهج السعادة شیخ محمودی (معاصر) مؤسسة الأعلمی للمطبوعات،بیروت.

اضافات

سؤال: آیا امیرالمؤمنین دختر خود ام كلثوم سلام الله علیها را به عقد عمربن الخطاب در آورده‌اند؟

پاسخ ایت الله شیرازی: این مطلب صحت ندارد و حضرت ام كلثوم سلام الله علیها با پسر عم خود عون فرزند جعفر طیار ازدواج نموده است و داستان ازدواج ایشان با عمر جعلى است و مرحوم شیخ مفید مى‌فرماید: این مطلب را تنها زبیر بن بكار نقل كرده و او هم از جاعلان و واضعان است. در این زمینه مى‌توانید به كتاب (تثقیف الأمة بسیرة أولاد الأئمة، ص106) مراجعه نمایید.

<http://www.shia-news.com/fa/pages/?cid=16626>

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

10- علامه سید علم الهدی در كتاب الشافی كه در جواب كتاب المغنی (تصنیف قاضی عبد الجبار) نوشته است، می‌‌نویسد: «فاما تزويجه بنته فلم يكن عن اختيار والخلاف فيه مشهور فان الرواية وردت بان عمر بن الخطاب خطبها الي امير الـمومنين فدافعه وماطله فاستدعي عمر العباس فقال ابي باس فقال ما حملك على هذا الكلام فقال خطبت الي ابن اخيك فمنعني .... فقال العباس رد امر ها الى فزوجه العباس اياها الخ» ترجمه: «پس به ازدواج دادن سیدنا علی دخترش را به حضرت عمر با اختیار و رضایت (حضرت علی) نبوده است و اختلاف در این مشهور است پس همانا كه روایت وارد شده است به اینكه عمر بن الخطاب به خدمت حضرت امیر پیام ازدواج و دامادی فرستادو ایشان در جواب دادن تاخیر نمود پس حضرت عمر حضرت عباس را خواست و گفت كه آیا در من عیبی هست حضرت عباس فرمود چرا این كلام را می‌‌فرمایی فرمود به برادر زاده‌ات پیام داده‌ام او جوابم را نداده است. پس حضرت عباس به علی فرمود اختیار ام كلثوم را به من بده و سپس ازدواج عمر با ام كلثوم را انجام داد». [كتاب الشافی: ص 116]. قابل به ذكر است كه علم الهدی متوفای سال 406 نزد علمای اهل تشیع بین علمای متقدمین و متاخرین حد فاصل است.

11- «فاما انكاحه فقد ذكرناه في كتابنا الشافی الجواب عن هذا الباب مشروحا وبینا انه ما اجاب عمر الی نكاح تبته الا بعد توعد وتهدد ومراجعة ومنازعة» ترجمه: «و اما اینكه علی دخترش را به نكاح عمر در آورد ما آن را در كتاب خود بنام الشافی با تفضیل جواب را بیان كردیم و توضیح دادیم كه حضرت امیر در مورد نكاح دخترش ام كلثوم به عمر جواب نداد مگر بعد از تهدید و مراجعه و نزاع». [سید الشریف علم الهدی: ص 138].

13-محقق معروف شیعی علامه حلی متوفای سال 676 در كتاب فقه جعفری بنام شرائع الاسلام در كتاب النكاح بخش لواحق العقد می‌‌نویسد: «ویجوز نكاح الحرة العبد والعربیة العجمی والهاشمیة غیر الهاشمی» ترجمه: «نكاح شخص آزاد با برده و عرب با غیر عرب و هاشمی با غیر هاشمی جایز است». یكی دیگر از علمای شیعه بنام شیخ زین الدین احمد عاملی معروف به الشهید الثانی متوفای سال 946 برای متن كتاب شرائع الاسلام شرح معتبری بنام مسالك الافهام نوشته است. كه در این كتاب فقط مسائل اتفاقی و اجماعی مطرح شده‌اند و هیچ مسئله اختلافی در آن نیامده است. در همین كتاب با صراحت نكاح ام كلثوم بنت علی با عمر موجود است كه عبارت عربی آن به شرح زیر است: شهید ثانی دلیل عبارت مذكور علامه حلی را چنین بیان می‌‌كند «وزوج النبی ابنته عثمان وزوج ابنته زینب بابی العاص بن الربیع ولیسا من بنی‌هاشم وكذالك زوج علی ابنته ام كلثوم من عمر وتزوج عبدالله بن عمرو بن عثمان فاطمه بنت الحسین وتزوج مصعب بن الزبیر اختها سكینة وهم من غیر بنی‌هاشم» ترجمه: «حضرت نبی دخترش را به ازدواج عثمان در آورد و نیز دخترش زینب را به ازدواج ابی العاص بن ربیع در آورد. با اینكه آنها از بنی‌هاشم نبودند. و اینچنین علی دخترش ام كلثوم را به ازدواج عمر در آورد و عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان با فاطمه بنت امام حسین ازدواج كرد و مصعب بن زبیر با خواهر فاطمه بنت حسین (سكینه) ازدواج كرد.در حالیكه همه‌ی اینها از بنی‌هاشم نبودند».

14- یكی دیگر از علمای معروف مجتهد قاضی نور الله شوشتری شهید ثالث متوفای 1019 موضوع ازدواج ام كلثوم با حضرت عمر را در چندین كتب تصنیفی خود آورده است. ملاحظه بفرمایید:

1- مجالس المومنین تذكره عباس بن عبد المطلب ص76: آخر عمر عباس را نزد خود طلبید و سوگند خورده گفت: اگر علی را بدامادی من راضی نمی‌سازی آنچه در دفع ممكن باشد خواهم كرد..... چون مبالغه عباس در آن باب از حدفزونی گرفت آنحضرت (علی ) از روی اكراه ساكت شدند. تا آنكه عباس از پیش خود ارتكاب تزویج او نمود.

15- در تذكره محمد بن جعفر طیار می‌‌نویسد: محمد بن جعفر طیار بعد از فوت عمر بن خطاب بشرف مصاهرت حضرت امیر المومنین مشرف گشته‌ام كلثوم را كه با عدم كفائت از روی اكراه در حباله عمر بود تزویج نمود. [مجالس المومنین: ص 76و 82و 85].

16- اگر نبی دختر به عثمان داد ولی (علی ) دختر به عمر فرستاد. [مجالس المومنین: ص85].

17- قاضی شوشتری در تصنیف خود مصائب النواصب در ازدواج ام كلثوم با حضرت امیر عمر تفصیلاٌ بحث كرده است. و در آخر می‌‌نویسد: تزویج ام كلثوم با عمر در مقام ضرورت و ناچاری از راه رخصت است. [ترجمه مصائب النواصب فارسی از میرزا محمد علی مدرس رشتی ص 165-170].

19- شخصیت معروف شیعه كه در قرن سیزده میزیسته است بنام میرزا عباس علی قلی خان كه نخست وزیر یكی از شاهان قاجاریه بوده است در تصنیف خود می‌نویسد: ام كلثوم كبری دختر فاطمة الزهرا در سرای عمر بن خطاب بود و از وی فرزندی بیاورد چنانكه مذكور گشت و چون عمر مقتول شد محمد بن جعفر بن ابی طالب او را در حباله نكاح در آورد. [تاریخ طراز مذهب مظفری باب تزویج ام كلثوم با عمر بن خطاب].

20- مجتهد معروف شیعه شیخ عباس قمی در كتاب منتهی الامال می‌نویسد: و اما ام كلثوم حكایت تزویج او با عمر بن خطاب در كتب مسطور است و بعد از او ضجیع عون بن جعفر و پس از او زوجه محمد بن جعفر گشت. [منتهی الامال: ج 1، فصل ششم ص 186].

رفع ابهام با ذكر این دلایل، روایت‌هایی كه درباره ی ازدواج حضرت عمر با ام كلثوم ل بیان شده است بحد مشهور بلكه در مرز متواتر قرار می‌گیرند كه اكثر مجتهدین و علمای شیعی به آن اعتراف دارند. اما متاسفانه بعضی از علمای شیعه این پیوند سرشار از صفا و صمیمیت بین آن بزرگواران را با رنگ اكراه و اجبار و تقیه تیره می‌‌كنند. جای بسی تاسف است و قطعاٌ قابل قبول نیست زیرا كه:

1. این بر خلاف شجاعت حیدری می‌‌باشد.
2. با عزت نفس تضاد و تباین دارد.
3. این وقار خانواده‌ای را مجروح می‌‌كند.
4. این برای احساسات ایمانی و شرافت انسانی یک تهدید و تخریب است.
5. این با سابقه خانواده بنی‌هاشم از هر جهت تضاد دارد.
6. آنچه بر خود نپسندی بر دیگران مپسند. العیاذ با الله.

1. - مؤلف در این باره کتاب «دو یارِ غار» را نوشته و در آن به شبهات مختلف شیعه پاسخ داده‌است. [↑](#footnote-ref-1)
2. - چه بسا تا چند سال دیگر بر خورشید نیز لکه سیاهی پیدا کنند!!. [↑](#footnote-ref-2)
3. - مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، (بَابُ تَزْوِیجِ أُمِّ كُلْثُوم‏) ج‏20، ص: 42، مجلسی، دار الکتب الإسلامیة- تهران، ط2. [↑](#footnote-ref-3)
4. - مرآة العقول، ج‏21، ص: 197 (بَابُ الْـمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا الْمَدْخُولِ بِهَا أَيْنَ تَعْتَدُّ وَ مَا يَجِبُ عَلَيْهَا). [↑](#footnote-ref-4)
5. - مرآة العقول، ج‏21، ص: 199، همان باب. [↑](#footnote-ref-5)
6. - مرآة العقول، ج‏21، ص: 198. [↑](#footnote-ref-6)
7. - البته بهبودی از این بین دو روایت را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-7)
8. - در اینجا از ناصر حسین الهندی نیز نام برده که او از معاصرین شیعه است و البته به شبهاتی که آقای قزوینی به تبعیت از ایشان علم کرده اند جواب خواهیم داد. ان شاء الله. [↑](#footnote-ref-8)
9. - دهکده‌ای نزدیک بغداد. [↑](#footnote-ref-9)
10. - المسائل العكبریة،شیخ مفید ص61، دار المفید للطباعة والنشر والتوزیع، بیروت. [↑](#footnote-ref-10)
11. - بحار الأنوار، ج 42، ص 109. [↑](#footnote-ref-11)
12. - مرآت العقول 3، ص 449، 448، باب «تزویج ام کلثوم»، چاپ قدیم تهران. [↑](#footnote-ref-12)
13. - بحار الأنوار، ج 42، ص 107. [↑](#footnote-ref-13)
14. - قاموس الرجال ج12 ص216 ، الشیخ محمد تقی التستری، قم، ط1. [↑](#footnote-ref-14)
15. - السید المرتضی(م436ق), رسائل ج3، ص150، تحقیق سیداحمد الحسینی, اعداد سید مهدی الرجایی، دارالقرآن- قم، 1405ق. [↑](#footnote-ref-15)
16. - این جاهل و معاندی که سید مرتضی از آنها حرف می‌زند، همین قزوینی و مکارم شیرازی و همدستان ایشان هستند .. اصحاب غافل سید مرتضی همین هدایتی و قرائتی و امثالهم هستند که چیزی به این واضحی و به تعبیر سید مرتضی معلوم و مشهور را رد می‌کنند، دقت کنید که سید مرتضی این سخنان را به منکرین ازدواج می‌گوید، اگر الان زنده می‌‌بود و می‌‌شنوید که عدّه ای نه تنها ازدواج ام کلثوم را بلکه وجود ام کلثوم را نیز نفی می‌‌کنند به نظرتان به آنها چه می‌‌گفت؟ من که گمان می‌کنم به جای خطاب کردن با: اصحاب غافل و معاند ما ... می‌گفت: دیوانه های زنجیری و قرص ایکس خورده های ما!!!. [↑](#footnote-ref-16)
17. - الأمالی شیخ المفید:ج1، ص354،،والعمدة ابن البطریق ص 30، مستدرك سفینة البحار: ج 4، ص 313 علی النمازی الشاهرودی، قاموس الرجال: ج12، ص 216 محمد تقی تستری، اعیان الشیعة محسن امین: ج 1، ص 326، الفصول المهمة في معرفة الائمة ابن صباغ، حاشیه ج 1 ص 647 ،- دار الحدیث للطباعة والنشر، محدث قمی در نفس المهموم ص 431،بحار الانوار: ج42، ص 74. [↑](#footnote-ref-17)
18. - علل الشرایع، إبن‏بابویه، ج1 ص‏186-185، چاپ نجف- همین روایت را شیخ مجلسى نیز در كتابش جلاءالعیون، ص 425-426 \_(انتشارات سرور\_قم) آورده است. [↑](#footnote-ref-18)
19. - شرح إحقاق الحق مرعشی، ج 30 ص 172. [↑](#footnote-ref-19)
20. - ر.ک: شرح إحقاق الحق: ج 8، ص 289. [↑](#footnote-ref-20)
21. - روضة الواعظین، فتال نیشابوری ص 152، منشورات الرضی قم. [↑](#footnote-ref-21)
22. - اعلام النساء علی محمد علی، ص 238-247. [↑](#footnote-ref-22)
23. - ماجرای جنیه بس جالب و خنده دار است که شیعیان برای رد ازدواج حضرت عمر با ام کلثوم از آن استفاده می‌کنندو ما در اواخر کتاب به آن پرداخته‌ایم. [↑](#footnote-ref-23)
24. - علمایی که در این مورد از نظر آنها استفاده می‌شود، اکثراً آنهایی هستند که جناب قزوینی در شبهه‌ای به نام «آیا عمر از ام كلثوم فرزندی داشته است؟» از آنها استفاده کرده است!!. [↑](#footnote-ref-24)
25. - نهایة الأرب في فنون الأدب النویری: ج 18، ص 142. [↑](#footnote-ref-25)
26. - الوافي بالوفیات الصفدی: ج 1، ص 79. [↑](#footnote-ref-26)
27. - جوامع السیرة ابن حزم: ص40-دار المعارف- مصر. [↑](#footnote-ref-27)
28. - سنن الكبرى البیهقی: ج 7، ص 70، دار الفکر. [↑](#footnote-ref-28)
29. - ذخائر العقبی محب الدین طبری ص 167. [↑](#footnote-ref-29)
30. - ذخائر العقبی، در مورد رقیه گفته شده: «ورقیة ماتت قبل أن تبلغ الحلم، والله أعلم.. إمتاع الأسماع»، مقریزی ج5 ص 371 – بیروت. [↑](#footnote-ref-30)
31. - تجرید اسماء الصحابة: ج2، ص273، الکوکب الدری, الاسنوی شافعی ج 2، ص 213 و مصادر بحار الانوار، ابن علی فضل بن حسن طبرسی. [↑](#footnote-ref-31)
32. - مصعب بن عبدالله الزبیرى, نسب قریش ص 82. (دارالمعارف للطباعة والنشر). [↑](#footnote-ref-32)
33. - المجدى في انساب الطالبیین: ص 297.، ابن الحسن على بن محمد العمرى. [↑](#footnote-ref-33)
34. - طبقات الکبری ابن سعد: ج8، ص 465 و موسوعة الإمام علی بن أبی طالب: ج1 ص 122،محمد الریشهری شیعی. [↑](#footnote-ref-34)
35. - تهذیب الاسماء امام نووی: ج1، ص 362. [↑](#footnote-ref-35)
36. - سمط النجوم العوالی في أنباء الأوائل والتوالی ص 224،العصامی. [↑](#footnote-ref-36)
37. - بلاذرى، انساب الاشراف ص271 و ابن اثیر در اسد الغابة. [↑](#footnote-ref-37)
38. - رحلة ابن بطوطه، بیروت، ص117. [↑](#footnote-ref-38)
39. - اعیان الشیعة سید محسن امین ج 7، ص 140- بیروت. [↑](#footnote-ref-39)
40. - العدد القویة لدفع المخاوف الیومیة، الحلی ص241، مكتبة المرعشى ـ قم، ط1، 1408 ﻫ. [↑](#footnote-ref-40)
41. - الارشاد شیخ المفید، ج1، ص354، اعلام الوری باعلام الهدی طبرسی ص203. [↑](#footnote-ref-41)
42. - شرح إحقاق الحق المرعشی، ج 25 پاورقی ص 360. [↑](#footnote-ref-42)
43. - رسائل السیدالمرتضی: ج3، ص150. [↑](#footnote-ref-43)
44. - سبل الهدى والرشاد فی سیرة خیر العباد الصالحی الشامی: ج 11، ص 307. [↑](#footnote-ref-44)
45. - سبل الهدی: ج4، ص 220. [↑](#footnote-ref-45)
46. - سبل الهدی: ج 10، ص 459. [↑](#footnote-ref-46)
47. - سبل الهدی: ج11، ص50-51 . [↑](#footnote-ref-47)
48. - تفسیر در المنثور ج 3 ص 33، دار المعرفة للطباعة والنشر، بیروت، لبنان. [↑](#footnote-ref-48)
49. - مثلاً: ابن ‌سعد ج8، ص463، الذریة الطاهرة دولابی, ص113-118،دار السلفیه، المجدی في انساب الطالبیین العلوی: ص11، بلاذری ج2، ص411، الارشاد الشیخ المفید ج1، ص354، جمهرة انساب العرب ابن‌حزم، ص37، طبری ج4، ص118، تاریخ الیعقوبی، ج2، ص213،مروج الذهب المسعودی: ج3، ص63، المنمق محمدبن حبیب، ص426، بخاری، تاریخ دمشق ابن­عساکر, ج3، ص179 و مناقب الإمام أمیر المؤمنین ، محمد بن سلیمان الكوفی- ج 2- ص 48 و... منابع دیگر. [↑](#footnote-ref-49)
50. - مناقب الإمام أمیر المؤمنین محمد بن سلیمان الكوفی، ج 2، پاورقى ص 272. [↑](#footnote-ref-50)
51. - معانی الأخبار الشیخ الصدوق، ص 106 .. با سندی صحیح. [↑](#footnote-ref-51)
52. - معانی الأخبار الشیخ الصدوق: ص 106 و 107 .. با سندی محکم. [↑](#footnote-ref-52)
53. - شیخ محمد باقر کجوری این روایت را معتبر دانسته و می‌نویسد: «- كما في بعض الأخبار الـمعتبرة- بالحسنین إ وزینب وأم كلثوم . قال الصادق : الـمعتقون من النار هم ولد بطنها: الحسن والحسین وزینب وأم كلثوم» الخصائص الفاطمیة: ج1، ص196، شیخ محمد باقر کجوری \_انتشارات شیخ الرضی. [↑](#footnote-ref-53)
54. - سیرة ابن إسحاق: ج 5- ص 231. [↑](#footnote-ref-54)
55. - الهدایة الكبرى، حسین بن‏حمدان خصیبى (م334ق) ص163- بیروت. [↑](#footnote-ref-55)
56. - اسرار الفاطمیه محمد فاضل المسعودی ص334،باب لحظات عمرها الأخیرة. [↑](#footnote-ref-56)
57. - البحار الانوار: ج 43 ص 179 و اسرار الفاطمیه ص335،باب التشییع و الدفن. [↑](#footnote-ref-57)
58. - در جواب این ادعا روایات بسیاری موجود بود.. که چند روایتی که گذشت قطره ای از دریا محسوب می‌شود. [↑](#footnote-ref-58)
59. - بحارالانوار: ج30، ص290. [↑](#footnote-ref-59)
60. - معجم رجال الحدیث خوئی: ج 15 ص 165. [↑](#footnote-ref-60)
61. - برای تفصیل بیشتر به کتب رجال، از جمله تهذیب الکمال شیخ مزی مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-61)
62. - سنن الكبرى للبیهقى: ج7، ص70، تاریخ دمشق ابن‏عساكر: ج3، ص179 و ج69، ص176، تهذیب الكمال المزى: ج20، ص479، تهذیب التهذیب ابن‏حجر: ج7، ص295، التنبیه والاشراف مسعودى: ص 258، البدایة والنهایة ابن‏كثیر: ج5، ص314 و ج7، ص367، كشف الغمة اربلى ج2، ص68، انساب الاشراف بلاذرى: ج2، ص411، تاریخ طبرى: ج5، ص153، الكامل في التاریخ ابن‏اثیر: ج2، ص440، اسدالغابة ابن‏اثیر: ج5، ص70، ارشاد شیخ مفید: ج1، ص355، تاریخ یعقوبى ج2، ص213، تاج‏الموالید طبرسى: ص،23 الاصابة ابن‏حجر. [↑](#footnote-ref-62)
63. - الشیعة وأهل البیت: 141. طبقات ج 8 ص 465.. و انظر: الأخوة و الأخوات دارقطنی ص 29 رقم 15. و الإصابة ابن حجر رقم 508. [↑](#footnote-ref-63)
64. - البته در تاریخ موجود هست که شخصی نام خود را بر فرزندش بگزارد ولی بسیار قلیل است. [↑](#footnote-ref-64)
65. - رجوع شود به قاموس الرجال: ص 96، ج 8. ذخائر العقبی: ج 1، ص117 و امتاع الاسماع المقریزی: ج5، ص 370. [↑](#footnote-ref-65)
66. - احتجاج طبرسی: ج2، ص 29 و الاخلاق الحسینیة: ص 54، جعفربیاتی. [↑](#footnote-ref-66)
67. - الأمالی الشیخ المفید: ص 321. [↑](#footnote-ref-67)
68. -كتاب الفتوح أحمد بن أعثم الكوفی متوفی 314، ج 5 ص 121. [↑](#footnote-ref-68)
69. - الفتوح ابن اعثم: ج 5 ، پاورقى (1) ص 121. [↑](#footnote-ref-69)
70. - لهوف، ابن‏طاووس ص 50. [↑](#footnote-ref-70)
71. - ینابیع المودّة: ج3 ص 79 (دار الأسوة للطباعة والنشر) و احقاق الحق: ج 11 ص633. [↑](#footnote-ref-71)
72. - منتخب طریحى: ص440. [↑](#footnote-ref-72)
73. - بحارالانوار: ج45، ص47. [↑](#footnote-ref-73)
74. - الدمعة الساكبة: ج4، ص336. [↑](#footnote-ref-74)
75. - الدمعة الساكبة: ج4، ص351، معالى السبطین: ج2، ص22، ذریعة النجاة: ص139. [↑](#footnote-ref-75)
76. - لهوف ابن طاووس: ص49. [↑](#footnote-ref-76)
77. - تا چهار ام کلثوم نیز ذکر شده که دو تن از آنها اسمشان ام کلثوم و دو تن دیگر کنیه آنها ام کلثوم بوده ولی به نظر صحیح نمی‌آید.. والله اعلم! [↑](#footnote-ref-77)
78. - مراجعه شود به الکامل ابن اثیر: ج 3، ص 395 و اعیان الشیعة: ج3، ص484-485. [↑](#footnote-ref-78)
79. - تاریخ موالید الائمة (تاج الموالید) طبرسی: ص15، تاریخ مدینه دمشق: ج70، ص35. [↑](#footnote-ref-79)
80. - كشف‏الغمة، ج2،ص69 ـ 68. [↑](#footnote-ref-80)
81. - موسوعة الامام علی‌بن ابی‌طالب، ج1، ص126، اعلام النساء ص238، سیر اعلام النبلاء الذهبی ج­3, ص 500. [↑](#footnote-ref-81)
82. - سیر اعلام النبلاء الذهبی: ج­3, ص500، بدایه والنهایة ابن کثیر: ج5، ص 330 و سیرة النبویه ابن کثیر. [↑](#footnote-ref-82)
83. - الإیثار بمعرفة رواة الآثار ابن حجر عسقلانی: ج 1، ص 211، دار الكتب العلمیة، بیروت. [↑](#footnote-ref-83)
84. -بانوان عالمه و آثار آنها: ص 1، نویسنده: معاونت پژوهش مركز حوزه‌هاى علمیه خواهران. [↑](#footnote-ref-84)
85. - ابن‌اسحاق ج5، ص231،دمشق، سیر اعلام النبلاء: ج5، ص500. [↑](#footnote-ref-85)
86. - فاطمة زهراء شادمانی دل پیامبر ص918، احمد الرحمانی الهمدانی، ترجمه سیدحسین افتخارزاده, بی‌­تا, بی‌جا, 1373ش، فاطمة الزهراء من المهد الی اللحد ص 169-170، السید محمد کاظم القزوینی، دارالانصار, بی‌جا, 1422ق. [↑](#footnote-ref-86)
87. - علل الشرایع، إبن‏بابویه: ص‏186-185، چاپ نجف- همین روایت را شیخ مجلسى نیز در كتابش جلاءالعیون آورده است. [↑](#footnote-ref-87)
88. - بحار الأنوار مجلسی: ج 79 ص 27. [↑](#footnote-ref-88)
89. - السیدة زینب في تاریخ الاسلام الغروی, الشیخ محمدهادی شیعی(معاصر)، ص18. [↑](#footnote-ref-89)
90. - مناقب الإمام أمیر المؤمنین: ج 2 ص 71، شرح الأخبار قاضی نعمان مغربی: ج2 ص 291 و ص430، و روضة الواعظین فتال نیشابوری: ص 135،تاریخ دمشق ابن عساکر: ج 42 ص 555، كشف الغمة: ج2، ص 62، الأنوار البهیة، عباس قمی: ص 75 (موسسه نشر اسلامی)، الدرجات الرفیعة في طبقات الشیعة، سید علی خان مدنی: ص 118،شرح احقاق الحق مرعشی: ج 18 ص 249، نهج السعادة شیخ محمودی: ج 7 ص 100، کنز العمال متقی هندی: ج 13 ص195 ح36583،نظم درر السمطین الزرندی الحنفی: ص 137 و... [↑](#footnote-ref-90)
91. - امامه بنت ابی العاص و لیلی بنت مسعود و اسما بنت عمیس و ام البنین .. نگا: الفصول المهمة في معرفة الأئمة ابن صباغ: ج1، ص 648 \_ دار الحدیث للطباعة والنشر. [↑](#footnote-ref-91)
92. - البدایة والنهایة: ج7، ص 327 و 328 و الوجیز المفید: ص 70 و تراجم الشهدا: ص 26 و جزء حدیثی: ص 125. [↑](#footnote-ref-92)
93. - انساب الاشراف: ج2، ص299-300 و ج3، ص98، الإصابة: ج6، ص 7 رقم 7780، اعلام الزرکلی: ج6، ص 69.. در مورد شهادت محمد بن جعفر و عون بن جعفر، همسر دوم و سوم ام کلثوم در بحث "ام کلثوم پس از عمر با چه کسی ازدواج کرد"مفصلاً صحبت خواهد شد. [↑](#footnote-ref-93)
94. - تاریخ طبری: ج 4، ص 112. [↑](#footnote-ref-94)
95. - بحار الانوار مجلسی: ج 42، ص 276 به اختصار. [↑](#footnote-ref-95)
96. - بحارالانوار مجلسی: ج42، ص289. [↑](#footnote-ref-96)
97. - بحارالانوار: ج42، ص293. [↑](#footnote-ref-97)
98. - بحارالانوار: ج42، ص 294. [↑](#footnote-ref-98)
99. - طبقات الکبری ابن سعد: ج3، ص 38 و انساب الاشراف، مقتل امیرالمومنین علی ابن ابیطالب. [↑](#footnote-ref-99)
100. - الاستیعاب ابن عبدالبر: ج3، ص 1132، بحار الانوار مجلسی: ج 44، ص 299، جوهرة في نسب الإمام علی وآله، البری: ص 123،اعیان الشیعة: ج3 ص 488، و شرح احقاق الحق مرعشی، اسد الغابة ابن اثیر: ج 4، ص 39، تهذب الکمال المزی: ج20 ص489،الوافي بالوفیات صفدی: ج21 ص 182 و سبل الهدی صالحی شامی: ج11 ص 307 و تاریخ الخلفا سیوطی،و نهایة الأرب في فنون الأدب نویری و... [↑](#footnote-ref-100)
101. - رسول خدا در مورد دخترش، زینب فرموده است «هِيَ خَيْرُ بَنَاتِي، أُصِيبَتْ فِيَّ» که اعتقاد غالب مسلمین عکس این است آیا با این وجود کسی نتیجه می‌گیرد که پس زینب وجود خارجی نداشته؟ [↑](#footnote-ref-101)
102. - سیر اعلام النبلاء: ج 38، ص 20،لسان المیزان ابن حجر: ج1، ص 218، بیروت، لبنان، 1971م. [↑](#footnote-ref-102)
103. - تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی: ج9، ص 324 رقم 606، تهذیب الکمال المزی: ج 26 ص 180-181. [↑](#footnote-ref-103)
104. - مصعب بن عبدالله الزبیرى: نسب قریش ص 82. دارالمعارف للطباعة والنشر. [↑](#footnote-ref-104)
105. - رجوع شود به: تهذیب الاسماء امام نووی، ج1، ص362 /انساب الاشراف: ج1، ص 67-68 و همچنین جمهرة أنساب العرب ابن حزم، نسب قریش مصعب زبیری در باب ولد جعفر بن ابی طالب. [↑](#footnote-ref-105)
106. - سفرنامه حج، میرزا على‏خان امین الدوله صدراعظم، مقدمه كتاب، ص 3. [↑](#footnote-ref-106)
107. - الامالی شیخ المفید: ج1، ص354، اعلام الوری طبرسی: ص203. [↑](#footnote-ref-107)
108. - العمدة ابن البطریق: ص 30-31. [↑](#footnote-ref-108)
109. - کشف الغمة: ج2، ص67، الامالی شیخ مفید،حاشیه ص 322. [↑](#footnote-ref-109)
110. - تاج‏الموالید طبرسی: ص18 و 32، بحارالانوارمجلسی: ج42، ص74 و89، العمدة ابن البطریق: ص 29، عمدة الطالب: ص29، المستجاد من الإرشاد: حلی ص 139، قم. [↑](#footnote-ref-110)
111. - اعیان الشیعة: ج1، ص 327. [↑](#footnote-ref-111)
112. - أعیان الشیعة: ج 7، ص 136 و 137. [↑](#footnote-ref-112)
113. - أعیان الشیعة: ج 5 ، ص 17. [↑](#footnote-ref-113)
114. - تاریخ مدینة دمشق: ج2، ص309-310. [↑](#footnote-ref-114)
115. - تاریخ مدینة دمشق: ج69، ص174 به بعد. [↑](#footnote-ref-115)
116. - الأمالی صدوق،مجلس سی‌ و یکم: ص 232، روضة الواعظین: ص‌192، و بحارالانوار: ج 45، ص 140. [↑](#footnote-ref-116)
117. - کامل الزیارات ابن قولویه قمی: ص 84 مؤسسة نشر الفقاهة، الکافی کلینی: ج 4، ص 571- 572، تهذیب الاحکام طوسی: ج 6، ص 35- 36 و ابن شهر آشوب، ج 4، ص 85. [↑](#footnote-ref-117)
118. - تذکرة الخواص، سبط ابن جوزی: ص 265، 266، اعیان الشیعة: ج 1، ص 626،627 و همو، لواعج الاشجان: ص 247- 250، محمدامین امینی: ج 6، ص321، 337... در مورد محل دفن حضرت علی نیز اختلاف هست، بعضی می‌گوید در كوفه دفن است و بعضی در دمشق و حتی بعضی گویند قبر وی در افغانستان است!!!!. [↑](#footnote-ref-118)
119. - تاریخ مدینة دمشق: ج2، ص309-310. [↑](#footnote-ref-119)
120. - ابن بطوطه می‌گوید: و علیه مسجد کبیر و حوله مساکن و ... رحلة ابن بطوطه: بیروت، ص117. و بر آن قبر مسجد بزرگی ساخته‌اند.... این از گمراهی اهل تشیع است زیرا با این کار لعنت پیامبر را برای خود می‌خرند، محمد فرمودند: «لَعْنَة اللَّه عَلَى الْيَهُود وَالنَّصَارَى , اِتَّخَذُوا قُبُور أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِد». (صحیحین و وسائل الشیعة: ج3، ص235 و من لایحضره، بحار الانوار و..). [↑](#footnote-ref-120)
121. - به نقل از زینب الكبرى، للنقدی: ص22 و 29. و از قول شیخ نقدی: ص 16-17 و مراجعه شود به فضائل زینب. سید احمد موسوی. [↑](#footnote-ref-121)
122. - قصه کربلا: ص 405، تنقیح المقال: ج 2، ص 24 و72 و 79 و ج3 ص 72، الکامل ابن اثیر: ج 4، ص 88، نفس المهموم: ص 456،العقد الفریة: ج 4، ص 171،مقاتل الطالبیین: ص 119،ریاحین الشریعة: ج 3،ص15 و 307و 308 و 317 و ج4ص 225 و 255، ابصارالعین: ص 130 ... بعضی از علما سه دختر دیگر حضرت علی به نام‌های رقیه (3ساله)و ام هانی و صفیه را نیز جزء اسرا نام ‌اند و الله اعلم. [↑](#footnote-ref-122)
123. - الأمالى، طوسى: ج‏1، ص‏107. [↑](#footnote-ref-123)
124. - الأمالى، شیخ طوسى: ج‏1، ص‏107- جلاءالعیون: مجلسى، ص‏242-235. [↑](#footnote-ref-124)
125. - بحار الانوار: ج 43 ص 172 و 183 و 187. [↑](#footnote-ref-125)
126. - حیاة الحیوان الكبرى: دمیری ص 482، دار الكتب العلمیة، بیروت، لبنان، 2003 م. [↑](#footnote-ref-126)
127. - الشیخ المفید:ج1، ص354، و العمدة ابن البطریق: ص 30، مستدرك سفینة البحار: ج 4 ص 313، بحار الانوار: ج42 ص74،مستدركات علم رجال الحدیث: ج8 ص559، قاموس الرجال: ج12 ص 216، اعیان الشیعة: ج 1 ص 326،الفصول المهمة في معرفة الائمة ابن صباغ حاشیه: ج 1 ص 647، دار الحدیث للطباعة والنشر،محدث قمی در نفس المهموم: ص 431. [↑](#footnote-ref-127)
128. - تهذیب الاحکام الطوسی: ج9، ص362، وسائل الشیعة الحر العاملی: ج26، ص314، سنن الدارمی: ج2، ص379، مستدرك الحاکم: ج4، ص346 (هذا حدیث اسناده صحیح وفیه فوائد منها)، السنن الدار­قطني: ج4، ص40 دارالکتب اسلامیه، سنن الکبری بیهقی: ج6، ص222 و المصنف ابن ابی شیب:ه ج4 ص 133. [↑](#footnote-ref-128)
129. - مسالك الافهام الشهید الثانی: ج13، ص270، جواهر الکلام،جواهری: ج39، ص308، کشف اللثام الفاضل الهندی: ج2، ص312, مکتبة المرعشی, قم، المدونة الکبری الامام مالک‌: ج3، ص385، مطبعة السعادة مصر، المغنی ابن‌قدامه, عبدلله‌بن محمد الحنبلی: ج7، ص187, دارالکتاب‌ العربی, بیروت،الشرح الکبیر ابن‌قدامه, عبدالرحمن ج7، ص156،دارالکتاب العربی, بیروت. [↑](#footnote-ref-129)
130. - المنمق، البغدادی: ص310. [↑](#footnote-ref-130)
131. - منابع فقهی شماره قبل، ریاض المسائل (ط ق حجریه) الطباطبایی: ج2، ص380، مستند الشیعة: (ط­ج)، النراقی ج19، ص452, موسسه آل البیت, قم, 1419ق, و منابع دیگر... [↑](#footnote-ref-131)
132. - المستدرك على الصحیحین للحاكم مع تعلیقات الذهبی في التلخیص: ح 8009. [↑](#footnote-ref-132)
133. - ح 37515 کنز العمال. [↑](#footnote-ref-133)
134. - سنن الکبری بیهقی: ج7، ص64و 114. [↑](#footnote-ref-134)
135. - سنن الکبری امام بیهقی: ج 6، ص 222. [↑](#footnote-ref-135)
136. - بحار الأنوار: ج 42، ص 109. [↑](#footnote-ref-136)
137. - کنز العمال متقی هندی: ج 13، ص 623 ح 37584، صحیح البخاری: ج5 ص 36، سبل الهدی والرشاد: ج4، ص 220 و ابن اثیر در جامع الاصول في احادیث الرسول همچنین المنتظم لابن جوزی و ریاض النضرة محب الطبری و... [↑](#footnote-ref-137)
138. - تاریخ دمشق ابن‌عساکر: ج19، ص484، سیر اعلام النبلاء ذهبی،ج6، ص2 (شبیه آن) [↑](#footnote-ref-138)
139. - الیعقوبی: ج2، ص149، طبری: ج3، ص168، الکامل ابن اثیر: ج2، ص537. [↑](#footnote-ref-139)
140. - حدیث ابن عباس: أخرجه الطبرانى (11/243، رقم 11621). حدیث عمر: أخرجه الطبرانى في الأوسط (5/376، رقم 5606)، والبیهقى: (7/64، رقم 13172)، والضیاء: (1/197، رقم 101)، وقال: إسناده حسن. وأخرجه أیضًا: الطبرانى (3/45، رقم 2634)، وأبو نعیم (7/314)، وقال: غریب. والدیلمى (3/255، رقم 4755) .حدیث المسور: أخرجه الطبرانى (20/27، رقم 33).به نقل از جامع الاحادیث سیوطی/ش 15633 و مورد اتفاق شیعه و سنی است. [↑](#footnote-ref-140)
141. - ابن اسحاق: ج5، ص231ـ233، البدایة والنهایة: ج7، ص157 و دیگر منابع یاد شده در متن. [↑](#footnote-ref-141)
142. - المغنى ابن قدامة: ج 6 ص 491، مكتبة الجمهوریة، القاهرة .. [↑](#footnote-ref-142)
143. - بلكه تمام قدمای شیعه الا 4 نفر همه بر این عقیده بوده اند.1- شریف مرتضی 2- شیخ صدوق 3- ابوجعفر طوسی 4- ابوعلی مصنف تفسیر مجمع البیان.. نوری طبرسی در كتاب فصل الخطاب مطبوعه ایران ص 32 می‌‌نویسد: «ولم یعرف من القدماء خامس لهم» در قدمای ما شخص پنجمی نیست كه معتقد بر محرف بودن قران نباشد. و در همین كتاب ص 34 می‌‌نویسد: «وإلی طبقته لم یعرف الخلاف صریحاً إلا من هذه الـمشائخ الأربعة». «تا زمانۀ شریف مرتضی بجز این چهاركس مخالف دیگری را نمی‌شناسم». [↑](#footnote-ref-143)
144. - تهذیب الاسما نووی: ج 3، ص 263. [↑](#footnote-ref-144)
145. - فاطمه همان رقیه دختر حضرت عمر و سیده ام کلثوم است به گواهی ابن قتیبه. [↑](#footnote-ref-145)
146. - تهذیب الأسما: ج2، ص 5. [↑](#footnote-ref-146)
147. -تهذیب الاسماء امام نووی: ج 3، ص 250. [↑](#footnote-ref-147)
148. - تهذیب الاسماء امام نووی: ج1، ص 276. [↑](#footnote-ref-148)
149. - شرح إحقاق الحق: ج 3، شرح ص 315. [↑](#footnote-ref-149)
150. - تاریخ الطبری: ج 2، ص 616. [↑](#footnote-ref-150)
151. - الطبقات الكبرى ابن سعد: ج3 ص 210. [↑](#footnote-ref-151)
152. - المنتظم ابن جوزی. [↑](#footnote-ref-152)
153. -تاریح الاسلام ذهبی. [↑](#footnote-ref-153)
154. - الاصابة ابن حجر: ج8، ص80 رقم 11029. [↑](#footnote-ref-154)
155. - الاستیعاب ابن عبدالبر: ج2، ص417 رقم 590. [↑](#footnote-ref-155)
156. - مغانى الأخیار في شرح أسامى رجال معانى الآثار بدرالدین العینی رقم 4306. [↑](#footnote-ref-156)
157. - جوامع السیرة ابن حزم: ج1، ص 130. [↑](#footnote-ref-157)
158. - سبل الهدی والرشاد: ج11، ص 251 . [↑](#footnote-ref-158)
159. - سمط النجوم العوالی في أنباء الأوائل والتوالی، العصامی. [↑](#footnote-ref-159)
160. - قال أبو عمر: «خبیب بن إساف هذا تزوج حبیبة بنت خارجة بن زید بن أبی زهیر بعد أن توفی عنها أبو بكر الصدیق». طبقات الکبری ابن سعد: ج8، ص 360، استیعاب في معرفة اصحاب،تذکره حبیبه بنت خارجه: ج4، ص1807 رقم 3287 و همچنین تذکره خبیب بن اساف، اسد الغابة ابن اثیر، الوافي بالوفیات والجوهرة في نسب للبری. [↑](#footnote-ref-160)
161. -که قزوینی او را سنی معرفی می‌‌کند ولی در واقع از علمای شیعه است و آغا بزرگ طهرانی او را شیعه دانسته و در مورد شیعه بودنش با دلیل سخن گفته است ... ر.ک: الذریعة الی تصانیف الشیعة مدخل 2299 المحبَّر. [↑](#footnote-ref-161)
162. - امتاع الأسماع مقریزی: ج11 ص 345، الإستیعاب ابن عبدالبر،اسد الغابة ابن اثیر، و روض الانف و... [↑](#footnote-ref-162)
163. - ندیده و نبیره ها را به ما تخفیف داده‌اند!. [↑](#footnote-ref-163)
164. - در این قسمت از کتاب هجوم علی بیت فاطمه، نوشته عبد الزهراء مهدی چاپ اول سال 1421 استفاده می‌‌کنم.که ایشان روایات این افسانه را در کتابش گرد آورده تا رحلت را به شهادت تبدیل کند. [↑](#footnote-ref-164)
165. - هجوم علی بیت فاطمه: ص126. [↑](#footnote-ref-165)
166. - الاحتجاج طبرسی: ص 414. [↑](#footnote-ref-166)
167. - الهجوم على بیت فاطمه (ع) ص127، عبدالزهرا! مهدی .. می‌‌توانید با مراجعه به این کتاب به همه این تناقضات دسترسی داشته باشید. [↑](#footnote-ref-167)
168. - همان ص 126. [↑](#footnote-ref-168)
169. - همان ص126. [↑](#footnote-ref-169)
170. - كتاب سلیم بن قیس الهلالی، ص568، انتشارات هادى‏ ـ قم‏ [↑](#footnote-ref-170)
171. - الاحتجاج ص 107 [↑](#footnote-ref-171)
172. -معلوم نیست اعضاء آن گروه که ها بودند و چگونه در آن اتاق کوچک جا شدند آن هم در صورتی که حضرت فاطمه حضور داشتند!. [↑](#footnote-ref-172)
173. - تاریخ‌ الیعقوبی‌: ج‌2، ص‌ 126. دار صادر- بیروت – لبنان. [↑](#footnote-ref-173)
174. - انساب الاشراف بلاذری: ص 323. [↑](#footnote-ref-174)
175. - رجوع شود به ذخائر العقبی: ج 1 ص117 و امتاع الاسماع المقریزی: ج5 ص 370 و اعلام الزرکلی دمشقی ج6، ص 69 و ریاض النضرة في مناقب عشره ذکر دختران حضرت علی ص 298 .. ابن اسحاق نیز همین را گفته ولی عون را بر محمد مقدم داشته و از عبدالله نامی نبرده. و از معاصر رجوع شود به کتاب الفتنة في عهد الخلفاء الراشدین : ص 36 و قاموس الرجال الشیخ محمد تقی التستری: ج 12، ص 217، این هم از معاصر شیعه بود آقای قزوینی هم از معاصر است!. [↑](#footnote-ref-175)
176. - بلاذری: ج2، ص299ـ300 و ج3، ص98، الإصابة: ج6 ص 7، اعلام زرکلی: ج6، ص 69. [↑](#footnote-ref-176)
177. - لباب الانساب والالقاب والاعقاب,ابن‌فندق : ج1، ص361 و 396 مکتبه المرعشی النجفی, قم. [↑](#footnote-ref-177)
178. - لباب الانساب ابن‌فندق: ج1، ص361 و 396. [↑](#footnote-ref-178)
179. - الغدیر امینی: ج9، ص 368. [↑](#footnote-ref-179)
180. - معجم رجال حدیث خویی: ج 16، ص 166. [↑](#footnote-ref-180)
181. - فضائل أمیر المؤمنین ابن عقدة الكوفی: ص 96. [↑](#footnote-ref-181)
182. - رجال ابن داوود حلی: ص 167.. البته در حاشیه تصحیح شده. [↑](#footnote-ref-182)
183. - نقد الرجال تفرشی: ج 4، ص158،طرائف المقال البروجردی: ج 2 ص107 مكتبة المرعشی، قم، معجم رجال حدیث خویی: ج16، ص166 و محمد علی اردبیلی نیز به این اشتباه اشاره می‌کنددر جامع الرواة: ج2، ص83 مكتبة المرعشی، قم، ایران. [↑](#footnote-ref-183)
184. - الزرکلی: ج6، ص 69. [↑](#footnote-ref-184)
185. - البدایة والنهایة: ج 7 ص .248 [↑](#footnote-ref-185)
186. - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج 4، ص8. [↑](#footnote-ref-186)
187. - بحار الانوار: ج 32، ص 85. [↑](#footnote-ref-187)
188. - رجال الطوسی : ص 48 و همچنین رجال ابن داوود: ص 167. [↑](#footnote-ref-188)
189. - الدر النظیم العاملی: ص340، الأنوار العلویة جعفر النقدی: ص 459،موسوعة الإمام علی بن أبی طالب محمد الریشهری: ج 5، ص 140 و 147 و 165، و محمد ریشهری به نقل از کتب مناقب ابن آشوب ج 3، ص151 و بحار الانوار مجلسی: ج 32، ص 84 و 56 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج14، ص8. [↑](#footnote-ref-189)
190. - عمدة الطالب ابن عنبة: ص 36. [↑](#footnote-ref-190)
191. - الاصابة ابن‌حجر: ج6، ص7. و ابوالفرج اصفهانی نیز در کتاب مقاتل الطالبین به نقل از نصر بن مزاحم شهادت محمد بن جعفر را در جنگ صفین به دست عبیدالله بن عمر دانسته. [↑](#footnote-ref-191)
192. - فتوح الشام واقدی: ج2 ص 308، دار الجیل. [↑](#footnote-ref-192)
193. - امتاع الاسماع مقریزی: ج5، ص370. [↑](#footnote-ref-193)
194. - الاستیعاب: ج 3، ص 1367، الاعلام خیرالدین الزرکلی: ج6، ص 69، أسد الغابة ابن اثیر: ج2، ص 481.. و التحفة اللطیفة سخاوی: ج 2 ص139 و تاریخ الإسلام ذهبی: ج 3 ص355 .. البته ذهبی در همین کتاب طبق نظرات دیگران ازدواج با هر سه برادر را و عون قبل از محمد را نیز نقل کرده که صحیح نیست. [↑](#footnote-ref-194)
195. - الإصابة في معرفة الصحابة: ج 6، ص 7. [↑](#footnote-ref-195)
196. - قاموس الرجال شیخ محمد تقی تستری: ج 9، ص 159-160. [↑](#footnote-ref-196)
197. - الدرجات الرفیعه في طبقات الشیعة: ص185،شیخ محمد تقی التستری نیز در کتابش چنین بحثی، قاموس الرجال: ج 9، ص 159-160 و او شهادت در شوشتر را باطل می‌داند. [↑](#footnote-ref-197)
198. - شرح الأخبار القاضی النعمان المغربی: ج 3، پاورقى ص 198. [↑](#footnote-ref-198)
199. - عمدة الطالب ابن عنبه: ص 37. [↑](#footnote-ref-199)
200. - الدرجات الرفیعة في طبقات الشیعة: ص 184. [↑](#footnote-ref-200)
201. - العقیلة والفواطم حاج حسین الشاكری (معاصر) ص 75، چاپخانه ستاره. [↑](#footnote-ref-201)
202. - نقد الرجال تفرشی: ج 3، ص 382. [↑](#footnote-ref-202)
203. - مستدركات علم رجال الحدیث شیخ علی النمازی: ج6، ص142 . [↑](#footnote-ref-203)
204. - ذخائر العقبی محب طبری: ص 117. [↑](#footnote-ref-204)
205. - ریاض النضره في مناقب عشره، محب طبری .. ذکر دختران حضرت علی ص 298. [↑](#footnote-ref-205)
206. - امتاع الاسماع المقریزی: ج5، ص370. [↑](#footnote-ref-206)
207. - قاموس الرجال، محمد تقی التستری: ج 12، ص 217. [↑](#footnote-ref-207)
208. - الشیعة وأهل البیت: 141. طبقات: ج 8، ص465.. وانظر: الأخوة والأخوات الدارقطنی: ص 29 رقم 15. و الإصابة ابن حجر: رقم 508. [↑](#footnote-ref-208)
209. - البته تعدادی از علما نیز او را ثقه دانسته‌اند ولی در علم رجال همیشه جرح مقدم است بر تعدیل و در صف منتقدان او یحیی بن معین وجود دارد که ابو عبدالله در موردش می‌فرماید: او عالم‌ترین شخص به علم رجال است و همینطور امام احمد و بخاری و ابن مبارک و.... هم جزء مخالفان او هستند و او را ترک کرده و همانطور که گفتیم، بعضی او را دروغگو می‌‌دانند. [↑](#footnote-ref-209)
210. - در مورد او مراجعه کنید به سیر اعلام النبلاء امام ذهبی: ج 19، ص 83. [↑](#footnote-ref-210)
211. -تهذیب التهذیب ابن حجر: ج9 ص 157 – 159، و تهذیب الکمال المزی:ج 25 ص 247-252. [↑](#footnote-ref-211)
212. -چون خود حضرت علی در روایت دیگری فرموده بود: او را برای پسر برادرم(جعفر) می‌خواهم. [↑](#footnote-ref-212)
213. - ابن اسحاق: ج5، ص231ـ 233، نیز نک, السیرة النبویة ابن کثیر: ج4، ص582، 611 \_دارالمعرفة\_ بیروت، 1396ق, و منابع دیگر. [↑](#footnote-ref-213)
214. - اگر تاریخ تولد حضرت فاطمه را طبق سلیقه شیعه در سال 5 بعد از بعثت بدانیم سن هنگام ازدواج ایشان 9 یا 10سال می‌شود. [↑](#footnote-ref-214)
215. - تحریر الوسیلة: ج2 مساله 12. [↑](#footnote-ref-215)
216. - که گفتیم ایشون فقط روایتی مردود را نقل کرده‌اند و از آن روایت چنان برداشت نموده‌اند. [↑](#footnote-ref-216)
217. - تاریخ‏الخمیس: ج1، ص278، و ذخائرالعقبی: ص52. [↑](#footnote-ref-217)
218. - تاریخ‏الخمیس: ج1، ص278، و ذخائرالعقبی: ص52. [↑](#footnote-ref-218)
219. - از جمله مقتل‏الحسین، خوارزمی: ج1، ص83، و تاریخ‏الخمیس: ج1، ص278، و ذخائرالعقبی: ص52 [↑](#footnote-ref-219)
220. -مشکل الآثار، طحاوی: ج1، ص47. [↑](#footnote-ref-220)
221. -تاریخ‏الخمیس: ج1، ص277، و ذخائرالعقبی: ص52 و مقاتل‏الطالبیین: ص48. [↑](#footnote-ref-221)
222. -مقتل‏الحسین، خوارزمی: ج1، ص83. [↑](#footnote-ref-222)
223. - از جمله: تاریخ‏الخمیس: ج1، ص277، و ذخائرالعقبی: ص52، و بحارالانوار: ج43، ص8. [↑](#footnote-ref-223)
224. - اقبال‏الاعمال: ج3، ص162، نشر مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی. [↑](#footnote-ref-224)
225. - مسارّ الشیعة: ص54، نشر کنگره جهانی بزرگداشت هزارمین سال وفات شیخ مفید. [↑](#footnote-ref-225)
226. ـ بحارالانوار: ج43، ص9. [↑](#footnote-ref-226)
227. - همان. [↑](#footnote-ref-227)
228. - منتهی‏الآمال: ج1، ص168، باب دوم. [↑](#footnote-ref-228)
229. - بحارالانوار: ج43، ص 6-10. [↑](#footnote-ref-229)
230. - تاریخ‏الائمة، ضمن مجموعه نفیسه، ص 6، نشر بصیرتی. [↑](#footnote-ref-230)
231. - تاج‏الموالید: ضمن مجموعه نفیسه، ص97. [↑](#footnote-ref-231)
232. - توضیح‏المقاصد، ضمن مجموعه نفیسه، ص526. [↑](#footnote-ref-232)
233. - حیاة الحیوان الكبرى دمیری: ص 482،دار الكتب العلمیة، بیروت، لبنان، 2003 م. [↑](#footnote-ref-233)
234. - مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج4 ص 283 و 284، دار الكتب العلمیة- بیروت – لبنان. [↑](#footnote-ref-234)
235. - مستدرك الوسائل النوری: ج 15، ص 70 و ایشان به نقل از دعائم الاسلام: ج2، ص 222 ح 827 و بحار الانوار مجلسی: ج 3 ص 349 مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 20. [↑](#footnote-ref-235)
236. - جامع أحادیث الشیعة، البروجردی: ج 21، ص 198، بحار الانوار: ج 43 ص 144،الكافي: ج 5 ص 378، وسائل الشیعة: ج 21، ص 241. [↑](#footnote-ref-236)
237. - التنبیه والإشراف المسعودی: ص 251 – 252 .. ناشر: دار صعب- بیروت – لبنان. [↑](#footnote-ref-237)
238. - سنن الكبرى: بیهقی، ج 7، ص 70،دار الفکر. [↑](#footnote-ref-238)
239. - نهایة الأرب في فنون الأدب: نویری ج 18، ص 142 \_ بیروت. [↑](#footnote-ref-239)
240. - الوافي بالوفیات صفدی: ج 1، ص 79، \_ بیروت. [↑](#footnote-ref-240)
241. - البدایة والنهایة: ج 5 ص 330. [↑](#footnote-ref-241)
242. - البته همانطور که گفتم اختلافات در مورد فرزندان حضرت زینب بسیار زیاد است و این قول نیز به نظر بنده از همه صحیح‌تر بود والله اعلم بالصواب. [↑](#footnote-ref-242)
243. - طبقات الکبری ابن سعد: ج8، ص 465. [↑](#footnote-ref-243)
244. - تهذیب الاسماء امام نووی: ج1، ص 362. [↑](#footnote-ref-244)
245. -در بین علمای شیعه (و سنی) در این مورد اختلاف بسیار بالاست!! تا حدی که بعضی (شیخ مفید) فرزندان پسر و دختر حضرت علی را 17 نوشته‌اند و بعضی(مسعودی) 25 تن و بعضی تا 33 فرزند هم پیش رفته‌اند!!. [↑](#footnote-ref-245)
246. - مروج الذهب المسعودی: ج3 ص63-64. [↑](#footnote-ref-246)
247. - البدء والتاریخ، البلخی: ج2، ص145ـ146، دارالکتب العلمیة، بیروت، 1997م. [↑](#footnote-ref-247)
248. - المعارف ابن قتیبه: ص210-211. [↑](#footnote-ref-248)
249. - الارشاد شیخ المفید: ج1، ص354. [↑](#footnote-ref-249)
250. - المجدی في انساب الطالبیین العلوی النسابه: ص11. [↑](#footnote-ref-250)
251. - تاریخ الیعقوبی: ج2، ص213. [↑](#footnote-ref-251)
252. - تاریخ طبری: ج4، ص118. [↑](#footnote-ref-252)
253. - تذکرة الخواص سبط ‌ابن الجوزی: ص57 ، قم،1376ش. [↑](#footnote-ref-253)
254. - انساب الاشراف البلاذری: ج2، ص411-414. [↑](#footnote-ref-254)
255. - الاصیلی في انساب الطالبیین ابن طقطقی: ص59-60. ابن طقطقی معتقد است حضرت علی سه دختر به نام ام کلثوم داشته است!. [↑](#footnote-ref-255)
256. - تاریخ دمشق ابن عساكر: ج 19، ص 482. [↑](#footnote-ref-256)
257. - اخبار عمر به نقل ابن الجوزی: ج1، ص346 و ج2، ص166.و تاریخ بغداد. [↑](#footnote-ref-257)
258. - اخبار عمر به نقل ابن الجوزی: ج1، ص346 و ج2، ص166. [↑](#footnote-ref-258)
259. - عبقریات، عقاد، ص497. [↑](#footnote-ref-259)
260. - الاصابة و ابن سعد به نقل اخبار عمر، ص394.به نقل از سیمای صادق فاروق اعظم،حاج عبدالله احمدیان. [↑](#footnote-ref-260)
261. - البدایة والنهایة: ج7، ص 139 البته در ادامه می‌نویسد: «وقال الواقدی: هی أم كلثوم بنت جرول فولدت له عبید الله وزیدا الاصغر». که گفتیم واقدی شخصی غیر ثقه و متروک هستند. [↑](#footnote-ref-261)
262. - المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج امام النووی: ج5، ص 205. [↑](#footnote-ref-262)
263. - سیرت ابن اسحاق. [↑](#footnote-ref-263)
264. - الإصابة في معرفة الصحابة: ج4، ص141، رقم 4826. [↑](#footnote-ref-264)
265. - تهذیب سیرت ابن هشام، عبد السلام هارون، ذکر مسیر الی خیبر. [↑](#footnote-ref-265)
266. - المعارف ابن قتیبه در ذکر فرزندان حضرت عمر . [↑](#footnote-ref-266)
267. - تهذیب الاسماء امام نووی: ج2، ص5. [↑](#footnote-ref-267)
268. - الکامل ابن اثیر: ج3، ص53. [↑](#footnote-ref-268)
269. - سیمای صادق فاروق اعظم،حاج عبدالله احمدیان، با این سند: الاصابة و ابن سعد به نقل اخبار عمر، ص394. [↑](#footnote-ref-269)
270. -حاج عبدالله احمدیان در سیمای صادق فاروق اعظم می‌گوید:حضرت عمر به علت حبی که نسبت به برادرش زید داشت فرزند ام کلثوم بنت علی را زید اکبر نامید. و الله اعلم. [↑](#footnote-ref-270)
271. - الفخری فی انساب الطالبین المروزی: ص245-247. [↑](#footnote-ref-271)
272. - العمدة ابن البطریق: ص 30- 31. [↑](#footnote-ref-272)
273. - مستدركات علم رجال الحدیث: ج8، ص559. [↑](#footnote-ref-273)
274. - قاموس الرجال محمد تقی تستری: ج 12، ص 216. [↑](#footnote-ref-274)
275. - إعلام الورى بأعلام الهدى الطبرسی: ج 1، ص 397. [↑](#footnote-ref-275)
276. - التنبیه والإشراف المسعودی: ص 251 – 252 .. دار صعب- بیروت – لبنان. [↑](#footnote-ref-276)
277. -خواننده این را به حساب بنده نگزارد زیرا این اختلاف، مشهور و معروف است و می‌توانید به دعائم الإسلام قاضی نعمان ج 2 ص 192 و مستدرک وسائل میرزا نوری ج 14 ص 294 رجوع کنید. [↑](#footnote-ref-277)
278. - الاستیعاب: ج 4، ص 1956، أسد الغابة: ج 7، ص 425. [↑](#footnote-ref-278)
279. - الغیبة طوسی: ص74. [↑](#footnote-ref-279)
280. - الارشاد شیخ مفید: ص354. [↑](#footnote-ref-280)
281. - اعلام الوری طبرسی: ص380. [↑](#footnote-ref-281)
282. - المقالات و الفرق اشعری: قمی ص 102. [↑](#footnote-ref-282)
283. - اصول كافی: ج1، كتاب الحجة، ص505. [↑](#footnote-ref-283)
284. - تهذیب التهذیب: ج6، ص 28. [↑](#footnote-ref-284)
285. - حدائق: ج 3، ص 391. [↑](#footnote-ref-285)
286. - طهارت، شیخ انصاری: ص 282، المقصد الرابع في غسل الاموات. [↑](#footnote-ref-286)
287. - مصباح الفقیه: کتاب طهارت ص 358. [↑](#footnote-ref-287)
288. - التنقیح في شرح العروة الوثقی: ج8، ص 142. [↑](#footnote-ref-288)
289. - بحارالانوار: ج 50 ص 12، شرح احقاق الحق مرعشی ج 19 ص 586. [↑](#footnote-ref-289)
290. -تهذیب الکمال المزی. [↑](#footnote-ref-290)
291. - عیون الاخبار رضا شیخ صدوق ج1 ص95- 96. [↑](#footnote-ref-291)
292. - مصباح الانوار: ج2، ص 251. [↑](#footnote-ref-292)
293. - اصول كافی: ج1، ص348، اعلام الوری تالیف طبرسی صفحات 258-259. [↑](#footnote-ref-293)
294. - حیاة الحیوان الكبرى، دمیری: ص 482،دار الكتب العلمیة، بیروت، لبنان، 2003 م. [↑](#footnote-ref-294)
295. - این شبهه را از مقاله‌ای از مقالات آقای قزوینی استخراج کرده‌ایم، چون مقاله‌ای که در حال نقد آن هستیم این شبهه را بیش از حد طولانی نوشته بود. [↑](#footnote-ref-295)
296. - از این قبیل روایات دروغ و زشت در کتب شیعه بی‌نهایت موجود است که چون خلاف ادب است نمی‌توانیم آن را نقل کنیم!.. شما می‌توانید به کتاب اهل بیت از خود دفاع می‌کنند (ترجمه لله ثم تاریخ) باب توهین به پیامبر و امیرالمومنین و فاطمه و حسن و حسین و ... مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-296)
297. -اصول کافی کلینی ج1 ص 237، علل الشرائع،شیخ صدوق ج1 ص 167،بحار الانوار ج17 ص 405 و.. [↑](#footnote-ref-297)
298. - رجوع شود به: مغانى الأخیار في شرح أسامى رجال بدر الدین العینى رقم 2213، و تهذیب التهذیب: ج 10، ص 36-37 و تهذیب الکمال المزی. [↑](#footnote-ref-298)
299. - فیض القدیر شرح جامع الصغیر مناوی: ج 4 ص 554، ح 5834، دار الكتب العلمیة – بیروت. [↑](#footnote-ref-299)
300. - فیض القدیر شرح جامع الصغیر مناوی: ج 5، ص 27 ح 6309 . [↑](#footnote-ref-300)
301. -حاشیة رد المحتار ابن عابدین: ج 2 ص 215 \_ دار الفكر للطباعة والنشر والتوزیع- بیروت – لبنان. [↑](#footnote-ref-301)
302. - الوسائل الشیعة: ج 20، ص 38. [↑](#footnote-ref-302)
303. - الحدائق الناضرة،محقق البحرانی: م1186، ج23، ص154، نشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم . [↑](#footnote-ref-303)
304. - ذخائر العقبى: ص 168، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج 12 ص 106. [↑](#footnote-ref-304)
305. -تاریخ یعقوبی: ج 2، ص 31. [↑](#footnote-ref-305)
306. - هیثمی در «مجمع الزوائد»، به شماره 15208 می‌‌گوید: طبرانی آن را روایت کرده و راویانش ثقه‌اند. [↑](#footnote-ref-306)
307. - الاحتجاج الطبرسی ج 1- پاورقى ص 171، بحار الانوار ج 43 ص 120،مستدرک سفینة البحار ج4 ص 336 و با تفاوت اندکی در متن: مدینة المعاجز بحرانی ج4 ص443 \_ قم و.... [↑](#footnote-ref-307)
308. - بخاری در جاهای مختلفی این حدیث را ذكر فرموده است مثلا در مناقب الانصار، باب تزویج النبی عایشه وقدومها المدینه به شماره 3895 این حدیث را بیان داشته است. [↑](#footnote-ref-308)
309. - بخاری باب و کان عرشه علی الماء ج 4، ص 388 شماره 7420. [↑](#footnote-ref-309)
310. - این قسمت را از کتاب استاد ابراهیم محمدی به نام «عیانات» نقل می‌کنیم. [↑](#footnote-ref-310)
311. - الأمالى، شیخ طوسى، ج‏1، ص‏38. [↑](#footnote-ref-311)
312. - جلاءالعیون، مجلسى: ج‏1، ص‏176-169، چاپ تهران- مناقب، إبن‏شهرآشوب مازندرانى: ج‏2، ص‏20، تحت عنوان «تزویج فاطمه با على»، چاپ هند. [↑](#footnote-ref-312)
313. - مناقب، خوارزمى، ص‏252-251- كشف الغمة أربلى، ج‏1، ص‏358، چاپ تبریز، جلاءالعیون، مجلسى، ج‏1، ص‏184- بحارالأنوار: ج‏1، ص‏39-38. [↑](#footnote-ref-313)
314. ‏- كشف‏الغمة: ج‏1، ص‏349-348- بحارالأنوار: ج‏1، ص‏48-47. [↑](#footnote-ref-314)
315. - جلاءالعیون مجلسى، فصل تزویج امیرالمؤمنین و فاطمه، ص‏104-103- بحارالأنوار، ج‏43، ص‏93 و130-119- الأمالى، ج‏1، ص‏39- كشف الغمة، ج‏1، ص‏471-359تا484- مناقب، خوارزمى، فصل‏20، ص‏253-252 [↑](#footnote-ref-315)
316. - النهایة: ج 2، ص 240، کنز العمال: ح 37587 و همچنین در إمتاع الأسماع المقریزى: ج 5 ص 369. [↑](#footnote-ref-316)
317. - سیرت ابن اسحاق و مصنف عبد الرزاق: ح10354. [↑](#footnote-ref-317)
318. - تفسیر در المنثور: ج 3 ص 33، دار المعرفة للطباعة والنشر، بیروت، لبنان. [↑](#footnote-ref-318)
319. - علل الشرایع، إبن‏بابویه: ص‏186-185، چاپ نجف- همین روایت را شیخ مجلسى نیز در كتابش جلاءالعیون آورده است. [↑](#footnote-ref-319)
320. - طبقات: ج 3، ص 266، تاریخ المدینة لابن شبة: ج2 ص 654 و 655، سمط النجوم: ص 463، ریاض النضرة: ص 199 و 200، تاریخ طبری: ج 3 ص 269 – 271، تاریخ الإسلام ذهبی: ج3 ص 247،امتاع الاسما المقریزی: ج 6ص 219 انساب الاشراف: ج 3 ص 449،نسب قریش مصعب زبیری ص 115،البدایة والنهایة و از معاصر: حقبه من تاریخ عثمان خمیس ص 88 دار النشر: مكتبة الإمام البخاری. [↑](#footnote-ref-320)
321. - عبقریه عمر، محمود عقاد، ص684. [↑](#footnote-ref-321)
322. - الجزء المتمم لطبقات ابن سعد: رقم 132. [↑](#footnote-ref-322)
323. - تهذیب الكمال المزی: ج 5، ص 299. [↑](#footnote-ref-323)
324. - تاریخ الطبری: ج2 ص564 دار الكتب العلمیة – بیروت. [↑](#footnote-ref-324)
325. - تاریخ دمشق: ج70 ص 225 و همینطور در ج 34 ص 271. [↑](#footnote-ref-325)
326. - تهذیب الکمال المزی: ج17، ص 40. [↑](#footnote-ref-326)
327. - معرفة الصحابة ابی نعیم: ج 1، ص 54 ح 210. [↑](#footnote-ref-327)
328. - در بعضی روایات اشاره شده که یزید بن معاویه هم به خواستگاریش آمد ولی او به خالد بن سعید جواب مثبت داد. [↑](#footnote-ref-328)
329. - واقعه مرج الصفر در سال 14 هجری و در خلافت امیر المومنین عمر رخ داد. مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور ج 8 ص 329. [↑](#footnote-ref-329)
330. - عبقریه، عمر، محمود عقاد، ص684. [↑](#footnote-ref-330)
331. - اسد الغابة ابن اثیر: ج 1، ص 223 و معرفة الصحابة ابی نعیم: ج 2، ص .762 [↑](#footnote-ref-331)
332. - تاریخ خلیفه. [↑](#footnote-ref-332)
333. - و ابن عساکر در تاریخ دمشق: ج 21، ص 221. [↑](#footnote-ref-333)
334. - سمط النجوم شیخ عصامی،ذکر اولاد حضرت عثمان. [↑](#footnote-ref-334)
335. - الکامل ابن اثیر: ج3، ص 185-186. [↑](#footnote-ref-335)
336. - الإصابة: ج 8، ص 277، 278 رقم 11613. [↑](#footnote-ref-336)
337. - الغارات: ج‏1، ص‏210 تحقیق سید جلال الدین الحسینی الأرموی المحدث، ناسخ التواریخ، میرزا تقى سپهر، ج‏3، كتاب 2، ص‏241، چاپ ایران، الدرجات الرفیعة، سیّدعلى‏خان شوشترى، ص‏336-، إبن‏أبى‏الحدید در شرح نهج‏البلاغه و شیخ مجلسى در مجمع‏البحار خود، با كمى تفاوت: «أمیرین صالحین عملا بالكتاب والسنة و أحسنا السیرة و لم یعدوا السنة ثم توفاهما اللّه رضى الله عنهما» آورده‏اند.. و در وقعة الصفین، ص‏201– القاهرة، چنین آمده است: أحسنا السیرة وعدلا في الأمة»، «آن دو رفتار نیكو داشته و در بین امّت، عدالت كردند». [↑](#footnote-ref-337)
338. - منهاج السنة النبویة: ج7، ص135،شیخ الاسلام ابن تیمیه،محقق:د. محمد رشاد سالم،ناشر: مؤسسة قرطبة. [↑](#footnote-ref-338)
339. - در هر قبیله بیش و کم و خوب و زشت هست .. مرغی کلاغ لاشخور و دیگری هماست، پروین اعتصامی. [↑](#footnote-ref-339)
340. - ابن ابی الدنیا در کتاب المملوکین. [↑](#footnote-ref-340)
341. - و در منثوره 5/161. [↑](#footnote-ref-341)
342. - مرجع سابق. [↑](#footnote-ref-342)
343. - ابن حبان: 3/45، رقم 768. أخرجه أبو داود: 3/317، رقم 3643، والحاكم: 1/165، رقم 299. أخرجه أحمد: 2/252، رقم 7421، و مسلم: 4/2074، رقم 2699، وأبو داود: 4/287، رقم 4946، والترمذى: 5/195، رقم 2945، وابن ماجه: 1/82، رقم 225، وابن حبان: 2/292، رقم 534. به نقل از جامع الاحادیث، رقم 20487 و 20013 و 24066. [↑](#footnote-ref-343)
344. - سنن ابو داود: ح5116. [↑](#footnote-ref-344)
345. - مسند امام احمد: ج ،5 ص158. [↑](#footnote-ref-345)
346. - تاریخ المدینة: ج2، ص 769، كنز العمال: ج15، ص 716، ح 42857 . [↑](#footnote-ref-346)
347. - تهذیب الکمال المزی: ج 33 ص 109 رقم 7241 .. و تهذیب التهذیب ابن حجر: ج 12 ص29. [↑](#footnote-ref-347)
348. - إرواء الغلیل في تخریج أحادیث منار السبیل آلبانی: ج 6، ص266 \_ المكتب الإسلامی \_ بیروت. [↑](#footnote-ref-348)
349. - مجمع الزوائد هیثمی: ج4، ص 317 ح 7446 و حسین سلیم اسد نیز می‌گوید: اسنادش ضعیف است = مسند أبی یعلى: ج 4، ص72 ح 2094 \_ دار المأمون للتراث – دمشق . [↑](#footnote-ref-349)
350. - معرفة التذكرة،ابن طاهر مقدسی: ح 969\_ طبعة مؤسسة الكتب الثقافیة. [↑](#footnote-ref-350)
351. - الموضوعات و الكامل في ضعفاء الرجال، الجرجانی: ج6، ص418، دار الفكر، بیروت. [↑](#footnote-ref-351)
352. - موسوعة الامام علی‌بن ابی‌طالب: ج1 ص126، اعلام النساء: ص238، سیر اعلام النبلاء ج­3 ص500. [↑](#footnote-ref-352)
353. - تاریخ‏الخمیس: ج1، ص277، و ذخائرالعقبی: ص52 و مقاتل‏الطالبیین: ص48. مشکل الآثار، طحاوی: ج1، ص47... البته بعضی نیز 12 سال قبل از بعثت (تاریخ‏الخمیس: ج1، ص278، و ذخائرالعقبی: ص52.) و بعضی 7 سال را نیز ذکر کرده‌اند (همان). [↑](#footnote-ref-353)
354. - ابن ابی‏الثلج بغدادی، م (تاریخ‏الائمه، ضمن مجموعه نفیسه، ص 6، نشر بصیرتی.)، کلینی، محمد بن‏جریر طبری امامی، صاحب کتاب «دلائل الامامة»، ابن‏شهر آشوب در کتاب «المناقب»، طبرسی در «تاج‏الموالید (ضمن مجموعه نفیسه، ص97)». و شیخ بهایی در «توضیح المقاصد» می‏توان نام برد. البته بعضی از علمای اهل سنت نیز سال 5 بعد از بعثت را ذکر کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-354)
355. -حدیث حذیفة: أخرجه أحمد: 5/382، رقم 23293، والترمذى: 5/609، رقم 3662، وابن ماجه: 1/37، رقم 97. وأخرجه أیضاً: البزار: 7/248، رقم 2827، والطبرانى في الأوسط: 4/140، رقم 3816، والحاكم: 3/79، رقم 4454، والبیهقى: 5/212، رقم 9836. وابن عساكر: 5/14. حدیث أنس: أخرجه ابن عساكر: 44/233، حدیث ابن مسعود: أخرجه ابن عساكر: 30/228. وأخرجه أیضاً: الطبرانى في الأوسط: 7/168، رقم 7177. به نقل از جامع الاحادیث سیوطی .. این روایت از طرق متعدد نقل شده که هیچ شکی در صحتش باقی نمی‌گزارد. [↑](#footnote-ref-355)
356. - و نقل شده که آن حضرت فرمود:به سنت من و سنت خلفای هدایت شده و هدایت کننده بعد از من عمل کنید... بغیة الباحث عن زوائد مسند الحارث، الحافظ نور الدین الهیثمی ح 55، ترمذی آن را حسن صحیح و ابن حبان آن را صحیح می‌داند. [↑](#footnote-ref-356)
357. - کمی قبل‌تر حضرات شیعه می‌گویند: خود حضرت عمر با ازدواجی که اختلاف سنی در آن باشد مخالف بوده ولی خودش چنین ازدواجی کرده و این آیه را نشان می‌دهند!. [↑](#footnote-ref-357)
358. - البته اگر تاریخ تولد وی را طبق سلیقه شیعه،سال پنج بعد از بعثت بدانیم. [↑](#footnote-ref-358)
359. - هیثمی در «مجمع الزوائد»، به شماره 15208 می‌‌گوید: طبرانی آن را روایت کرده و راویانش ثقه‌اند. [↑](#footnote-ref-359)
360. - الكافی کلینی: ج 5 ص 378 و وسائل الشیعة حر عاملی: ج 21 ص 241. [↑](#footnote-ref-360)
361. - این تشبیه، شبیه سخن نبی اکرم است که فرمودند: «أَنْ تَعْبُدَ اللَّه كَأَنَّكَ تَراه» یعنی: «(احسان یعنی:) پرستش خدا چنانکه که گویی او را می‌بینی» (بخاری و مسلم) [↑](#footnote-ref-361)
362. - مستدرک حاکم: ح 5629، تاریخ دمشق: ج 25 ص 97 و ج 70 ص 198، و کنز العمال: ح 36592 و در بعضی کتب نیز به صورت گذرا به این خواستگاری‌ها اشاره شده: الاصابة: ج 8 ص 354 رقم 11888 و الاستیعاب: ج 4 ص 1924 رقم 4118 و اسد الغابة: ج 3، ص 426. [↑](#footnote-ref-362)
363. - البته اگر در این مورد بخواهیم مطلب بنویسیم و قصد متهم کردن سیدنا علی را داشته باشیم (نعوذ بالله) قرائن زیادی در روایات شیعه موجود است که البته به جز زندیق و رافضی به آن جمله روایات متوسل نمی‌شود. [↑](#footnote-ref-363)
364. - أنساب الأشراف: ج 3، ص 260، عیون الأخبار ابن قتیبة: ج 1، ص 379. [↑](#footnote-ref-364)
365. - الإستیعاب: ج 4، ص 1924 رقم 4118 و أسد الغابة: ج 3، ص 426. [↑](#footnote-ref-365)
366. - الإصابة في معرفة الصحابة: ج 8، ص 354 رقم 11888. [↑](#footnote-ref-366)
367. - صحیح بخارى، شرح فتح البارى، كتاب أحادیث الأنبیاء، باب بینما امرأة ترضع ابنها، حدیث شماره 3483. [↑](#footnote-ref-367)
368. - سنن ابن ماجه: ج 1، ص 639 ح1986، بَاب ضَرْبِ النِّسَاءِ، دار الفكر، بیروت. [↑](#footnote-ref-368)
369. - مسند إمام احمد: ج 1، ص 20 و همینطور در کتاب مختصر كتاب الوتر المقریزی ص50، مكتبة المنار، الأردن،الزرقاء. [↑](#footnote-ref-369)
370. - النافلة في الأحادیث الضعیفة والباطلة أبو إسحاق الحوینی: ص 6، دار الصحابة للتراث. [↑](#footnote-ref-370)
371. - مستدرك سفینة البحار: ج 6 ص 57، الامالی طوسی: ج 1 ص 683، الاحتجاج طبرسی: ج 1، ص 145، مناقب ابن شهر آشوب: ج 2، ص 50، بحار الانوار: ج 43، ص 148، الدر النظیم ابن حاتم عاملی: ص 478، بیت الأحزان عباس قمی ص 150. [↑](#footnote-ref-371)
372. - الكافی: ج 5 ص 378، وسائل الشیعة: ج 21، ص 241 و بحار الأنوار مجلسی: ج 43، ص 144. [↑](#footnote-ref-372)
373. - کشف الغمة: ج 1، ص 148، شرح إحقاق الحق مرعشی: ج 15، ص 338، مختصر تاریخ دمشق ابن منظور ج 5، ص 386 و فضائل الصحابة احمد بن حنبل: ح 1304. [↑](#footnote-ref-373)
374. - كشف الغمة الإربلی: ج 1 ص148،فضائل أمیر المؤمنین ابن عقده کوفی پاورقی(1) ص 24، و مسند امام احمد: ج 5، ص 26، مجمع الزوائد هیثمی: ج 9، ص 101، تاریح دمشق ابن عساکر: ج 42، ص 126، فتح الملك، المغربی: ص 66 \_ مكتبة الإمام أمیر المؤمنین علی العامة – اصفهان . [↑](#footnote-ref-374)
375. - سنن الترمذی (باب مناقب ابوبکر صدیق ) ج5 ص 268 .. \_ بیروت \_ لبنان. [↑](#footnote-ref-375)
376. - سنن ابن ماجه، لأبی عبد الله محمد بن یزید الربعی، کتاب فضائل أصحاب رَسُول اللَّه ، باب فَضْلُ عُمَرَ. [↑](#footnote-ref-376)
377. - جواب برگرفته از سایت اسلا تکس با کمی اضافه. [↑](#footnote-ref-377)
378. - در مورد روایت: «کاذبا غادرا» ... اتفاقا اگر سخن شما را قبول کنیم طبق همین روایت نفاق حضرت علی (ساخته ذهن ملای قزلباش) ثابت می‌شود!!!.

     شخص حضرت علی (ورژن شیعی آن)، حضرت عمر را غاصب خلافت و شخصی ظالم و متعدی می‌داند.... همین علی در جائی می‌‌گوید که: قاضی باید عادل باشد و عالم باشد و مسلمان و بالغ و عاقل و ... باشد... فرزندان همین علی می‌‌گویند که هر کس به قاضی ظالم رجوع کرد به طاغوت رجوع کرده است و رجوع به قاضی ظالم جائز نیست.

     از سوئی دو روئی نشانۀ منافقین است و منافق سخن و عملش یکی نیست، چیزی می‌گوید که به آن عمل نمی‌کند.

     تفصیل:

     آیۀ قرآن: ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يَزۡعُمُونَ أَنَّهُمۡ ءَامَنُواْ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوٓاْ إِلَى ٱلطَّٰغُوتِ وَقَدۡ أُمِرُوٓاْ أَن يَكۡفُرُواْ بِهِۦۖ وَيُرِيدُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَن يُضِلَّهُمۡ ضَلَٰلَۢا بَعِيدٗا ٦٠﴾ [النساء: 60]. «آیا ندیده‏اى كسانى را كه مى‏پندارند به آنچه به سوى تو نازل شده و [به] آنچه پیش از تو نازل گردیده ایمان آورده‏اند [با این همه] مى‏خواهند داورى میان خود را به سوى طاغوت ببرند با آنكه قطعا فرمان یافته‏اند كه بدان كفر ورزند و[لى] شیطان مى‏خواهد آنان را به گمراهى دورى دراندازد».

     از این آیه اینگونه استفاده می‌شود که رجوع به حاکم ظالم افتادن در دام شیطان است.

     نهج البلاغه نامۀ 53 (نامه که چه عرض کنم شبیه به کتابچه است!)

     «ثُمَّ اخْتَرْ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ مِمَّنْ لَا تَضِيقُ بِهِ الْأُمُورُ وَ لَا تُمَحِّكُهُ الْخُصُومُ وَ لَا يَتَمَادَى فِي الزَّلَّةِ وَلَا يَحْصَرُ مِنَ الْفَيْ‏ءِ إِلَى الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ وَ لَا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلَى طَمَعٍ وَ لَا يَكْتَفِي بِأَدْنَى فَهْمٍ دُونَ أَقْصَاهُ

     وَأَوْقَفَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ وَآخَذَهُمْ بِالْحُجَجِ وَأَقَلَّهُمْ تَبَرُّماً بِمُرَاجَعَة ثُمَّ اخْتَرْ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ مِمَّنْ لَا تَضِيقُ بِهِ الْأُمُورُ وَلَا تُمَحِّكُهُ الْخُصُومُ وَلَا يَتَمَادَى فِي الزَّلَّةِ وَلَا يَحْصَرُ مِنَ الْفَيْ‏ءِ إِلَى الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ وَلَا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلَى طَمَعٍ وَ لَا يَكْتَفِي بِأَدْنَى فَهْمٍ دُونَ أَقْصَاهُ.

     وَأَوْقَفَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ وَآخَذَهُمْ بِالْحُجَجِ وَأَقَلَّهُمْ تَبَرُّماً بِمُرَاجَعَة».

     «(ای مالک) و براى قضاوت بین مردم از میان افراد جامعه كسى را انتخاب كن كه در نظر تو فاضل‏ترین و بهترین باشد. آنكه كارها او را در تنگنا قرار ندهند و ارباب رجوع سبب تندخویى او نگردند. و اگر گرفتار اشتباه شد زود متوجه شود و وقتى حق را شناخت بى‏درنگ بدان بازگردد. كسى باشد كه نفس حریص نداشته و تا رسیدن به حق به مختصر شناخت اكتفا نكند.

     و از رفت و آمد ارباب رجوع كمتر خسته شود و براى آشكار شدن كارها شكیبایى كرده و وقتى حكم روشن شد در قضاوت قاطع‏تر عمل نماید. كسى باشد كه تعریف و ستایش فراوان گرفتار عجبش ننماید و خوشآمدگویى‏ها او را تحریك نكند كه البته این نوع افراد كم‏اند».

     در این نامه حضرت علی صفات یک قاضی را شرح می‌دهد، از جمله می‌گوید که وی باید بهترین شخص و افضل مردم باشد. و در همین روایت صحیح مسلم که شما فقط قسمت «آثما غادرا» را از حفظید آمده است که حضرت علی و عباس نزد حضرت عمر آمدند تا وی بین آن دو قاضی شود و قضاوت کند، آن هم در صورتی که در آن جامعه در شهر مدینه آنها می‌توانستند نزد هر کس که بر عدالتش اتفاق داشتند بروند... و اینکه آن دو حضرت عمر را به عنوان قاضی بین خود قرار دادند نشان از این است که به افضل بودن وی معترف هستند و او را شخصی عادل و قاطع می‌دانستند و اگر خلاف این باشد حضرت علی منافق جلوه می‌کند چرا که از طرفی می‌گوید قاضی باید افضل باشد و از طرفی خودش نزد کسی می‌رود که در نزد او نه تنها افضل نیست بلکه مسلمان هم نیست!.

     خمینی: «محمدِ بْن حَسن بِاسْنادِهِ عن محمد بْنِ على بْنِ محبوب، عن احمد بْنِ محمد، عن حسين بْنِ سعيد، عن أبي الجَهْم، عن أبي خديجة، قال: بعثني أبو عبد اللَّه إلى أحد أَصحابنا فقالَ: قلْ لَهُمْ: إيّاكُمْ إذا وَقَعَتْ بَيْنَكُمُ الْخُصُومَةُ أَوْ تَدَارَى في شَي‏ء مِنَ الْأَخْذِ وَ الْعَطاء أَنْ تَحاكَموُا إلى أحَدٍ مِنْ هؤُلاء الفُسّاقِ. اجْعَلوُا بَيْنَكُمْ رَجُلًا قَدْ عَرَفَ حَلالَنا وَ حَرامَنا فَإنّى قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ قاضِياً. وَ إيّاكُمْ أنْ يُخاصِمَ بَعْضُكمُ بَعْضاً إلَى السُلْطانِ الْجائِرِ». «ابو خدیجه (یكى از اصحاب مورد اعتماد امام صادق ) مى‏گوید كه حضرت صادق به من ماموریت دادند كه به دوستانمان (یعنى شیعه) از طرف ایشان چنین پیغام بدهم: مبادا وقتى بین شما خصومت و نزاعى اتفاق مى‏افتد یا در مورد دریافت و پرداخت اختلافى پیش مى‏آید براى محاكمه و رسیدگى به یكى از این جماعت زشت كار مراجعه كنید. مردى را كه حلال و حرام ما را مى‏شناسد بین خودتان حاكم و داور سازید، زیرا من او را بر شما قاضى قرار داده‌ام. و مبادا كه بعضى از شما علیه بعضى دیگرتان به قدرت حاكمه جائر شكایت ببرد». [ولایت فقیه (الخمینی)، ص: 93].

     و باز هم: «محمد بن يعقوب، عن محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن عيسى، عن صفوان بن يحيى، عن داود بن الحصين، عن عمر بن حنظله: قال: سالت أبا عبْد اللَّهِ عنْ رجلين من أصحابنا بينهما منازعه في دَين أو ميراث فتحاكما إلى السلطان وَ إلى القضاة أ يحلّ ذلِكَ؟ قال: مَنْ تَحاكَمَ إلَيْهِمْ، في حَقٍّ أوْ باطِلٍ، فَإنَّما تَحاكَمَ إلَى الطّاغُوتِ وَما يُحْكَمُ لَهُ، فَإنَّما يَأْخُذُهُ سُحْتاً وَإنْ كان حَقّا ثابِتاً لَهُ، لَأنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطّاغُوتِ وَما أمْرَ اللَّهُ أنْ يُكْفَرَ بِهِ، قالَ اللَّهُ تَعالى ﴿يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوٓاْ إِلَى ٱلطَّٰغُوتِ وَقَدۡ أُمِرُوٓاْ أَن يَكۡفُرُواْ بِهِۦ﴾ قلت: فَكيف يصنعان؟ قال: يَنْظُرانِ مَنْ كانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوى حَديثَنا وَ نَظَر فِي حَلالِنا وحَرامِنا وعَرَف أَحكامَنا .. فَلْيَرْضَوا بِهِ حَكَماً فإنّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حاكِماً ..» .

     «عمر بن حنظله مى‏گوید: از امام صادق در باره دو نفر از دوستانمان (یعنى شیعه) كه نزاعى بینشان بود در مورد قرض یا میراث و به قضات براى رسیدگى مراجعه كرده بودند سؤال كردم كه آیا این روا است؟ فرمود: هر كه در مورد دعاوى حق یا دعاوى ناحق به ایشان مراجعه كند در حقیقت به. طاغوت. یعنى قدرت حاكمه ناروا مراجعه كرده باشد و هر چه را كه به حكم آنها بگیرد در حقیقت به طور حرام مى‏گیرد گر چه آن را كه دریافت مى‏كند حق ثابت با او باشد، زیرا كه آن را به حكم و با راى. طاغوت. و آن قدرتى گرفته كه خدا دستور داده به آن كافر شود، خداى تعالى مى‏فرماید: ﴿يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوٓاْ إِلَى ٱلطَّٰغُوتِ وَقَدۡ أُمِرُوٓاْ أَن يَكۡفُرُواْ بِهِۦ﴾. پرسیدم: چه باید بكنند؟ فرمود: باید نگاه كنند ببینند از شما چه كسى است كه حدیث ما را روایت كرده و در حلال و حرام ما مطالعه نموده و صاحب نظر شده و احكام و قوانین ما را شناخته است .. بایستى او را به عنوان قاضى و داور به پذیرند، زیرا كه من او را حاكم بر شما قرار داده‌ام». [ولایت فقیه: ( الخمینی)، ص: 89].

     طبق این روایت نیز، رجوع به قاضی جور ممنوع اعلام می‌شود ... پس اگر حضرت عمر جائر باشد و آثم و غادر و .... رجوع حضرت علی به وی رجوع به طاغوت و افتادن در دام شیطان است، از سویی حضرت علی از سویی می‌گوید قاضی باید افضل‌ترین باشد اما از طرفی نزد شخصی می‌آید که ر نظر او حتی مسلمان هم نیست.. (البته از نظر علی ساخته ملای قزلباش)

     دکتر عبدالرحیم عقیقی بخشایشی از مجتهدین شیعه، در مورد صفات قاضی می‌نویسد: «شرایط ویژه قاضی که در کتب فقه و حدیث بیان شده است بقرار زیر است.

     بالغ‏ بودن – عاقل ‏بودن،عدالت، اجتهاد مطلق، مردبودن، مسلمان راستین‏ بودن –حلال ‏زاده‏ بودن، دارای نیروی ضبط و حافظه قابل اطمینان داشتن و فراموشی‏ و نسیان ‏نداشتن،بینا بودن و کور نبودن،قدرت بر کتابت و نوشتن ‏داشتن و در صورت امکان‏ داناترین اهل بلد و منطقه در این زمینه‏بودن».

     (مجلۀ درس‌هایی از مکتب اسلام ص 36، اردیبهشت 1360، شمارۀ2، عنوان مقاله: «ضرورت انقلاب فرهنگی و تحول اداری در برنامه های آموزشی و اداری حوزه‌های علمیه، دکتر عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، که خود حقوق اسلامی خوانده است». [↑](#footnote-ref-378)
379. - تفسیر مجمع البیان، شیخ طبرسى، ذیل همان آیه. و همچنین تفسیر آلوسی و تفسیر البحر و تفسیر رازی و در المنثور و ثعالبی و... و نه تنها حضرت علی بلکه ابوالعالیه و کلبی و جماعت مفسرین بر این عقیده هستند. [↑](#footnote-ref-379)
380. - كشف الغمة في معرفة الأئمة: ج‏2، ص‏147. [↑](#footnote-ref-380)
381. - البرهان، بحرانى: ج‏2، ص‏125. [↑](#footnote-ref-381)
382. - این روایت (ما ترکناه صدقه) در کتب شیعه هم ذکر شده،:در كتاب كافى از امام باقر روایت شده است: «قال رسول الله : فضل العالم على العابد كفضل القمر على سائر النجوم لیلة البدر، وإن العلماء ورثة الأنبیاء لم یورثوا دینارا ولا درهما، ولكن أورثوا العلم، فمن أخذ منه أخذ بحظ وافر».«رسول خدا فرمود: برترى عالم به عابد، همچون برترى ماه بر سایر ستاره‏هاى شب بدر است، و همانا علماء، وارثان پیامبران هستند و پیامبران هرگز نه دینارى و نه درهمى از خود به ارث نمى‏گذارند، بلكه علم را بر جاى مى‏گذارند. پس هركس از آن گرفت، استفاده فراوانى برده است». [اصول كافى، كلینى: ج‏1، ص‏34، كتاب فضل العلم، باب ثواب العالم المتعلم]. و از امام صادق روایت شده: «إن العلماء ورثة الأنبیاء، وذاك أن الأنبیاء لم یورثوا دینارا ولا درهما، وإنما أورثوا أحادیث من أحادیثهم».«همانا علماء، وارثان پیامبران هستند و اینكه آنها، هرگز درهم و دینار را بر جاى نمى‏گذارند، بلكه احادیثى از احادیث خود را به ارث وامى‏گذارند». [کافی: ج‏1، ص‏32، باب صفة العلم وفضله وفضل العلماء]. و خمینی در مورد این حدیث می‌گوید: (الحدیث صحیح) و حتی ابو علی بن ابراهیم (ابراهیم بن هاشم) فهو من كبار الثقات نقل الحدیث/ الحكومه الإسلامیه للإمام الخمینی ص (93). پس اگر حضرت ابوبکر نسبت به روایت ما ترکناه صدقه دروغ گفته باشدامام باقر و امام صادق هم دروغگو هستند (نعوذ بالله)!. [↑](#footnote-ref-382)
383. - البته بعضی با استدلال به چندی از روایات معتقدند که پسرش در زیر تازیانه نمرد و بعد از آن ماجرا چندی زنده بود و بعضی هم به کل ماجرای تازیانه را نفی می‌کنند و می‌گویند: تنها سیلی بر صورت فرزندش زده و بس چونکه قبلاً حد او جاری شده بود!! .. و الله اعلم [↑](#footnote-ref-383)
384. - «نبیذ» عبارت از این بوده كه مقدارى خرما یا كشمش را در ظرفى كه مقدارى آب در آن بود مى‌ریختند و چند روزى مى گذاشتند، و سپس مى نوشیدند گرچه رسماً شراب نبود، ولى بر اثر گرمى هوا مواد قندى آن تبدیل به الكل خفیفى مى شد. (تفسیر نمونه مکارم شیرازی). [↑](#footnote-ref-384)
385. - مانند داروی استامینوفن کدئین که بسیار رایج و مشهور است.و همینطور فنتانیل که نوعی مسکن است!. [↑](#footnote-ref-385)
386. - جواهر الكلام، شیخ محمد حسن نجفی، جلد 41 ص 450 به بعد .انتشارات اسلامیه تهران. [↑](#footnote-ref-386)
387. - وسائل الشیعة الحر العاملی: ج28، ص224، باب 4 از ابواب حد مسکر، ح4. [↑](#footnote-ref-387)
388. - بسر: غوره خرما / رطب: خرمای تازه / تمر: خرما /مویز: انگور خشك شده. [↑](#footnote-ref-388)
389. - النهایة طوسی: ص 592 ، ناشر: انتشارات قدس محمدی – قم. [↑](#footnote-ref-389)
390. - ابن کثیر با دو سند صحیح آن را روایت کرده است. البدایة والنهایة: ج5، ص 211. [↑](#footnote-ref-390)
391. - طبقات ابن سعد: ج4 ص 25 – 26 البته در این روایت ضعف مشاهده می‌شود. [↑](#footnote-ref-391)
392. -تفسیر عیاشى: ج 1، ص 340 ح 184. به نقل از تفسیر المیزان. [↑](#footnote-ref-392)
393. - بحارالا نوار: ج 27،ح 12. [↑](#footnote-ref-393)
394. - المغنی ابن قدامه: ج 2، ص 166. [↑](#footnote-ref-394)
395. - ابوداود حدیث 1375 باب قیام شهر رمضان، ص 214 و الترمذی: حدیث 806، باب ماجاء في قیام شهر رمضان وقال هذا حدیث حسن، ص 197 و نسائی حدیث 1605 باب قیام شهر رمضان، ص 265 و ابن ماجه حدیث 1327 باب ما جاء في قیام شهر رمضان، ص 235. [↑](#footnote-ref-395)
396. - بخاری: ج 1، ص 95، کتاب الاذان، باب یقوم عن یمین الامام بحذائه. [↑](#footnote-ref-396)
397. - هیثمى: 74/2، مى گوید: این را ابویعلى و طبرانى به مانند آن در الأوسط روایت نموده اند، و اسناد آن حسن است. [↑](#footnote-ref-397)
398. - تاریخ دمشق: ج44، ص 280،اسد الغابة: ج1، ص 828. [↑](#footnote-ref-398)
399. - این چنین در الكنز (284/4) آمده است. [↑](#footnote-ref-399)
400. - به نقل از حیات الصحابة. [↑](#footnote-ref-400)
401. - به نقل از منهاج الاعتدال. [↑](#footnote-ref-401)
402. - سنن الکبری بیهقی: ج 2، ص 496. [↑](#footnote-ref-402)
403. - سنن الکبری بیهقی: ج 2 ص 494 ناشر:دار الفکر و در کنز العمال: ح 23478. [↑](#footnote-ref-403)
404. - سنن ابو داوود: ح 3991،مسند امام احمد: ح 16522 و.. [↑](#footnote-ref-404)
405. - سنن ترمذی: ح 3596، سنن ابن ماجه: ح 94، فضائل الصحابة امام احمد: ح 478 با سند صحیح. [↑](#footnote-ref-405)
406. - کسی نیست به آنها بگوید: اگر کسی 5 بار متعه کرد چه مقامی به او تعلق می‌گیرد؟؟ شاید مقام خدایی!! (نعوذ بالله) [↑](#footnote-ref-406)
407. - من لا یحضره الفقیه ابن بابویه قمی: ج1، ص 290 باب في الأذان والإقامه وثواب الموذنین چاپ دار الأضواء بیروت و به ج1، ص 188 چاپ تهران مراجعه كنید. [↑](#footnote-ref-407)
408. - شرح اللمعة شهید الثانی: ج 1، ص 573، تحقیق: سید محمد کلانتر، منشورات جامعة النجف الدینیة. [↑](#footnote-ref-408)
409. - منظور آن است که باید اذان یا اقامه را اعاده کند. [↑](#footnote-ref-409)
410. - النّقص، انتشارات انجمن آثار ملّی، ص 97. [↑](#footnote-ref-410)
411. - علل الشرایع شیخ صدوق: ج2، ص 531 ،و عیون أخبار الرضا: 2/249 و تهذیب الاحکام، شیخ طوسی: ج 6، ص 295 و وسائل الشیعة حر عاملی: ج 27، ص 116 / و فصول المهمة حر عاملی: ص 575 . [↑](#footnote-ref-411)
412. - وسائل الشیعة حر عاملی: ج 27، ص 118 الفصول المهمة حر عاملی: ص 577 . [↑](#footnote-ref-412)
413. - آقای قزوینی این بندی که جوابش خواهد گذشت را از این مقاله حذف کرده‌اند، و ما آن را از مقاله دیگر ایشان نقل کرده‌ایم... ظاهراً خودشان به پوچی آن پی بردند . [↑](#footnote-ref-413)
414. - مجمع الزوائد هیثمی: ج 4، ص 271، دار الكتب العلمیة، بیروت، لبنان، و المعجم الكبیر طبرانی: ج 3 ص44 ح2633، دار إحیاء التراث العربی. [↑](#footnote-ref-414)
415. - از جمله بحار الانوار مجلسی: ج30، ص 363- 366، انوار العلویه جعفر النقدی ص 58، مستدرک سفینة البحار علی النمازی: ج 7، ص 74 – 75، و مجمع النورین ابوالحسن المرندی: ص 250-251. [↑](#footnote-ref-415)
416. - حیات القلوب مطبوعه لكهنو: ص 347 و همچنین بحار: ج 2، ص 52- ج 41، ص 73 . [↑](#footnote-ref-416)
417. - باز هم می‌گویم که این از روایت کذب شیعه معلوم است و عقیده ما این نیست ... از بس شیعه در سو استفاده کردن و قیچی کردن اقوال بی شرم است .. مجبورم که هر بار عقیده خود را باز گو کنم!. [↑](#footnote-ref-417)
418. - وسائل الشیعة: ج7، ص424، الفروع من الكافي: ج 3، ص350 . [↑](#footnote-ref-418)
419. - بحار الأنوار: ج 42 ص 107. [↑](#footnote-ref-419)
420. «حدثنا أبو بكر قال نا وكیع عن سفیان عن فراس عن الشعبی أن علیا نقل أم كلثوم بعد سبع» [المصنف ابن ابی شیبه: ج4، ص 133 \_ بیروت] «شعبی نقل می‌کند: حضرت علی 7 شب بعد از شهادت امیر المومنین دختر خود را به خانه خود برد». [↑](#footnote-ref-420)
421. - الكافي تحقیق المجلسی والبهبودی، باب المتوفى عنها زوجها المدخول بها أین تعتد وما یجب علیها، روایت شماره 1 و 2. [↑](#footnote-ref-421)
422. - سعد بن ابی وقاص ب می‌‌گوید: به خدا سوگند که عمر بن خطاب از نظر سابقه ی هجرت بر ما برتری نداشت فقط برتری او به خاطر بی رغبتی‌اش به دنیا بود. [ابن ابی شیبه: ج8، ص149،تاریخ دمشق: ج52، ص244] و هرگاه كسی به او می‌‌گفت: چرا تا این اندازه خود را از خوشی های زندگی محروم كرده‌ای؟ و این همه مشقت و رنج ها را تحمل می‌‌كنی؟» در جواب می‌‌گفت: «ااگر یك ذره از راه دو یارم (محمد و ابوبکر ) منحرف شوم در آخرت به جایی می‌‌رسم كه آن ها در آن جا نیستند!،اخبار عمر، ص302، ابن الجوزی، ص125.. لازم به ذکر است که آن حضرت نه تنها مالی در دنیا نداشت بلکه بدهی هم داشت که پسرش را مامور پرداخت آنها کرد و او نیز پرداخت. و چنانکه ابن سعد ج3 ص 353 نقل می‌کند:وقتی حضرت عمر ضربت خورد،بردگانش را نیز آزاد کرد. [↑](#footnote-ref-422)
423. - المصنف ابن ابی شیبه: ج4، ص 133 \_ بیروت. [↑](#footnote-ref-423)
424. - فرج= آلت تناسلی زن ... در این مورد به هر فرهنگ لغتی که دوست داشتیدمراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-424)
425. - عبدالله بن عمر بن أبان الجعفی در مورد لقب سیدنا عثمان گفته است: دائیم، حسین الجَعفی به من گفت: پسرم، آیا می‌‌دانی چرا به عثمان،«ذی النورین» (=دارای دو نور) می‌‌گفتند؟ من گفتم: نه نمی‌دانم، او گفت: زیرا تنها عثمان است که از خلقت آدم تا روز قیامت با دو دختر یک پیامبر ازدواج کرده است. (سنن البیهقی) که بنا به قول دکتر عاطف لماضه خبری حسن است. و از نزال بن سبره نقل است که چون در مورد عثمان از علی پرسیدند او پاسخ داد: او مردی است که فرشتگان او را «ذوالنورین» خوانند. همین که رسول خدا دو دختر خویش را به عقد او در آورد ثابت می‌‌کند که عثمان از اهل بهشت است. العقیدة في اهل البیت بین الإفراط والتفریط: ص227. د. سلیمان بن سالم بن رجاء سحیمی،چاپ اول 1420ﻫ. [↑](#footnote-ref-425)
426. - الكافی تحقیق المجلسی والبهبودی: باب تزویج ام کلثوم حدیث شماره 1.. و مجلسی این روایت را حسن قرار داده‌است، ولی باز می‌گویم: همیشه جرح مقدم است بر تعدیل!. [↑](#footnote-ref-426)
427. - مشهور است که محمد بن حنیفه می‌گفت: سال هشتاد و یكم در آمد، من شصت و پنج سال دارم،و از سن پدرم گذشته ام.... 16=65-81!!. [↑](#footnote-ref-427)
428. - «أم‏حبیب بنت ربیعة»- در جنگ عین‏التمر، به فرماندهى خالدبن‏ولید به اسارت گرفته شده بود، و حضرت صدیق آنرا به على هدیه داد . عمدةالطالب في أنساب آل أبى‏طالب: إبن‏عنبة، ص‏361، چاپ نجف و الإرشاد شیخ مفید: ص‏186 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید. [↑](#footnote-ref-428)
429. -که البته فرضی محال و دور از واقع است. [↑](#footnote-ref-429)
430. - بحار الأنوار: ج 42، ص 109. [↑](#footnote-ref-430)
431. - از حضرت عمر با این کلمات: «لا تكرهوا فتیاتكم على الرجل القبیح فإنه یحببن ما تحبون» سنن سعید بن منصور: ح 811. [↑](#footnote-ref-431)
432. - البدایة والنهایة: ج 7، ص153،ابن الجوزی: ص73 و سامرات: ج2، ص49 و عقد الفرید: ص98، الریاض النضرة: ج2، ص56 و اخبار عمر: ص375. [↑](#footnote-ref-432)
433. - و به حق به سخن خود عمل کرد که فرمود: هیچ کس بیشتر از من او را تکریم نخواهد کرد. [↑](#footnote-ref-433)
434. - ابن سعد: ج1، ص190، ابن اثیر: ج3، ص27، طبری: ج5، ص17، اخبار عمر: ص397. تاریخ دمشق و انساب الاشراف ... [↑](#footnote-ref-434)
435. - عبقریه، عمر، محمود عقاد: ص684.به نقل از سیمای صادق فاروق اعظم، حاج عبدالله احمدیان. [↑](#footnote-ref-435)
436. - طبقات الکبری ابن سعد: ج3 ص332،انساب الاشراف بلاذری "باب نسب بنی عدی بن کعب "، تاریخ الخلفا سیوطی (فصل في نبذ من أخباره وقضایاه)، فتح الباری ابن حجر و کنز العمال و... [↑](#footnote-ref-436)
437. - طبقات الکبری: ج3 ص 352، تاریخ دمشق: ج 44 ص 426،اسدالغابه: ج4، ص76. [↑](#footnote-ref-437)
438. - البدایة والنهایة: ج8، ص14. [↑](#footnote-ref-438)
439. - شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید: ج19، ص351. [↑](#footnote-ref-439)
440. - تاریخ دمشق: ج 54 ص 331، سیر اعلام النبلاء ذهبی: ج 7، ص 122 و همینطور تاریخ الاسلام ذهبی: ج6، ص 184 و کنز العمال: ح 37515. [↑](#footnote-ref-440)
441. - مجموع الفتاوی: 35/184-185 [↑](#footnote-ref-441)
442. - منهاج السنه: ج1، ص 13. [↑](#footnote-ref-442)
443. - صحیح بخاری: ح 3395. [↑](#footnote-ref-443)
444. - این خطبه در نسخ متفاوت نهج البلاغه با تحقیق‌های متفاوت آمده است که در بعضی نسخ شمارۀ خطبه 211 و در بعضی نسخ خطبه 219 در بعضی خ221 و در بعضی222 و در بعضی 223 و در بعضی 228، است. [↑](#footnote-ref-444)
445. - فلان: یعنی حضرت عمر . [↑](#footnote-ref-445)
446. - الکنی و الالقاب عباس قمی: ج1، ص 185. [↑](#footnote-ref-446)
447. - روضات الجنات خوانساری: ج5، ص 20 – 21. [↑](#footnote-ref-447)
448. - الذریعة الی تصانیف الشیعه، آغا بزرک الطهرانی: ج 41، ص158. [↑](#footnote-ref-448)
449. - البدایة والنهایة: ج 13، ص233 و همینطور الیان سرکیس در معجم المطبوعات او ار از اکابر شیعه می‌داند و حاجی خلیفه نیز در کشف الظنون او را شیعه معرفی می‌کند. [↑](#footnote-ref-449)
450. - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج12، ص 3- 4 وی حدود 85 صفحه در شرح این خطبه نوشته است. [↑](#footnote-ref-450)
451. - نهج‌البلاغه، به‌شرح ابن میثم بحرانی: ج4، ص98 چاپ تهران. [↑](#footnote-ref-451)
452. - تشیع علوی و تشیع صفوی: ص85- 86، شریعتی،چاپ دوم 1378 انتشارات چاپخش تهران و در ص108 چاپ: سازمان انتشارات حسینیه ارشاد ( البته در بعضی از نسخ نیز لله در عمر آمده است و در بعضی نیز لله بلاء فلان که در هر صورت مطلب تغییر نم‌یکند و نتیجه همان می‌شود). [↑](#footnote-ref-452)
453. - 25 سال سکوت (فارسی)\_فؤاد فاروقی: ص 111- 112، انتشارات عطائی \_تهران \_ 1379. [↑](#footnote-ref-453)
454. - پاورقی نهج البلاغه در سخنان علی : ص 321،محسن فارسی، انتشارات امیر کبیر \_ تهران. [↑](#footnote-ref-454)
455. - ترجمه نهج البلاغه خطبۀ 226، سید نبی الدین اولیائی، انتشارات زرین \_تهران. [↑](#footnote-ref-455)
456. - نهج البلاغه میراث درخشان امام علی‏ ص 846، محمد مقیمى، انتشارات مهتاب \_ تهران. [↑](#footnote-ref-456)
457. - نهج‏البلاغه ‏پارسى ص 328، سید جمال الدین دین پرور، بنیاد نهج البلاغه \_تهران. [↑](#footnote-ref-457)
458. - خورشید هدایت ج2 ص 1039-1040، عباس ایراندوست، انتشارات اسلامیه \_ تهران. [↑](#footnote-ref-458)
459. - نهج البلاغه منظوم خطبه221، محمد حسین سلطانی، انتشارات به آفرین \_ تهران. [↑](#footnote-ref-459)
460. - ترجمۀ نهج البلاغه: ص554، داریوش شاهین \_ انتشارات جاویدان. [↑](#footnote-ref-460)
461. - ترجمۀ نهج البلاغه: ص350، محمد جواد شریعت، انتشارات مشعل. [↑](#footnote-ref-461)
462. - پرتوی از نهج البلاغه، ذیل این خطبه. [↑](#footnote-ref-462)
463. - شرح نهج البلاغه (عربی) ص54، محمد ابو الفضل ابرهیم \_دار الجیل. [↑](#footnote-ref-463)
464. -چنانکه، فؤاد فاروقی و دکتر علی شریعتی از شرح نهج البلاغۀ او نقل می‌کنند ( متاسفانه در شرح نهج البلاغۀ فیض الاسلام تحریفات زیادی صورت گرفته است ولی با تمام تحریفاتی که صورت گرفته نتوانستند تصریح ایشان را در مورد این خطبه از بین ببرند). [↑](#footnote-ref-464)
465. - مؤلف در مقاله ای تحت عنوان: « پژوهشی عمیق حول خطبۀ "لله بلاد فلان" از نهج البلاغه» مفصلاً در این باره سخن گفته است، مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-465)
466. - تهذیب الاحکام طوسی: ج6 ص 179، وسائل الشیعة: ج 16 ص 156، بحار الانوار: ج64، ص 72،مشکاة الانوار طبرسی: ص 174\_ دار الحدیث، میزان الحكمة: ج 3، ص 1957 \_ دار الحدیث و..... [↑](#footnote-ref-466)
467. - از جمله شیخ مفید درالاقتصاد و مجلسی در بحار الانوار و طوسی در تلخیص الشافي وانوار النعمانیه نعمة الله جزائری و شیخ صدوق در اکمال الدین و..... چنین می‌گویند. [↑](#footnote-ref-467)
468. - احتجاج طبرسی: ج1، ص 111 \_ نجف. [↑](#footnote-ref-468)
469. - اشارۀ ایشان به این آیه است: ﴿مَن كَفَرَ بِٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ إِيمَٰنِهِۦٓ إِلَّا مَنۡ أُكۡرِهَ وَقَلۡبُهُۥ مُطۡمَئِنُّۢ بِٱلۡإِيمَٰنِ﴾ [النحل: 106]. یعنی: «هر كس پس از ایمان آوردن خود به خدا كفر ورزد [عذابى سخت‏خواهد داشت] مگر آن كس كه مجبور شده و[لى] قلبش به ایمان اطمینان دارد». [↑](#footnote-ref-469)
470. - فرار از واقعیت تا کی،مجیب شاهوزهی. [↑](#footnote-ref-470)
471. - البته به جز شریعت اهل تشیع که زنا را به اسم صیغه، متعه و یا ازدواج موقت حلال می‌سازد!. [↑](#footnote-ref-471)
472. - شاید بگویند: عمر تظاهر به اسلام می‌‌کرد و همین کافیست که زندادن به او شرعی باشد، می‌‌گوییم بله، و قاعدتاً اگر شخصی قرار باشد در آینده دزد شود، یا قتل کند، ما حق نداریم قبل از دزدی یا قتل، او را مجازات کنیم، ولی می‌‌بینیم که خضر، کشتی را سوراخ کرد و شخصی را قبل از ارتکاب جرم کشت و ...! توجیه کار خضر فقط با علم غیب ممکن است، او چون خداوند قسمتی از غیب را به او خبر داده بود، از آن استفاده کرد و حضرت علی نیز چون یقیناً می‌‌داند که حضرت عمر کافر است و شکی در این مورد ندارد، حق ندارد دخترش را به یک کافر دهد آن هم در حالیکه می‌داند وی کافر است!. [↑](#footnote-ref-472)
473. - تفسیر نمونه: بدون شک دختران لوط تعداد محدودى بودند، و آن جمعیت افراد زیادى، ولى هدف لوط این بود كه به آنها اتمام حجت كند و همینطور به تفسیر المیزان علامه طباطبایی مراجعه کنید که شبهات را در این زمینه جواب گفته است. [↑](#footnote-ref-473)
474. - البته باز هم می‌گویم: این که گفتم طبق عقیده شیعه است. [↑](#footnote-ref-474)
475. - با عرض معذرت!: اینجا عمر می‌گوید: اف اف نه عاتکه ... چون در روایت آمده: و سپس(عمر) از خانه بیرون شد در نتیجه او بود که قبل از این سخن می‌گفت!! محض اطلاع بود. [↑](#footnote-ref-475)
476. - رجوع به کنز العمال: ج 13، ص 608 ح 37607 و جامع الاحادیث سیوطی: ج 25 ص 500 ح 28438. [↑](#footnote-ref-476)
477. - تهذیب الکمال المزی: ج20 ص 437-438 راوی شماره 4070 و سیر اعلام النبلاء ذهبی: ج 9 ص 240 به بعد. [↑](#footnote-ref-477)
478. - الاصابه ابن حجر عسقلانی: ج8، ص 228 رقم 11452. [↑](#footnote-ref-478)
479. - الاستیعاب ابن عبدالبر، تذکره عاتکه بنت زید و به طور کلی عاتکه 5 مرثیه در رثای حضرت فاروق سروده است. و شمه ای از همه آنها به این شکل است: «عِصْمَةٌ الناسِ وَالـمُعينُ عَلي الّدَ هِرْوَغَيثُ الـمُنْتابِ والـمَحْروبِ «قُلْ لِاَهْلِ الضَرّاءِ والَبْئُوسِ مُوتُوا قَدْ سَقَتْهُ الـمَنُونُ كَأسَ شُعُوبِ» «رَئُوفٌ عَلُي الأدْني غَليظُ عَلي العَدي اَخـي ثِقَةٍ فـي النائِباتِ مُنيبِ» «مَتي ما يقُلْ لا يكْذِبُ اللهُ، قَوْلَهُ سَريـعٌ اِلي الخَيراتِ غَيرُ قَطُوبِ» «جَسَدٌ لُفِّفَ فـي اَكْفانِه رَحْمَةُ اللهِ عَلي ذاكَ الجَسَدِ»» [عبقریات: عقاد، ص673]. [↑](#footnote-ref-479)
480. - الاصابة ابن حجر: ج8، ص 228 رقم 11452. [↑](#footnote-ref-480)
481. - مستدرک حاکم: ج3 ص 95 ح4500، تاریخ مدینه، ابن شبة النمیری: ج3، ص 948، الکامل ابن اثیر: ج3 ص 61، البدایة والنهایة: ج 7، ص 158 و انساب الاشراف بلاذری و الجوهرة في نسب للبری. [↑](#footnote-ref-481)
482. - نسب قریش مصعب بن عبدالله الزبیرى: ص83،دارالمعارف للطباعه و النشر. [↑](#footnote-ref-482)
483. - مروج الذهب مسعودى: ج 1, ص 171،ترجمه ابوالقاسم پاینده،انتشارات علمى و فرهنگى، تهران، ط5. [↑](#footnote-ref-483)
484. - عقدالفرید ابن عبدربه آندلسی: ج 7 ص 132، دار الكتب العلمیه، بیروت،ط1. [↑](#footnote-ref-484)
485. - الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة: ص175، سید علی خان المدنی \_قم. [↑](#footnote-ref-485)
486. - میزان الاعتدال ذهبی: رقم 9880. [↑](#footnote-ref-486)
487. - سیر اعلام النبلاء ذهبی در تذکره سبط بن جوزی: ج 43، ص 326. [↑](#footnote-ref-487)
488. - الارشاد شیخ مفید: ص 186، اعلام لوری طبرسی: ص 203. [↑](#footnote-ref-488)
489. - الاعلام طبرسی: ص 67 و الارشاد شیخ مفید: ص 68. [↑](#footnote-ref-489)
490. - منتهی الآمال: ص 653-654. [↑](#footnote-ref-490)
491. - نسب قریش: ج 4،ص 120 و المعارف: ص 94 وجمهرة انساب العرب: ج 1، ص 860. و طبقات ابن‌سعد: ج 6، ص 349. [↑](#footnote-ref-491)
492. - الطالب في انساب ابی‌طالب: ص 70 و طبقات ابن سعد: ج 5، ص 234. [↑](#footnote-ref-492)
493. - جمهرة انساب العرب. [↑](#footnote-ref-493)
494. - حمله رسله الالام الاوّلون: ص 11، مقاتل الطالبین أبوالفرج إصفهانی: ص123، ناسخ التواریخ، میرزا تقی خان سپهر: ج6، ص534، نسب قریش، ج4، ص114، المعارف: ص93، طبقات، ابن سعد: ج8، ص348. [↑](#footnote-ref-494)
495. - المعارف ابن قتیبه دینوری، ص86. [↑](#footnote-ref-495)
496. - نسب قریش: ج2، ص53، جمهرة انساب: ج1، ص85، کتاب المحبر، بغدادی: ص438. [↑](#footnote-ref-496)
497. - منتهی الآمال و تراجم النساء حائری. [↑](#footnote-ref-497)
498. - برای تفصیل ماجرا به تاریخ طبری و سیرت ابن هشام و دیگر کتب سیرت و تاریخ رجوع کنید. [↑](#footnote-ref-498)
499. - الخرائج و الجرائح قطب راوندی: ج 2 ص 825 ح 39، الأنوار النعمانیة: ج1 ص38 48، بحار الأنوار: ج 42، ص 88، مدینة المعاجز: ح828 و العوالم: ج 11 ص1006 و للمعة البیضاء تبریزی انصاری: ص 281، شیخ جعفر نقدی در کتاب الانوار العلویة: ص 436 به این روایت استناد کرده است!. [↑](#footnote-ref-499)
500. - الانتصار عاملی: ج6، ص459. [↑](#footnote-ref-500)
501. - عطا ملک جوینی می‌نویسد: « شیعه گفتند امام معصوم جعفرست و او نصّ‏ بر پسر خود اسماعیل كرد و بعد از آن اسماعیل شراب مسكر مى‏خورد جعفر صادق بر آن فعل انكار كرد و روایت است‏ ازو كه‏ گفت اسماعیل نه فرزند منست شیطانى است كه در صورت او ظاهر آمدست‏». (تاریخ جهانگشاى جوینى: ج‏3، ص: 145، دنیای کتاب \_تهران،ط4) [↑](#footnote-ref-501)
502. - مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول: ج‏21، ص: 198. [↑](#footnote-ref-502)
503. - مشرعة بحار الانوار: ج2، ص: 124 – 125، محمد آصف محسنی \_مؤسسة العارف للمطبوعات، بیروت،ط2. [↑](#footnote-ref-503)
504. - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج12، ص 76-77. [↑](#footnote-ref-504)
505. - مجمع الزوائد هیثمی: ج4 ص271 و المعجم الكبیر طبرانی: ج3، ص44. [↑](#footnote-ref-505)
506. - تهذیب الاحکام الطوسی: ج9، ص362، الحر العاملی: ج26، ص314، سنن الدارمی: ج2، ص379 مستدرک حاکم: ج4، صص 345-346 (هذا حدیث اسناده صحیح وفیه فوائد منها)، سنن الدار­قطنی: ج4، ص40،سنن کبری البیهقی: ج6، ص222. [↑](#footnote-ref-506)
507. - مسالک الافهام شهید ثانی: ج13، ص270، جواهر الکلام: ج39 ص308، کشف اللثام بهاء‌الدین محمدبن الحسن الاصفهانی: ج2، ص312، المدونة الکبری امام مالک‌: ج3 ص385،، مغنی ابن‌قدامه: ج7 ص187, عبدلله‌بن محمد الحنبلی (م620ق)، الشرح الکبیر: ج7 ص156، عبدالرحمن ابن‌قدامه. [↑](#footnote-ref-507)
508. - المنمق، البغدادی: ص310. [↑](#footnote-ref-508)
509. - منابع فقهی شماره قبل، ریاض المسائل (ط ق حجریه) الطباطبایی: ج2، ص380، مستند الشیعة (ط­ج)، ج19، ص452 و منابع دیگر. [↑](#footnote-ref-509)
510. - الکلینی: ج6 ص115، تهذیب الاحکام الطوسی: ج8 ص161، الاستبصار الطوسی: ج3 ص352، النوری: ج15، ص365، مجلسی: ج101 ص191، البیهقی: ج7 ص436، الصنعانی: ج7 ص30، المتقی الهندی: ج­9 ص694. [↑](#footnote-ref-510)
511. - البحرانی: ج25 ص528، کتاب الام امام الشافعی: ج7 ص182، دار الفکر، السرخسی: ج6، ص36. [↑](#footnote-ref-511)
512. - الحر العاملی: ج15، ص19، البیهقی: ج7، ص233، المغنی ابن‌قدامه: ج8، ص5، الشرح الکبیر ابن‌قدامه: ج8، ص5. و در بسیاری از منابع تراجم و تاریخی این مطلب آمده است. [↑](#footnote-ref-512)
513. - شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید: ج19، ص351. [↑](#footnote-ref-513)
514. - تاریخ دمشق ابن‌عساکر: ج19، ص484، سیر اعلام النبلاء ذهبی: ج3، ص502. [↑](#footnote-ref-514)
515. - البدایة والنهایة: ج7، ص153. [↑](#footnote-ref-515)
516. - البدایة والنهایة: ج8، ص14. [↑](#footnote-ref-516)
517. -تاریخ دمشق: ج 54 ص 331 و سیر اعلام النبلاء ذهبی: ج 7 ص 122 و همینطور تاریخ الاسلام ذهبی ج6 ص 184 و کنز العمال متقی هندی ح 37515. [↑](#footnote-ref-517)
518. - المنتظم ابن الجوزى: ج 7 ص 38- 39. [↑](#footnote-ref-518)
519. - المنتظم ابن الجوزى: ج 7 ص 38-39. [↑](#footnote-ref-519)
520. - مذهب الشیعة: ج 2، ص937. [↑](#footnote-ref-520)